



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

روزے آخرین اور پھولوں آواز و سنت خیرہ عالمی

ادب زوجہ

پروفیسر محمد حسن دانش

((محمد حسن دانش))

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین

نویسنده:

محمد جواد فاضل لنکرانی

ناشر چاپی:

مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	مقدمه نگارنده
۱۷	مقدمه ی استاد آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی‌دامت برکاته
۲۲	فصل اول: تحریر محل نزاع مقدمه ی اول
۲۲	اشاره
۲۳	بیان محل نزاع
۲۳	تحریر نزاع اول
۲۴	تحریر نزاع دوم
۲۵	فتوای ابن جنید اسکافی و قاضی نعمان مصری (رحمه الله)، خلاف فتوای مشهور امامیه
۲۸	اشکال اهل سنت بر امامیه
۳۰	شبهه یابوالعباس حنفی چیست؟
۳۱	پاسخ شیخ مفید (رحمه الله) به شبهه ی ابوالعباس حنفی
۴۰	یادآوری چند نکته ی مهم
۴۶	فصل دوم: بررسی اقوال
۴۶	الف: بررسی اقوال در نزاع اول
۴۶	اشاره
۴۷	بیان و بررسی اقوال چهارگانه در نزاع اول
۴۷	الف: نظر مشهور
۴۹	ب: نظر شهید ثانی (رحمه الله) بر مبنای تفکیک قول مشهور
۵۵	ج: نظر شیخ مفید، ابن ادریس و علامه حلی‌قدس در «مختلف الشیعه فی احکام الشریعه»
۵۸	د: نظر سید مرتضی قدس در کتاب «الانتصار فی انفرادات الإمامیه»

- ۵۹ اشتباه مرحوم ابن ادريس درباره ی سيد مرتض (قدس)
- ۶۰ رد نظر ابن ادريس (رحمه الله) و منشأ اشتباه ایشان
- ۶۶ ب: بررسی اقوال در نزاع دوم
- ۶۶ اشاره
- ۶۷ الف: نزاع عام است.
- ۷۰ ب: نزاع خاص است.
- ۷۴ نتیجه ی اقوال متقدمين و متأخرين
- ۷۶ پیوست یکم فصل دوم
- ۷۶ اشاره
- ۷۷ بررسی اجماع در هر دو نزاع
- ۸۵ کلام شيخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» عدول از «لنهاییه» یا اعلام نظر نهایی؟
- ۹۸ پیوست دوم فصل دوم
- ۹۸ الف: نتیجه ی اقوال در نزاع اول
- ۱۰۰ ب: نتیجه اقوال در نزاع دوم
- ۱۰۸ فصل سوم: بررسی روایات دال بر محرومیت زوجه از عقال
- ۱۰۸ اشاره
- ۱۰۹ تعداد روایات مسئله در کتب بزرگان؛ دال بر تواتر
- ۱۱۴ دو تقسیم درباره ی روایات
- ۱۱۵ بررسی روایات در نزاع اول
- ۱۸۳ بررسی سند و دلالت
- ۱۸۷ پیوست یکم فصل سوم
- ۱۸۷ نتیجه ی کلی هفده روایت باب ششم
- ۱۸۹ نظریه ی مختار پیرامون اتحاد هفده روایت باب ششم
- ۱۸۹ تقسیمات شش گانه ی هفده روایت باب ششم، از حیث وحدت
- ۱۹۳ تقسیمات یازده گانه عناوین موجود در هفده روایت باب ششم
- ۱۹۸ پیوست دوم فصل سوم

- ۱۹۸ بررسی مهم ترین لغات عناوین وارده در روایات حرمان -
- ۱۹۸ الف: کلمه ی «عقار»
- ۲۰۶ ج: کلمه ی «ضیعه»
- ۲۰۷ د: کلمه ی «قریه»
- ۲۰۹ پیوست سوم فصل سوم
- ۲۰۹ بررسی تقسیمات طائفه ی اول از روایات
- ۲۱۱ بررسی تعداد روایات «خاص» و «عام» در میان روایات هفده گانه
- ۲۱۳ یادآوری برخی نکات مهم در عناوین روایات عام
- ۲۲۳ پیوست چهارم فصل سوم
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۴ فروض سه گانه اتحاد یا تعارض روایات جهت بررسی عناوین عام و خاص
- ۲۲۸ بررسی مورد جریان و مورد عدم جریان قاعده ی اطلاق و تقييد
- ۲۳۸ تعلیلات وارده در روایات علت است یا حکمت؟
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۸ الف: تعداد تعلیلات وارده در روایات
- ۲۴۲ ب: تبیین فرق های بین علت و حکمت؛
- ۲۴۲ یک: فرق های سه گانه بین علت و حکمت از منظر اصولیین
- ۲۵۲ فصل چهارم: بررسی روایات
- ۲۵۲ بررسی روایات دال بر ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک زوج
- ۲۵۳ بررسی طائفه دوم، روایات دال بر ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک
- ۲۶۶ پیوست فصل چهارم
- ۲۶۶ بررسی استفاده یعمومیت یا عدم عمومیت از ظاهر «قرآن کریم»
- ۲۶۸ بررسی نکاتی پیرامون فراز مما ترکتم
- ۲۷۰ بررسی وجود ترتیب، در بین مرجحات
- ۲۷۴ بررسی استفاده ی عموم از آیه دوازدهم سوره نساء
- ۲۷۸ آیه در مقام بیان چیست؟

۲۸۷	فصل پنجم: بررسی راه
۲۸۷	بررسی روایات دال بر ارث بردن زوجه ی ذات ولد از جمیع ما ترک
۲۸۸	بررسی راه اول، تفصیل بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد
۲۸۸	اشاره
۲۹۴	بررسی سه قرینه در مورد حجیت و خبر بودن مقطوعه ابن اذینه
۲۹۷	بررسی دو مبنا پیرامون مقطوعه ی ابن اذینه، منشأ قول قائلین به فرق و قائلین به عدم فرق
۲۹۷	اشاره
۲۹۸	الف: بررسی اقوال در مبنای اول یا قائلین به فتوا بودن مقطوعه
۲۹۸	اشاره
۳۰۳	آیا صرف فتوای مشهور می تواند جابر ضعف سند این روایت باشد یا خیر؟
۳۰۸	ب: بررسی اقوال در مبنای دوم یا قائلین به روایت بودن مقطوعه
۳۱۴	پیوست یکم فصل پنجم
۳۱۴	بررسی قرائن روایت بودن مقطوعه ابن اذینه
۳۱۴	اشاره
۳۱۵	الف: قرائن استدلال شده توسط مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله)
۳۱۷	ب: قرائن استدلال شده توسط مرحوم محقق شعرانی (رحمه الله)
۳۱۹	الف: بررسی و مناقشه در قرائن مذکور در کلام مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله)
۳۲۷	ب: بررسی و مناقشه در قرائن مذکور در کلام محقق شعرانی (رحمه الله)
۳۳۶	پیوست دوم فصل پنجم
۳۳۶	بررسی قرائن فتوا بودن مقطوعه ابن اذینه
۳۴۵	پیوست سوم فصل پنجم
۳۴۵	بررسی دلالی مقطوعه ی ابن اذینه
۳۶۰	پیوست چهارم فصل پنجم
۳۶۰	بررسی مسئله ی انقلاب نسبت
۳۷۷	نتیجه ی بحث انقلاب نسبت
۳۸۲	فصل ششم: بررسی اشکالات

۳۸۲	بررسی اشکالات وارد شده بر روایات باب
۴۲۹	چهارمین قسمت از اشکال سوم بعضالفقهاء
۴۴۸	فصل هفتم: نتیجه ی نهایی بحث
۴۴۸	نتیجه ی نهایی بحث
۴۵۳	نظریه ی مختار در نزاع اول و دوم
۴۵۵	پیوست یکم فصل هفتم
۴۵۵	تنبیها ت بحث
۴۶۶	پیوست دوم فصل هفتم
۴۷۷	پیوست سوم فصل هفتم
۴۹۷	پیوست چهارم فصل هفتم
۵۰۸	پیوست پنجم فصل هفتم
۵۱۰	پیوست ششم فصل هفتم
۵۱۷	درباره مرکز

بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین

مشخصات کتاب

سرشناسه: فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین: بر اساس تقریرات بحث بررسی ارث زوجه از زمین... حضرت آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی دامت برکاته/ تحقیق و تحریر محمدحسن دانش.

مشخصات نشر: قم: مرکز فقهی ائمه اطهار(ع)، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۴۶۳ص.

شابک: ۸۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۱۴-۷

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Studing most prominent and last Muhammad Hasan Danesh ...opinions about a wife inheriting the land

یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۲۷]-۴۴۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: نمایه.

موضوع: زنان (فقه)

موضوع: ارث (فقه)

شناسه افزوده: دانش، محمدحسن، ۱۳۴۸ -

رده بندی کنگره: BP۱۹۷/ف۲ب۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۸

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۳۷۱۲۴

ص: ۱

اشاره

بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها پیرامون ارث زوجه از زمین

بر اساس تقریرات بحث بررسی ارث زوجه از زمین...حضرت آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی دامت برکاته

تحقیق و تحریر محمدحسن دانش

ص: ۳

ارتحال ملکوتی، عالم وارسته و عارف پیوسته «حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (رحمه الله)» که چند صباحی، شیرینی اشراب علمی و اشراق معنوی آن مرجع عالیقدر - حشره الله مع الأئمة الطاهرين (عليه السلام) - را درک نموده بودم، چنان سنگین بود که جبران آن محال می نمود، تا اینکه ماه مبارک رمضان سال هزار و چهار صد و سی ه - ق مصادف با تابستان یکهزار سیصد و هشتاد و هشت ه - ش از طریق صدیق ارجمند جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ علی خادم زاده - دام عزه - اطلاع یافتم که خلف مرحوم استاد (رحمه الله) حضرت آیت الله جناب آقای حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی - ادام الله ظله الشریف - قصد بررسی فرع فقهی «ارث زوجه از زمین» را دارند؛ بنابراین عزم را جزم کرده و این فرصت را مغتنم شمرده و توفیق شرکت در محضر علمی ایشان، نصیبم شد.

آنچه در ضمن حضور، به تکرار آن لذت وصف ناشدنی در ذائقه ام انجامید و در خلال درس بر یقین سابقم افزود این بود که مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (رحمه الله) همان طور که خود از خاندان علم و فضیلت و از بهترین شاگردان مکتب

فقهی و اصولی روح خدا (رحمه الله) بود، همان طور نیز از برترین اساتید حوزه ی مبارکه ی علمیه ی قم بشمار می رفت؛ تربیت شاگردانی که اکنون جزء بزرگان علمی حوزه اند خود سندی معتبر و شاهدهی گواه بر این ادعاست؛ از جمله ی این شواهد فرزند گرامی ایشان است که بحمدالله به سلاح علم مسلح اند و به صلاح عمل نیز مستظهر؛ و این خود به حکم روایات، نیکوترین صدقه ی جاریه ای است برای آن عزیز سفر کرده و صد البته مناسب ترین جبرانی است برای جامعه ی علمی شیعه در دوران غیبت امام عصر (عج)

فرع فقهی «ارث زوجه از زوج و محرومیت وی در برخی موارد»، به عنوان یکی از مهم ترین مسائل مورد ابتلاء جامعه ی دینی و علمی بشمار می رود و از دیر زمان تاکنون مطمح انظار علماء صالحین سلف و محط افکار فقهاء عاملین خلف - کثر الله امثالهم - قرار داشته و دارد.

کتاب پیش روی شما محقق ارجمند، حاصل حضور نگارنده در بیست و دو جلسه ی درسی است که در ماه مبارک رمضان، فرع فقهی یاد شده مورد مذاقه ی عالمانه و محاجه ی استادانه ی معظم له - دامت تأییداته - قرار گرفت و پس از تقریر و تحقیق توسط اینجانب، اینک در اختیار پژوهشگران محترم می باشد و امید است مورد استفاده قرار گیرد. ان شاء الله.

پر واضح است که استاد معظم - حفظه الله تعالی - با تاسی به سیره ی سلف صالح و با جدّ و جهد تمام و البته با تحقیقات عمیق و تتبعات دقیق خود، در نشر معارف اسلام و معالم اهل بیت (علیه السلام)، این موضوع را نیز، - همانند موضوعات دیگر - مورد کنکاش محققانه و کاوش اجتهادانه قرار داده اند؛ از این رو، تمام تلاش و کوشش نگارنده در این اثر، بر این مطلب استوار بود که با حفظ اصالت درس گفتارهای ارائه شده، به نقل های مطروحه و نقدهای منقوله پرداخته و از مرز ساده نویسی مباحث و روان نویسی مطالب، تجاوز ننماید؛ البته تنظیم سیر منطقی بحث، تخریج مصادر و ارجاعات، تبویب ساختار کتاب، تبیین استدلالات و تفکیک آن ها از یکدیگر و برخی مسائل دیگر، همگی در نگارش، مدّ نظر نگارنده قرار داشت

تا مخاطب به سادگی بتواند به عمق اباحت پی ببرد؛ به هر حال ارزیابی توفیق و

ارزشیابی تحقیق آن، به نظر خوانندگان معزز بستگی دارد و دعاوی فوق، به هیچ وجه نافی اشکالات محتمل نخواهد بود.

جبهه سپاس به درگاه خداوند متعال (جل جلاله) برای چنین موفقیتی می‌سایم و به روان پاک مطهر همه اولیا و انبیاء الهی از آدم (علیه السلام) تا خاتم (صلی الله علیه و آله) و نیز شهدای و الامقام از ابتدای خلقت تا روز بعثت مجدد سلام و درود می‌فرستیم خصوصاً به روح مطهر و نورانی مجدد اسلام حضرت امام خمینی (قدس)؛ او که همه ما را از ظلمت طاغوت رهانید و به عزت یاقوت مفتخر گردانید.

در پایان ضمن دعا برای تعجیل در فرج حضرت بقیه الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین لمقدمه الفداء - از پروردگار علیم و حکیم (تعالی) طول عمر همراه با سلامتی رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید علی حسینی خامنه ای - ادام الله ظله علی رؤس المسلمین - و همه ی علماء و فقهای معاصر به ویژه استاد مکرم - دام ظله الوارف - را مسئلت می‌نمایم.

و السلام علی عباد الله الصالحین

حوزه ی مبارکه ی علمیه ی قم. محمد حسن دانش

۴۲ / شوال المکرم ۱۴۳۱/۱۰ قمری، مطابق با ۱۰ / مهر (علیه السلام) / ۱۳۸۹ شمسی

ص: ۷

مقدمه ی استاد آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانیدامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا ابي القاسم محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين».

امّا بعد بر اهل فقه و فقاهت و جویندگان احکام واقعی دین - که فقط از طریق اغتصام به کتاب مبین و تبعیت از اهل بیت طاهرين میسور است، - پوشیده نیست که حرکت در این اقیانوس عظیم و وصول به درر احکام، فقط از طریق اجتهاد عمیق و صحیح ممکن است و زنده بودن فقه و مجموع دین، در پرتو همین امر است.

وجود اختلاف انظار و فتاوی، نه تنها دلیلی بر ضعف و فتور نیست؛ بلکه نشانی بزرگ، از قوت، استقامت و استواری است؛ و به تعبیری دیگر، اختلاف در استنباط، با وجود مدارک متعدّد و مهم - و خصوصاً در موردی که روایات کثیره و متعدّد که بر یک نسق واحد نیستند و به طوائف متعدّد تقسیم می شوند، - امری است طبیعی، که حاکی از مشقّت فراوان در تحصیل احکام شرعیّه است.

ص: ۸

بحث بسیار مهم «ارث زن از شوهر و محرومیت او در برخی از موارد»، از جمله مباحثی است که لازم است فقیه، با غور عمیق در قرآن و توانی محکم و رصین در جمع روایات، به سراغ آن برود و نتیجه ای صحیح را دریافت نماید تا از اتهام مخالفت با قرآن که توسط برخی از غیر آشنایان به این کتاب، در این بحث وارد می شود، خود را میرا سازد.

کتاب بسیار وزین «بررسی آخرین و برترین آراء و نظریه ها درباره ارث زن (زوجه) از زمین» که محصول بحثهای فقهی این حقیر است و به خامه و قلم توانای فاضل ارجمند جناب مستطاب حجت الاسلام آقای حاج شیخ محمد حسن دانشدات

تأییداته - آراسته گردیده، می تواند ابعاد وسیع اجتهادی این بحث را روشن نماید؛ ضمن تشکر فراوان از ایشان، آرزو می کنم خداوند متعال هر چه بیشتر ما را به احکام واقعی خویش آشنا فرماید. بحق محمد و آل الطاهرین.

محمد جواد فاضل لنکرانی

۱۲/۲۸ اسفند / ۱۳۸۹ هجری شمسی مطابق با ۴/۱۴ ربیع الثانی / ۱۴۳۲ ه ق

ص: ۹

١ تحرير محل نزاع

ص: ١١

آنچه در این فصل می خوانید:

بیان محل نزاع و پیشینه بحث؛

تحریر نزاع اول و دوم؛

بررسی فتوای مشهور و مخالفین؛

بررسی و پاسخ به شبهات اهل سنت؛

یادآوری چند نکته مهم.

ص: ۱۲

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ (علیه السلام)» از مسائل بسیار مهم، مفید و مورد ابتلاء در فقه اهل بیت (علیه السلام) که روایات متعددی درباره آن وارد شده و منشأ اقوال زیادی گردیده و طبیعتاً برخی از مسائل اصولی را نیز با خود به دنبال داشته است، بحث «ارث زوجه از زمین» است.

در این کتاب، ابتداء به تحریر محل نزاع و پیشینه بحث پرداخته، آنگاه به نقل و بررسی اقوال وارده و اجماع در مقامی پردازیم و سپسبه تحقیق حول سه طائفه از روایات منقوله از ائمه ی اطهار (علیه السلام) خواهیم پرداخت و در ادامه به تعدادی از تاییدات و تردیدات مطرح شده در موضوع مورد بحث، اشاره کرده و برخی از آنها را پاسخ میدهیم تا در نهایت بتوانیم از سلسه ی این بحثها، به نتیجه گیری صحیح، منطقی و مورد رضایت خداوند متعال (تعالی)، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندان با کرامت ایشان رهنمون شویم. «ان شاءالله»

بیان محل نزاع

قبل از اینکه از اقوال متقدمین و متأخرین و کمیت و کیفیت آراء ایشان و نیز بیان صحت و عدم صحت آن ها در بحث حاضر اطلاع حاصل نمایم، بایسته است ابتداء به «دو» نزاعی که در مسئله جریان دارد، پرداخته شود.

تحریر نزاع اول

در اینکه «زوج» از «جمیع ما ترک زوج» ارث می برد، هیچ اختلافی بین علمای امامیه وجود ندارد؛ امّا نزاع و اختلاف بین علمای امامیه در طرف مقابل این بحث، وجود دارد که:

- آیا «زوجه» نیز از جمیع ما ترک زوج، ارث می برد؟

و یا اینکه:

- آیا «زوجه» از ارث بعض ما ترک زوج، محروم است؟

از این رو، اختلاف و نزاع اول در میان فقهاء چنین جاری است که: زوجه از کدامین اموال زوج، محروم است؟ و به عبارت دیگر، نزاع اول در «فیما تحرم من الزوجه» است.

البته روشن است که، زوجه «فی الجمله» از بعض میراث زوج محرومیت دارد و درباره ی این مطلب هیچ اختلافی میان فقهای امامیه وجود ندارد؛ به عنوان مثال در این زمینه به کلام دو تن از فقهای ماضی می توان استشهاد نمود:

- مرحوم آیت الله محمد باقر سبزواری (رحمه الله) در کتاب «کفایه الاحکام» در این باره میفرماید:

«المشهور بین علمائنا حرمان الزوجه عن شیء من میراث الزوج فی الجمله»^(۱) بین علمای امامیه مشهور است که زوجه فی الجمله از بعض میراث [ما ترک] زوج محروم است.

و نیز:

- مرحوم محمد بن مکی عاملی معروف به شهید اول (رحمه الله) نیز در کتاب

ص: ۱۴

۱- (۱). ر. ک. به: کفایه الاحکام، محمد باقر سبزواری، ج ۲، ص ۸۵۳.

«غایه المراد فی شرح نکت الارشاد» با تأیید «اجماع»^(۱) در این باره میفرماید:

«فإنَّ أهل البيت (علیه السلام) أجمعوا علی حرمانها من شیء ما و لم یخالف فی هذا من علماء الامامیه... و قد اختلفت عنهم الروایات فی کتبه ذلك الشیء و فی کیفیتہ الحرمان و بحسبها اختلفت أقوال الامامیه (علیه السلام)»^(۲) بدرستی که اهل بیت (علیه السلام) اجماع دارند بر اینکه زوجه از بعضی ما ترک زوج حرمان دارد و در این موضوع... هیچ کدام از علمای امامیه مخالفتی ندارند؛ البته روایات در کمیّت و کیفیت حرمان، اختلاف دارند؛ منشأ اختلاف اقوال امامیه (علیه السلام) نیز همین است.

بنابراین، همان طور که از عبارات فوق بر می آید، نزد علمای امامیه، در اصل اینکه زوجه «فی الجملة» از بعضی میراث زوج حرمان دارد، اختلافی وجود ندارد؛ اما در اینکه زوجه از کدام یک از اموال زوج، محروم است، بحث و نزاع جریان دارد.

تحریر نزاع دوم

اختلاف دیگری که بین علمای امامیه در مسئله «ارث زوجه» وجود دارد این است که کدامین زوجه از میراث زوج محروم است؟ به عبارت دیگر، زوجه ی محروم کیست؟ و یا «مَنْ تُحَرِّم» از زوجات چه کسی است؟ از این رو، بعد از قبول «حرمان فی الجملة»، در نزاع دوم، این سؤال به وجود می آید که:

– آیا مطلق زوجه از ارث محروم است؟ بدین معنا که فرزند دار بودن یا نبودن او از زوج، در محرومیتش تأثیری ندارد؟

و یا اینکه:

– آیا محرومیت زوجه از ارث، صرفاً مخصوص زوجه ای است که از زوج فرزند ندارد؟

–

ص: ۱۵

۱- (۱). «اجماع» در لغت به معنای: ۱. عزم و قصد ۲. اتفاق، متفق شدن، آمده است و در اصطلاح اصولیین به اتفاق خاصی گفته می شود و به طور خلاصه، اجماع، اتفاق نظری است که دلالت بر رأی امام معصوم (علیه السلام) نماید، یعنی از اتفاق علماء و فقهای به دست می آید که رأی اجماع کنندگان در برگیرنده ی رأی معصوم (علیه السلام) باشد؛ بدیهی است حجیت اجماع نیز، به کاشفیت آن، از قول معصوم (علیه السلام) است. لازم به ذکر است اجماع، دلیل ثبوتی است نه لفظی.

۲- (۲). ر. ک. به: غایه المراد فی شرح نکت الارشاد، شهید (رحمه الله) اول، ج ۳ ص ۵۸۳.

فتوای ابن جنید اسکافی و قاضی نعمان مصری (رحمه الله)، خلاف فتوای مشهور امامیه

بعد از نقل کلام شهید اول (رحمه الله) و مرحوم سبزواری (رحمه الله) حول اجماع علمای امامیه و تفحص در اقوال علمای متقدم به این نتیجه می‌رسیم که، تنها «دو» نفر از فقهای امامیه در این باره همانند مذهب اهل سنت فتوا داده‌اند، یعنی قائل شده‌اند به اینکه: «زوجه نیز از جمیع ما ترک زوج ارث می‌برد». این دو بزرگوار عبارتند از:

۱. مرحوم ابن جنید اسکافی (رحمه الله) (۱)

ایشان، در طول حیاتشان، تقریباً «پنجاه» عنوان کتاب در زمینه‌های مختلف تألیف نموده‌اند، (۲) که از میان آن‌ها، تنها «دو» کتاب ذیل‌الذکر از اهمیت فقهی بالایی برخوردار است:

- کتاب «تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه» که ظاهراً در بیست جلد تألیف شده است.

- کتاب «المختصر الاحمدی للفقہ المحمدی».

نکته‌ی مهمی که درباره‌ی این دو کتاب وجود دارد اینکه، در حال حاضر، هر دو کتاب «مفقود» است، لکن ظاهراً کتاب دوم، در اختیار مرحوم علامه‌ی حلی (رحمه الله) (۳) بوده، زیرا ایشان در کتاب «مختلف الشیعه فی احکام الشریعه»، با استناد به کتاب یاد شده، فتوای ابن جنید (رحمه الله) را نقل می‌نمایند.

۲. مرحوم قاضی نعمان مصری (رحمه الله) (۴)

ایشان، در طول حیات خود، تقریباً «چهل و هفت» عنوان کتاب تألیف نموده که «یازده» مورد آن‌ها در زمینه فقه است و در میان آن‌ها، مهم‌ترین شان کتاب

ص: ۱۶

۱- (۱). شیخ أبو علی محمد بن أحمد بن جنید اسکافی بغدادی متوفای ۳۸۱ هـ - ق.

۲- (۲). ر. ک. به: موسوعه طبقات الفقهاء، سبحانی، ج ۴، ص: ۳۴۸

۳- (۳). شیخ جمال الدین أبو منصور حسن بن سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر معروف به علامه حلیمتوفای ۷۲۶ هـ - ق.

۴- (۴). قاضی أبو حنیفه نعمان بن أبی عبد الله محمد بن منصور بن أحمد بن حیون تمیمی مغربی (ولادت ۲۵۹ هـ - ق متوفای ۳۶۳ هـ - ق) ..

«دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام والقضايا والاحكام»^(۱) است که در «دو» جلد تدوین یافته و در مجموع حاوی «سی و سه» کتاب است.

نکته‌ی قابل توجهی که درباره‌ی کتاب قاضی نعمان (رحمه الله) وجود دارد این است که، خوشبختانه امروزه کتاب ایشان در دسترس قرار دارد؛ لذا ما می‌توانیم به آن استناد کرده و از آن استفاده نماییم.

پس از فحص پیرامون مسئله‌ی مورد بحث، به نظر مرحوم قاضی نعمان مصری (رحمه الله) در بخش کتاب الفرائض یا کتاب الارثدر کتاب «دعائم الاسلام» بر می‌خوریم که، ماحصل عبارت ایشان این است که می‌فرماید: «ما نمی‌توانیم با عموم قرآن مخالفت کنیم» یعنی ایشان می‌خواهند بگویند که: «زوجه از جمیع ما ترک زوج ارث می‌برد».

اصل فتوای قاضی نعمان (رحمه الله) چنین است:

«و من ذلك ما روى عن أبي جعفر و أبي عبد الله (عليه السلام) أنهما قالوا: لا يرث النساء من الارض شيئاً إنما تعطى المرأة قيمة النقص فهذا أيضا لو حمل على ظاهره و على العموم لكان يخالف كتاب الله جل ذكره و السنه و إجماع الاثمه و الامه...»^(۲) و از این رو آنچه روایت شده از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: اینکه زوجات از زمین چیزی را ارث نمی‌برد و صرفاً قیمت ساختمان و بنا به او داده می‌شود

و نیز اگر این روایت را به ظاهر و عمومیتش حمل کنیم، هرآینه مخالف کتاب، سنّت و اجماع ائمه و امت [اسلامی] خواهد بود.

ص: ۱۷

۱- (۱). درباره‌ی کتاب دعائم الاسلام ذکر دو نکته لازم است: نکته اول: همان طور که ذکر شد این کتاب از دو مجلد تشکیل یافته است: جلد اول آن درباره‌ی عبادات است و شامل بحث ولایت، طهارت، صلوات، زکات، صوم، حج و جهاد می‌باشد و جلد دوم نیز درباره‌ی معاملات است و شامل بحث های وصایا، ارث، نکاح، طلاق و... است. نکته دوم: اکثر روایات نقل شده در این کتاب، مرسل اند و به سند آن‌ها اشاره ای نشده است؛ این شیوه یعنی عدم نقل سلسله سند از روشهای قاضی نعمان (رحمه الله) است و ایشان فقط در کتاب الايضاح به راویان اشاره نموده است.

۲- (۲). ر. ک. به: دعائم الاسلام، قاضی نعمان مصری (رحمه الله)، کتاب الفرائض، ج ۲ ص ۳۹۷.

و نیز فتوای منقوله از مرحوم ابن جنید (رحمه الله) چنین است:

«وقال ابن الجنید: وإذا دخل الزوج أو الزوجه على الولد والأبوين، كان للزوج الربع، وللزوجه الثمن من جميع التركة عقاراً وأثاثاً... غير ذلك...»^(۱) ابن جنید می گوید: اگر زوج یا زوجه با فرزندان و والدین جمع شوند؛ در اینجا سهم زوج یک چهارم و سهم زوجه یک هشتم از همه ی ما ترک است چه ما ترک زمین باشد و چه ما ترم ااثا البيت و... غیر از آنها باشد.

مخالفت ابن جنید و قاضی نعمانبا اجماع سابق و لاحق

مهم ترین اشکالی که فقهاء بر فتوای مرحوم ابن جنید و قاضی نعمانقدسوارد دانسته اند، این است که، این دو بزرگوار در مسئله ی ارث زوجه، فتوایی خلاف «اجماع» امامیه صادر کرده اند؛ یعنی ایشان، در حالی چنین فتوایی صادر کرده اند که: «قد سبقه الاجماع و تأخر عنه» یعنی هم قبل از ایشان «سَبَقَهُمُ الاجماع» و هم بعد از آن ها «لَحِقَهُمُ الاجماع».

به عبارت دیگر، همان طور که قبل از این دو فقیه قدس، بین امامیه در محرومیت فی الجمله ی زوجه از میراث زوج، اجماع حاکم بوده است؛ همان طور نیز بعد از ایشان در این مسئله بین امامیه، «اجماع» حکم فرما بوده است؛ لذا این دو شخصیت با اجماع سابق و لاحق، مخالفت کرده اند.

نقض و ابرام صاحب جواهر (رحمه الله) در مسئله

مرحوم آیت الله محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر (رحمه الله) در کتاب گرانسنگ «جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام» ابتداء با فتوای این دو فقیه موافقت نموده و فرموده است:

«فدعوى سبقه بالاجماع و لحوقه به لاتخلو من نظر، بل عن دعائم الاسلام أن إجماع الامه و الائمه على قول ابن الجنید.»^(۲)

ص: ۱۸

۱- (۱). ر. ک. به: مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، علامه حلی (رحمه الله)، ج ۹، ص: ۵۳

۲- (۲). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی (رحمه الله)، ج ۳۹ از ص ۲۰۷ تا ۲۱۰.

پس ادعای سابق بودن اجماع قبل از او و لاحق بودن آن بعد از او، خالی از اشکال نمی باشد، بلکه بنا بر [نقل صاحب کتاب] دعائم الاسلام، اجماع امت اسلامی و ائمه طاهرین (علیه السلام) موافق با قول ابن جنید (رحمه الله) است.

اما در ادامه، از استدلال خویش برگشته و با اعلام اینکه هم «اجماع منقول (محکی)» و هم «اجماع محصل»^(۱) بر اصل حرمان دلالت می کند؛ به نقد کلام ابن جنید و قاضی نعمان رحمه الله پرداخته و می فرماید:

«و هو كما ترى من غرائب الكلام، بل هو كلام غريب عن الفقه و الفقهاء و الرواه و الروایات و إنما نقلناه ليقضى العجب منه و إلا فهو لا يقدح في دعوى سبق الاجماع ابن الجنيد و لحوقه المستفاد ذلك من تسالم النصوص عليه التي هي فوق مرتبه التواتر و الفتاوى التي لا ينافيها عدم تعرض بعض الكتب للمسألة و لعله لوضوحه و ظهوره، بل العامه تعرف ذلك من الاماميه... كما يتجه تخصيص العمومات بالتواتر من النصوص و الاجماع المحكي، بل و بالاجماع المحصل...»^(۲)

و هم چنانکه می بینید این ادعا از عجائب و شگفتی های کلام است، بلکه کلامی عجیب از فقه، فقها، روایات و روایات است و ما این کلام را نقل کردیم تا تعجب از او قضاوت شود؛ و گرنه این کلام ضرری نمی رساند در دعوی اجماع قبل از ابن جنید و بعد از ایشان که [البته] این اجماع از توافق نصوص استفاده می شود؛ توافق نصوصی که فوق مرتبه تواتر و فتاوی فقهاست؛ و این فوق مرتبه تواتر بودن، منافاتی ندارد که بعضی از [بزرگان] در برخی از کتابهایشان به این مساله پرداخته اند و البته شاید این عدم تعرض بخاطر وضوح و ظهور این مساله بوده است، بلکه اهل سنت هم نظر امامیه را در این

مورد می دانستند؛ هم چنانکه تخصیص عمومات [قرآنی] به وسیله نصوص متواتر و اجماع محکی بلکه اجماع محصل امر وجیهی است.

اشکال اهل سنت بر امامیه

از قدیم الایام، بحث ارث زوجه، با قطع نظر از جهات علمی و فقهی آن، از

ص: ۱۹

۱- (۱). هرگاه فقهی یکی از اقسام اجماع را بدست آورد و آن گاه آن را برای فقیه دیگری نقل نماید؛ در این صورت اجماع به نسبت کسی که آن را بدست آورده و تحصیل کرده «اجماع محصل» نامیده می شود و برای آن دیگری که به وسیله ی نقل آن، از اجماع اطلاع حاصل کرده «اجماع منقول» خوانده می شود.

۲- (۲). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی (رحمه الله)، ج ۳۹ از ص ۲۰۷ تا ۲۱۰.

جمله موارد نزاع و اختلاف بین امامیه و اهل سنت بوده است؛ اشکالی که اهل سنت به امامیه وارد کرده و می کنند این است که می گویند:

«امامیه در مسئله ی ارث زوجه «خلاف نص» «قرآن کریم» فتوا داده اند؟!»

استدلال اهل سنت این است که:

از فراز *مِمَّا تَرَكْتُمْ* «قرآن کریم» استفاده می شود که: زوجه از «جمع ما ترک» زوج ارث می برد؛ از این رو، به امامیه اشکال می گیرند که، فتوای شما خلاف عموم کتاب خداست [!؟].

شیخ مفید (رحمه الله) اولین شخصیت پیشرو در پاسخ به شبهات اهل سنت

احتمالاً اولین شخصیتی که از میان علمای امامیه در مسئله ی مورد مناقشه، مترصد پاسخ دادن به شبهات وارد شده از سوی اهل سنت بوده و پیرامون محرومیت زوجه از ارث زمین، بحث نموده، مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب «المسائل الصاغانیه» است.

اطلاع شیخ مفید (رحمه الله) از این شبهات، بدین جهت بود که ایشان، با علمای مذاهب مختلف، از طریق وکلای خود که در اطراف و اکناف کشور پهناور اسلامی ساکن بودند، ارتباط وسیعی برقرار کرده بود؛ این ارتباط باعث شده بود که مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در جریان بسیاری از شبهات عقیدتی و کلامی و نیز ایرادات علمی و دینی علمای سایر بلاد قرار گیرد.

جریان یکی از این ارتباطات، که منجر به نگارش کتاب «المسائل الصاغانیه» گردیده این بوده است که، یکی از وکلای شیخ مفید (رحمه الله)

- که در صاغان یا طاغان (۱) نیشابور سکونت داشته است، - «ده» اشکال و سؤال فقهی عالمی از

علمای حنفی اهل سنت، بنام «ابوالعباس حنفی» - که ظاهراً در زمان خود، شخصیت بسیار بزرگی در میان احناف بوده است - را برای مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) ارسال می نماید؛ شیخ مفید (رحمه الله)

ص: ۲۰

۱- (۱). صاغان معرب طاغان از قریه های نیشابور و مرو است؛ البته گاهی جاغان کوه هم خوانده شده است. ر. ک. به: معجم البلدان، ج ۳ ص ۴۴۱.

نیز در مقابل، جواب شبهات یاد شده را با تألیف کتاب «المسائل الصاغانیه» می دهند.

یکی از شبهات و سؤالاتی که مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب مذکور به آن پرداخته و پاسخ آن را می دهند، مربوط به نظر شیعه ی امامیه در مسئله «ارث زوجه» است.

شبهه یا ابوالعباس حنفی چیست ؟

همان طور که گفته شد، یکی از شبهات و خرده گیری های عقیدتی اهل سنت علیه امامیه، پیرامون ارث زوجه است؛ حاصل شبهه ی ابوالعباس در این زمینه چنین است، او می گوید:

با وجودی که:

* از یک طرف، خداوند متعال (جل جلاله) در «قرآن کریم» به صورت عام می فرماید: **وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ (۱)**

و:

* از طرف دیگر، چون فرازِ **مِمَّا تَرَكْتُمْ** در آیه عمومیت را می رساند.

بنابراین، «زوجه» از «جمیع ما ترک زوج» ارث می برد؛ اما امامیه، خلاف این عموم قرآنی فتوا داده اند!

لازم به ذکر است، اصل شبهه ی مطرح شده توسط این عالم سنی، در خلال پاسخ های شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب «المسائل الصاغانیه» آمده است.

اشکال ابو العباس چنین است، او می گوید:

«وَمِمَّا خَالَفتْ بِهِ هَيْدِهِ الْفِرْقَةُ الضَّالَّةُ الْأُمَّةُ [!؟] كُلُّهَا سِوَى مَا حَكَيْنَاهُ عَنْهَا فِي النِّكَاحِ وَالطَّلَاقِ وَالظَّهَارِ قَوْلُهُمْ فِي الْمَوَارِيثِ؛ فَمِنْ ذَلِكَ أَنَّهُمْ مَنَعُوا الزَّوْجَاتِ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ

تَعَالَى لَهُنَّ فِي كِتَابِهِ بِقَوْلِهِ: وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ فَعَمَّ جَمِيعَ التَّرَكَةِ بِمَا يَقْتَضِي لَهُنَّ الْمِيرَاثُ مِنْهَا. فَقَالَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ إِنَّ الزَّوْجَاتِ لَا يَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئاً فَحَرَمُوهُنَّ مَا أَعْطَاهُنَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ خَرَجُوا

ص: ۲۱

بِعَدْلِكَ مِنَ الْإِجْمَاعِ وَ خَالَفُوا مَا عَلَيْهِ فَقَهَاءُ الْإِسْلَامِ» (۱) از جمله مواردی که شیعه با امت اسلامی [!؟] مخالفت کرده - غیر از بحث نکاح و طلاق و ظهار - فتوایی است که فقهای آنان در ارث دارند؛ این مخالفت از آن جهت است که آن ها زوجه را از آنچه خداوند در کتابش برای زنان قرار داده منع کرده اند چون آیه می فرماید: «و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتمش مال آنهاست»

بنابراین قول خداوند متعال (تعالی) عمومیت دارد و شامل همه ی ترکه یعنی هر آنچه که میراث برای آن ها اقتضا می کند؛ در حالیکه شیعه می گویند: زوجات از رباع ارض یا خانه ی مسکونی چیزی را ارث نمی برد پس آن ها آنچه که خداوند در «قرآن مجید» به زنان اعطاء نموده محروم کرده و بواسطه این فتوا از اجماع امت خارج شده و با آنچه فقهای اسلام [اهل سنت؟!] اتفاق داشتند مخالفت نموده است.

پاسخ شیخ مفید (رحمه الله) به شبهه ی ابوالعباس حنفی

مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در «المسائل الصاغانیه» ابتداء با شناساندن چهره ی واقعی شخصیت ابوالعباس حنفی بوسیله ی این عبارت که: «قَالَ الشَّيْخُ النَّاصِبُ» به ره پویان حقیقت، این پیام را ابلاغ می کنند که، این عالم نما از نواصب و دشمنان اهل بیت (علیه السلام) بوده و اساس شبهات وی به خاطر حقد، کینه و جهل نسبت به مکتب اهل بیت (علیه السلام) است، نه از روی تتبع حقیقت و جستجوی واقعیت!

از این رو، در ادامه پس از نقل سخنان سخیف این شخص، در «پنج فصل» به رویارویی علمی و فقهی با او می پردازد؛ حاصل جواب شیخ (رحمه الله) در فصل اول چنین

است:

ای ابوالعباس! شما اهل سنت از کجا می گوید که شیعه با امت اسلامی در این مسئله به مخالفت برخاسته؛ در حالیکه همه ی پیروان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این مسئله را از

ص: ۲۲

وجود شریفایشان روایت کرده اند؛ امامیه روایاتی از ائمه ی طاهرین (علیه السلام) در دست دارد که می فرمایند: «زوجه از بعض ما ترک زوج ارث نمی برد»؛ البته این روایات را ائمه ی ما (علیه السلام) از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل کرده و به آن عمل کرده اند؛ لذا آل پیامبر (علیه السلام) در این مسئله، با نظر شما ناصبیون و حنفیون مخالف اند و اساساً این چه نوع اجماعی است که در میان امت اسلامی منعقد شده و شیعه از آن خارج است؟!

اصل پاسخ شیخ (رحمه الله) چنین است:

«فیقال له: لسنا نحصل منک إلا علی الاحالات الباطله و الحکایات المدخوله، مِنْ أَيْنَ زَعَمْتَ أَنَّ الشَّيْعَةَ خَالَفتِ الْأُمَّةَ فِي مَنَعِهَا النَّسَاءَ مِنْ مِلْحِكِ الرَّبَاعِ عَلَيَّ وَجِهِ الْمِيرَاثِ مِنْ أَرْوَاجِهِنَّ وَ كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) يَزُوونَ ذَلِكَ عَن رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ يَعْمَلُونَ بِهِ [ورائه لسنته فيه] فَأَيُّ إِجْمَاعٍ يَخْرُجُ مِنْهُ الْعِتْرَةُ [الطَّاهِرَةُ] (علیه السلام) [و شَيْعَتُهُمْ لَوْلَمَا عِنَادُكَ وَ عَصِيَّتُكَ].»

پس به او [ابوالعباس حنفی] گفته می شود: از سخنان تو برای ما هیچ نفعی حاصل نشد مگر ارجاعات باطله و احادیث جعلی داخل شده در دین؛ شما از کجا گمان کردی که شیعه در مسئله ی ممنوعیت ارث زنان از ملک رباع و زمین از همسرانشان با امت اسلامی مخالفت کرده؛ در حالیکه اهل بیت (علیه السلام) و شیعیان این مطلب را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده و به آن عمل می کنند [همان گونه که سنت ایشان نیز چنین بوده است] پس اگر دشمنی و تعصب نداری؟ [بگو که] این چه اجماعی است که اهل بیت پیامبر (علیه السلام) و شیعیان ایشان از آن خارج می شوند؟! [و در دایره آن قرار ندارند؟!]

همان طور که از استدلال این عالم حنفی بر می آید آن هابی گویند: «شیعه خلاف عموم قرآنی، در این آیه شریفه فتوا داده است»؟!

نکته ی مهم اینکه، استدلال ابوالعباس حنفی حاوی «دو سؤال» است که هر چند هر دو سؤال مربوط به «علم اصول» است، اما شایسته است در اینجا به آن پرداخته

شود؛ البته در مباحث آتی به تفصیل پیرامون آن بحث خواهد شد.

سؤالات برگرفته از شبهه ابوالعباس حنفی

- سؤال اول: آیا «خبر متواتر» می تواند «مخصص عام قرآنی» باشد؟ یا خبر متواتر نمی تواند مخصص عام قرآنی باشد؟

سؤال دوم: آیا در مسئله تخصیص عام قرآنی بوسیله ی خبر متواتر، بین علمای عامه و خاصه، اختلافی وجود دارد یا خیر؟

جواب

اولاً: در اینکه خبر متواتر می تواند، مخصص عموم قرآنی باشد، بین علمای اصولی عامه و خاصه اختلافی وجود ندارد؛ یعنی این مسئله، مورد قبول شیعه و سنی است.

ثانیاً: در ما نحن فیه (مسئله ی ارث زوجه) اخبار متواتری وجود دارد که، می توان بوسیله آن ها عموم «قرآن کریم» را تخصیص زد؛ نه اینکه به زعم اهل سنت، در مسئله ی مورد بحث، امامیه با «خبر واحد شاذی» روبرو باشد تا بخواهد بوسیله ی آن، عام قرآنی را تخصیص بزند.

بنابر تصریح مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) و بعضی دیگر از فقهای بزرگ، روایات حول این مسئله، در حد تواتر است؛ لذا بدون هیچ شک و تردیدی، بوسیله ی چنین روایات متواتری، می توان عموم «قرآن مجید» را تخصیص زد.

توجه به حاصل پاسخ شیخ مفید (رحمه الله) در این زمینه راهگشاست؛ ایشان می فرمایند:

عجیب این است که، شما اهل سنت و حنفیون «قرآن کریم» را با «خبر واحد شاذ» تخصیص می زنید؟! و یا در مواردی «قرآن» را با «خبر مُرسل» تخصیص زده اید؟! و بالاتر از این، ما موارد فراوانی از شما سراغ داریم که «قرآن» را با «قیاس» تخصیص زده اید؟!!

پس چگونه است که «قرآن» را با «خبر واحد شاذ» یا «خبر مرسل» و یا «قیاس» می توان تخصیص زد، اما، با «خبر متواتر» نمی توان تخصیص زد؟!!

لذا، پاسخ شایسته این است که: نه تنها چنین تخصیصی مورد قبول عامه است،

بلکه با این استدلال، بطریق اولی، «قرآن» را می توان با «خبر متواتر» تخصیص زد.

اصل پاسخ شیخ مفید (رحمه الله) در این زمینه چنین است:

«فأما ما تعلقت به من عموم القرآن فلو عری من دلیل خصوصه لثم لك الكلام لكن دل

علی خصوصه تواتر الشیعه عن أئمة الهدی من آل محمد (صلی الله علیه و آله) بأن المرأه لا ترث من رباع الارض شیئا لكنها تعطی قیمه البناء و الطوب و الخشب و الالات إذ ثبت الخبر عن الائمة المعصومین (علیه السلام) بذلك و یجب القضاء بخصوص العموم من الایه التي تعلقت بها. و لیس خصوص العموم بخبر متواتر منکرا عند أحد من أهل العلم لا- سیما و أصحابک یخصون العموم و ظاهر القرآن بأخبار الاحاد الشاذه و منهم من یخصه بالمراسیل من الاحاد و جماعه من أصحابک یخصونه بالظن الفاسد الذی یسمونه قیاسا فکیف تنکر أیها الجاهل خصوص عموم القرآن بخبر ثبت عن النبی (صلی الله علیه و آله) من جهه عترته الصادقین (علیه السلام) لو لا العدول عن الصواب.» (۱)

اما آنچه تعلق گرفته به آن یعنی عموم قرآن اگر از دلیل مخصص خالی بود کلام برای تو تمام می شد؛ لکن بر مخصص داشتن آن تواتر شیعه از ائمه ی هدی از آل محمد (علیه السلام) دلالت می کند و اینکه زن از رباع زمین چیزی را به ارث نمی برد ولی قیمت ساختمان و آجر و چوب و آلات را به او می دهند و این به دلیل آن است که خبر بر این مطلب از ائمه معصومین ثابت است؛ و این گونه واجب می شود که به تخصیص عموم آیه ای که متعلق به زن است حکم شود و تخصیص عموم قرآن به خبر متواتر، منکری در میان اهل علم ندارد و به خصوص اصحاب تو عموم ظاهر قرآن را با خبر واحد شاذ هم تخصیص می زنند و از آنها برخی عمومات قرآن را با مراسلات از خبر واحد تخصیص زده اند و جماعتی از اصحاب تو با ظن فاسدی که قیاس نام دارد آن را تخصیص می زنند [!؟] پس چگونه تو ای جاهل منکر آن می شوی که عموم قرآن با خبری که از پیامبر ثابت شده و از طریق عترت او [امام صادق و امام باقر (علیه السلام)] رسیده تخصیص می خورد؛ البته به شرط آنکه از مطلب حقی عدول نشده باشد.

شیخ مفید (رحمه الله) در فصل دوم در پاسخ به ابو العباس می فرماید:

«مع أن للشیعه أن یقولوا إن الرباع لیست مما ترکها الأزواج لجمیع الورثه و إنما قضی عموم القرآن لاستحقاق الزوجه الربع من ترکات الأزواج و الثمن علی ما بینه الله عزو جل و إذا لم یثبت من جهه الاجماع و لا- دلیل قاطع للعذر أن التربه و الرباع من ترکات

ص: ۲۵

۱- (۱). ر. ک. به: المسائل الصاغانیه، شیخ مفید (رحمه الله)، ص ۹۷.

مضاف بر اینکه شیعه می تواند بگوید که رباع از آنچه زوج ها برای همه ورثه باقی بگذارند نیست فقط عموم قرآن به استحقاق زوجه به ربع و ثمن به بیان خدا از ترکه زوج حکم می کند و چنانچه از طریق اجماع و یا دلیل دیگری که عذر را بر طرف کند اثبات نشد که نفس زمین و رباع از ترکه زوج برای زوجه است، تعلق به عموم ارث در این باب باطل می شود.

سپس شیخ مفید (رحمه الله) در فصل سوم، جوابی نقضی به این عالم حنفی داده که حاصل آن چنین است:

* مگر در «قرآن مجید» این آیه وجود ندارد که: لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا(۲). برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می گذارند، سهمی است و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می گذارند، سهمی است، خواه آن مال، کم باشد یا زیاد، این سهمی است تعیین شده و پرداختنی.

و:

* مگر شیعیان و اهل سنت قبول ندارند که: اگر والدین از دنیا بروند، برای پسران و دخترانشان، ارث وجود دارد.

لذا مطابق عموم این آیه ی شریفه، در صورت درگذشت پدر، همان گونه که به «پسران»، ارث می رسد، همان گونه به «دختران» هم ارث می رسد؛ در حالیکه شما قائلید: در این صورت، برای دختر هیچ ارثی وجود ندارد؟!؛ دلیل شما این است که عموم این

آیه، بوسیله یخبر «غیر صحیح السندي» که تا آن زمان هیچ یک از اصحاب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آنرا نشنیده بود، تخصیص می خورد؟! و آن همان خبری است که ابوبکر آنرا به تنهایی؟! از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند و می گوید: از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص: ۲۶

۱- (۱). ر. ک. به: همان ص ۹۷

۲- (۲). سوره مبارکه ی نساء، آیه ی شریفه ۷.

شنیدم که ایشان فرمود: »

إِنَّا نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صِدَقَهُ [!؟] «(۱) () ملاحظه می کنید که شما چگونه با چنین خبر بی پایه و اساسی، عموم آیه ی مذکور را تخصیص زده اید؟!

شیخ مفید (رحمه الله) در ادامه با خطاب قراردادن اهل سنت، می فرماید:

اساساً چه فرقی میان:

* استدلال شما که می گوئید: این روایت را تنها ابوبکر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است؟!

و:

* استدلال امامیه که می گویند: تمام روایات در مسئله ی ارث زوجه را اهل بیت پیامبر: از وجود گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند، وجود دارد؟!

البته حقیقتاً یک فرق اساسی وجود دارد و آن اینکه: اخبار امامیه در «حد تواتر» است و اخبار شما در «یک خبر واحد غیر صحیح السند» خلاصه می شود، که شما بواسطه ی چنین خبر غیر صحیح السندی که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده اید، عموم «قرآن» را تخصیص زده اید؟!

البته، مقصودناقلین از نقل حدیث جعلی فوق، این بود که می خواستند حضرت صدیقه ی طاهره (علیه السلام) را از فدک، که ارث پدر بزرگوارشان بود منع کنند؛ یعنی هدفشان این بود که بگویند همان طور که فرد قاتل، ذمی و کافر، از ارث والدین، ممنوع است، همان طور نیز، دختر گرامی پیامبر اسلام و سیده ی زنان عالم (علیه السلام) از ارث والدین ممنوع است؟! آیا شما غیر از این هدفی داشته اید؟

آری، حقیقت این است که شما دختر پیامبر (علیه السلام) را در گروه «قاتلان»، «ذمیان» و «کافران» قرار دادید و هدف اصلی تان غیر از این چیز دیگری نبود؟! با این وجود، شما نگران عموم «قرآن» و تخصیص آن بوسیله اخبار شده اید؟!

ص: ۲۷

۱- (۱). ر. ک. به: الموطأ، ۲: ۲۷، ۹۹۳ و صحیح مسلم ۳: ۵۱، ۱۳۷۹ و سنن ابی داوود ۳: ۲۹۶۳، ۱۳۹.

واقعية این است که شما نه حق اعتراض به شیعیان را دارید و نه صلاحیت آنرا و نه در جایگاهی هستید که بگویید: شیعه به « قرآن کریم» عمل نمی کند؛ خیر، امامیه هیچ مخالفتی با کتاب خدا نکرده است؛ بلکه این شما هستید که مخالفت های شدیدی با نصوص «قرآن کریم» کرده اید و مخالفت های شما نمونه های فراوان، غیر قابل انکار و غیر قابل توجیهی دارد.

متن جواب شیخ مفید (رحمه الله) چنین است:

«على أنك أيها الشيخ قد خصصت و أئمتك من قبلك عموم هذه الآية بل رفعتهم

حكما في أزواج النبي (صلى الله عليه و آله) و حرمتوهن من استحقاق بركات ميراثه جمله و حرمتوهن شيئا منها بخبر واحد ينقضه القرآن و هو ما رواه صاحبكم عن النبي (صلى الله عليه و آله) أنه قال: نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه فرد على الله قوله: وَ وَرَثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَوْلُهُ: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا [وَ يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا وَ خصص عموم قوله تعالى: لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَ قَوْلُهُ تعالى: وَ لَهُنَّ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ.

وقصد بذلك منع سيده نساء العالمين (عليه السلام) ميراثها من أبيها (صلى الله عليه و آله) مع ما بيناه من إيجاب عموم القرآن ذلك و ظاهر قوله تعالى: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ

وجعل هذه الصديقه الطاهره (عليه السلام) في معنى القاتله الممنوعه من ميراث والدها لجرمها و الذميه الممنوعه من الميراث لكفرها و المملوكه المسترقه الممنوعه من الميراث لرقها فأعظم الفريه على الله عزوجل و رد كتابه و لم تقشعر لذلك جلودكم و لا أبتة نفوسكم. فلما ورد الخبر عن النبي (عليه السلام) من جهة عترته الصادقين الابرار بمنع الزوجات ملك الرباع و تعويضهن من ذلك قيمه الطوب و الالات و البناء جعلتم ذلك

خلافًا للقرآن و خروجًا عن الإسلام جرأه على الله و عنادا لاولياته (عليه السلام).

هذا مع أنا قد بينا أنه يجب عليكم إثبات الرباع في التركات المعروفة للازواج حتى يصح احتجاجكم بالعموم فأنى لكم بذلك و لن تقدروا عليه إلا بالدعاوى المعرات من البرهان» (۱).

ای شیخ تو تخصیص عموم قرآن را انجام داده ای و امامان تو قبل از تو این چنین کردند بلکه حکم آیه ارث را در مورد ازواج پیامبر رفع نمودید و انسان را از برکات میراث او محروم کردید؛ بطور کلی و همه چیز را بر آنها حرام کردید آن هم به خبر واحدی که قرآن آن را نقض می کند و آن چیزی است که صاحب شما از پیامبر نقل کرده که پیامبر فرموده: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی گذاریم و آنچه باقی می گذاریم صدقه است»؛ پس با این، قول خداوند را رد کردند که فرمود: و سلیمان وارث داوود شد و نیز فرمود: مرا از نزد خود فرزندی عطا کن و نیز از خاندان یعقوب ارث ببرد و پروردگارا! او را پسندیده گردان و برای فرزندان ذکور سهمی از ما ترک ابوین و خویشان است و برای فرزندان اناث نیز سهمی از ترکه، چه مال اندک باشد و چه بسیار نصیب هر کسی از آن ترکه (در کتاب حق) معین گردیده است و فرمود سهم ارث زنان ربع ترکه شما مردان است اگر دارای فرزند نباشید و چنانچه فرزند داشته باشید ثمن خواهد بود و با این کار قصدشان منع فاطمه زهرا بود که از پدرش ارث ببرد؛ در حالیکه ما روشن نمودیم: عموم قرآن این ارث بری را ایجاب می کند و ظاهر قول خداوند چنین حکم می کند: حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو برابر دختران ارث برند و آنها صدیقه طاهره را هم ردیف قاتلی قرار داده است که از پدرش به خاطر جرمش ممنوع شده؟! و [هم ردیف] ذمیه ای [قرار داده] که بخاطر کفرش ارث نمی برد و [هم ردیف] برده ای [قرار داده] که به بندگی در آمده و بخاطر برده بودنش ممنوع از میراث شده؛ پس چه افتراء عظیمی است بر خدا؟! و رد کتاب اوست؟! در حالی که از این، هیچ گونه لرزشی بر اندام شما نیفتاد و... پس چون از

پیامبر از طریق عترت او چنین خبر رسید به اینکه زوجه ها از مالک شدن رباع منع شوند و بجای آن قیمت آجر و آلات بناء را به آنها بدهند شما آن را خلاف قرآن قرار دادید و آن را خروج از اسلام قرار دادید؟! که جرات بر خدا و عناد بر اولیاء او کرده باشید.

ص: ۲۹

بنابر نقل شیخ مفید (رحمه الله) ابوالعباس حنفی در قسمت دیگری از اشکال خود می گوید:

«ثم قال هذا الشيخ الضال: فأدى قولهم هذا إلى أن الرجل يخلف ضياعا و بساتين فيها أنواع من الشجر و النخيل و الزروع تكون قيمتها من مائه ألف دينار إلى أكثر من ذلك فلا يعطون الزوجات منها شيئا فهذا قول لم يقله كافر فضلا عن أهل الاسلام»^(۱)

سپس این شیخ گمراه گفت: گفته امامیه به این انجامید که مردی که می مُرد و ضیاع و باغ هایی که در آن درختان متنوع و نخل ها و زرع ها بود از خود باقی می گذاشت که قیمت آن از صد هزار دینار تا بیشتر از آن می شد، ولی به زوجه ها چیزی از آن مال را نمی دادند؟! این کلامی است که هیچ کافری هم آن را معتقدند نمی شود چه رسد به مسلمانان!!

از این رو شیخ نهایتاً جوابی استدلالی و قاطعانه، ابوالعباس حنفی را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

«يقال له زادك الله ضلالا على ضلالك و أعمى عينيك كما أعمى قلبك من أين أدى قولهم إلى ما وصفت إما لان الضياع عندك و الاشجار و النخيل و النبات هي الرباع أم لغير ذلك فإن كان يؤدي إلى ما وصفت لان الضياع من الرباع و الاشجار و الاثمار منها فهذا بلغه الترك لعله أو الزنج و أما بلغه العرب فليس ذلك فيها بل ليس ذلك لغه من اللغات و أنت بتهمتک ظنت أن الرباع سمه لما ذكرت من الضياع. و لو عرفت فائده هذه اللفظه و ما وضعت له لما أوردت ذكر الضياع و الاشجار و البساتين فيما أنكرته على القوم من منع الزوجات تملك الرباع.

وقد كان ينبغي أن تسأل بعض أهل اللسان عن معنى هذه اللفظه و على ما وضعت ثم

تتكلم على بصيره لكنك لم توفق لذلك و أراد الله تخيبك و إيضاح جهلك خذلانا منه لك لعنادك في الدين. و الرباع عند أهل اللغة هي الدور و المساكن خاصه فليس إلى سواها مدخل فيها. فافهم ذلك إن كان لك عقل تفهم به الاشياء»^(۲)

ص: ۳۰

۱- (۱). ر. ک. به: همان ص ۱۰۱

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ص ۱۰۲.

به او گفته می شود: «خدا گمراهیت را بیشتر کند و چشمانت را کور کند همان طور که قلبت را کور کرده؛ از کجا قول ایشان به آنچه توصیف نمودی انجامید یا بخاطر آن که ضیاع نزد تو و درختان و نخل ها و گیاهان همان رباع است، یا بخاطر غیر این مسئله؛ پس اگر به آنچه توصیف نمودی انجامید چون ضیاع یعنی رباع و درختان و میوه های آن؛ پس این شاید به زبان ترکی یا زنگی است؛ اما به زبان عربی نیست، بلکه اصلاً کلمه ای از کلمات نیست و تو به اتهامی که زدی خیال کردی که رباع اسمی است برای آنچه ذکر کردی یعنی ضیاع و چنانچه فایده این لفظ را می شناختی و می دانستی برای چه آن را وضع کردی، هیچگاه وارد نمی کردی ذکر ضیاع و باغ ها و درختان در آنچه آن را بر قوم انکار می کردی؛ یعنی منع زوجات از تملک رباع؛ و شاید شایسته باشد که از معنای این لفظ آنچه وضع کردی [را] از اهل لغت سؤال کنی و سپس با بصیرت سخن بگویی؛ لکن تو موفق نشدی این کار را بنمایی و خدا اراده کرد که تو را مأیوس کند و اینکه جهلت آشکار شد برای عنادی که در دین داری؛ رسوایی از جانب خدا بود. و رباع در نزد اهل لغت همان خانه ها و مساکن خاص است پس غیر از اینها دخلی در رباع ندارد این را بفهم اگر عقلی برایت مانده که اشیاء را بفهمی.

در پایان این بحث و پس از تحریر محل نزاع و بیان پیشینه ی مسئله، لازم است پیرامون موضوع مورد نظر، چند نکته ی مهم را یادآوری کرده و سپس به ادامه بحث، که همان بررسی اقوال متقدمین و متأخرین در دو نزاع، پردازیم.

یادآوری چند نکته ی مهم

۱. همان طور که بیان شد، مسئله ی ارث زوجه از زوج، یکی از نزاع های مهم بین شیعه و سنی و از مسائل با اهمیت اعتقادی است که جنبه های علمی و عملی فراوانی دارد.

اهمیت این بحث از آن جهت است که، در روایاتی که - در محل خود به آن ها خواهیم پرداخت - اصحاب امام باقر و صادق (علیه السلام) از ایشان راجع به ارث زوجه سؤال می نمایند، پاسخ می شنوند که: «زوجه از زمین ارث نمی برد» در این حال، راویمجدداً از امام (علیه السلام) می پرسد: اگر این نظر را برای مردم مطرح کنیم و آن ها قبول نکنند چه باید کرد؟ که حضرت (علیه السلام) با تأکید می فرمایند:

«إِذَا وُلِّينَا فَلَمْ يَرْضَوْا ضَرْبَنَا هُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَقِيمُوا ضَرْبْنَا هُمْ بِالسَّيْفِ»^(۱) اگر حکومت دست ما بود با تازیانه حکم خدا را بر مردم تثبیت می کردیم

این تعبیر از سوی امام (علیه السلام) حاکی از آن است که این مسئله، از آنچنان اهمیتی برخوردار بوده که امام (علیه السلام) از تعبیر صریحی همچون: «ضَرْبْنَا هُمْ بِالسَّوْطِ» و «ضَرْبْنَا هُمْ بِالسَّيْفِ» استفاده فرموده و روی این مسئله تأکید فراوانی داشته اند.

۲. اکثر فقهاء - غیر از مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در دو کتاب «المقنع» و «الهدایه فی الأصول و الفروع» و مرحوم سلار (رحمه الله) در کتاب «المراسم العلویه و الأحکام النبویه» - زمانی که به مسئله ی ارث زوجه در کتاب الفرائض رسیده اند، بحث مفصلی راجع به آن مطرح کرده اند، که این مطلب نیز، خود حاکی از اهمیت بالای این مسئله است و اساساً همین نکته باعث شده است که برخی از فقهاء رساله ی مستقلی در این زمینه نگارند، که ذیلاً به نام تعدادی از مولفین بزرگوار و مولفین آن ها اشاره می گردد:

- «رساله فی ارث الزوجه» نوشته ی مرحوم شهید ثانی (رحمه الله)؛ که در ضمن کتاب «رسائل» آن را نگاشته اند.

- «رساله فی ارث الزوجه من العقار أو ثمنه» نوشته ی مرحوم میرزا محمد تقی نوری والد مرحوم حاجی نوری (قدس) متوفای ۱۲۶۳ قمری.

- رساله ی «المحاكمه بین علمین فی فرع عدم ارث الزوجه من

- الاراضی» نوشته ی مرحوم آیت الله شیخ عبد الله مامقانی (رحمه الله) که در بررسی نظریات بعض معاصرین شان یعنی مرحوم آخوند خراسانی (رحمه الله) و شیخ الشریعه اصفهانی (رحمه الله) در برخی فروع ارث زوجه به نگارش در آمده است.

ص: ۳۲

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸.

«رساله فی ارث الزوجه من الثمن و العقار» نوشته ی مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی (رحمه الله) صاحب کتاب «العروه الوثقی».

- «رساله فی ارث الزوجه و حرمانها من العقار» نوشته ی مرحوم شیخ علی طریحی (رحمه الله) صاحب کتاب «الوسيله السعاده».

- «رساله فی ارث الزوجه من الزوج» نوشته ی مرحوم آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله) صاحب کتاب «مستمسک العروه الوثقی».

- رساله ی «ابانه المختار فی ارث الزوجه من ثمن العقار بعد الأخذ بالخیار» در رد نظریه ی مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی (رحمه الله) صاحب کتاب «العروه الوثقی» توسط مرحوم آیت الله میرزا فتح الله نمازی شیرازی اصفهانی نجفی مشهور به شیخ الشریعه اصفهانی (رحمه الله) (م ۱۳۳۹) نگاشته شده است.

- رساله ی «صیانه الإبانه عن وصمه الرطانه» که توسط مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی (رحمه الله) در رد حاشیه ی مرحوم محقق خراسانی (رحمه الله) بر «ابانه المختار» نوشته اند به نگارش در آمده است.

- رساله ی «تقریرات ثلاث، بحث میراث الازواج» آیت الله العظمی سید حسین طباطبایی بروجردی (رحمه الله) که توسط مرحوم حاج شیخ علی پناه اشتهاردی (رحمه الله) تقریر شده است.

- رساله ی «نخبه الافکار فی حرمان الزوجه من الاراضی و العقار» نوشته ی مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بروجردی (رحمه الله) که با

- قلمی روان و سلیس به نگارش در آمده است .

- «رساله فی إرث الزوجه من قیمه العقار» نوشته مرحوم آیت الله محمد بن عاشور کرمانشاهی (رحمه الله).

۳. برای تحقیق بیشتر حول رساله هایی که پیرامون این مسئله نوشته شده، مراجعه

۴.

ص: ۳۳

به كتاب «الذريعه الى تصانيف الشيعة»^(۱) مرحوم آقا بزرگ تهرانی (رحمه الله) سودمند است.

ص: ۳۴

۱- (۱). ر. ک. به: الذريعه الى تصانيف الشيعة، شيخ آقا بزرگ تهرانی (رحمه الله)، ج ۱۱، ص ۵۵.

۲ بررسی اقوال

ص: ۳۵

آنچه در این فصل می خوانید:

بررسی اقوال اربعه در نزاع اول؛

تقسیم نظر مشهور از دیدگاه شهید ثانی (رحمه الله) و مناقشه در آن؛

رد برخی شبهات پیرامون نظر سید مرتضی (رحمه الله)؛

بررسی اقوال در نزاع دوم و تحقیق پیرامون چند نظر؛

بررسی اجماع و شهرت قدمایی در نزاع اول و دوم؛

بررسی مؤیدات اربعه صاحب جواهر (رحمه الله) بر عدم وجود اجماع قبل از ابن جنید (رحمه الله) و مناقشه پیرامون آن ها؛

بررسی نظریه ی عدول شیخ طوسی و پاسخ به چند شبهه؛

بررسی دو ادعای اجماع از سوی صاحب ریاض (رحمه الله) و مؤیدات اربعه برای معقد اجماع؛

نتیجه ی اقوال و نظر نهایی در نزاع اول و دوم.

ص: ۳۶

اشاره

همان طور که در بحث پیشین بیان شد، بعد از قبول «حرمان فی الجمله»، نزاع اول در این است که: زوجه از کدامیک از اموال زوج محروم است؟

از این رو، برای تبیین این مسئله، ابتداء لازم است که: از کمیت و کیفیت اقوال و آراء در این نزاع، اطلاع حاصل نماییم؛ لذا این موضوع در این مبحث پی گیری خواهد شد.

مقدمه ی دوم

در اینکه فتوای مرحوم ابن جنید و قاضی نعمان مصری (رحمه الله) قول غیر صحیحی است، تردیدی وجود ندارد آیا مشهور قدما پیرامون نزاع اول، نظری داده اند یا خیر؟

- آیا مشهور متقدمین و متأخرین در نزاع اول، قول واحدی دارند یا خیر؟

- آیا غیر از فتوای مرحوم ابن جنید و قاضی نعمان، اقوال مخالف

-

دیگری در مسئله وجود دارد یا خیر؟

همه، از جمله سؤالاتی شمرده می شوند، که مقتضی است پاسخ مناسبی به آن هاداده شود، زیرا، در نتیجه ی بحث، تأثیر مهم و بسزایی دارد.

به هر روی، شایسته است ابتداء به بیان و بررسی اقوال فقهاء البته غیر از قول ابن جنید (رحمه الله) و قاضی نعمان (رحمه الله) - در نزاع اول پرداخته شود؛ که پس از تفحص در اقوال، در این زمینه به چهار قول اساسی بر می خوریم.

بیان و بررسی اقوال چهارگانه در نزاع اول

الف: نظر مشهور

این نظریه، که اولین قول در مسئله فتوای مشهور فقهای شیعه است حاوی سه نکته زیر است؛ ایشان قائلند که زوجه:

- اولاً: از عین و قیمت «زمین» مطلقاً^(۱) ارث نمی برد؛

- ثانیاً: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی برد ولی از قیمت آن ها ارث می برد؛

- ثالثاً: از عین و قیمت «سایر اموال» ارث می برد.

مرحوم زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «رسائل» در دو موضع، این بحث را مطرح کرده و دیگران همچون مرحوم سبزواری (رحمه الله) در کتاب «کفایه الاحکام» عیناً مطالب خود را، از ایشان اخذ و نقل کرده اند.

مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب یاد شده، ادعا می فرماید که: «این نظر را بسیاری از متقدمین و متأخرین دارند»؛ ایشان از میان هر دو طائفه از فقهای متقدم و متأخر به شخصیت های گرانقدری اشاره می نمایند که ذیلاً به نام آن ها اشاره می گردد:

* طائفه ی متقدمین: که در میان آن ها شخصیت های پر عظمت وجود دارند، همانند:

أ. مرحوم شیخ طوسی ۱ در کتاب «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی»؛

ص: ۳۸

۱- (۱). یعنی چه زمین خالی باشد چه دارای بنا و یا چه مزروعی باشد و یا چه غیر مزروعی..

ب. مرحوم ابن براج (رحمه الله) در کتاب «المهذب»؛

ج. مرحوم ابوالصلاح التقی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه»؛

د. مرحوم ابن حمزه طوسی (رحمه الله) در کتاب «الوسيله الی نیل الفضيله».

* طائفه ی متأخرین: که در میان آن ها شخصیت های بزرگواری وجود دارند، همچون:

أ. مرحوم علامه حلی (رحمه الله) در دو کتاب «قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام» و «تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه»؛

ب. مرحوم فخرالمحققین (رحمه الله) فرزند علامه حلی (رحمه الله) در کتاب «ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد»؛

ج. مرحوم شهید اول (رحمه الله) در کتاب «غایه المراد فی شرح نکت الارشاد»؛

د. مرحوم فاضل مقداد (رحمه الله) در کتاب «التنقیح الرائع لمختصر الشرایع».

(رحمه الله) (رحمه الله) کلام شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «رسائل» چنین است:

«أحدها: و هو المشهور بینهم حرمانها من نفس الارض، سواء كانت بياضاً أم مشغولةً بشجرٍ و زرعٍ و بناءٍ و غيرها عیناً و قیمةً و من عین الانهار و أبینتها و أشجارها و تُعطى قیمةً ذلك، ذهب إلى ذلك جلّه المتأخرین و من المتقدّمین الشیخ فی النهایه و ابنُ البرّاج و أبوالصلاح التقی و ابن حمزه علی ما هو المشهور عنهم»^(۱) اولین بحث و آن این است که آنچه مشهور است بین علمای امامیه اینکه زوجه از اصل زمین نه عیناً و نه قیمتاً ارث نمی برد چه این زمین بیاض (خالی) باشد و یا آنکه

مشغوله باشد یعنی در آن درخت و کشاورزی و یا ساختمانی باشد و نیز از عین

ص: ۳۹

۱- (۱). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی (رحمه الله)، ج ۱ ص ۴۴۹.

رودخانه ها [اگر در آنجا وجود دارد] و خود ساختمان و درختانی که در آن زمین است محروم است اما از قیمت اینها ارث می برد؛ به این قول بسیاری از متأخرین قائل شده اند و از متقدمین مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایه» و ابن براج (رحمه الله) و ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) و ابن حمزه (رحمه الله) به این قول قائل شدند [البته] بنا بر آنچه از ایشان مشهور است.

ب: نظر شهید ثانی (رحمه الله) بر مبنای تفکیک قول مشهور

مرحوم آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (قدس سره) در کتاب «رساله فی ارث الزوجه» هنگام نقل نظریه ی مشهور، به «نظر تفکیکی شهید ثانی (رحمه الله)» در کتاب «مسالك الافهام (۱)» و رسائل اشاره کرده و می فرماید:

«فما نسبه الشهيد (رحمه الله) ... الى بعض اهل هذا القول... وجعل القول المذكور قولين» (۲)

«شهید ثانی (رحمه الله) قول مشهور را به دو نظر تقسیم کرده است»

بنابراین، قول دوم، مربوط به شهید ثانی (رحمه الله) است که، نظر مشهور را «بنابر ادعای خود» به «دو جمع» تقسیم می کنند؛ شهید (رحمه الله) قائل است به اینکه:

«... أن هذا القول أمتن الأقوال دليلاً وأظهرها من جهة الرواية» (۳) این قول از جهت دلیل، متین ترین اقوال و از جهت روایت اظهر اقوال است.

تقسیم نظر مشهور بنا بر دیدگاه شهید ثانی (رحمه الله)

أ. نظر علامه حلی، فخر المحققین، و کثیری از متأخرین (قدس سره)

این جمع بنا بر نقل شهید (رحمه الله) قائلند به اینکه زوجه:

– اولاً: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی برد، ولی از قیمت آن ها ارث می برد؛

ص: ۴۰

۱- (۱). ر. ک. به: مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، شهید ثانی، (رحمه الله) ج ۱۳، ص: ۱۸۷

۲- (۲). ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت (علیه السلام)، شماره ۴۳

۳- (۳). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی (رحمه الله)، ج ۱ ص ۴۶۶

ثانیاً: از عین «اشجار و نخل» ارث نمی برد، ولی از قیمت آن ها ارث می برد.

ب. نظر شیخ طوسی، ابوالصلاح، ابن حمزه، ابن براج و شهید ثانی (قدس سره)

این جمع بنا بر نقل شهید (رحمه الله) بین «نخل و شجر» از یک طرف و «آلات و ابنیه» از طرف دیگر فرق قائلند، لذا مطابق این نظر، زوجه:

- اولاً: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی برد، ولی از قیمت آن ها ارث می برد؛

- ثانیاً: از عین «اشجار و نخل» ارث می برد.

بررسی عبارات فقهای متقدم (رحمه الله)

أ. مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی»

ایشان می فرمایند:

«و المرأة لا- ترث من زوجها من الارضين و القرى و الرباع من الدور و المنازل، بل یقوم الطوب و الخشب و غیر ذلك من الالات و تعطى حصتها منه و لا تعطى من نفس الارض شيئاً.»^(۱) زوجه از زمین ها و قریه ها و رباع [جمع ربع به معنای منزل] و خانه ها و منازل شوهرش ارث نمی برد، بلکه آجر (طوب) و چوب [و امروزه آهن] و آلات دیگر را قیمت می کنند و سهم و حصه زوجه را از این ها پرداخت می نمایند، اما زوجه از خود زمین نه عیناً و نه قیمتاً ارث نمی برد.

و نیز شیخ طوسی (رحمه الله) نظیر این عبارت را در کتاب «المبسوط فی فقه الامامیه» آورده است.

حال سؤال این است که آیا می توان از عبارت شیخ طوسی (رحمه الله) چنین استفاده کرد که «شجر»، حکم «ابنیه و آلات» را دارد؟

مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در پاسخ به این سؤال می فرمایند:

ص: ۴۱

۱- (۱). ر. ک. به: النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، شیخ طوسی (رحمه الله)، باب میراث الازواج، ص ۶۴۲.

خیر، از عبارت شیخ طوسی (رحمه الله) چنین استفاده و برداشتی نمی شود؛ زیرا، در کلام شیخ (رحمه الله) کلمه ی «آلات» نه از لحاظ «لغت» و نه از لحاظ «عرف»، شامل «شجر» نمی شود؛ از این رو، شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی» سخنی از حرمان زوجه نسبت به «شجر» نزده است؛ لذا بنابر نظر شیخ (رحمه الله)، زوجه از «عین شجر» ارث می برد.

شهید ثانی (رحمه الله) می فرماید:

«إلا- أن يُتَكَلَّفَ لِقَوْلِ الشَّيْخِ (رحمه الله): «و غير ذلك من آلات البناء» بإرادة ما يعمّ الشجر و فيه بُعِيدٌ شَدِيدٌ؛ لِأَنَّ إِطْلَاقَ الْآلَةِ عَلَى الشَّجَرِ غَيْرٌ مَعْرُوفٌ لِعَلَّةٍ وَ لَا عَرَفًا وَ إِنَّمَا الْمَتَبَادِرُ مِنْهَا آلَاتُ الْبِنَاءِ كَمَا هُوَ ظَاهِرُ الْأَخْبَارِ»^(۱) مگر اینکه بازحمت از قول شیخ (رحمه الله) استفاده شود: [که فرمود:]: «و غير از آن از آلات بناء» به اینکه شیخ [با این عبارت] آنچه شامل درخت شود را اراده کرده و [لکن] این مطلب بسیار بعید است؛ چون اطلاق آلت بر درخت لَعَّه و عرفاً غیر معروف است و فقط از آلات آنچه به ذهن می آید آلات ساختمان (بناء) است، چنانکه ظاهر اخبار [نیز] همین است.

مرحوم ابن براج (رحمه الله) در کتاب «المهذب»

ایشان نیز، نظیر عبارت شیخ طوسی (قدس سره) را آورده و می فرماید:

«و المرأه... لم يورث من الارضينو الرباع و الدور و المنازل و القرى شيئاً بل يقوم الاخشاب و الطوب و جميع آلات ذلك و يدفع إليها بحقها منه و لا يدفع

إليها من نفس ذلك شيء»^(۲) و زوجه اگر از شوهرش فرزند نداشته باشد و شوهرش بمیرد، زن از زمین ها و زمین خانه مسکونی و منازل و قریه های شوهرش هیچ چیز ارث نمی برد، بلکه چوب ها و آجر و همه وسائل آن را قیمت می کنند و حق او را از آن می دهند

ص: ۴۲

۱- (۱). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی (رحمه الله)، ج ۱ ص ۴۶۲

۲- (۲). ر. ک. به: المهذب، ابن البراج (رحمه الله)، ج ۲، ص ۱۴۱.

و از خود آن‌ها چیزی به او نمی‌دهند.

ب. مرحوم ابوالصلاح التقیقدسدر کتاب «الکافی فی الفقه»

ایشان می‌فرمایند:

«و لا- ترث الزوجه من رقب الرباع و الارضین شیئا و ترث من قیمه آلات الرباع من خشب و آجر کسائر الارث.»^(۱) زوجه از زمین خانه و سایر زمین‌ها هیچ چیز - عیناً و قیمتاً - ارث نمی‌برد و از قیمت آلات خانه‌ی مسکونی از چوب و آجر مانند سایر چیزها ارث می‌برد. مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) درباره‌ی عبارت مرحوم ابن حمزه (رحمه الله) می‌فرماید:

چون، عبارت ایشان، از کلمه‌ی «شجر» خالی است؛ لذا زوجه از عین شجر ارث می‌برد و «آلات»، شامل «شجر» نمی‌شود.

د. مرحوم ابن حمزه طوسی (رحمه الله) در کتاب «الوسیله الی نیل الفضیله»

ایشان می‌فرمایند:

«و... لم یکن لها حق فی الارضین و القرى و المنازل و الدور و الرباع»^(۲) زوجه، از زمین، قرا و منازل و خانه‌های مسکونی ارث نمی‌برد.

مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) درباره‌ی عبارت مرحوم ابن حمزه (رحمه الله) می‌فرماید:

چون، عبارت ایشان، از کلمه‌ی «شجر» خالی است؛ لذا زوجه از عین شجر ارث می‌برد و «آلات»، شامل «شجر» نمی‌شود.

تلاش مرحوم آیت الله حکیمقدس برای تثبیت قول شهید ثانی (رحمه الله)

تمام تلاش مرحوم آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (قدس) در

«رساله فی ارث الزوجه من الزوج» این است که بگویند آلات شامل شجر نیز

ص: ۴۳

۱- (۱). ر. ک. به: الکافی فی الفقه، ابوالصلاح التقی (رحمه الله)، ص ۳۷۴

۲- (۲). ر. ک. به: الوسیله الی نیل الفضیله، ابن حمزه (رحمه الله)، ص ۳۹۲.

به عبارت دیگر مرحوم ایت الله حکیم قدس می فرماید:

شخص، عنوان عامی دارد و از ماده شَخِص است و شخص نیز آن شبهی است که از راه دور می آید و چون شجر هم از راه دور سواد، سیاهی و شبه دارد، لذا از آن به شخص تعبیر شده است.

به همین جهت، ایشان می فرماید: لغویون کلمه ی، «آلت» را بگونه ای معنا می کنند که، شامل «شجر» هم می شود.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«من دخول الشجر فی الالات لغه، كما عن القاموس، ان الاله: الخشبُ والشخصُ وعمدُ الخيمه وقال ايضا: الشخص سواد الانسان وغيره».^(۱)

از داخل شدن درخت در معنای لغوی آلات هم چنانکه از کتاب قاموس بر می آید که آلت به معنای چوب و شخص و عمود خیمه آمده است و همچنین صاحب قاموس می گوید: شخص سیاهی انسان و غیر انسان است [که از دور می آید] همان طور که ملاحظه می شودایشان، برای اثبات این نکته بهدو مطلب از کتاب

«قاموس المحيط» فیروزآبادی استشهاد می کنند؛ فیروزآبادی در آنجا «آلت» را به «چوب»، «شخص» و «ستون خیمه» معنا کرده و در این باره آورده است که:

«... الخشبُ والشخصُ وعمدُ الخيمه كالأله»^(۲) «الشخصُ: سوادُ الإنسانِ وغيره تراه من بُعید»^(۳) «چوب و شخص و ستون خیمه همچون آلت است» «شخصه‌مان سیاهی انسانو غیر انسان است که از دور دیده می شود».

ص: ۴۴

۱- (۱). ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت، (علیه السلام) شماره ۴۳

۲- (۲). ر. ک. به: قاموس المحيط، فیروزآبادی، ج ۳، ص ۵۲

۳- (۳). ر. ک. به: همان، ج ۱، ص ۸۰۲.

مناقشه نسبت به تلاش مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) به خلاف نظریه یمرحوم آیت الله حکیمقدس، به نظر می رسد حق مطلب این است که، چنین معنایی برای کلمه «آلت» صحیح نیست؛ زیرا معنای روایتی که در آن کلمه ی «آلت» بکار رفته است، هیچ گاه به معنای لغوی آن تعبیر نشده و نمی شود؛ یعنی عرف هیچ گاه «آلت» را به معنای «شجر» اطلاق نکرده و نمی کند و به عبارت بهتر، عرف از اطلاق لفظ «آلت»، «شجر» را نمی فهمد.

صحت یا عدم صحت تفکیک شهید ثانی (رحمه الله)

(رحمه الله) قول به صحت: طبق نظر این عدّه، چنانچه ادّعی شهید ثانی (رحمه الله) صحیح باشد، لذا شایسته است میان قول متقدّمین و متأخرین تفکیک نمائیم، یعنی همان کاری که مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) انجام داده است.

- قول به عدم صحت: طبق نظر این عدّه، چنانچه ادّعی شهید ثانی (رحمه الله) صحیح نباشد، از این رو دیگر نمی توانیم تفکیکی بین قول متقدّمین و متأخرین قائل شویم؛ در این صورت تفکیک شهید ثانی (رحمه الله) نیز، کأن لم یکن خواهد شد.

رد تفکیک مرحوم شهید ثانی (رحمه الله)

برای رد نظر تفکیکی شهید ثانی (رحمه الله) ابتداء باید به این سؤال پاسخ دهیم که:

- آیا مستند فتوایی متقدّمین غیر از مستند فتوایی متأخرین است؟

یا اینکه:

- آیا مستند فتوایی هر دو گروه یکی است؟

- با تتبع در عبارات متقدّمین و متأخرین روشن می شود که، به همان روایاتی که مرحوم علامه حلی (رحمه الله) و تابعین ایشان استناد و استدلال کرده اند، به

همان روایات نیز، مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب

النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی» «المبسوط فی فقه الامامیه» «من لا یحضره الفقیه» استناد کرده و مستند فتوای خویش قرار داده اند.

از جمله روایاتی که در این باره می توان یاد کرد، روایتی است که در کتاب «

وَ فِي رِوَايَةِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا يَرِثُنَّ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً وَ لَهُنَّ قِيَمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ»^(۱) و در روایت حسن بن محبوب از احوال از امام صادق (عليه السلام) آمده که احوال می گوید از امام (عليه السلام) شنیدم که می فرمود: زنان چیزی از زمین ارث نمی برند ولی از قیمت بنا و شجر و نخل ارث می برند.

«لَهُنَّ قِيَمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ»

زوجه از قیمت بناء و شجر و نخل ارث می برد

غیر قابل پذیرش است.

ج: نظر شیخ مفید، ابن ادریس و علامه حلیقدس در «مختلف الشیعه فی احکام الشریعه»

قول سوم در مسئله که ناظر بر فرق بین «رباع» و «سایر اراضی» می باشد، این

ص: ۴۶

۱- (۱). ر. ک. به: من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق (رحمه الله)، ج ۴ ص ۳۴۸، باب نوادر الموارث.

است که، زوجه:

- اولاً: از عین و قیمت «رباع» (خانه مسکونی) ارث نمی برد؛

- ثانیاً: از عین «سایر اراضی» همچون زمین باغ، زمین مزرعه، زمین تجاری و... ارث می برد؛

- ثالثاً: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی برد، ولی از قیمت آن ها ارث می برد.

بررسی عبارات و اقوال مؤید قول سوم

أ. مرحوم شیخ مفید قدسدر کتاب «المقنعه»

ایشان می فرمایند:

«... و لا ترث الزوجه شيئاً مما يخلفه الزوج من الرباع و تعطى قيمه الخشب و الطوب و البناء و الآلات فيه و هذا هو منصوص عليه عن نبی الهدی (صلی الله علیه و آله) و عن الأئمة من عترته (عليه السلام) و الرباع هي الدور و المساكن...»^(۱)

زوجه از منزل مسکونی زوج هیچ ارثی نمی برد و قیمت چ - وب و آجرها و آلاتی که در این خانه و زمین بکار رفته از قیمتشان ارث می برد و این حکم مورد تصریح پیامبر هدایت (صلی الله علیه و آله) و ائمه از عترت پیامبر (عليه السلام) است و رباع همان منزل و خانه ها است.

ب. مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»

ایشان نیز، نظر مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) را قائل است و می فرماید:

«و الصحيح انها لا ترث من نفس التربه و لا من قيمتها، بل يقوّم الطوب و الآلات و تعطى قيمته»^(۲)

و صحیح این است که زوجه نه از نفس زمین و نه از قیمتش ارث نمی برد بلکه آجر و آلات را باید قیمت کنند و سهمش را پرداخت نمایند.

ج. مرحوم محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «المختصر النافع فی فقه الامامیه»

ایشان نیز همین فتوا را داده و می فرماید:

ص: ۴۷

۱- (۱). ر. ک. به: المقنعه، شیخ مفید (رحمه الله)، ص ۶۸۷

۲- (۲). ر. ک. به: السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس، (رحمه الله) ج ۳، ص: ۲۵۹.

«و یرث الزوج من جمیع ما ترکته المرأه و کذا المرأه عدا العقار و ترث من قیمه الالات و الابنیه و منهم من طرد الحکم فی أرض المزارع و القرى...»^(۱)

زوج از همه ی ما ترک همسرش ارث می برد و هم چنین زوجه نیز از همه چیز غیر از زمین ارث می برد و او از قیمت آلات و ابنیه ارث می برد و برخی از فقهاء این حکم را به زمین مزارع و زمین قرا نیز تعمیم داده اند.

البته لازم به ذکر است که، محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام» به نظر مشهور، قائل شده اند.

د. مرحوم شیخ حسن یوسفیمعروف به فاضل آبی (رحمه الله) صاحب کتاب «کشف الرموز فی شرح مختصر النافع»

ایشان، از شاگردان و شارحین کتاب محقق حلی (رحمه الله) است و در این زمینه با تأیید نظر مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) می فرماید:

«و یرث الزوج من جمیع ما ترکته المرأه و کذا المرأه عدا العقار و ترث من قیمه الالات و الابنیه و فی المسأله خلاف بین الاصحاب علی أربعه أقوال... و قال المفید (رحمه الله): لا تمنع الّا من الرباع و المساکن و تعطى قیمه الخشب و الطوب و البناء و الالات... و

إذا تقرّر هذا، فالذی يجب العمل علیه، هو اختیار المفید، لانه أكثر فی الروایات...»^(۲)

و زوج از جمیع ماترک همسرش ارث می برد و همچنین زوجه نیز از همه ی ما ترک شوهرش غیر زمین ارث می برد ولی از قیمت آلات و ابنیه ارث می برد؛ و در مساله بین اصحاب بنا بر چهار قول اختلاف است... شیخ مفید (رحمه الله) می گوید زوجه محروم نیست مگر از زمین خانه مسکونی و به او باید قیمت چوب و آجر و بنا و آلات داده شود... حال که این اقوال بیان شد آنچه که واجب است بر طبق آن عمل شود همان چیزی است که شیخ مفید (رحمه الله) اختیار کرده اند زیرا قول ایشان دلیل روایی بیشتری دارد.

ص: ۴۸

۱- (۱). ر. ک. به: المختصر النافع فی فقه الامامیه یا النافع فی مختصر الشرائع، ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی (رحمه الله) یا محقق اول، ج ۲، ص: ۲۷۲

۲- (۲). ر. ک. به: کشف الرموز فی شرح المختصر النافع، شیخ حسن یوسفی معروف به فاضل آبی یا آوی (رحمه الله)، ج ۲ ص ۴۶۲ و ۴۶۳

ه. مرحوم علامه حلیقدس در کتاب «مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه»

ایشان نیز، به این قول تمایل پیدا کرده، لکن در مقام «فتوا»، طبق قول مشهور نظر داده است؛ کلام ایشان در کتاب یاد شده چنین است:

«قول شیخنا المفید (رحمه الله) جید...، لما فیہ من تقلیل التخصیص... و بعد هذا کله فالفتوی علی ما قاله الشیخ [الطائفه] (رحمه الله)»^(۱)

نظر شیخ مفید (رحمه الله) بخاطر کم کردن تخصیص، خوب است... و بعد از همه ی این مطالب، فتوا همان است که شیخ طوسی (رحمه الله) فرموده است.

د: نظر سید مرتضی قدس در کتاب «الانتصار فی انفرادات الإمامیه»

(۲)

قول چهارم در مسئله این است که، زوجه:

- اولاً: از عین زمین «رباع» (خانه مسکونی) ارث نمی برد، ولی از قیمت آن ارث می برد؛

- ثانیاً: از عین «سایر اراضی» همچون زمین باغ، زمین مزرعه، زمین تجاری و... ارث می برد؛

- ثالثاً: از عین «آلات و ابنیه» ارث نمی برد، ولی از قیمت آن ها ارث می برد.^(۳) عبارت سید مرتضی (رحمه الله) در کتاب یاد شده، چنین است:

«ومما انفردت به الامامیه ان الزوجه لا ترث من رباع المتوفی شیئاً بل تعطی قیمه حقها من البناء و الالات دون قیمه العراض... و ان الرباع و ان لم تسلّم الی الزوجات فقیمتها محسوبه لها.»^(۴)

از مسائل اختصاصی امامیه این است که زوجه از نفس منزل زوج متوفا ارث نمی برد بلکه باید حقس را از قیمت بناء و آلات پرداخت نمایند یعنی با قطع

ص: ۴۹

۱- (۱). ر. ک. به: مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، علامه حلی (رحمه الله)، ج ۹، ص: ۵۵

۲- (۲). علم الهدی سید ابوالقاسم علی بن الحسین معروف ب - «شریف مرتضی (رحمه الله) یا سید مرتضی»

۳- (۳). ر. ک. به: الانتصار فی انفرادات الامامیه، سید مرتضی (رحمه الله)، ص: ۴

۴- (۴). ر. ک. به: همان، ص: ۵۸۵ مسأله ۳۱۹ ارث الزوجه من رباع المتوفی.

نظر از قیمت زمین، زوجه فقط از قیمت آلات و بناء ارث می برد... و اینکه رباع (زمین خانه مسکونی) اگر چه از عین آن به زوجات داده نمی شود لکن باید از قیمتشان برای او محسوب نموده و به او پرداخت کنند.

اشتباه مرحوم ابن ادریس درباره ی سید مرتضی (قدس)

مرحوم ابن ادریس حلی (رحمه الله) پس از بیان رأی مختار خود، می فرماید: «مرحوم سید مرتضی (رحمه الله) نیز قائل به قولسوم است» یعنی همان قولی که خود ایشان به آن قائل شده استو این از اشتباهات مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) است؛ چون، همان طور که روشن است مرحوم سید مرتضی (رحمه الله) به هیچ کدامیک از اقوال ثلاثه ی قبلی، قائل نیست، بلکه نظر ایشان در مسئله، قول چهارمی است، که بیان آن گذشت.

عبارت جناب ابن ادریس (رحمه الله) چنین است:

«و ذهب بعض أصحابنا إلى أنه يحتسب عليه بقيمة من سهمه، ليجمع بين ظواهر القرآن و ما أجمعت الطائفة عليه و هو تخريج السيد المرتضى (رحمه الله)، ذكره في الانتصار... و كذا ذهب السيد المرتضى فيما رواه أصحابنا و اجمعوا عليه من ان الزوجه التي لا يكون لها من الميت ولد، لا ترث من الرباع و المنازل شيئاً و الحق بعض أصحابنا جميع

الارضين من البساتين و الضياع و غيرها... و الاجماع على انها لا ترث من نفس تربه الرباع و المنازل شيئاً... و هو ظاهر قول شيخنا المفيد في مقننته و السيد المرتضى في انتصاره»^(۱)

و بعضی از اصحاب متمایل شده اند به اینکه بر زوجه قیمت زمین از سهمش حساب می شود و آنچه که علماء بر آن اجماع پیدا کردند همانی است که سید مرتضی (رحمه الله) استفاده کرده است؛ سید (رحمه الله) این فتوا را در کتاب انتصار بیان کرده و همچنین ایشان متمایل شده به اینکه آنچه که اصحاب آن را روایت کردند و نسبت به آن اجماع دارند و آن اینکه: زوجه ای که دارای فرزند از میت نیست، از زمین خانه ی مسکونی و منازل میت ارث نمی برد؛ و برخی دیگر از اصحاب، بقیه ی اراضی همچون زمین باغ ها و

ص: ۵۰

۱- (۱). ر. ک. به: همان، ص: ۵۸۵، مسأله ۳۱۹، ارث الزوجه من رباع المتوفی.

مزارع و... را به آن الحاق کردند و اجماع بر این است که زوجه از نفس زمین خانه مسکونی و منازل ارث نمی برد... و این ظاهر نظریه ی شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب مقنعه و سید مرتضی (رحمه الله) در کتاب انتصار است.

رد نظر ابن ادریس (رحمه الله) و منشأ اشتباه ایشان

البته شاید، منشأ اشتباه جناب ابن ادریس (رحمه الله) توجه به ابتدای فراز سخن سید مرتضی (رحمه الله) یعنی از قسمت «و ممّا انفردت به الامامیه...» تا عبارت «... دون قیمه العراض» باشد، که ایشان را به اشتباه انداخته و نظر سید مرتضی (رحمه الله) را با نظر شیخ مفید (رحمه الله) یکی دانسته؛ اما چنانچه مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) به فراز بعدی سخن شریف مرتضی (رحمه الله) که عبارتست از: «و ان الرباع و ان لم تسلّم الی الزوجات فقیمتها محسوبه لها» توجه می نمود، شاید هیچ گاه نمی فرمود که نظر سید (رحمه الله) با نظر شیخ مفید (رحمه الله) فرقی ندارد.

مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله): به قول سید مرتضی (رحمه الله) کسی قائل نیست.

یکی از سؤالاتی که در ادامه ی بحث بوجود می آید این است که، آیا فقیه دیگری غیر از مرحوم سید مرتضی (رحمه الله) فتوایی همانند فتوای او صادر کرده است یا خیر؟

پاسخ صحیح به این پرسش را باید در کلام مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) در «رساله فی ارث الزوجه» جستجو کرد.

ایشان در کتاب یاد شده، سید مرتضی (رحمه الله) را در این قول، «و حید» دانسته و فرموده اند: «کسی با نظر سید مرتضی (رحمه الله) موافق نیست».

عبارت ایشان چنین است:

«و لم یوافق علیه احد من الاصحاب»^(۱) هیچ یک از فقهاء امامیه با نظر سید (رحمه الله) موافقت نکرده است.

ص: ۵۱

۱- (۱). ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت (علیه السلام)، شماره ۴۳.

ادّعی بعض الفقهاء؛^(۱) شیخ صدوق و ابوالصلاح (رحمه الله) قائل به قول سیّد مرتضی (رحمه الله)

برخی از فضلاء معاصر در «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)»^(۲) ادّعا فرموده اند که: «دو تن از فقهای ماضی با قول سیّد مرتضی (رحمه الله) موافقت کرده اند» که عبارتند از:

أ. مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لایحضره الفقیه»؛

ب. مرحوم ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه».

طبه اصل کلام ایشان توجه فرماید:

«وهذا هو المستفاد ایضا من عبارات الصدوق (رحمه الله) فی الفقیه، حیث قال فی ذیل روایه ابن ابی یعفور الصریحه فی ارث الزوجه من الارض مطلقا: «قال مصنف هذا الكتاب: هذا اذا كان لها منه ولد، فاذا لم يكن لها منه ولد فلا ترث من الاصول الا قيمتها...» فان ظاهره انها ترث من قيمه الاصول جميعا ومنها الارض والعقار.

و كذلك هذا القول هو صریح ابی الصلاح الحلبي فی الکافی حیث قال: «ولا ترث الزوجه من رقب الرباع والارضین شیئا وترث من قيمه الرباع والارضین کسائر

الالات»^(۳)

این همان چیزی است که همچنین از عبارات شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب من لایحضره الفقیه استفاده می شود؛ چه اینکه ایشان ذیل روایت ابن ابی یعفور که صراحت در ارث زوجه از مطلق زمین دارد می نویسد: مصنف این کتاب می گوید: این در صورتی است که زوجه از زوج دارای فرزند باشد و اگر برای زوجه فرزندی از زوج نباشد، از اصول غیر از قیمتشان، ارث نمی برد... پس ظاهرش این است که زوجه از قیمت همه اصول از جمله زمین و عقار ارث می برد.

و هم چنین این قول همان نظر صریح ابوالصلاح حلبی در کتاب الکافی فی الفقه است؛ چه اینکه وی می گوید: و زوجه از نفس زمین خانه و زمین ها چیزی ارث نمی برد ولی از قیمت زمین خانه و سایر زمین ها مانند سایر آلات ارث می برد.

ص: ۵۲

۱- (۱). منظور آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی دامت برکاته است.

۲- (۲). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، (علیه السلام) رساله فی میراث الزوجه من العقار، سید محمود شاهرودی، شماره ۴۵

۳- (۳). ر. ک. به: همان.

برای بررسی نظر فقیه معاصر - دامت برکاته -، ابتداء شایسته است، به نقل کلام دو بزرگواری که ایشان چنین نسبتی را به آن ها داده، یعنی مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) و ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) پردازیم، تا سپس، پیرامون صحت و سقم ادعای مذکور بحث نماییم.

أ. مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لایحضره الفقیه» پس از نقل روایات، به نقل روایتیکه معروف به روایت «ابن ابی یعفور» است، می پردازد.

اصل روایت چنین است:

«وَرَوَى أَبِيانٌ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ أَوْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَرِثُ دَارَ امْرَأَتِهِ وَ أَرْضَهَا مِنَ التُّوبَةِ شَيْئًا أَوْ يَكُونُ فِي ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْمَوَاهِ فَلَا يَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا [؟]

فَقَالَ (عليه السلام): يَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتْ

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ هَذَا إِذَا كَانَ لَهَا مِنْهُ وَ لَدَّ أَمَّا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْهُ وَ لَدَّ فَلَا

تَرِثُ مِنَ الْأُصُولِ إِلَّا قِيمَتَهَا وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ» (1) در این روایت سائل به امام (عليه السلام) عرض می کند:

آیا همان طور که زوج از همه ما ترک زوجه ارث می برد، زوجه نیز از ما ترک زوج ارث می برد؟

امام (عليه السلام) در جواب او می فرماید:

زوج از همه ما ترک زوجه ارث می برد و زوجه نیز از همه ما ترک زوج ارث می برد.

سپس مرحوم صدوق (رحمه الله) بعد از نقل این روایت می فرماید:

اینکه امام (عليه السلام) فرموده: زوجه از همه ی ماترک زوج ارث می برد، در صورتی است که او از شوهرش فرزندی داشته باشد، اما در صورتی که او

ص: ۵۳

از شوهرش فرزندی نداشته باشد از زمین ها چیزی به غیر از قیمتشان ارث نمی برد.

در ادامه مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) مؤید سخن خویش را مقطوعه ی ابن اذینه دانسته می فرماید:

«وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ»

و تصدیق آن [روایت ابی یعفور]، همان چیزی است که روایت شد [یعنی روایت ابن اذینه]

ظاهر مقطوعه ی ابن اذینه، بیان می کند که: «زوجه اگر از زوج فرزند داشته باشد از عین رباع ارث می برد و گرنه از عین رباع ارث نمی برد.

به این مقطوعه توجه نمایید:

«مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ: فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَمَّا أُعْطِينَ مِنَ الرَّبَاعِ» (۱) محمد بن ابی عمیر از ابن اذینه: درباره ی زنان اگر دارای فرزند باشند از زمین

به آنها داده می شود [کنایه از اینکه ارث می برند]

بنابراین، با عنایت به ظاهر این مقطوعه و در پاسخ به ادعای فقیه معاصر - دامت برکاته - گفته می شود که:

اولاً: از هیچ جای ظاهر این روایت، نمی توان استفاده کرد که کلام شیخ صدوق (رحمه الله) با فتوای سید مرتضی (رحمه الله) سازگار است.

ثانیاً: مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) نظر خویش را با عبارت: «فَلَا تَرِثُ مِنَ الْأَصُولِ» یعنی زوجه از «مطلق زمین» ارث نمی برد؛ بیان می کنند؛ اما در مقابل سید مرتضی (رحمه الله) قائل است که: زوجه فقط از «زمین رباع» ارث نمی برد.

ثالثاً: در مقطوعه ی ابن اذینه، بین ام ولد و غیر آن، فرق گذاشته شده است، اما سید مرتضی (رحمه الله) در کلام خود، چنین فرقی قائل نشده است!

ص: ۵۴

ب. مرحوم ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه» نظر خود را به روشنی بیان نموده و می فرماید:

«ولا ترث الزوجه من رقاب الرباع و الارضین شیئا و ترث من قیمه

آلات الرباع من خشب و آجر کسائر الارث.»^(۱)

زوجه از نفس زمین خانه ی مسکونی و سایر زمین ها چیزی ارث نمی برد ولی از قیمت آلات زمین همچون چوب و آجر مانند سایر آلات ارث می برد.

اما تعجب در این است که فقیه معاصر - دامت برکاته -، عبارت ابوالصلاح (رحمه الله) را در «مجله ی فقه اهل بیت:» به صورت ناقص [!؟] نقل کرده و کلمه ی «آلات» را از قلم انداخته اند؟!

به نقل قول ایشان توجه فرمایید:

«هذا القول هو صریح ابی الصلاح الحلبی فی الکافی حیث قال: «ولا ترث الزوجه من رقاب الرباع و الارضین شیئا و ترث من قیمه الرباع و الارضین

کسائر الالات»^(۲)

این قول، همان نظر صریح ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب الکافی فی الفقه است؛ چه اینکه وی می گوید: زوجه از نفس زمین خانه و زمین ها چیزی ارث نمی برد ولی از قیمت زمین خانه و سایر زمین ها مانند سایر آلات ارث می برد.

و صد البته با حذف کلمه ی مذکور از کلام ابوالصلاح (رحمه الله)، نظر ایشان مطابق با نظر سید مرتضی (رحمه الله) می گردد؟! پس، بدیهی است که، نظر مرحوم ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) نیز، با نظر مرحوم سید مرتضی (رحمه الله) مطابقت ندارد.

بنابراین، ادعای فقیه معاصر، از اساس غیر قابل قبول است.

نتیجه؛ تأیید استدلال مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله)

بنابر آنچه گذشت، نتیجه گیری درست چنین می شود که: «هیچ یک از فقهاء

ص: ۵۵

۱- (۱). ر. ک. به: الکافی فی الفقه، ابوالصلاح حلبی (رحمه الله)، ص ۳۷۴

۲- (۲). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، (علیه السلام) رساله فی میراث الزوجه من العقار، سید محمود شاهرودی، شماره ۴۵

مطابق با نظر سید مرتضی (رحمه الله) فتوا نداده اند».

از این رو، ادعای مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) در اینکه سید مرتضی (رحمه الله) فتوایی داده که احدی از اصحاب با او موافقت ننموده، [\(۱\)](#) صحیح بوده و حق با ایشان است.

خداوند همه ی آن ها را غریق رحمت واسعه ی خویش قرار دهد. «ان شاء الله»

ص: ۵۶

۱- (۱). ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت (علیه السلام)، شماره ۴۳.

اشاره

در فصل اول، بیان شد که نزاع دوم - البته بعد از قبول حرمان فی الجمله - این است که بدانیم: کدامین زوجه از میراث زوج محروم است؟

مقدمه ی سوم

همان طور که ذکر شد، نزاع دوم در «من تُحَرِّم» از زوجات است؛ به عبارت دیگر بررسی سؤالاتی، از قبیل اینکه:

- آیا عموم زوجه - چه دارای فرزند و چه بدون فرزند از زوج - از ارث محروم است؟

و یا:

- آیا خصوص زوجه ای که از زوج فرزندی ندارد از ارث محروم است؟

در این مجال نیز مطابق روال این بحث، ابتداء شایسته و بایسته است به بیان و بررسی اقوال فقهاء در موضوع مورد بحث پرداخته شود، تا با یاری خداوند متعال (تعالی) و فهم آن مطالب، بتوانیم به نتیجه گیری صحیح و منطقی هدایت شویم. «ان شاء الله»

ص: ۵۷

الف: نزاع عام است.

یعنی محرومیت، شامل همه ی زوجه ها (دارای فرزند و بدون فرزند از زوج) می شود؛ از میان قائلین به این قول می توان به شخصیت های زیر اشاره نمود:

- مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب «المقنعه»؛

متن عبارت ایشانچنین است:

«و لا- ترث الزوجه شیئا مما یخلفه الزوج من الرباع و تعطى قيمة الخشب و الطوب و البناء و الآلات فیه و هذا هو منصوص علیه عن نبی الهدی علیه و آله السلام و عن الأئمة من عترته الرباع هی الدور و المساکن دون البساتین و الضیاع»^(۱) زوجه از چیزی از زمین که زوج از خود باقی می گذارد ارث نمی برد و به او قیمت چوب و آجر و بناء و آلات در زمین را می دهند؛ این همان نظر تصریح شده از پیامبر هدایت (صلی الله علیه و آله) - که بر او و خاندانش درود باد - و نظر ائمه طاهرین (علیه السلام) از عترت پیامبر است و رباع همان خانه ها و مسکن ها غیر از باغ ها و بوستان ها و مزارع است.

- مرحوم سید مرتضی (رحمه الله) در کتاب «الانتصار فی انفرادات الامامیه»؛

متن عبارت ایشانچنین است:

«و ممّا انفردت به الامامیه أنّ الزوجه لا ترث من رباع المتوفی شیئاً بل تعطى قيمة حقّها من البناء و الآلات دون قيمة العراض،... و ان الرباع و ان لم تسلّم الی الزوجات فقیمتها محسوبه لها.»^(۲)

از مسائل اختصاصی امامیه این است که زوجه از نفس زمین زوج متوفا ارث نمی برد بلکه باید حقیقتش را از قیمت بناء و آلات پرداخت نمایند یعنی با قطع نظر از قیمت زمین، زوجه فقط از قیمت آلات و بناء ارث می برد... و اینکه رباع (زمین خانه مسکونی) اگر چه از عین آن به زوجات داده نمی شود لکن باید از قیمتشان برای او

محسوب نموده و به او پرداخت کنند.

ص: ۵۸

۱- (۱). ر. ک. به: المقنعه، شیخ مفید (رحمه الله)، ص: ۶۸۷

۲- (۲). ر. ک. به: الانتصار فی انفرادات الامامیه، ص: ۵۸۵ مسأله ۳۱۹ إرث الزوجه من رباع المتوفی.

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار»؛

عبارت ایشان چنین است: «بَابُ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ وَالْأَرْضِ مِنَ شَيْئًا مِنْ تَرْبِهِ الْأَرْضِ وَلَهَا نَصَبٌ يَبْهَأُ مِنْ قِيمَةِ الطُّوبِ وَالْخَشَبِ وَالْبَيْتَانِ...»^(۱) باب اینکه زوجه از زمین و خانه ها و سایر زمین ها چیزی از نفس آنها ارث نمی برد و نصیب او قیمت آجر و چوب و بناهاست.

- مرحوم ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه»؛

عبارت ایشان چنین است:

«اولا- ترث الزوجه من رقاب الرباع و الارضین شیئا و ترث من قیمه آلات الرباع من خشب و آجر کسائر الارث.»^(۲) زوجه از زمین خانه و سایر زمین ها هیچ چیز - عیناً و قیمتاً - ارث نمی برد و از قیمت آلات خانه ی مسکونی از چوب و آجر، مانند سایر چیزها ارث می برد.

- مرحوم ابن زهره حلبی (رحمه الله) در کتاب «غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع»؛

عبارت ایشان چنین است:

«الفصل السابع:.... و من أصحابنا من قال یحتسب بقیمه ذلك علیه من سهمه، لیجمع بین ظاهر القرآن و ما أجمعت علیه الطائفة، و کذا قال فیما رواه أصحابنا: من أن الزوجه لا ترث من الرباع و الأرضین شیئا، فحمله علی أنها لا ترث من نفس ذلك بل من قیمته»^(۳) فصل هفتم:.... و از جمله اصحاب ما کسانی قائلند که بنابر سهم زوجه، قیمت زمین

برای او محسوب می شود برای اینکه بین ظاهر قرآن و آنچه که علماء بر آن اجماع جمع می شود و همچنین در مورد آنچه که اصحاب روایت کرده اند به اینکه: زوجه از نفس زمین خانه مسکونی و سایر زمین ها چیزی ارث نمی برد؛ پس حمل شده بر اینکه

ص: ۵۹

۱- (۱) . ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۱

۲- (۲) . ر. ک. به: الکافی فی الفقه، ابوالصلاح التقی (رحمه الله)، ص ۳۷۴

۳- (۳) . ر. ک. به: غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع، ابن زهره حلبی (رحمه الله)، ص: ۳۲۴.

زوجه از نفس زمین ارث نمی برد ولی از قیمتش ارث می برد.

- مرحوم محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «المختصر النافع فی فقه الامامیه»؛

عبارت ایشان چنین است:

«و یرث الزوج من جمیع ما ترکته المرأه و کذا المرأه عدا العقار و ترث من قیمه الالات و الابنیه و منهم من طرد الحکم فی أرض المزارع و القرى...»^(۱)

زوج از همه ی ما ترک همسرش ارث می برد و هم چنین زوجه نیز از همه چیز غیر از زمین ارث می برد و او از قیمت آلات و ابنیه ارث می برد و برخی از فقهاء این حکم را به زمین مزارع و زمین قرا نیز تعمیم داده اند.

- مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»؛

ایشان نه تنها قائل به این قول است، بلکه می فرماید: «بر این نظر اجماع داریم که بین زوجه ی ذات ولد و غیر آن، فرقی وجود ندارد».

عبارت ایشان چنین است:

«و الاجماع علی انها لا ترث من نفس تربه الرباع و المنازل شیئا، سواء کان لها من الزوج ولد أو لم یکن»^(۲) و اجماع وجود دارد بر اینکه زوجه از نفس زمین خانه ی مسکونی و سایر منازل چیزی را ارث نمی برد چه از زوج دارای فرزند باشد و چه نباشد.

- شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «رسائل»

ایشان قائل است به اینکه: زوجه چه از زوج دارای فرزند باشد، چه نباشد، فی الجمله از بعض ما ترک زوج، محروم است.

متن عبارت شهید ثانی (رحمه الله) چنین است:

«... أن هذا المنع عامّ فی کلّ زوجٍ سواء کان لها ولد من المیت أم لا»^(۳).

ص: ۶۰

۱- (۱). ر. ک. به: المختصر النافع فی فقه الامامیه یا النافع فی مختصر الشرائع، ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی (رحمه الله)

الله؛ یا محقق اول، ج ۲، ص: ۲۷۲

۲- (۲). ر. ک. به: السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس حلی (رحمه الله)؛ ج ۳ ص ۲۵۹

۳- (۳). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی (رحمه الله)؛ ج ۱ ص ۴۶۷.

این منع عمومیت دارد و شامل همه ی زوجه ها می شود چه از میت دارای فرزند باشد چه نباشد.

- مرحوم سید علی طباطبایی (رحمه الله) معروف به صاحب ریاض در کتاب «ریاض المسائل»

ایشان در میان متأخرین نیز، ادعای اجماع نموده می فرماید:

«و اعلم أن مقتضى إطلاق العبارة و غيرها من عبائر الجماعه مما أطلق فيه الزوجه عدم الفرق فيها بين كونها ذات ولد من زوجها أم لا- و هو الاقوى وفاقا لكثير من أصحابنا»^(۱) و بدان مقتضای اطلاق عبارت و سایر عبارت های اصحاب [نیز] که در آنها اطلاق وجود دارد؛ بر این است که فرقی بین اینکه زوجه از زوج صاحب فرزند باشد و یا نباشد، نیست؛ و این نظر مورد اتفاق بسیاری از اصحاب امامیه بوده و اقوی است.

- مرحوم فاضل نراقی (رحمه الله)^(۲) در کتاب «مستند الشیعه فی احکام الشریعه»

ایشان نیز در مانحن فیه ادعای اجماع کرده و می فرماید:

«اعلم أنه انعقد الاجماع من علمائنا... علی حرمان الزوجه عن شیء من میراث الزوج فی الجمله،...»^(۳) بدان که بین علمای امامیه بر حرمان فی الجمله زوجه از اشیایی از میراث زوج، اجماع منعقد شده است.

ب: نزاع خاص است.

یعنی محرومیت، فقط مخصوص زوجه ای است که از زوج فرزند ندارد؛ از

میانقائلین به این قول می توان به شخصیت های زیر، اشاره نمود:

- مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لا یحضره الفقیه»

ص: ۶۱

۱- (۱). ر. ک. به: ریاض المسائل، چاپ دو جلدی، ج ۲، ص: ۳۶۵

۲- (۲). مولی احمد بن محمد مهدی نراقی، معروف به فاضل نراقی (رحمه الله)؛ (ولادت ۱۱۸۵ ق و متوفای ۱۲۴۵ ق)

۳- (۳). ر. ک. به: مستند الشیعه فی احکام الشریعه، نراقی (رحمه الله)؛ ج ۱۹، ص: ۳۶۰.

همان طور که قبلاً بیان شد، مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در ما نحن فيه، بهمقطوعه ابن اذینه تمسک کرده و در ذیل روایت ابن ابی یعفور می فرماید:

«هَذَا إِذَا كَانَ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ أَمَّا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ فَلَا تَرِثُ مِنَ الْأَصُولِ إِلَّا قِيمَتَهَا وَتَصَدِّقُ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ» (۱)

این در صورتی است که زوجه از زوج دارای فرزند باشد و اما اگر دارای فرزند نباشد چیزی از اصول ارث نمی برد و تصدیق آن [روایت ابن یعفور]، همان چیزی است که روایت شد [یعنی روایت ابن اذینه] که می فرماید: »

فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهَا وَلَدٌ أَعْطِيَ مِنَ الرَّبَاعِ» (۲)

- مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهايه في مجرد الفقه و الفتاوى»

کلام ایشان چنین است:

«و المرأة لا ترث من زوجها من الارضين و القرى و الرباع من الدور و المنازل، بل يقوّم الطوب و الخشب و غير ذلك من الالات و تعطى حصّتها منه و لا تعطى من نفس الارض شيئاً... و هذا الحكم الذي ذكرناه، إنّما يكون إذا لم يكن للمرأة ولد من الميّت» (۳) و زن از زمین ها و قرا و زمین خانه ی مسکونی و منازل همسرش ارث نمی برد بلکه باید آجر و چوب و غیر آن از آلات زمین را قیمت کنند و حق او را از آنها پرداخت کنند و هیچ چیزی از نفس زمین به او داده نمی شود... و این حکمی که ما ذکر کردیم در موردی است که زن از میّت فرزند نداشته باشد.

- مرحوم ابن براج (رحمه الله) در کتاب «المهذب»

ایشان می فرماید:

«و المرأة إذا لم يكن لها ولد من زوجها و مات عنها، لم يورث من الارضينو الرباعو الدور و المنازل و القرى شيئاً بل يقوّم الأخشاب و الطوب و جميع آلات ذلك و يدفع إليها

ص: ۶۲

۱- (۱). ر. ك. به: من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق (رحمه الله)، ج ۴، ص ۳۴۹، باب نوادر الموارث

۲- (۲). ر. ك. به: همان، ج ۴، ص ۳۴۹، باب نوادر الموارث

۳- (۳). ر. ك. به: النهايه في مجرد الفقه و الفتاوى، شيخ طوسی (رحمه الله)، ص: ۶۴۲.

بحقها منه و لا يدفع إليها من نفس ذلك شي» (۱) و زن اگر از همسرش فرزند نداشته باشد و همسرش بمیرد چیزی از زمین ها و زمین خانه مسکونی و خانه ها و منازل و قرای شوهرش ارث نمی برد بلکه باید چوب ها و آجر و همه ی آلات آن را قیمت کنند و نسبت به حقتش به او پرداخت کنند و چیزی نباید از نفس آن به او بدهند.

- مرحوم ابن حمزه طوسی (رحمه الله) در کتاب «الوسيله الى نيل الفضيله»

ایشان می فرماید:

«فان كانت الزوجه ذات ولد من زوجها المتوفى عنها لزم ميراثها في جميع تركاته و ان لم تكن ذات ولد منه لم يكن لها حق في الارضين و القرى و المنازل و الدور و الرباع» (۲) اگر زوجه از همسر متوفایش فرزند آورده باشد لازم می باشد از جميع ما ترك همسرش ارث ببرد و اگر از همسر متوفایش دارای فرزند نباشد حقی در زمین ها و قرا و منازل و خانه ها و زمین خانه مسکونی شوهرش ندارد.

- مرحوم محقق حلی (رحمه الله) (۳) در کتاب « شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام»

ایشان می فرماید:

«إذا كان للزوجه من المیت ولد ورثت من جميع ما ترك و لو لم يكن لم ترث

من الارض شيئا و أعطيت حصتها من قيمة الالات و الابنيه» (۴) اگر زوجه از میت فرزند داشته باشد از همه ما ترك شوهرش ارث می برد و اگر از میت فرزند نداشته باشد چیزی از زمین ها ارث نمی برد و سهم او را از قیمت آلات و ابنیه پرداخت کنند.

ص: ۶۳

۱- (۱) . ر. ك. به: المهذب، ابن براج (رحمه الله)؛ ج ۲، ص: ۱۴۰

۲- (۲) . ر. ك. به: الوسيله إلى نيل الفضيله، ابن حمزه (رحمه الله)؛ ص: ۳۹۱

۳- (۳) . شيخ أبو القاسم نجم الدين جعفر بن الحسن بن يحيى بن الحسن بن سعيد الهذلي مشهور به محقق حلي؛ (م ۶۷۶ هـ -) لازم به ذکر است که ایشان دایی علامه حلی (رحمه الله)؛ و استاد ایشان نیز هست.

۴- (۴) . ر. ك. به: شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، محقق حلی (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۲۹.

- مرحوم نجیب الدین یحیی حلی (۶۰۱-۶۹۰) [پسر عموی مرحوم محقق حلی (رحمه الله)] در کتاب «الجامع للشرائع»

ایشان می فرماید:

«و یرث کل وارث من جمیع ترکه الموروث إلا زوجه لاولد لها منه، فإنها لا ترث فی الارض و ترث فی ما عداها و یعطى قیمه حصتها من الحيطان و النخل و الشجر و السقوف فان كان لها منه ولد ورثت کغيرها»^(۱) و هر وارثی از جمیع ما ترک به ارث گذاشته شده از میت ارث می برد مگر همسری که دارای فرزند از زوج نیست؛ پس چنین زنی از زمین ارث نمی برد و از غیر آنها ارث می برد و قیمت سهم او از حیاطها و نخل و درخت و [چوب] سقف ها به او اعطاء می شود و اگر برای آن زن، فرزندی از همسرش باشد او نیز مانند سایر وراث ارث می برد.

- مرحوم علامه حلی (رحمه الله) در دو کتاب «قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام» و «إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان» و نیز پیروان ایشان، همچون شهید اول (رحمه الله) در کتاب «الدروس الشرعیه» و ما بقی متأخرین^(۲) ایشان قائل اند به اینکه: «ان ذلک مخصوص بغير ذات الولد منه» یعنی [محرومیت زوجه از بعض ما ترک زوج] مخصوص جایی است که او ذات ولد نباشد، [اما اگر زوجه ذات ولد باشد هیچ محرومیتی ندارد و از

تمام ماترک زوج ارث می برد].

علامه (رحمه الله) در «قواعد الاحکام» می فرماید:

«أمّیا الزوجه، فإن كان لها ولد من المیت فکذلک و إن لم یکن لها ولد فالمشهور أنّها لا ترث من رقبه الأرض شیئا و تعطى حصّتها من قیمه الآلات و الأبنیه و النخل و الشجر»^(۳)

ص: ۶۴

۱- (۱). ر. ک. به: الجامع للشرائع، یحیی حلی (رحمه الله)، ص: ۵۰۹

۲- (۲). همچون فخر المحققین^۲ در ایضاح الفوائد و فاضل مقداد (رحمه الله) در التنقیح الرائع

۳- (۳). ر. ک. به: قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام، علامه حلی (رحمه الله)، ج ۳، ص: ۳۷۶.

اما زوجه اگر دارای فرزند از همسرش باشد همچنین [مانند زوج] ارث می برد و اگر دارای فرزند از همسرش نباشد مشهور این است که وی از ذات زمین چیزی ارث نمی برد و به او قیمت آلات و ابنیه و نخل و شجر اعطاء می شود.

و نیز علامه (رحمه الله) در «ارشاد الاذهان» می فرماید:

«و ذات الولد من زوجها ترث منه من جميع تركته، فإن لم يكن لها منه ولد لم ترث من رقبه الأرض شيئاً، و أعطيت حصتها من قيمة الآلات و الأبنیه و النخل و الشجر على رأی» (۱) و زوجه ای که از همسرش دارای فرزند شده است از همه ی ما ترک شوهرش ارث می برد و اگر زوجه از همسرش فرزند نداشته باشد از نفس زمین چیزی ارث نمی برد و حصه او از قیمت آلات و ابنیه و نخل و درخت بنا بر نظری پرداخت می شود.

همچنین شهید اول (رحمه الله) در «الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه» می فرماید:

«الثالث: لو خلت الزوجه عن ولدلم ترث من رقبه الأرض شيئاً، و تعطى قيمة الآلات و الأبنیه و الشجر» (۲) سوم: اگر زوجه از شوهرش فرزند نداشته باشد از نفس زمین چیزی را ارث نمی برد و قیمت آلات و ابنیه و درخت را به او اعطا می کنند.

نتیجه ی اقوال متقدمین و متأخرین

با احصاء انظار فقهاء در نزاع دوم، به این نتیجه می رسیم که: «بین نظر متقدمین و متأخرین در این زمینه فرق وجود دارد»؛ از این رو، و بر اساس نظر فقهاء، به تفکیک زیر رهنمون می گردیم:

۱. فقهای متقدم: این بزرگان به دو مجموعه ی اکثریت و اقلیت تقسیم می شوند:

- مجموعه ی اکثریت: این جمع، شامل «هفت» نفر از فقهاء

ص: ۶۵

۱- (۱). ر. ک. به: ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، علامه حلی (رحمه الله)، ج ۲ ص ۱۲

۲- (۲). ر. ک. به: الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، شهید اول (رحمه الله)، ج ۲ ص ۳۵۸.

می شود که قائل اند به اینکه: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرقی نیست».

- مجموعه ی اقلیت: این جمع شامل «شش» نفر از فقهاء می شود که قائل اند به اینکه: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق است» .

۲. فقهای متأخر: ایشان اکثراً قائل اند به اینکه: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق است» .

ص: ۶۶

بررسی اجماع در هر دو نزاع

بعد از بررسی اقوال، در نزاع اول و دوم و قبل از نتیجه گیری، لازم است پیرامون «اجماع» و یا «شهرت قدمایی»^(۱) و نیز قدح و جرح آن، به تحقیق پردازیم؛ از این رو، یقیناً پاسخ

ص: ۶۷

۱- (۱). اجمالاً شهرت عبارت است از فتوا یا روایتی که بین علماء، مشهور است؛ شهرت گرچه خود حجت نیست ولی در شرائطی و طبق نظر برخی از فقهاء می تواند مرجح یکی از دو روایت متعارض بر روایت دیگر گردد. به هر حال شهرت بر دو قسم است: الف: «شهرت روایی»: به روایتی که بین علمای امامیه مشهور باشد اطلاق می گردد؛ اگر چه عمل بر طبق آن و فتوای بر وفق آن، مشهور نباشد؛ چنین شهرتی از منظر علماء می تواند موجب ترجیح روایتی بر روایت دیگر شود و مقبوله ی عمر بن حنظله دلالت بر آن دارد. ب: «شهرت فتوایی یا عملی»: به فتوای مشهور اطلاق می شود که مطابق با مفاد یک روایت است؛ چنین شهرتی دلیلی ندارد که موجب ترجیح روایتی بر روایت دیگر شود مگر اینکه دو شرط داشته باشد؛ شرط اول: اینکه دانسته شود فتوای اصحاب مستند به آن روایت است نه مستند به دلیلی دیگر؛ شرط دوم: اینکه شهرت فتوایی باید قدیمی باشد یعنی در عصر ائمه یا نزدیک به آن عصر باشد، لذا شهرتی که در عصرهای متأخر بهم رسیده باشد موجب ترجیح نیست..

به دو سؤال ذیل الذکر، بحث را به نقطه اشتراکی خواهد رساند؛ در این پیوست این موضوع، پیگیری خواهد شد.

بررسی اجماع در هر دو نزاع

۱. آیا در نزاع اول و دوم، «اجماع» یا حداقل «شهرت قدمایی» وجود دارد یا خیر؟

۲. آیا در نزاع اول و دوم مخالفت ابن جنید و قاضی ۰ نعمان «قادح اجماع» است یا خیر؟

در پاسخ به دو سؤال فوق، شایسته است به کلام مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) اشاره نماییم و همان طور که ذکر آن گذشت، ایشان ابتداءً با عبارت: «لکن و مع ذلك قد یقال»^(۱) و با استمداد از چهار مؤید، بر «عدم وجود اجماع» قبل از مرحوم ابن جنید (رحمه الله) استدلال کردند و در ذیل مؤیدات اربعه فرمودند: «فدعوی سبقه بالاجماع و لحوقه به لا تخلو من نظر»^(۲) از این رو، لازم است به نقل چهار مؤیدی که ایشان بر «عدم وجود اجماع» ذکر می کنند، پردازیم، تا وجه صحت یا عدم صحت هر کدام از آن هانیز، روشن گردد.

مؤیدات اربعه ی صاحب جواهر (رحمه الله) بر عدم وجود اجماع قبل از ابن جنید اسکافی (رحمه الله)

۱. خالی بودن کتب فقهاء بزرگاز قول ابن جنید (رحمه الله)

مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله)، خالی بودن کتب بزرگان اصحاب، از مسئله ی حرمان زوجه را، مشعر بر ظهور موافقت این بزرگان، با نظر مرحوم ابن جنید اسکافی (رحمه الله) و مؤید بر عدم وجود اجماع قبل از ایشان دانسته و می فرماید: خالی بودن کتب بزرگان از مسئله ی حرمان، در حالی است که در تمام این کتاب ها تصریح به یک چهارم و یک هشتم ارث زوجه شده است.

ص: ۶۸

۱- (۱). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی (رحمه الله)، ج ۳۹، ص ۲۰۸

۲- (۲). ر. ک. به: همان.

عبارت ایشان چنین است:

«إن خلو جملة من كتب الاصحاح علی ما قيل كالمقنع و المراسم و الايجاز و التبيان و مجمع البيان و جوامع الجامع و الفرائض النصيرية عن هذه المسألة مع وقوع التصريح فی جميعها بكون إرث الزوجه ربع التركة أو ثمنها الظاهر فی العموم ربما يؤذن بموافقه الاسكافی»^(۱) بدرستی که خالی بودن بسیاری از کتب بزرگان - طبق آنچه گفته شده همچون کتب مقنع و مراسم و ايجاز و تبيان و مجمع البيان و جوامع الجامع و فرائض النصيرية، از این مساله؛ به اضافه تصریحاتی که در این کتب شده، بر اینکه ارث زوجه یک چهارم یا یک هشتم از ما ترک است، ظهور در عموم دارد و چه بسا اشاره می کند به موافقت با نظر ابن جنید اسکافی.

مناقشه صاحب جواهر (رحمه الله) نسبت به مؤید اول

بنابر نظر مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله)، دلیل خالی بودن کتب بعضی از بزرگان، از مسئله ی حرمان ی الجملة ی زوجه، از بعض ما ترک زوج، نه بخاطر این است که آنان با نظر مرحوم ابن جنید و قاضی نعمان (رحمه الله) موافقت داشتند؛ بلکه این خلوّ، دو جهت عمده داشته است:

- جهت اول: به خاطر وضوح و ظهور این مسئله نزد آن ها بوده است؛

- جهت دوم: به خاطر روشن بودن نظر امامیه برای اهل سنت، پیرامون این مسئله بوده است.

ایشان می فرماید:

«... عدم تعرض بعض الكتب للمسألة و لعله لوضوحه و ظهوره، بل العامة تعرف ذلك من الامامیه»^(۲) عدم تعرض بعضی از کتب بر این مساله شاید بخاطر وضوح و ظهور این مساله بوده است، بلکه اهل سنت هم نظر امامیه را در این مورد می دانستند.

ص: ۶۹

۱- (۱) . ر. ک. به: همان

۲- (۲) . ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی (رحمه الله)، ج ۳۹، ص ۲۰۷.

به خلاف نظر مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) دو اشکال دیگر بر مؤید اول و مناقشه ایشان وارد است و آن اینکه:

اولاً: خالی بودن کتب بزرگان از یک مسئله، می تواند جهات دیگری - غیر از آنچه مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) طرح کرده - داشته باشد، به عنوان مثال: شاید قُدماً به جهت «عدم ایجاد نزاع»، از ذکر و بیان مسئله ایدر کتاب خویش خودداری می کردند؛ نظیر برخی از مسائلِ مُسَلَّمِ اعتقادی که در کتاب های مربوط به اعتقادات از خوف نزاع ترک می شوند؛ در مانحن فیه نیز، مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لایحضره الفقیه» پس از ذکر روایاتِ مربوط به این مسئله، نظر خود را بیان کرده است؛ اما ممکن است هنگام تالیف کتاب «المقنع» و «الهدایه فی الاصول و الفروع» با ملاحظه ی جهت یا جهاتی - غیر از آنچه صاحب جواهر (رحمه الله) فرمودند - به این مسئله تعرض ننموده باشند.

ثانیاً: صرف خالی بودن یک کتاب فتوایی از فتوای پیرامون یک موضوع و بر فرضِ عدم وضوح یک مسئله، این مطلب نه إشعار به موافقت صاحب کتاب با آن بحث دارد و نه اشعار به مخالفت با آن؛ بلکه صرفاً عدم تعرض نسبت به آن فرع یا آن مسئله، محسوب می شود.

۲ عدم تعرض و بیانِ علی بن بابویه (والد شیخ صدوق (رحمه الله) و ابن ابی عقیل (رحمه الله) نسبت به اجماع

دومین مؤیدی که مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) برای اثبات ادّعی «عدم وجود اجماع» قبل از ابن جنید (رحمه الله) نقل می فرماید این است که: ظاهراً والد شیخ صدوق (رحمه الله) و مرحوم ابن عقیل (رحمه الله) که از قدمای اصحاب می باشند، در کتاب های خویش، به این مسئله تعرضیننموده اند؛ از این رو، چنانچه این مسئله مورد

اجماع علمای امامیه قرار داشت، بایسته بود که حداقل این دو بزرگوار آنرا نقل می کردند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید :

«بل لعل الظاهر عدم تعرض علی بن بابویه و ابن ابی عقیل (قدس) لذلك أيضا و إلا لنقل»^(۱)

بلکه شاید عدم تعرض علی بن بابویه و ابن ابی عقیل بخاطر آن [یا عدم وجود اجماع] بوده و گرنه هر آینه این دو بزرگوار آن را نقل می کردند.

اشکال وارده بر مؤید دوم

همان اشکالی که به مؤید اول وارد گردید به این مؤید نیز وارد می گردد.

۳ خلّو کتاب «فقه الرضا (علیه السلام)» از مسئله ی حرمان، به معنای موافقت با ابن جنید (رحمه الله) است

مؤید سوم صاحب جواهر (رحمه الله) در تأیید فتوای مرحوم ابن جنید (رحمه الله)، خالی بودن کتاب «فقه الرضا (علیه السلام)» از مسئله ی حرمان است؛ این کتاب منسوب به امام رضا (علیه السلام) بوده و از قدیمی ترین کتب فتوایی فقهی شیعه است.

عبارت صاحب جواهر (رحمه الله) چنین است:

«بل لعل خلّو الفقه الرضوی (علیه السلام) الذ هو أصل الاول منهما و معتمده مما يؤید موافقته أيضا»^(۲) بلکه شاید خالی بودن کتاب فقه الرضا (علیه السلام) [از مسئله حرمان] که مرجع اولیه برای آن دو و مورد اعتماد ابن جنید، همچنین از جمله مؤیدات موافقت نظر ابن جنید بوده است.

اشکال بر مؤید سوم

اولاً: در انتساب کتاب «فقه الرضا (علیه السلام)» به امام هشتم (علیه السلام) تردید وجود دارد و حقّ مطلب این است که این نسبت غیر قابل قبول و ناصحیح است.

ثانیا: در اشکال بر مؤید اول بیان شد که ذکر نکردن یک مطلب دلیل بر تأیید

ص: ۷۱

۱- (۱) . ر . ک . به: جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن بن باقر نجفی (رحمه الله)، ج ۳۹، ص ۲۰۷

۲- (۲) . ر . ک . به: همان، ج ۳۹، ص ۲۰۷.

و موافقت یا مخالفت با آنمطلب نیست.

۲. شاید روایت صحیحی مستند ابن جنید (رحمه الله)، قائل به عمومیت و عدم حرمان زوجه بوده اند.

مؤید چهارم صاحب جواهر (رحمه الله) این است که می فرماید:

* اولاً: مستند فتوای ابن جنید (رحمه الله) دو چیز است:

۱. تمسک به عموم قرآنی؛

و لَهِنَّ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ (۱)

۲. تمسک به روایتی که معروف به روایت ابن ابی یعفور است، متن کامل روایت چنین است:

«ابن ابی یعفور عن ابی عبید الله (علیه السلام) قال سألته عن الرجل هل يرث دار امرأته و أرضها من الثزبه شيئاً أو يكون في ذلك بمنزله المرأة فلا يرث من ذلك شيئاً؟

فقال (علیه السلام): يرثها و ترثه من كل شئ ترك و تركت»

* ثانياً: ممکن است مذهب و عقیده ی همه ی روایت (۲) صحیحی ای که مستند روایی فتوای ابن جنید (رحمه الله) قرار گرفته نیز همین عقیده ای باشد که ابن جنید (رحمه الله) به آن ملتزم شده است؛ به این معنا که، شاید این سه راوی مطابق فتوای ابن جنید (رحمه الله) می اندیشیده اند. همان طور که روشن است، دلیل مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) چنین است که می فرماید: «مذهب و عقیده یک راوی با توجه به روایتی که نقل کرده، معلوم می شود». در روایت منقوله توسط این سه راوی که مستند مرحوم ابن

* جنید (رحمه الله) قرار گرفته چنین آمده است: «همان گونه که زوج از جمیع ما

*

ص: ۷۲

۱- (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲

۲- (۲). منظور ابن ابی یعفور، ابان و فضل بن عبدالملک می باشد.

ترک زوجه ارث می برد، همان طور زوجه نیز، از جمیع ماترک زوج ارث می برد».

پس روایت، «عمومیت» را می رساند.

اصل عبارت صاحب جواهر (رحمه الله) چنین است:

«بل لعل جمیع رواه الصحيح - الذی هو مستند ابن الجنید بعد عموم الكتاب و السنه - عن أبی عبد

الله (علیه السلام) مذهبهم ذلك، لان مذاهب الرواه تُعرف بروایتهم و قد رواه ابن أبی یعفر و أبان و الفضل ابن عبد الملك قال: «سألته عن الرجل هل يرث من دار امرأته شيئاً أو أرضها من التربه شيئاً أو يكون في ذلك بمنزله المرأه فلا يرث من ذلك شيئاً؟

قال: يرثها و ترثه من كل شيء ترك و تركت».^(۱) بلکه شاید همه ی روات صحیحه ای که مستند ابن جنید بوده و - البته بعد از عموم کتاب و سنت - از امام صادق (علیه السلام) نقل کردند مذهبشان همان بوده؛ زیرا مذهب روات بوسیله روایاتشان شناخته شده است و آنچه ابن ابی یعفر، ابان و فضل بن عبدالمکک روایت کردند که گفتند: از امام (علیه السلام) پرسیدم از زوجه؛ آیا از خانه همسرش چیزی ارث می برد یا آیا چیزی از نفس زمین همسرش ارث می برد یا اینکه زوج نیز در این زمینه به منزله ی زن است و از چیزی از آن ارث نمی برد؟

حضرت (علیه السلام) فرمود: زوجه و زوج از همه چیزی که از یکدیگر باقی گذاشته اند ارث می برند.

اشکال به کبرای مؤید چهارم صاحب جواهر (رحمه الله)

به کبرای کلام صاحب جواهر (رحمه الله) اشکال هایی وارد است، از جمله اینکه:

التزام به این مسئله که مذهب راوی از روایتی که نقل کرده فهمیده می شود، صحیح نیست؛ زیرا، موارد نقض فراوانی دارد؛ از این رو، استدلال به آن نیز، تمام نخواهد بود.

به عبارت دیگر، لازمه ی سخن صاحب جواهر (رحمه الله) این است که، اگر از طریق

ص: ۷۳

۱- (۱). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۹، ص: ۲۰۸.

نقل یک روایت، می توان مذهب راوی آن را شناخت، پس باید از این طریق، مذهب اجلا- از رواتقدس - همچون زراره (رحمه الله) - که گاهی دو روایت متعارض ذکر کرده اند نیز روشن شود؟! در حالیکه اینگونه نیست؛ لذا این استدلال از اساس غیر صحیح است؛ به عبارت دیگر: « فاللازم باطل، فالملزوم مثله».

نظر نهایی صاحب جواهر (رحمه الله): قبول اجماع بر اصل حرمان

همان طور که قبلاً بیان شد، مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) در نهایت، «اجماع بر اصل حرمان» را پذیرفته و می فرماید:

ادّعی اجماع بر اصل حرمان، به هر دو صورت «منقول» و «مُحصّل» پذیرفتنی است؛ اما این اجماع، شامل حرمان زوجه از جمیع اراضی و نیز جمیع زوجات - چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد - نمی شود.

مرحوم ابن ادریس (رحمه الله): شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» از نظرش در «النهایه» و «المبسوط» عدول کرده است!

در بررسی اقوال در نزاع دوم بیان شد که مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی» نزاع را «مخصوص زوجه ی غیر ذات ولد» دانسته و فرموده:

«و هذا الحكم الذی ذکرناه، إنّما یکون إذا لم یکن للمرأة ولد من المیت»^(۱) و این حکمی که آن را ذکر کردیم فقط در موردی است که زوجه، فرزندی از زوج نداشته باشد.

اما مرحوم ابن ادریس حلی (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی» ادّعا فرموده اند که: مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» از فتوایی که در کتاب «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی» و «المبسوط فی فقه

الامامیه» صادر کرده، عدول و رجوع نموده است؟!!

ص: ۷۴

۱- (۱). ر. ک. به: النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، شیخ طوسی (رحمه الله)، ص: ۶۴۲.

حاصل کلام و استدلال مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) چنین است:

بعضی از فقهاء همچون شیخ صدوق (رحمه الله) با تمسک به روایت مقطوعه و شاذه ی ابن اذینه و خبر واحدی که نه موجب علم می شود و نه موجب عمل، چنین اختیار کرده اند که: «اگر زوجه از میت فرزند داشته باشد، پس از همه ی ما ترک او ارث می برد»؛ البته شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی» نیز قائل به فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد شده است، اما در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» از این نظر برگشته و قائل شده است به اینکه: «فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد نیست».

در ادامه جناب ابن ادریس (رحمه الله) این نظر عدول شده ی شیخ طوسی (رحمه الله) را مورد تأیید شخص خویش و سایر علمای امامیه دانسته و درباره ی آن می فرماید:

اولاً: این فتوای شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» نزد من هم، قوی است.

ثانیاً: اجماع داریم بر اینکه زوجه - چه دارای فرزند باشد چه نباشد - از هیچ چیز نفس زمین خانه ی مسکونی و منازل ارث نمی برد.

اصل استدلال مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی» چنین است:

«و الصحيح انها لا ترث من نفس التربه و لا من قيمتها، بل يقوم الطوب و الالات و تعطى قيمته و ما ذكره

السید (رحمه الله) تخريج منه و انفراد هذا إذا لم يكن لها من الميت ولد، فاما إذا كان لها منه ولد، أعطيت سهمها من نفس جميع ذلك، على قول بعض أصحابنا و هو اختيار محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه تمسّكا منه بروايه شاذه و خبر واحد، لا يوجب علما و لا عملا.

و الى هذا القول ذهب شيخنا أبو جعفر

(رحمه الله) في نهايته، الا انه رجع عنه في استبصاره و هو الذي يقوى عندي، أعنى ما اختاره في استبصاره، لان التخصيص يحتاج إلى أدله قويه و

احكام شرعيه و الاجماع على انها لا ترث من نفس تربه الرباع و المنازل شيئا، سواء كان

لها من الزوج ولد أو لم يكن...» (۱) و صحیح آن است که زن نه از زمین و نه از قیمت آن ارث نمی برد بلکه از قیمت وسائل و ابزار ساختمانی ارث می برد و آنچه سید مرتضی (رحمه الله) استخراج و استنباط کرده مربوط به وقتی است که زن از میت فرزند نداشته باشد؛ اما اگر دارای فرزند باشد از تمامها ترک میت ارث می برد؛ این قول از بعضی از بزرگان است که ابن بابویه (رحمه الله) نیز با تمسک به خبر واحد ضعیفی که هیچ علم و عملی را زیاد نمی کند اختیار نموده است؛

و شیخ طوسی (رحمه الله) به سمت این نظریه در کتاب نهاییه اش رفته است اما در کتاب استبصارش از این نظریه برگشته است و همان نظر نزد من قوی است یعنی آنچه که شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب استبصارش اختیار کرده است؛ زیرا تخصیص به ادله ای قوی و احکام شرعیه احتیاج دارد در حالی که اجماع بر این قائم است که زوج از نفس زمین مسکونی و منازل هیچ چیزی ارث نمی برد چه اینکه او از زوج فرزند داشته باشد و چه نداشته باشد.

چنین قضاوتی که جناب ابن ادریس حلی (رحمه الله) درباره نظر مرحوم شیخ الطائفه (رحمه الله) نمود، خود، منشأ بحث جدیدی میان فقهاء گردید، که ثمره ی آن در بررسی دایره و «معقد اجماع» یا «معقد شهرت» مؤثر و مفید است؛ از این رو، لازم است به بررسی کلام شیخ طوسی (رحمه الله) پردازیم.

کلام شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» عدول از «النهاییه» یا اعلام نظر نهایی ؟

برای روشن شدن اینک: آیا کلام ابن ادریس (رحمه الله) در مورد عدول شیخ طوسی (رحمه الله) از فتوای در کتاب «النهاییه فی مجرد الفقه و الفتاوی» به فتوای جدید در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» صحیح است یا خیر؟ ابتداء مقتضی است کلام شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد.

مطلب مورد استناد مرحوم ابن ادریس حلی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار»، باب نود

و چهارم یعنی «بَابُ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ وَ الدُّورِ وَ الْأَرْضِينَ شَيْئاً مِنْ تَرْبِهِ الْأَرْضِ

ص: ۷۶

۱- (۱). ر. ک. به: السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس (رحمه الله)، ج ۳، ص: ۲۵۹.

وَلَهَا نَصِيبُهَا مِنْ قِيمَةِ الطَّوْبِ وَالْخَشَبِ وَالْبُنْيَانِ» آمده است.

شیخ (رحمه الله) در این باب، ابتداء پس از نقل «ده» روایت که به صورت عام بر منع زوجه از ارث زمین دلالت دارد؛ آن گاه به نقل روایت «یازدهم» یا روایت معروف به «صحیحہ یابن ابی یعفور» پرداخته و می فرماید:

و اما روایت ابن ابی یعفور که می گوید: زوج از جمیع ما ترک زوجه ارث می برد و زوجه نیز از جمیع ما ترک زوج ارث می برد با روایات قبلی همین باب - که دال بر منع زوجه از زمین است - منافاتی ندارد.

به اصل کلام مرحوم شیخ الطائفه (رحمه الله) توجه فرمایید:

«فَأَمَّا مَا رَوَاهُ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَابْنِ

أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَيْدٍ اللَّهُ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَرِثُ مِنْ دَارِ امْرَأَتِهِ أَوْ أَرْضِهَا مِنَ التُّزْبِيَةِ شَيْئًا أَوْ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مَنزِلَةَ الْمَرْأَةِ فَلَا يَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَقَالَ (عليه السلام): «يَرِثُهَا وَتَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَتَرَكَتُ»

فَلَا تُنَافِي الْأَخْبَارَ الْأَوَّلَةَ مِنْ وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى التَّقْيَةِ لِأَنَّ جَمِيعَ مَنْ خَالَفَنَا يُخَالِفُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ لَيْسَ يُوَافِقُنَا عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنَ الْعَامَّةِ وَ مَا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى يَجُوزُ التَّقْيَةُ فِيهِ وَ الْوَجْهُ الْآخِرُ أَنَّ لَهُنَّ مِيرَاثَهُنَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ مَا عَدَا تَرْبَةَ الْأَرْضِ مِنَ الْقَرَائِيَا وَ الْأَرْضِينَ وَ الرِّبَاعِ وَ الْمَنَازِلِ فَخُصَّ الْخَبَرُ بِالْأَخْبَارِ الْمُتَقَدِّمَةِ وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ

بَابَوَيْهِ (رحمه الله) يَتَأَوَّلُ هَذَا الْخَبَرَ وَ يَقُولُ لَيْسَ لَهُنَّ شَيْءٌ مَعَ عَدَمِ الْأَوْلَادِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمَذْكُورَةِ فَإِذَا كَانَ هُنَاكَ وَلَدٌ فَإِنَّهَا تَرِثُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ اسْتَدَلَّ عَلَى ذَلِكَ (۱) اما آنچه را حسین بن سعید از فضاله از ابان از فضل بن عبدالملک و ابن ابی یعفور از امام صادق (عليه السلام) نقل نموده: که از آن حضرت (عليه السلام) سؤال نمودم که آیا مرد از خانه و زمین زوجه اش ارث می برد یا مانند زن است که از هیچ کدام آنها ارث نمی برد؟

حضرت (عليه السلام) فرمود: هم مرد از ما ترک زوجه ارث می برد و هم زن از تمام ما ترک مرد ارث می برد؛ پس به دو جهت بین اخبار اولیه و این خبر منافاتی وجود ندارد؛ وجه اول اینکه این

ص: ۷۷

خبر را بر تقیه حمل نماییم؛ زیرا تمام مخالفین در این باره با ما مخالف اند و از عامه کسی موافق با ما در این مسئله نیست و در این امور تقیه جائز است؛ وجه دوم اینکه زنان از کل ما ترک زوج به جز خاک زمین از روستاها و مزارع و رباع و منازل ارث می برد و ما این خبر را با اخبار گذشته تخصیص می زنیم ولی ابن بابویه (رحمه الله) این خبر را تأویل نموده و گرنه چیزی به او تعلق نمی گیرد.

همان طور که ملاحظه می گردد: شیخ (رحمه الله) برای عدم تنافی روایت عام ابن ابی یعفور، با سایر روایات داله ی بر منع زوج از بعض ما ترک، «دو توجیه» و «یک تأویل» از مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) ذکر می کند و می فرماید: «فَلَا تُنَافِي الْأَخْبَارَ الْأَوَّلَةَ مِنْ وَجْهَيْنِ» (۱) دو توجیه و یک تأویل بر عدم تنافی روایت ابن ابی یعفور با اخبار متقدم باب

۱. حمل خبر ابن ابی یعفور بر تقیه

مرحوم شیخ (رحمه الله) در توجیه اول می فرماید:

چنانچه روایت ابن ابی یعفور را بر «تقیه» حمل کنیم، در این صورت دیگر روایت مزبور، با سایر روایات باب، منافاتی ندارد. ایشان دلیل خود را نیز «عدم موافقت عامه با خاصه» در این مسئله دانسته و می افزاید: هر چیزی که در آن مخالفت با عامه باشد، تقیه در آن جایز است.

به عبارت مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) توجه فرماید:

«أَحَدُهُمَا أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى التَّقِيهِ لِأَنَّ جَمِيعَ مَنْ خَالَفَنَا يُخَالِفُ فِي هَيْدِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ لَيْسَ يُوَافِقُنَا عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنَ الْعَامَّةِ وَ مَا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى يَجُوزُ التَّقِيَةُ فِيهِ» (۲) وجه اول اینکه این خبر را بر تقیه حمل نماییم؛ زیرا تمام مخالفین در این باره با ما مخالف اند و از عامه کسی موافق با ما در این مسئله نیست و در این امور تقیه جائز است.

ص: ۷۸

۱- (۱). ر. ک. به: همان، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۵

۲- (۲). ر. ک. به: همان.

۲. تخصیص روایت ابن ابی یعفور بوسیله ی اخبار مانعه ی متقدم

شیخ (رحمه الله) توجیه دوّم کلام خود را، «تخصیص زدن روایت ابن ابی یعفور بوسیله ی اخبار مانعه ی متقدم» این باب دانسته و می فرماید:

«وَالْوَجْهُ الْمَآخِرُ أَنَّ لَهُنَّ مِيرَاتِهِنَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ مَا عَدَا تُرْبَةَ الْأَرْضِ مِنَ الْقَرَايَا وَالْأَرْضِيَّاتِ وَالرَّبَاعِ وَالْمَنَازِلِ فَخُصَّ الْخَبَرُ بِالْأَخْبَارِ الْمُتَقَدِّمَةِ»^(۱) وجه دیگر اینکه زنان از کل ما ترک زوج به جز خاک زمین از روستاها و مزارع و رباع و منازل ارث می برد و ما این خبر را با اخبار گذشته تخصیص می کنیم.

۳. تأویل بردن روایت ابن ابی یعفور توسط شیخ صدوق (رحمه الله)

شیخ طوسی (رحمه الله) در ادامه بعد از بیان دو توجیه بر روایت ابن ابی یعفور، به عمل شیخ صدوق (رحمه الله) در به «تأویل بردن» روایت مذکور استناد کرده و می فرماید:

مطابق فرمایش مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) روایت ابن ابی یعفور در موردی مصداق دارد که زوج، ذات ولد باشد؛ شیخ (رحمه الله) دلیل صدوق (رحمه الله) بر این تأویل را تمسک به روایت ابن اذینه دانسته که می گوید: «زوجه اگر ذات ولد باشد، از رباع ارث می برد».

عبارت شیخ طوسی (رحمه الله) چنین است:

«وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوِيَه

(رحمه الله) يَتَأَوَّلُ هَذَا الْخَبَرَ وَيَقُولُ لَيْسَ لَهُنَّ شَيْءٌ مَعَ عَيْدَمِ الْأَوْلَادِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمَذْكُورَةِ فَإِذَا كَانَ هُنَاكَ وَلَدٌ فَإِنَّهَا تَرِثُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَاسْتَدَلَّ عَلَى ذَلِكَ بِمَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَذِينَةَ فِي النِّسَاءِ: إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الرَّبَاعِ»^(۲) و ابن بابویه (رحمه الله) این خبر را تأویل نموده سپس می فرماید: در صورتی که زن دارای فرزند نباشد چیزی از این اشیاء مذکوره ارث نمی برد ولی اگر دارای فرزند باشد از تمام ما

ص: ۷۹

۱- (۱). ر. ک. به: همان

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۴، ص: ۱۵۵.

ترک شوهرش ارث می برد و نیز بر این مطلب به آنچه که... ابن اذینه روایت نموده استدلال کرده و در آن آمده است: درباره زنان اگر دارای فرزند باشند از زمین به آنها داده می شود [یعنی ارث می برند].

منشأ برداشت ابن ادریس (رحمه الله) از کلام شیخ (رحمه الله) در ادعای عدول ایشان از نظر «النهایه»

همان طور که در مسئله ی قبل ذکر شد، مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» یکی از راه های برون رفت از مشکل روایت ابن ابی یعفر را تأویلی دانسته که شیخ صدوق (رحمه الله) با استدلال و تمسک به روایت ابن اذینه، به جمع هر دو طائفه از روایات پرداخته است.

حال سؤال این است که: آیا نقل تأویل فوق، در کتاب «الاستبصار» توسط مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) به معنای موافقت ایشان با شیخ صدوق (رحمه الله) است یا خیر؟

جواب این سؤال را باید در کلام علامه ی حلی (رحمه الله) در کتاب «مختلف الشیعه فی احکام الشریعه» جستجو کرد؛ علامه ی حلی (رحمه الله) در کتاب خود، بعد از نقل عبارت «الاستبصار» می فرماید: بیان تأویل صدوق (رحمه الله) از سوی شیخ (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار» مشعر به این است که شیخ (رحمه الله) این تأویل را قبول ندارد و گرنه مرحوم شیخ (رحمه الله) می بایست در تقسیماتش می فرمود: برای توجیه روایت ابن ابی یعفر «سه وجه» وجود دارد که سومین آن ها از طرف شیخ صدوق (رحمه الله) است، نه اینکه بگوید: برای روایت ابن ابی یعفر «دو وجه الجمع» و یا «دو توجیه» وجود دارد و در ادامه «یک تأویل» را هم مربوط به ابن بابویه (رحمه الله) بدانند!

علامه (رحمه الله) در ادامه می افزاید:

از نحوه ی برخورد شیخ طوسی (رحمه الله) با تأویل شیخ صدوق (رحمه الله) می توان چنین نتیجه گرفت که مرحوم شیخ (رحمه الله) به استدلال صدوق (رحمه الله) قائل نبوده است.

به عبارت علامه حلی (رحمه الله) توجه فرمایید:

«و هذا القول من الشيخ (رحمه الله) في الاستبصار يشعر بأنه لا يرتضيهو إلا لكان يقول في رجه المتأول: ثلاثة أوجه، ثم يسند الثالث إلى ابن بابويه، لكنه لما جمع بوجهين ثم قال: و كان ابن بابويه (رحمه الله) يجمع بكذا، دلّ على أنه غير قائل به»^(۱)

این نظریه از جانب شیخ طوسی در کتاب استبصار مشعر به عدم رضایت ایشان از آن نظر است و گرنه شایسته بود در ابتدای تأویل می فرمود: سه وجه وجود دارد؛ و سپس وجه سوم را به ابن بابویه نسبت می داد؛ ولی شیخ زمانی که دو وجه را جمع کرد، آنگاه گفت: ابن بابویه این گونه بین اخبار جمع می کرد [این مطلب] دلالت دارد بر اینکه شیخ قائل به نظر ابن بابویه نبوده است.

جالب است که مستند مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در نسبت دادن عدول به جناب شیخ طوسی (رحمه الله) از فتوای «النهایه» به کلام «الاستبصار»، بیان دو توجیه بر روایت ابن ابی یعفور از سوی شیخ (رحمه الله) و طرح نظر شیخ صدوق (رحمه الله) در ذیل دو توجیه و در قالب یک تاویل است!

از این رو، ابن ادریس (رحمه الله) می فرماید: شیخ طوسی (رحمه الله) سخن صدوق (رحمه الله) را در فرق نگذاشتن بین ذات ولد و غیر ذات ولد قبول ندارد و آن را به صورت «تأویل» نه «توجیه سوم» در کلام خود بیان نموده است.

بنابراین جناب ابن ادریس (رحمه الله) از نحوه ی برخورد شیخ طوسی (رحمه الله) با کلام صدوق (رحمه الله) چنین نتیجه می گیرد که: ایشان از فتوای خود در «النهایه» به فتوای «الاستبصار» رجوع و عدول نموده است؟!!

بررسی یک سؤال دیگر

آیا برداشت مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) و علامه حلّی (رحمه الله) از کلام شیخ طوسی (رحمه الله) که مبنای ادّعی عدول شده، صحیح است یا خیر؟

به عبارت دیگر:

ص: ۸۱

۱- (۱). ر. ک. به: مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، علامه حلّی (رحمه الله)، ج ۹، ص: ۵۶.

آیا از ذکر کلام شیخ صدوق (رحمه الله) توسط شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» می توان چنین نتیجه گرفت که: شیخ طوسی (رحمه الله) از فتوای خود در «النهایه» عدول کرده است؟ یا اینکه بالعکس، نحوه ی نقل شیخ طوسی (رحمه الله) و استناد به تأویل مرحوم صدوق (رحمه الله) در «الاستبصار» به معنای عدم قبول آن توسط شیخ طوسی (رحمه الله) است و شیخ (رحمه الله) از فتوای خود عدول نکرده است؟

بررسی دو جواب

حال که منشأ اشکال جنابابن ادریس (رحمه الله) و شبهه ی عدول مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) روشن شد، در پاسخ به اینکه آیا شبهه ی عدول صحیح است یا خیر، به ذکر دو جواب و بررسی آن ها می پردازیم.

جواب اول

عده ای از فضلاء معاصر در «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)» چند پاسخ نقضی و حلی به شبهه ی مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) داده اند که حاصل آن دو پاسخ، چنین است:

پاسخ اول: اینکه کتاب فتوایی مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) «النهایه» و «المبسوط» است و «الاستبصار» کتاب فتوایی ایشان نیست، بلکه شیخ (رحمه الله) آن را برای حل تعارض اخبار نگاشته است؛ لذا برای شناخت فتوای شیخ (رحمه الله) باید به کتاب «النهایه» مراجعه نمود.

پاسخ دوم: اینکه نقل عبارت مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار» مُشعر به عدم پذیرش قول ایشان توسط شیخ طوسی (رحمه الله) نیست و نیز دلالت بر انکار تفصیلی که شیخ طوسی (رحمه الله) در نزاع دوم قائل شده بود، نمی باشد.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«ومنه يظهر ان ما فعله بعض الفقهاء تاثيرا بكلام السرائر من عد الشيخ (رحمه الله) من القائلين بعدم التفصيل لما في استبصاره، بل ومن المدعين للاجماع على ذلك في خلافه... غريب جدا، فان المدار والمعيار لاقتناص فتاوى الشيخ الاعظم ان ماهو كتاباه النهایه والمبسوط،

ص: ۸۲

كما ان تهذيبه الذی هو شرح لمقنعه المفید هو الكتاب الحدیثی الایم والمعتمد لده، فكیف لا ینظر الی ما افتی به فی هذه الكتب المعتمده والتی قد صرح فیها بالتفصیل بین ذات الولد و غیر ذات الولد، ثم یتشبث بعبارہ الاستبصار الذی الفه للجمع بین الاخبار ورفع التعارض بینها لا- للافتاء؟! علی انه لا دلالة فیها علی انكارالتفصیل اصلا، كما ان نقله للاجماع فی الخلاف من الواضح انه ناظر الی الاجماع علی اصل المساله فی قبال العامه، كما هو شان اجماع الخلاف، لا عدم التفصیل المذكور»(1)

و از این بیان ظاهر می شود آنچه که بعضی از فقهاء متأثر از کلام ابن ادریس (رحمه الله) انجام داده اند مبنی بر اینکه شیخ طوسی (رحمه الله) را بخاطر آنچه که در کتاب الاستبصار آورده از جمله قائلین به عدم تفصیل شمرده اند؛ بلکه ایشان را در کتاب الخلاف از جمله مدعیان وجود اجماع شمرده اند؛ بسیار تعجب آور است؛ بخاطر اینکه مدار و معیار ضبط فتاوی شیخ اعظم (رحمه الله) آن مطالبی است که در دو کتابش یعنی النهایه و المبسوط آورده است؛ هم چنانکه کتاب التهذیب ایشان که شرح مقنعه شیخ مفید (رحمه الله) است کتاب حدیثی مهم و مورد اعتماد نزد ایشان بوده است؛ پس چگونه است که شیخ (رحمه الله) به آنچه که در این کتب فتوا داده نظر نمی اندازد؟! در حالی که شیخ (رحمه الله) در این کتب به تفصیل بین زوجه ذات ولد و غیر آن تصریح کرده بود؛ سپس به عبارت الاستبصار که شیخ (رحمه الله) آن را برای جمع بین اخبار و رفع تعارض بین آنها و نه برای افتاء تألیف کرده بود، تمسک می کنند؟! و در عین حال آن کتاب اصلا بر انکار تفصیل دلالت نمی کند هم چنانکه نقل اجماع در کتاب

خلاف واضح است که ناظر بر اجماع بر اصل مساله در قبال عامه است هم چنانکه روال اجماع [نقل شده در] کتاب خلاف این گونه است؛ نه اینکه برای عدم تفصیل مذکور باشد.

بررسی اشکالات وارده بر جواب اول

اشکالاتی به کلام فقیه معاصر - دامت برکاته - وارد است که شایسته است در این مقام، در دو بخش به توضیح و تبیین آن پردازیم:

بخش اول: حاوی «سه ایراد» به پاسخاول فقیه معاصر - دامت توفیقاته - است،

ص: ۸۳

۱- (۱). ر. ک. به مجله فقه اهل بیت (علیه السلام) رساله میراث الزوجه من العقار، قسم اول و دوم، آیه الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵.

به این بیان که:

- اولاً: اینکه گفته می شود: کتاب «الاستبصار» از جمله کتب فتوایی شیخ (رحمه الله) نیست، سخن ناصواب و غیر قابل قبولی است؛ البته این مطلب عجیب در السنه ی فقهای زمان ما بسیار به چشم می خورد.

به نظر می رسد، بهترین دلیل در رد این استدلال، کلام صریح مقدمه ی کتاب «الاستبصار» است، که شیخ طوسی (رحمه الله) در آنجا می فرماید: «ترتیب روایاتی که من در این کتاب مطرح می کنم، این است که در ابتداء روایات مورد اعتماد در فتوا را می آورم».

حال آیا، از این عبارت گویاتر و روشن تر در رد ادعای یاد شده، وجود دارد؟

به عبارت مرحوم شیخ (رحمه الله) توجه فرمایید:

«وَ ان اَبْتَدِیَّ فِی کُلِّ بَابٍ بایراد ما اعتمدَه من الفتوی و الاحادیث فیہ...»^(۱) و در هر بابی ابتدا به نقل آنچه که مورد اعتماد از فتوا و احادیث بود، شروع کردم.

- ثانیاً: درست است که مرحوم شیخ (رحمه الله)، کتاب «الاستبصار» را برای حلّ تعارض اخبار نگاشته اند، اما حقیقت این است که، ایشان فتوای خود را نیز در آن ذکر کرده است؛ شیخ (رحمه الله) در آنجا فرموده اند: «بعد از آوردن روایات مورد

- اعتماد [و موافق با فتوایم] آنچه را که با فتوایم، مخالف است را می آورم و وجه الجمع بین آندو را - تا زمانی که جمع امکان دارد - بیان می کنم، بگونه ای که مطلبی از آن را ساقط نمی کنم».

به عبارت مرحوم شیخ (رحمه الله) عنایت فرمایید:

«... ثم اعقبُ بما یخالفُها من الاخبار و ابینُ وجه الجمع بینها علی وجه لا اسقط شیئاً منها ما امکن ذلك فیہ»^(۲)... و پس از آن اخبار و روایاتی را که مخالف فتوایم می باشد را تعقیب می کنم

ص: ۸۴

۱- (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۱، ص: ۳

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۱، ص: ۳.

و [سپس] وجه جمع بین روایات را بیان می‌کنم بگونه‌ای که چیزی از آنها راساقط نمی‌کنم؛ [البته] اگر جمع امکان داشته باشد.

- ثالثاً: لازمه‌ی کلام فقیه معاصر - دامت برکاته - این است که: عالم و فقیه با عظمتی همچون جناب ابن ادریس حلی (رحمه الله) که از شاگردان مکتب شیخ طوسی (رحمه الله) است، متوجه نبوده که کتاب «الاستبصار» کتاب فتوایی شیخ (رحمه الله) است؟!

آیا می‌توان چنین ادعایی را مطرح کرد؟

بخش دوم: این بخش حاوی ایرادی به پاسخ دوم فقیه معاصر - دامت برکاته - است.

اما در مورد پاسخ دومی که فقیه معاصر - دامت تأییداته - بیان کرده‌اند، به نظر می‌رسد که، حق با مرحوم علامه‌ی حلی (رحمه الله) است؛ یعنی زمانی که شیخ طوسی (رحمه الله) دو توجیه خود را نقل می‌کنند، آن گاه در انتها به تأویل مرحوم صدوق (رحمه الله) اشاره کرده و می‌فرماید: «وَ كَمَا أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَا بَوَيْهٍ (رحمه الله) يَتَأَوَّلُ هَذَا الْخَبَرَ» و این تعبیر کنایی، حاکی از آن است که: «شیخ (رحمه الله) این استدلال را قبول نداشته است».

به عبارت دیگر، ایشان می‌خواستند بفرمایند که این سخن من نیست، بلکه کلام مرحوم صدوق (رحمه الله) است.

جواب دوم

به نظر می‌رسد نظر نهایی شیخ طوسی (رحمه الله) در نزاع دوم، همان کلامی است که در کتاب «الاستبصار» فرمودند، یعنی ایشان از نظرشان در «النهايه» عدول کردند.

دلیل و مؤید عدول شیخ (رحمه الله) کلام دیگر ایشان در کتاب «الخلافة» است که در آنجا هیچ فرقی بین زوجه‌ی ذات ولد و غیر ذات ولد نگذاشته‌اند و فرموده‌اند: «لا ترث المرأة من الرِّبَاعِ وَ الدَّوْرِ وَ الارضين شيئا، بل يقوم الطوب و الخشب فتعطى حقها منهُو خالف جميع الفقهاء في ذلك».(۱)

ص: ۸۵

۱- (۱). ر. ک. به: الخلافة، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۱۶، مسئله ۱۳۱.

بنابراین، آن تفصیلی که شیخ (رحمه الله) در «النهایه» بین ذات ولد و غیر آن، قائل شدند، در کتاب «الاستبصار» و کتاب «الخلافا» به آن تفصیل قائل نشدند و این خود، بهترین دلیل بر عدول ایشان از فتوای «النهایه» است.

نتیجه: تأیید عدول شیخ (رحمه الله) از فتوای در «النهایه» به نظر در «الاستبصار» در نزاع دوم

از مجموع مطالب یاد شده بر می آید که ظاهراً، ادّعی جناب ابن ادریس (رحمه الله) صحیح است؛ یعنی مرحوم شیخ (رحمه الله) در «الاستبصار» از فتوای خود در «النهایه» عدول کرده و نظر نهایی اش را در «الاستبصار» آورده است.

بررسی دو ادّعی اجماع در نزاع اول و دوم از سوی صاحب ریاض (رحمه الله)

مرحوم صاحب ریاض (رحمه الله) در هر دو نزاع، ادّعی اجماع کرده و می فرمایند:

مقتضای اطلاق عبارت های فقهاء و اصحاب، مُشعر بر این است که آن ها، بین زوجه ی ذات ولد و زوجه ی غیر ذات ولد فرقی نگذاشته اند و این «اطلاق» و «عدم تفصیل» بین ذات ولد و غیر آن «اقوی» است.

سپس در ادامه می فرمایند:

این مطلب (عدم تفصیل) موافق نظر بسیاری از اجلاء از فقهاء اصحاب، همچون مرحوم کلینی (رحمه الله) در کتاب «فروع کافی» و شیخ مفید (رحمه الله) در «المقنعه» و سید مرتضی (رحمه الله)

و شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» و ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه» و ابن زهره حلبی (رحمه الله) در کتاب «غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع» است.

سپس صاحب ریاض (رحمه الله) با حجت دانستن اجماع ادّعی مرحوم شیخ (رحمه الله) می فرماید:

«شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الخلافا» بر این مطلب ادّعی اجماع کرده است».

ایشان درباره ی اجماع می فرماید:

- در نزاع اول اجماع داریم که فقهاء، زوجه را از «مطلق اراضی» - و نه

فقط از زمین خانه ی مسکونی - محروم می دانند.

- در نزاع دوم اجماع داریم - غیر از مخالفت مرحوم صدوق (رحمه الله) - که «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرقی نیست».

به اصل عبارت صاحب ریاض (رحمه الله) توجه فرماید:

«و اعلم أنّ مقتضى إطلاق العبارة و غيرها من عبارات الجماعة مِمَّا أُطلق فيه الزوجه، عدم الفرق فيها بين كونها ذات ولد من زوجها أم لا و هو الاقوى، وفاقاً لكثير من أصحابنا، كالكليني و المفيد و المرتضى و الشيخ في الاستبصار و الحلبي و ابن زهره ظاهراً و الحلبي و جماعه من المتأخرين صريحاً و في السرائر و عن الخلاف الاجماع عليه و هو الحجة مضافاً إلى إطلاق الاخبار السابقة، بل عمومها الثابت من صيغه الجمع في جُملة منها و ترك الاستفصال في أُخرى و عموم التعليل و وجه الحكمه في ثالثه» (۱).

و بدان که مقتضای اطلاق عبارتوسایر عبارتهای اصحاب که در آنها زوجه به صورت مطلق آمده [این است که] فرقی نیست بین اینکه زوجه از شوهر [متوفایش] دارای فرزند باشد یا نباشد و این اطلاق اقوی است و ظاهراً با نظر بسیاری از [متقدمین] اصحاب امامیه همانند [مرحوم شیخ] کلینی (رحمه الله) و [شیخ] مفید (رحمه الله) و سید مرتضی (رحمه الله) و شیخ طوسی (رحمه الله) و ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) و ابن زهره (رحمه الله) و [علامه] حلّی (رحمه الله) و نظر صریح نظر جماعتی از متأخرین موافق است و در کتاب السرائر و الخلاف [نقل شده که] اجماع بر

آن هست و این اجماع حجت است، مضاف بر اطلاق اخبار سابقه بلکه عموم آن اخبار که با صیغه جمع در بعضی از آنها ثابت می شود و ترک تفصیل [بین ذات ولد و غیر آن] در برخی از آن روایات توسط امام (علیه السلام) و عمومیت تعلیلات وارده و وجه حکمتبه عنوان سوم یا در سه مورد از آنها.

لازم به ذکر است صاحب ریاض (رحمه الله) برای معقد چنین اجماعی، «چهار مؤید» بیان می فرمایند.

مؤیدات اربعه ی صاحب ریاض (رحمه الله) برای معقد اجماع در عدم فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد

۱. اطلاق کثیری از عبارت های فقهاء «إطلاق العبارة و غيرها من عبارات

۲.

ص: ۸۷

۳. اطلاق بسیاری از روایات «إطلاق الاخبار السابقه»؛

۴. عدم تفصیل - بین زوجه یذات ولد و غیر ذات ولد - از جانب امام (علیه السلام) «ترك الاستفصال فی أُخری»؛

۵. مقتضای حکمت و تعلیلی که امام (علیه السلام) در روایات بیان کرده اند «عموم التعلیل و وجه الحکمہ فی ثالثه».

سایر بزرگان مدعی اجماع

- مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در نزاع دوم ادعای اجماع کرده و قائل شدند که فرقی بین ذات ولد و غیر آن نیست؛

و:

- مرحوم نراقی (رحمه الله) در کتاب «مستند الشیعه فی احکام الشریعه» بر حرمان فی الجمله زوجه، ادعای اجماع نموده است.

اصل کلام مرحوم نراقی (رحمه الله) چنین است:

«اعلم أنه انعقد الإجماع من علمائنا... علی حرمان الزوجه عن شیء من میراث

الزوج فی الجمله»^(۱)

بدان که بین علمای امامیه بر حرمان فی الجمله زوجه از اشیایی از میراث زوج، اجماع منعقد شده است.

ص: ۸۸

۱- (۱). ر. ک. به: مستند الشیعه فی احکام الشریعه، مولی احمد بن محمد بن مهدی نراقی (رحمه الله)، ج ۱۹، ص ۳۵۹.

الف: نتیجه ی اقوال در نزاع اول

پس از بررسی اقوال بسیاری از متقدمین و متأخرین، در نزاع اول به این نتیجه می رسیم که: «اکثر ایشان قائل شدند به اینکه زوجه از مطلق اراضی محروم است»؛ اما در مقابل این نظر، دو قول وجود داشت، یعنی:

۱. قول شیخ مفید، ابن ادریس و محقق حلی (قدس) در «المختصر النافع فی فقه الامامیه».

و:

۲. قول سید مرتضی

بنابراین، تردیدی باقی نمی ماند که، قول مشهور بین قدما این است که: «زوجه از مطلق اراضی (زمین خانه ی مسکونی، زمین باغ، زمین مزرعه و حتی زمین بایر و خالی) محروم است».

البته از عبارت مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در مسئله ی یکصد و سی و یکم «کتاب

الفرائض» از کتاب «الخلافا» چنین استفاده می شود که حتی این قول اجماعی نیز

به اصل عبارت مرحوم شیخ (رحمه الله) در «الخلاف» توجه فرمایید:

«لاترث المرأه من الرباع و الدور و الارضین شیئاً... دلیلنا إجماع الفرقة و أخبارهم» (۱).

زوجه از زمین خانه و خانه ها و سایر زمین ها چیزی ارث نمی برد... دلیل ما اجماع اصحاب و اخبار وارده است.

اما به جهت اینکه محتمل است مرحوم شیخ (رحمه الله) در مقابل نزاع با عامه، چنین ادعایی را مطرح کرده باشند، لذا نمی توان از این عبارت شیخ طوسی (رحمه الله) اجماع را استفاده نمود.

نظر نهایی در نزاع اول: انعقاد اجماع بعید است، اما شهرت قدمایی یقینی است.

وجود اختلاف اقوالی که در نزاع اول تفصیلاً به آن پرداخته شد، سبب می شود که در نزاع اول اجماعی منعقد نگردد؛ لکن عدم انعقاد اجماع در این نزاع، باعث نمی شود که در وجود شهرت، تردیدی ایجاد شود؛ از این رو، بدون شک می توان ادعا کرد که: «مسلماً در نزاع اول «شهرت قدمایی» حاکم است».

ص: ۹۰

۱- (۱). ر. ک. به: الخلاف، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۱۶، مسئله ۱۳۱.

ب: نتیجه اقوال در نزاع دوم

همان طور که گفته شد:

اقوال متقدمین در این نزاع به دو دسته تقسیم می شود و به عبارت دیگر متقدمین بنا بر نظریاتشان در نزاع دوم به دو جمع تقسیم می شوند:

- جمع شش نفره:

در این مجموعه، اقوال «شش» نفر از متقدمینی مطرح شد که قائل به «خصوصیت نزاع (اختصاص محرومیت، به زوج ی غیر ذات ولد)» بودند؛ بزرگانی همچون:

۱. شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «من لایحضره الفقیه»؛

۲. شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی» و «المبسوط فی فقه الامامیه»؛

۳. ابن حمزه طوسی (رحمه الله) در کتاب «الوسیله الی نیل الفضیله»؛

۴. محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام»؛

۵. یحیی حلی (رحمه الله) در کتاب «الجامع للشرائع»؛

ص: ۹۱

۶. علامه حلی (رحمه الله) در دو کتاب «قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام» و «إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان» و نیز من تبع ایشان.

- جمع هفت نفره:

در این مجموعه، اقوال «هفت» نفر از متقدمینی مطرح شد که قائل به «عمومیت نزاع (تعمیم محرومیت، به مطلق زوجه - چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد -)» بودند؛ بزرگانی همچون:

۱. شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب «المقنعه»؛

۲. سید مرتضی (رحمه الله) در کتاب «الانتصار فی انفرادات الامامیه»؛

۳. شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار»؛

۴. ابوالصلاح حلبی (رحمه الله) در کتاب «الکافی فی الفقه»؛

۵. ابن ادریس حلی (رحمه الله) در کتاب «السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی»؛

۶. ابن زهره حلبی (رحمه الله) در کتاب «غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع»

۷. محقق حلی (رحمه الله) در کتاب «المختصر النافع فی فقه الامامیه».

بنابراین از مجموع اقوال جمعیت اقلیت و اکثریت، به این نتیجه می رسیم که «در این نزاع شهرتی وجود ندارد».

اشکال و جواب به اقوال متقدمین در نزاع دوم

عده ای اشکال کرده اند که: هفت نفر از متقدمینی که قائل به عمومیت نزاع هستند در کلامشان تصریحیه فرق بین زوجه ی ذات ولد و غیر ذات ولد، نکرده اند؛ بلکه صرفاً از اطلاق کلامشان چنین استفاده ای شده است.

از این رو، می توانادعا کرد که: این بزرگان، در مقام بیان محرومیت عموم زوجات - چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد - و یا در مقام بیان محرومیت خصوص زوجه ی غیر ذات ولد نبوده اند، بلکه آن ها فقط، در مقام بیان «اصل حرمان» بوده اند.

به نظر می رسد در پاسخ به این اشکال باید گفت:

اولاً: این اشکال به بیان و استدلال ذکر شده صحیح نمی باشد؛ زیرا، هنگامی که

یک فقیه - آنهم فقهای باعظمتی همچون جمع هفت نفره -، در مقام فتوا قرار گرفته و قصد اصداً فتوا دارد، فتوای خود را «بدون تفصیل» ذکر می کند.

ثانیاً: در مانحن فیه، به جهت اینکه مقطوعه ی ابن اذینه در معرض دید این هفت فقیه بزرگوار (قدس سرهم) بوده است و مع ذلک این بزرگواران در فتوای خود، سخنی از تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد به میان نیاورده اند، لذا همین «عدم تفصیل» کشف می نماید که، این هفت بزرگوار (قدس سرهم) قائل بودند که: «فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد وجود ندارد».

مؤیدات پاسخ اشکال

أ. کلام ابن ادریس (رحمه الله): ایشان در عدم تفصیل محرومیت - بین ذات ولد و غیر ذات ولد - ادّعی اجماع فرموده است.
ب. کلام صاحب ریاض (رحمه الله): ایشان نیز همچون جناب ابن ادریس (رحمه الله) در ما نحن فیه ادّعی اجماع بر عمومیت نزاع کرده است.

ج. کلام شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار»: ایشان نیز بنابر ادّعی درست ابن ادریس (رحمه الله)، - که بحث آن گذشت - از فتوای در «النهایه» عدول کرده و قائل به عدم تفصیل در محرومیت شده است.

د. کلام ابن حمزه (رحمه الله) در «الوسیله»: ایشان نیز تابع نظر شیخ (رحمه الله) شده است.

ه. کلام محقق حلی (رحمه الله) در «المختصر النافع»: البته ایشان در نزاع حاضر، هر دو قول را بیان کرده اند؛ یعنی هم قائل به عدم تفصیل شده اند و هم قائل به تفصیل.

نتیجه اینکه با عنایت به مطالب پیش گفته:

در نزاع دوم، تردیدی باقی نمی ماند که، ادّعی وجود اجماع بعید نباشد؛ البته غیر از قول مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) که از سوی مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) در میان قدما

مطرح شد؛ از این رو، نمی توان در این نزاع، ادّعی اجماع را همچون نزاع اول به صورت قوی رد کرد.

صاحب رساله ی «ارث الزوجه»^(۱) با ادعای اینکه در نزاع دوم، نظر مشهور این است که محرومیت، مخصوص زوجه ی غیر ذات ولد است، می فرمایند:

«فدعوی ان الاشهر بل المشهور بین الفقهاء اختصاصُ الحكم بغير ذات الولد قریباً جداً»^(۲)

ادعای اینکه نظر اشهر بلکه مشهور بین قدما اختصاص حکم [حرمان] به زوجه غیر ذات ولد، به واقع بسیار نزدیک است.

مناقشه بر ادعای صاحب رساله «ارث الزوجه»

اولاً: این ادعا، بلا-دلیل است؛ یعنی استنادی بر این ادعا که: «نظر مشهور قدما این است که، حرمان مختص به غیر ذات ولد است» وجود ندارد.

ثانیاً: این ادعا بخصوص از ایشان جای تعجب بسیاری دارد؛ زیرا، بعد از بررسی عبارات فقهاء - که بحث آن گذشت - به چنین شهرت ادعایی برخورد نمی کنیم.

ثالثاً: چنانچه منظور فقیه بزرگوار معاصر - دامت توفیقاته - کلام مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در «النهایه» باشد که بحث عدول ایشان را در کتاب «الاستبصار» بررسی و تحلیل نمودیم؛ البته احتمال دارد در میان عبارات قدماء، کلام یکی دو نفر را، نتوان توجیه نمود و آن ها قائل به تفصیل باشند؛ امّا در عبارات بقیه ی علماء، اشاره ای به اختصاص حکم به غیر ذات ولد نشده، یعنی به صورت مطلق چنین فرموده اند که: «زوجه محرومیت دارد».

نظر نهایی در نزاع دوم: وجود اجماع بعید نیست، اما شهرت قدمایی یقینی است؛

پس از نقل اقوال در نزاع دوم و وقوف بر استدلال مرحوم ابن ادریس (رحمه الله) بر

۱- (۱). منظور حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته می باشد.

۲- (۲). ر. ک. به: ارث الزوجه، آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته..

وجود اجماع و تفحص در میان اقوال موجود، می توان ادعا کرد که: «وجود اجماع در این نزاع بعید نیست».

اما با یک درجه تنزل از این نظر، حدّ اقل می توان ادعا نمود که: «تردیدی در وجود شهرت قدمایی - در عدم تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد - وجود ندارد».

ص: ۹۵

آنچه در این فصل می خوانید:

بررسی بحث روایات در نزاع اول و دوم؛

بررسی هفده روایت باب ششم کتاب وسائل الشیعه؛

نتیجه ی کلی هفده روایت؛

بررسی عناوین موجود در هفده روایت؛

بررسی لغوی بعضی روایات؛

بررسی تقسیمات روایات؛

بررسی فروض سه گانه ی اتحاد و عدم اتحاد روایات.

ص: ۹۸

مسئله‌ی حاضر، از بحث‌های مهم اجتهادی و دقیق است که فحول علماء و فقهاء اقوال مختلفی را پیرامون آن مطرح نموده‌اند و روشن است که منشأ اختلاف در اقوال اصحاب، اختلاف در روایات است.

بنابراین، بررسی روایات وارده در این مسئله، از چنان اهمیتی برخوردار است که هرگونه تحلیلی از آن‌ها در توفیق فقیه و در وصول به نوع نتیجه، بسیار مؤثر است.

از این رو، ابتداء باید در کتب بزرگان، تعداد روایات وارده در این دو نزاع را مشخص کرده و سپس به بررسی سندی و دلالتی آن‌ها پردازیم.

کثرت روایات وارده در این باب، به حدی است که تردیدی باقی نمی گذارد که «فوق تواتر» است؛ نکته ی لازم توجه اینکه در فروع دیگر فقهی، چنانچه در یک باب «شش»، «هفت» و یا «هشت» روایت وجود داشته باشد، فقهاء قائلند به اینکه در آن مورد، روایات متواتراند.

در ما نحن فیه نیز، تقریباً «بیست» روایت وجود دارد که اگر همه ی آن ها صحیح نباشد، یقیناً «ده» روایتشان صحیح است، پس «بطریق اولی» روایات این باب، به حد تواتر رسیده است و پر واضح است زمانیکه روایات، به حد تواتر برسد، دیگر نیازی به بررسی سندی آن ها نیست.

ذیلاً به تعداد این روایات، در سه کتاب مهم روایی، اشاره می نمایم:

۱. کتاب «الکافی»: مرحوم شیخ کلینی (رحمه الله) در این کتاب، در بخش «کتاب الموارث»^(۱) مجموعاً «یازده» روایت ذکر فرموده اند.

۲. کتاب «من لا یحضره الفقیه»: مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در این کتاب در «باب نوادر الموارث»^(۲) مجموعاً «هشت»، روایت ذکر کرده اند.

۳. کتاب «تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه» معروف به «وسائل الشیعه»: مرحوم شیخ حرّ عاملی (رحمه الله) در این کتاب، در بخش «کتاب الفرائض و الموارث»^(۳) دو باب ششم و هفتم را به این موضوع اختصاص داده اند. ایشان در باب ششم، «هفده» روایت و در باب هفتم نیز «دو» روایت، درباره ی این مسئله ذکر می نمایند که مجموعاً «نوزده» روایت می شود؛ البته محور بحث روایات نیز، روایات نقل شده در همین دو باب است که خود به «سه طائفه» روایت، تقسیم می شوند.

ص: ۱۰۰

۱- (۱). ر. ک. به: الکافی، مرحوم کلینی (رحمه الله)، کتاب الموارث ج ۷، ص: ۱۲۷ تا ۱۳۰

۲- (۲). ر. ک. به: من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۳۴۷-۳۵۰

۳- (۳). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حرعاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ الی ۲۱۲.

«هفده» روایتی که مرحوم شیخ حرّ عاملی (رحمه الله) در این باب آورده «دو» ویژگی و «دو» بحث در پی خود دارد که به آن اشاره می شود:

ویژگی ها:

۱. از این «هفده» روایت، تقریباً «ده» روایت صحیحه؛ «سه» روایت موثقه و «چهار» روایت ضعیفه است.

۲. این «هفده» روایت، همگی در اینکه: زوجه از بعضی ما ترک زوج محروم است؛ مشترکند.

بحث ها

بحث اول: اتحاد و عدم اتحاد روایات این باب

محور این بحث سؤالی است که با جواب به آن، موضوع بحث پیگیری خواهد شد و آن اینکه:

- آیا هفده روایت این باب، با هم اتحاد دارند یا خیر؟

به عبارت دیگر:

- آیا در این باب، «هفده» روایت وجود دارد یا «هفت» روایت بیشتر نیستند؟ که اگر ثابت شود که «هفت» روایت بودند، در اینصورت تواترشان زیر سؤال می رود.

و یا:

- آیا عدد روایات، بالاتر از «هفده» روایت است یا خیر؟

به عنوان مثال: روایتی که مرحوم شیخ حرّ عاملی (رحمه الله) از پنج نفر نقل کرده و به صحیحی فضلالی خمسه معروف است، آیا «یک» روایت است یا «پنج» روایت؟ که اگر ثابت شود «پنج» روایت هستند، در اینصورت عدد روایات به «بیست و هفت» یا «بیست و هشت» روایت می رسد.

لازم به ذکر است که بنیان گذار بحث وحدت و عدم وحدت

روایات، مرحوم محقق بروجردی (رحمه الله) بوده اند، ایشان می فرمایند:

اگر در میان روایات، مرحوم کلینی (رحمه الله) دو روایت نقل کرده بود که:

- از حیث مضمون اشتراک داشتند؛

- از حیث مروی عنه، نیز واحد بودند؛

- از حیث راوی اولی که از امام نقل کرده، نیز واحد باشند.

در این صورت مشخص می شود که: این «دو» روایت «یک» روایت است، اگر چه در تعبیر اختلاف داشته باشند.

بنابراین، مطابق مبنای محقق بروجردی (رحمه الله) باید بررسی شود که: آیا بعضی از این روایتها، با دیگر روایات اتحاد دارند یا خیر؟

ثمره ی بحث

اگر بعد از بررسی، به نتیجه ی اتحاد بین چند روایت نائل شدیم، دو ثمره بر این اتحاد متصور است:

اولاً: بواسطه ی اتحاد میان چند روایت، مسئله ی تواتر زیر سؤال می رود.

ثانیاً: چنانچه چند روایت که در مضمون، مروی عنه و راوی اول با یکدیگر اشتراک دارند ولی در تعبیر با یکدیگر اختلاف دارند، در این صورت، باید یکی را «قرینه» و «مفسر» دیگری قرار داد؛ به عنوان مثال:

- اگر در یک روایت آمده بود: زوجه از «ارض» ارث نمی برد.

و:

- اگر در روایت دیگری نیز آمده بود: زوجه از «رباع الارض» ارث نمی برد؛

در این صورت، باید یکی از این دو روایت را مفسر دیگری

قرار داده و بگوییم مراد، «مطلق ارض» نیست .

ص: ۱۰۲

بحث دوم: اختلاف و عدم اختلاف تعابیر روایات این باب

محور این بحث نیز با سؤالی آغاز می شود که با جواب به آن، موضوع بحث پیگیری خواهد شد و آن اینکه:

- آیا در این روایات، از حیث تعابیری که آمده، می توان به عمومی تمسک نمود یا خیر؟

به عبارت دیگر:

- آیا در این روایات، روایتی وجود دارد که به صورت عام بگوید زوجه از زمین (مطلق زمین) ارث نمی برد؟ یا اینکه در این روایات چنین عنوانی وجود ندارد؟

به عناوین روایات این باب توجه کنید:

۱. «لاترث من الارض»؛

۲. «لاترث من العقار»؛

۳. «لاترث من عقار الارض»؛

۴. «لاترث من الارض و العقار»؛

۵. «لاترث من الارض و العقارات»؛

۶. «لاترث من عقار الدور»؛

۷. «لاترث من الرباع»؛

۸. «لاترث من رباع الارض»؛

۹. «لاترث من القرى و الدور»؛

۱۰. «لاترث من الدور و الضیاع».

ثمره ی بحث

اگر بعد از بررسی، به نتیجه «اختلاف در تعابیر» روایات نائل شدیم، ثمره ای که بر این اختلاف متصور است این است که:

بعضی از این روایات می توانند «مخصّص» یا «مفسّر» بعض دیگر از این روایات باشند، یعنی همان ثمره ی دوم بحث اتحاد.

«دو» روایتی که مرحوم شیخ حُر عاملی (رحمه الله) در این باب آورده اند، یکی از آن ها همان روایت عام ابن ابی یعفور است که حضرت (علیه السلام) به صورت عموم می فرماید: «يَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ (مِنْ) كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتْ» و دیگری نیز روایت ابن اذینه است که، ارث بردن زوجه را به ذات ولد بودن او منوط می کند و می فرماید: «فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الرِّبَاحِ».

دو تقسیم درباره ی روایات

* آیا می توان از روایات وارده در باب ششم مفهوم گیری کرد؟

و یا:

* آیا می توان از مفهوم یک روایت، عموم روایت دیگری را تخصیص زد؟

اینها سؤالاتی است که منشأ بحث های مفصل و دقیقی حول این مسئله می شود؛ از این رو، بر اساس عناوین و تعبیری که در این روایات وجود دارد به دو تقسیم از این روایات رهنمون می شویم.

۱. تقسیم این روایات بنابر عمومیت و خصوصیت حرمان؛

در این تقسیم، با دو نوع یا دو دسته روایت مواجه ایم:

أ. روایاتی که بر «حرمان عام» دلالت دارند؛ یعنی می گویند: «زوجه از مطلق زمین ارث نمی برد».

ب. روایاتی که بر «حرمان خاص» دلالت دارند یعنی می گویند: «زوجه فقط از زمین خانه ی ارث نمی برد».

۲. تقسیم این روایات بنابر چگونگی ارث بردن؛ یعنی:

- ارث از عین زمین و یا قیمت آن؛

- ارث از عین آلات و ابنیه و یا قیمت آن.

در این تقسیم، با سه نوع یا سه دسته روایت روبرو هستیم:

ا. روایاتی که فقط راجع به «ارض» و «عقار» سخن به میان آورده اند، اما راجع به «آلات» و «ابنیه» سکوت کرده اند.

ب. روایاتی که راجع به «ارض» و «عقار» قائل به ارث نبردن زوجه اند، اما راجع به «آلات» و «ابنیه» قائل به ارث بردن زوجه از عین آن هستند.

ج. روایاتی که راجع به «ارض» و «عقار» قائل به ارث نبردن زوجه از عین و قیمت هستند، اما راجع به «آلات» و «ابنیه» قائل به ارث بردن زوجه فقط از قیمت آن هستند. (قول مشهور).

بررسی روایات در نزاع اول

هفده روایت باب ششم کتاب «وسائل الشیعه»^(۱) عنوانی که توسط صاحب وسائل (رحمه الله) برای باب ششم کتاب «وسائل الشیعه، ابواب میراث الانزواج» انتخاب شده چنین است: «بَابُ أَنَّ الزَّوْجَةَ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ لَمْ تَرِثْ مِنَ الْعَقَارِ وَ الدُّورِ وَ السَّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَيْئًا وَ لَهَا مِنْ قِيمِهِ مَا عَدَا الْمَارِضَ مِنَ الْجِدُوعِ وَ الْمَأْبُوتِ وَ النَّقْضِ وَ الْقَصَبِ وَ الْخَشَبِ وَ الطُّوبِ وَ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ وَ أَنَّ الْبَنَاتِ يَرِثْنَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»^(۲)

باب اینکه زوجه اگر از شوهرش فرزندی نداشته باشد از زمین ها، خانه ها، سلاح و حیوانات چیزی ارث نمی برد و برای او غیر از زمین از قیمت تنه ی درختان [تیرها] و درها و ساختمان خراب شده و نی ها و چوب ها و آجر و بنا و درخت و نخل است و اینکه دختران از همه چیز ارث می برند.

نکته ای که پژوهشگران و مطالعه کنندگان لازم است پیرامون کتاب «وسائل الشیعه» بدانند، این است که عناوین انتخابی در هر باب، همان فتوای مرحوم شیخ حرّ عاملی (رحمه الله) است که ایشان مطابق با آن ها، روایات را دسته بندی نموده است.

بنابراین، فتوای آن جناب، در ما نحن فیه، چنین است:

ص: ۱۰۵

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ الی ۲۱۲

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۶.

«زوجه اگر فرزندی از زوج نداشته باشد، چیزی از «عین» و «قیمت» زمین، خانه، سلاح و مرکب ارث نمی برد، ولی از «قیمت» ساقه ی درخت نخل، ابواب خانه ها، ساختمان خراب شده، نی، چوب، آجر، بناء ساختمان، درخت و نخل، ارث می برد.»

اشکال بر فتوای مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله)

اشکالی که به عنوان انتخابی باب ششمبر مرحوم صاحب وسائل (رحمه الله) وارد می کنند این است که:

در هیچ کدام از «هفده» روایتی که ایشان نقل کرده اند، تفصیلی بین زوجه یذات ولد و غیر ذات ولد وجود ندارد، حال این اشکال بوجود می آید که، پس چگونه و بر چه اساسی ایشان این تفصیل را در عنوان این باب آورده اند!؟

البته، در باب هفتم، فقط مقطوعه ی ابن اذینه آمده است که پیرامون تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد، سخن به میان آورده است و ربطی به باب ششم ندارد.

مرحوم شیخ حرّ عاملی (رحمه الله) در عنوان باب، موضوع ارث دختر را از ارث زوجه جدا نموده و می فرماید:

«وَ أَنَّ الْبَنَاتِ يَرِثْنَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»

دختران از همه چیز ارث می برند

بعد از تبیین امور مقدماتی یادشده، لازم است، برای بررسی روایات در نزاع اول، ابتداء در فضای روایات قرار گرفته، تا پس از آن، به نتیجه گیری کلی از آن ها مبادرت ورزیم؛ از این رو، پیرامون یکک به یکک روایات باب ششم، به تحقیق خواهیم پرداخت.

روایت اولِ باب ششم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقَرَى وَ الدُّورِ وَ

السَّلَاحِ وَالذَّوَابِّ شَيْئًا وَ تَرِثَ مِنَ الْمَالِ وَالْفُرْشِ وَ الثِّيَابِ وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ وَ

تَقْوَمُ النَّقْضُ وَ الْأَبْوَابُ وَ الْجُدُوعُ وَ الْقَصَبُ فَتُعْطَى حَقَّهَا مِنْهُ

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ» (۱)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند:

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله)

- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ [الكليني]: أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي البغدادي (رحمه الله)

- عَنْ عَدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا: عده ی مرحوم کلینی (رحمه الله) غالباً روشن و افرادی مورد اطمینان هستند. (۲) - عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ: در سهل بن زیاد آدمی اختلاف است؛ ولی بنابر نظر مختار، وثاقت وی مورد پذیرش است.

ب. سند دوم: (سند شیخ کلینی (رحمه الله)

- وَ عَنْ [يعني مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ] مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى: ایشان همان محمد بن يحيى العطار است که محقق بروجردی (رحمه الله) وثاقت او را می پذیرند.

- عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ:

ص: ۱۰۷

۱- (۱). ر. ک. به: همان ج ۲۶، ص ۲۰۶

۲- (۲). اساساً در عبارات مرحوم کلینی (رحمه الله) سه دسته «عده من اصحابنا» وجود دارد: أ. عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد البرقي؛ ب. عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عيسى الاشعري؛ ج. عده من اصحابنا عن سهل بن زياد. مرحوم علامه حلی (رحمه الله) از مرحوم شیخ کلینی (رحمه الله) نقل می کنند که: مقصود کلینی از «عده من اصحابنا» یعنی عده من اصحابنا عن سهل بن زياد، علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن و محمد بن عقيل الكليني می باشد. برای مطالعه بیشتر ر. ک. به: پژوهشی در علم رجال، اکبر ترابی شهرضایی ص ۴۰۶

سند سوم: (سند شیخ کلینی (رحمه الله)

- وَ عَنْ [يَعْنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ] حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ:

- عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ:

- جَمِيعًا عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ: يَعْنِي سَهْلَ بْنَ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ ابْنَ سَمَاعَةَ هَمَّكِيٌّ مِنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، إِيشَانِ مِنْ أَصْحَابِ أَجْمَاعِ (1) است.

- عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعٍ:

- عَنْ زُرَّارَةَ [بْنِ أَعِينٍ]:

- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِمَامُ بَاقِرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ج. سند چهارم (سند شیخ طوسی (رحمه الله)

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای روایت می فرماید: این روایت را شیخ طوسی (رحمه الله) به سند خویش از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است:

- وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ:

- عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ:

- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِمَامُ بَاقِرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَى وَ الدُّورِ وَ السَّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَيْئًا وَ تَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَ الْفُرْشِ وَ الثِّيَابِ وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ وَ تَقْوَمُ النُّقُضُ وَ الْأَبْوَابُ وَ الْجُدُوعُ وَ الْقَصَبُ فَتُعْطَى حَقَّهَا مِنْهُ».

ص: ۱۰۸

۱- (۱). به جمعی (تقریباً بیست و دو نفر) از اجلای فقهای اصحاب چهار امام یعنی امام باقر، صادق، موسی و رضا اطلاق می شود. بسیاری از روایاتی که این جمع نقل کرده اند، جزء احادیث صحیح و قابل استناد در عمل و فتوا بشمار می آید؛ نکته مهم اینکه در غالب این روایات هفده گانه، یکی از اصحاب اجماع وجود دارد ولی این مطلب به معنای استغناء از عدم

بررسی سندروایات مزبور نیست..

زوجه چیزی از قُرا (مزرعه و بستان) و خانه و سلاح و مرکب زوج ارث نمی برد ولی از اموال [منقول] و فرش و لباس و لوازم منزل که از زوج باقیمانده است ارث می برد و ساختمان مخروبه و ابواب و ساقه های نخل خرما و نی را قیمت گذاری می شود و باید حق او را از قیمت آن پرداخت کنند.

ج. لغات روایت

* النُقْضُ: به معنای «منقوض» یعنی ساختمانی که منهدم شده است.

فیومی در کتاب «مصباح المنیر» درباره نُقْض می نویسد:

«النُّقْضُ اسْمُ الْبِنَاءِ الْمُنْقُوضِ إِذَا هُدِمَ» (۱)

نُقْض اسم برای ساختمانی که فرو ریخته است و زمانی که منهدم شده است.

* الجذوع: به معنای «ساقه ها و تنه ی درخت نخل» است، این کلمه و یکی دیگر از مشتقاتش، در «قرآن کریم» نیز بکار رفته است، همانند آیات شریفه ی زیر:

» *

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ (۲) درد زایمان او را به سوی تنه ی نخل برد.

» *

وَ هُزِّي إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلِ (۳) تنه ی درخت را سوی خود تکان بده.

» *

وَأَصْلَبْنَاكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ (۴) و بر تنه های نخل آویزانتان می کنم.

فیومی در «مصباح المنیر» درباره این کلمه می نویسد:

)»

جذع: الْجِذْعُ بِالْكَسْرِ سَاقُ النَّخْلِ... وَالْجَمْعُ جُذُوعٌ وَأَجْدَاعٌ (۵)

- ١- (١) . ر. ك. به المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، فيومي، ج ٩، ص ٤٤٩
- ٢- (٢) . سورة مبارکه مریم، آیه شریفه ٢٣
- ٣- (٣) . سورة مبارکه مریم، آیه شریفه ٢٥
- ٤- (٤) . سورة مبارکه طه، آیه شریفه ٧١
- ٥- (٥) . ر. ك. به: المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، فيومي، ج ٢ ص ٩٧.

جذع: به کسر حرف اول، همان تنه و ساقه ی نخل است... و جمع آن جذوع و اجذاع است.

طریحی در «مجمع البحرین» می نویسد:

«(جذع) قوله تعالی:

«وهزی إلیک بجذع النخله» فهو بالكسر فالسکون: ساق النخله والجمع جذوع وأجذاع» (۱)

جذع در کلام الهی آمده همچون: «تنه ی درخت را سوی خود تکان بده» پس این کلمه که حرف اول آن با کسره و حرف دوم با سکون است به معنای ساقه و تنه نخل است و جمع آن جذوع و اجذاع است.

* القصب: نی.

«وَالْقَصْبُ كُلُّ نَبَاتٍ يَكُونُ سَاقُهُ أَنَايِبَ» (۲)

و قصب هر گیاه و درختی است که تنه اشگرد و لوله ای است (کنایه از این است که تنه اش قابل استفاده به عنوان تیر سقف بوده)

* الْقُرَى: به چند معنا آمده است:

- «جمع قریه»: به محلی گویند که مقداری درخت در آن وجود دارد، البته به معنای مزرعه و مسکن هم آمده است.

- «القریه المصر الجامع»: به «شهر کامل» نیز قریه گفته می شود.

«الْقَرْيَةُ وَيُكْسَرُ الْمِصْرُ الْجَامِعُ» (۳)

قریه بخشی از یک شهر بزرگ است.

- «کل مکان اتصفت به الابنيه و اتخذ قرارا»: یعنی هر مکانی که بناهای آن به هم متصل اند و محل استقرار و سکونت قرار گرفته است. امّا از طرفی به قرینه ی اینکه در روایت، بعد از کلمه «قری»، کلمه «دور» آمده است و از طرف دیگر چون عرفاً یک مرد نمی تواند مالک یک شهر باشد! پس

- باید

-

- ١- (١) . ر. ك. به: مجمع البحرين و مطلعالنيرين، طريحي، ج ٤ ص ٢٠٣
- ٢- (٢) . ر. ك. به: المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، فيومي، ج ٧ ص ٤٠٨
- ٣- (٣) . ر. ك. به: القاموس المحيط، فيروزآبادي، ج ٣ ص ٤٦٣.

در این روایت، «قریه عرفی» مراد باشد، یعنی مکانی مانند مزرعه و بستان که دارای اشجار و درخت است.

«الْقَرْيَةُ كُلُّ مَكَانٍ اتَّصَلَتْ بِهِ الْأَيْتَةُ وَاتَّخَذَ قَرَارًا» (۱)

قریه به هر مکانی که بناها به هم متصل و ثابت باشند گویند.

د. نکات مهم در این روایت

- نکته ی اول: در این روایت، اشکالی مطرح است که از این اشکال، دو جواب داده شده است.

اشکال این است که: این روایت، بر محرومیت زوجه از «سلاح» و «حیوان» دلالت می کند، در حالیکه احدی از فقها به چنین مطلبی، ملتزم نشده و به آن فتوا نداده است و چه بسا همین نکته باعث ضعف این روایت گردد.

جواب اول از مرحوم شهید ثانی (رحمه الله)

ایشان در جواب از این اشکال قائل اند که این دو مورد، بخاطر اجماع اصحاب رد شده نه اینکه روایاتی به خلاف آن وجود داشته باشد. اصل عبارت ایشان چنین است:

«وَأَمَّا مَا تَضَمَّنَهُ الْخَبْرُ مِنَ السَّلَاحِ وَالِدَوَابِّ، فَلَا يُسْقِطُ عَدَمُ الْقَوْلِ بِالْإِحْتِجَاجِ بِالْخَبْرِ أَصْلًا، بَلْ يُرَدُّ مَا ذُكِرَ مِنْ حَيْثُ إِجْمَاعِ الْأَصْحَابِ عَلَى تَرْكِ الْعَمَلِ بِهِ لَا مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَرْوِيٌّ، وَيُعْمَلُ بِالْبَاقِي، وَ مِثْلُهُ كَثِيرٌ خُصُوصًا فِي رَوَايَاتِ الْحَبْوَةِ» (۲)

و اما سلاح و حیوانات که در خبر آورده است، صرف قائل نشدن به آن، موجب استناد نکردن به خبر نمی شود؛ بلکه رد موارد ذکر شده، از باب اجماع انجام ندادن آن است و نه از باب آنکه در روایت آمده است؛ و لذا باقی موارد عمل می شود و چنین مواردی فراوان است خصوصاً در روایات حبوه.

ص: ۱۱۱

۱- (۱). ر. ک. به: المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۷ ص ۳۸۶

۲- (۲). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی (رحمه الله)، ج ۱، ص: ۴۵۳.

جواب دوم از مرحوم فخر المحققین (رحمه الله)

ایشان از این اشکال چنین پاسخ می فرمایند:

«(لانا نقول) یحمل السلاح علی ما یحبی الولد الا-کبر و الدواب تحمل علی انه أوقفها أو اوصی بها و خرج من الثلث (لان) السؤال وقع فی صورته خاصه و قوله (المراه) - اللام فیها للعهد.

(لا یقال) انها تبقى روايه وردت علی صورته خاصه فلا یتعدی

(لانا نقول) لا نسلم عدم التعدی إذا لم یدل دلیل علی اختصاصها، و یدل علیه ما رواه محمد بن مسلم،... عن أحدهما علیهما السیلام: ان المراه لا- ترث من ترکه زوجها من تربه دار أو أرض الا- ان یقوم الطوب و الخشب قیمه فتعطى ربعها أو ثمنها الحدیث»(۱)

زیرا ما می گوئیم: سلاح از باب حبوه (اموال اختصاصی) پسر بزرگ است و دواب (مرکب سواری) از باب وقف آن است یا وصیت که از ثلث حساب می شود؛ این به این دلیل است که سؤال در مورد خاصی می باشد و کلمه ی «المراه» لام در آن برای عهد است.

گفته نشود: این روایتی است که در مورد خاصی آمده و غیر آن مورد را در بر نمی گیرد.

زیرا ما می گوئیم: عدم سرایت به موارد دیگر را تا وقتی که دلیلی بر اختصاص روایت دلالت نکند قبول نداریم و روایت محمد بن مسلم نیز بر همین مطلب دلالت می کند... از یکی از دو امام روایت شد که: زوجه از میراث زوجش، چه خاک خانه، چه زمین، ارث نمی برد مگر اینکه آجر و چوب را قیمت گذاری کنند و یک چهارم یا یک هشتم آن را به زوجه می دهند.

نظر مختار

نیکوترین جواب در میان این دو جواب، پاسخ شهید ثانی (رحمه الله) است.

- نکته ی دوم: این روایت ظهور در محرومیت زوجه از «دور» و «قری» مطلقاً

- (یعنی هم از عین و هم از قیمت) دارد، همان طوری که ارث از

ص: ۱۱۲

«مال» و «فرش» و «ثياب» و «متاع البيت» ظهور درعین و قیمت دارد؛ شاهد این مطلب نیز فرازی از روایت است که می فرماید:

«وَتَقْوَمُ النَّقْضُ وَ الْأَبْوَابُ وَ الْجُدُوعُ وَ الْقَصَبُ»^(۱)

و ساختمان مخروبه و ابواب و تنه های نخل خرما و نی را قیمت گذاری می شود

۵. نتیجه

این روایت اجمالاً صحیحه و یا لااقل موثقه است.

روایت دوم باب ششم

«وَعَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ (وَ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ) عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلَاءٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَرْتُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَ وَ لَمَّا تَرَتْ مِنَ الرَّيَّاعِ شَيْئًا قَالَتْ قُلْتُ كَيْفَ تَرْتُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَمَّا تَرَتْ مِنَ الرَّيَّاعِ شَيْئًا؟ فَقَالَ لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسِيبٌ تَرْتُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرْتُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَمَّا تَرْتُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَمَّا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا»

«وَ رَوَاهُ الْحَمِيرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنِ السُّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِثْلَهُ»^(۲)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله)

* وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ [يعني عن مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ]

ب. سند دوم: (سند شیخ کلینی (رحمه الله)

- وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ

- عَنْ أَحْمَدَ: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْأَشْعَرِيُّ

ص: ۱۱۳

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۶.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ:

- عَنْ عَلَاءِ بْنِ رَزِينِ:

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

- قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): امام صادق (عليه السلام)

ج. سند سوم: (سند مرحوم حمیری (رحمه الله)

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای روایت می فرماید: این روایت را مرحوم حمیری (رحمه الله) در کتاب «قرب الإسناد» به سند دیگری از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده است:

- وَ رَوَاهُ الْحَمِيرِيُّ [عبد الله بن جعفر الحمیری (رحمه الله)] فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ

- عَنْ السُّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ:

- عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ:

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): امام صادق (عليه السلام)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) تَرِثُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ شَيْئًا»

قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ تَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ شَيْئًا؟

فَقَالَ (عليه السلام): لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرِثُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا»

ب. ترجمه ی روایت

محمد بن مسلم (رحمه الله) می گوید، امام صادق (عليه السلام) فرمود: زوجه از آجر ارث می برد ولی از خانه ارث نمی برد.

محمد بن مسلم (رحمه الله) می گوید، از امام (عليه السلام) پرسیدم: چگونه می شود زوجه از فرع (آجر) ارث می برد، اما از خانه ارث نمی برد؟

حضرت (علیه السلام) در جواب فرمودند: چون زوجه نسبی با زوج ندارد که بواسطه آن ارث ببرد و این زوجه کسی بوده که
بر این خانواده وارد شده است؛ لذا

ص: ۱۱۴

از فرع (آجر) ارث می برد و از اصل (رباع و خانه) ارث نمی برد و کسی به سبب ازدواج با این زن [بیوه] داخل در ورثه نمی شود.

ج. لغات روایت

* الطوب: آجر

جوهری در «الصحاح فی اللغه» می گوید:

«الطوب: الأجرُ بِلِغَةِ أَهْلِ مِصْرَ» (۱)

طوب همان آجر به زبان اهل مصر است.

فیومی در «المصباح المنیر» می گوید:

«(طوب): الطُوبُ بِلِغَةِ أَهْلِ مِصْرَ» (۲)

طوب همان آجر است.

* رباع: منزل

- جمع «رَبْع» به معنای «منزل» آمده است.

هنانی در «المنجد» می نویسد:

«وَالرَّبْعُ: الدَّارُ وَالْجَمِيعُ الرَّبَاعِ وَيُقَالُ: إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَنْزِلُ رِبْعًا لِأَنَّهُمْ يَرِبْعُونَ فِيهِ، أَيْ: يَطْمِئِنُّونَ» (۳)

و رباع همان خانه است و جمع آن رباع است و گفته شده به منزل به این جهت رباع گفته شده، زیرا در آن می آسایند و آرامش می یابند.

- فراهیدی در کتاب «العین»، رباع را به معنای «منزل» و «وطن» آورده و می نویسد:

«و الربع: المنزل و الوطن» (۴)

و رباع به معنای منزل و وطن است.

- ١- (١) . ر. ك. به: الصحاح فى اللغة، جوهرى، ج ١ ص ٤٣٢
- ٢- (٢) . ر. ك. به: المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، فيومى، ج ٥ ص ٤٤٧
- ٣- (٣) . ر. ك. به: معجم المنجد فى اللغة، هنانى، ج ١ ص ٨١
- ٤- (٤) . ر. ك. به: كتاب العين، فراهيدى، ج ٢ ص ١٣٢

- ابن منظور در «لسان العرب» می گوید:

«الرَّبْعُ الْمَنْزِلُ وَدَارُالاقامه»^(۱)

ربع همان منزل و محل اقامت است.

- جوهری نیز در کتاب «الصحاح فی اللغه» ربع را به معنای «الدار بعینها» دانسته و می نویسد:

«الرَّبْعُ: الدارُ بعینها حیثُ كانت وجمعها رِبَاعٌ وَرُبُوعٌ وَأَرْبَاعٌ وَأَرْبَعٌ»^(۲)

ربع همان خانه است البته تا زمانی که برپا باشد و جمعش رباع، ربوع، ارباع و اربع آمده است.

- برخی دیگر از لغویین نیز گفته اند:

«عقار» اعم از «رباع» است، یعنی عقار هم به معنای زمین و خانه می آید؛ لکن رباع فقط به معنای خانه می آید و دیگر معنای زمین را ندارد؛ حال مراد این روایت از «رباع» چیست، ان شاءالله در مباحث آتی به آن خواهیم پرداخت.

د. نکات مهم این روایت

- در برخی از نسخه ها به جای کلمه ی «رباع»، کلمه ی «اصل» آمده است، که این خود قرینه ای است بر اینکه «رباع» به معنای «عقار» است .

- در روایت حاضر، امام (علیه السلام) در پاسخ به چرایی حرمان زوجه از اصل خانه، به حکمت حرمان اشاره کرده و می فرماید:

«فَقَالَ (علیه السلام): لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرْتُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرْتُ مِنَ الْفُرُوعِ

وَ لَا تَرْتُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا»^(۳)

چون زوجه نسبی با زوج ندارد که بواسطه آن ارث ببرد و این زوجه کسی بوده که بر این خانواده وارد شده است؛ لذا از فرع خانه (آجر) ارث می برد و از

ص: ۱۱۶

۱- (۱). ر. ک. به: لسان العرب، ابن منظور، ج ۸ ص ۹۹

۲- (۲). ر. ک. به: الصحاح فی اللغه، ج ۱ ص ۲۳۷ و القاموس المحيط، ج ۲ ص ۲۷۲

۳- (۳). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶.

اصل (رباع و خانه) ارث نمی برد و کسی به سبب ازدواج با این زن [بیوه] داخل در ورثه نمی شود.

- این روایت نیز همچون روایت گذشته، ظهور در حرمان و محرومیت زوجه از «عین» و «قیمت» دارد و تعلیل موجود در روایت نیز با این معنا مناسبت دارد، علی الخصوص تعلیل به اینکه: «لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ»

۵. نتیجه

این حدیث، صحیح است.

روایت سوم باب ششم

«وَعَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ الْأَخْمَرِ قَالَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا عَنْ مُيَسَّرِ بَيْعِ الزُّطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ قَالَ لَهُنَّ قِيمَةُ الطُّوبِ وَ الْبِنَاءِ وَ الْخَشَبِ وَ الْقَصَبِ فَأَمَّا الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَّ فِيهِ قَالَ قُلْتُ فَالْبَنَاتُ قَالَ الْبَنَاتُ لَهُنَّ نَصَبٌ بِيَهُنَّ (منه) قَالَ قُلْتُ كَيْفَ صَارَ ذَلِكَ وَ لِهَذِهِ الثَّمَنُ وَ لِهَذِهِ الرُّبْعُ مَسِيئِي قَالَ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا لِنَلَا تَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءُ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيَزَاحِمُ قَوْمًا آخَرِينَ فِي عَقَارِهِمْ»

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ يَأْسَنَادِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ نَحْوَهُ وَ كَذَا الَّذِي قَبْلَهُ

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ يَأْسَنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ الْأَخْمَرِ عَنْ مُيَسَّرِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فَالْثِّيَابُ

وَ رَوَاهُ فِي الْعِلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ مَا جِيلَوِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ

عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ الْأَخْمَرِ عَنْ مُيَسَّرِ مِثْلَهُ وَ قَالَ فِيهِ فَالْثِّيَابُ» (۱)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله)

ب.

ص: ۱۱۷

وَعَنْهُمْ: [يعنى عن مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا]

* عَنْ سَهْلٍ: سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ

* عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ:

* عَنْ أَبَانَ الْأَحْمَرِ: ابان بن عثمان الاحمر، ایشان امامی، ثقه و از اصحاب اجماع است: قَالَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا

* عَنْ مُيَسَّرِ بْنِ الزُّطِّي (1): ایشان امامی و ثقه است.

* عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): امام صادق (عليه السلام)

ج. سند دوم (سند شیخ طوسی (رحمه الله)

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای روایت می فرماید: مانند این روایت را - نیز همچون روایت اول - شیخ طوسی (رحمه الله) به سند خویش از «سهل بن زیاد» نقل کرده است. «نَحْوَهُ كَذَا الَّذِي قَبْلَهُ»

- وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ

د. سند سوم: (سند اول شیخ صدوق (رحمه الله) با اختلاف در یک کلمه)

و نیز مرحوم کلینی (رحمه الله) بعد از ذکر سند شیخ طوسی (رحمه الله) می فرماید: شیخ صدوق (رحمه الله) هم این روایت را با سند دیگری، اما با یک اختلاف، آورده است

و آن کلمه ی «فَالْبَنَاتُ» است که مرحوم صدوق (رحمه الله) «فَالثِّيَابُ» آورده است. «نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فَالثِّيَابُ» سند ایشان چنین است:

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ

- عَنْ أَبَانَ الْأَحْمَرِ:

- عَنْ مُيَسَّرِ:

ص: ۱۱۸

۱- (۱). «زط» قوم و قبیله ای از مردم را می گویند و گفته شده آن ها سبایجه یا همان اقوامی هستند که از سند به بصره آمده بودند، ازهری به نقل از لیث می گوید: آن ها قبیله ای از هند هستند که لباس های زطیه به آن ها نسبت داده شده است. ر.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): امام صادق (عليه السلام)

ه. سند چهارم: (سند دوم شيخ صدوق (رحمه الله) در كتاب «علل الشرائع»)

- مرحوم كليني (رحمه الله) بعد از ذكر سند شيخ صدوق (رحمه الله) مجدداً سند ديگري را كه شيخ صدوق (رحمه الله) در كتاب «علل الشرائع و الاحكام» آورده، با همان اختلاف يعنى كلمه «فالثياب» آورده است. «مِثْلُهُ وَ قَالَ فِيهِ فَالثِّيَابُ»

- وَ رَوَاهُ فِي الْعِلْمِ عَنِ أَبِيهِ: يعنى شيخ صدوق (رحمه الله) [محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى] از پدر بزرگوارش (رحمه الله) اين روايت را نقل کرده است.

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ مَا جِيلَوِيهِ:

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى: محمد بن عيسى بن عبيد، امامى است.

- عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ: على بن حكم مشترك است.

- عَنْ أَبَانَ:

- عَنْ مُيَسَّرٍ: نسبت به وى توثيقى وارد نشده است.

۲. دلالت روايت

أ. متن روايت

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ؟

قَالَ (عليه السلام): لَهُنَّ قِيمَةُ الطُّوبِ وَ الْبِنَاءِ وَ الْحَشَبِ وَ الْقَصَبِ فَأَمَّا الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَّ فِيهِ.

قَالَ قُلْتُ: فَالْبَنَاتُ؟ (فَالثِّيَابُ)؟

قَالَ (عليه السلام): الْبَنَاتُ (الثِّيَابُ) لَهُنَّ نَصِيبُهُنَّ (مِنْهُ).

قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ صَارَ ذَا وَ لَهُدِهِ الثُّمُنُ وَ لَهُدِهِ الرُّبْعُ مُسَمًّى؟

قَالَ (عليه السلام): لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرْتُبُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا لِنَلَّا تَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءُ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيَزَاحِمُ قَوْمًا آخَرِينَ فِي عَقَارِهِمْ.

میسر می گوید، از امام صادق (علیه السلام) درباره زوجه پرسیدم که آن ها چه چیزی از میراث را به ارث می برند؟

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: برای آنان قیمت آجر و بناء و چوب و نی [هایی که در ساختمان بکار می رود] است و اما از زمین و خانه ها میراثی ندارند.

میسر می گوید عرض کردم:

پس دختران چه؟ و در نسخه صدوق (رحمه الله) آمده: پس ثياب و لباس چه؟

حضرت (علیه السلام) در جواب فرمودند: دختران نیز طبق نصیبتان می برند و یا: از ثياب نیز طبق نصیبتان می برند.

میسر می گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: چطور دختر از تمام اموال مرد ارث می برد، در حالیکه مادر آن دختر یک هشتم یا یک چهارم ارث می برد؟

حضرت (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: چون زوجه با زوج ارتباط نسبی ندارد، تا ارث ببرد بلکه این زن بر این خانواده وارد و داخل شده است و اینکه زن از زمین ارث نمی برد، بخاطر این است که، زن ممکن است مجدداً ازدواج کند و شوهر [جدید] یا فرزندان از قوم دیگرش را به این خانه بیاورد و این [ممکن است] سبب شود تا مزاحمت برای فرزندان قوم دیگرش [فراهم] گردد.

ج. نکات مهم این روایت

- این روایت از روایات بسیار مهم است؛ زیرا، تمامی مشایخ ثلاث یعنی مرحوم کلینی، صدوق و طوسی (قدس سرهم) آن را نقل کرده اند و چنین نقلی بر اعتبار روایت می افزاید؛ البته غالب روایاتی که در این باب وجود دارند، همین گونه اند.

به هر حال، بر امثال این روایت، دو فایده مترتب است:

۱. ترجیح امثال این روایات بر روایات معارضی که مثلاً فقط یکی از مشایخ ثلاث آن را نقل کرده و دیگران آن را نقل نکرده اند.

۲. نقل یک حدیث از طرق مختلف ممکن است باعث جبران ضعف طریق دیگر باشد؛ یعنی چه بسا در یکی از طرق، فرد ضعیفی وجود داشته باشد که در طریق دیگر این فرد ضعیف وجود نداشته باشد.

- در اینکه کلمه «عَقَار» در «فَأَمَّا الْأَرْضُ وَالْعَقَارَاتُ» عطف تفسیری است یا خیر؟ در مباحث آتی پیرامون آن بحث خواهد شد.

- این روایت، بر حرمان زوجه از انواع اراضی دلالت دارد، اعم از اینکه زمین منزل باشد یا زمین کشاورزی (ضیعه) خصوصاً اینکه در این روایت، کلمه ی «عَقَار» به صورت جمع یعنی «عَقَارَاتُ» استفاده شده است.

- مرحوم محقق بروجردی (رحمه الله) در «تقریرات ثلاث» پیرامون این روایت فرموده اند:

«و هذه الروایه كما تحتمل أن یراد بها مطلق الارض بظاهر اللفظ، كذلك تحتمل أن یراد بها خصوص أرض المساكن بقرینه ذكر القیمه الاشیاء مخصوصه بأرض المساكن و الدور» (۱)

و این روایت همچنان که احتمال داده می شود بواسطه ظاهر لفظ، از آن مطلق ارض اراده شود، همچنان احتمال داده می شود خصوص زمین مسکن بواسطه ی قرینه ذکر قیمت اشیاء مخصوص زمین - همچون آجر و بنا و چوب و نی که مربوط به زمین مسکونی است - زمین مسکن و خانه ها اراده شده باشد.

اشکال و استدراک نسبت به کلام محقق بروجردی (رحمه الله)

به نظر می رسد در کلام محقق بروجردی (رحمه الله) اشکالی وجود دارد؛ زیرا، ذکر قیمت، نسبت به اشیاء مخصوصه در صدر روایت آمده است؛ آری اگر «الف» و «لام» در «الْأَرْضُ» برای عهد باشد، در این صورت کلام ایشان

ص: ۱۲۱

۱- (۱). ر. ک. به: تقریرات ثلاث، آیت الله العظمی سید حسین طباطبایی بروجردی (رحمه الله)، ص ۱۰۷.

صحیح خواهد بود؛ اما انصاف این است که معهود بودن «الف» و «لام» بسیار بعید است.

- این روایت صریح در حرمان زوجه از «عین» و «عقار» است و اگر مراد خصوص حرمان از «عین» باشد،

* از یک طرف وجهی برای تفکیک بین: «طوب» و «بناء» و «خشب» و «قصب» نبود؛

* و از طرف دیگر بین: «ارض» و «عقارات»، نبود.

- در این روایت نیز، امام (علیه السلام) به یکی دیگر از حکمت های حرمان زوجه اشاره می فرماید:

«قَالَ (علیه السلام): لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرْتُّ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا لِنَلَّا تَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءُ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيَزَاحِمُ قَوْمًا آخَرِينَ فِي عَقَارِهِمْ» (۱)

حضرت (علیه السلام) فرمود: چون زوجه با زوج ارتباط نسبی ندارد تا از او ارث ببرد بلکه این زن بر این خانواده وارد و داخل شده است و اینکه زن از زمین ارث نمی برد بخاطر این است که زن ممکن است مجددا ازدواج کند و شوهر [جدیدش] یا فرزندان از قوم دیگرش را به این خانه بیاورد و این سبب شود تا مزاحمت برای فرزندان قوم دیگرش در خانه شان گردد.

د. نتیجه

این حدیث از نظر سند معتبر نیست؛ امیّا می توان وثوق به صدور آن داشت و همین مقدار در حجّیت خبر واحد کفایت می کند.

روایت چهارمِ باب ششم

«وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: النَّسَاءُ لَا يَرْتُّنَ مِنْ

ص: ۱۲۲

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ و ۲۰۷

الأَرْضِ وَلَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً» (۱)

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ مِثْلَهُ»

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله)

* وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ: [يعني مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ]

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى:

* عَنْ يُونُسَ:

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ:

* عَنْ زُرَّارَةَ:

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ:

* عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): امام باقر (عليه السلام)

ب. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله)

مرحوم کلینی (رحمه الله) در ذیل روایت چهارم می فرماید: شیخ طوسی (رحمه الله) نیز این روایت را به سند خویش نقل فرموده است.

- وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ:

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ:

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«النِّسَاءُ لَا يَرِثُنَّ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً»

ب. ترجمه ی روایت

زوجه هیچ چیزی از زمین و هیچ چیزی از عمار [مطلقاً یعنی نه عیناً و نه

ص: ۱۲۳

۱- (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۷.

قیمه [ارث نمی برد.

ج. نکات مهم این روایت

- بحث اینکه کلمه ی «عَقَار» در «لَمَّا يَرِثَنَّ مِنَ الْأَرْضِ وَلَمَّا مِنَ الْعَقَارِ» عطف تفسیری است یا خیر؟ در این روایت، نیز مطرح است، که پاسخ آن، در مباحث آتی خواهد آمد.

- این روایت صریح در محرومیت زوجه از «ارض» و «عقار» است و نمی توان پذیرفت که «ارض مذکور» به عنوان «ارض معهود» بین امام (علیه السلام) و مخاطب است؛ زیرا، روشن است که عهده در میان نبوده است.

- این روایت خصوصاً به جهت «وقوع نکره در سیاق نفی» دلالت بر محرومیت زوجه از «عین» و «قیمت» زمین دارد.

د. نتیجه:

این روایت، صحیحه است.

روایت پنجم باب ششم، معروف به روایت فضلالی خمرسه

«وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَبُكَيْرٍ وَفَضِيلٍ وَبُرَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنِ أَحَدِهِمَا (عليه السلام) أَنَّ الْمَرْأَةَ لَمَّا تَرَتْ مِنْ تَرِكَهٖ زَوْجِيْهَا مِنْ تَرْبِهٖ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشْبُ قِيْمَةً فَتُعْطَى رُبْعَهَا أَوْ تُمْنَهَا» (۱)

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فَتُعْطَى رُبْعَهَا أَوْ تُمْنَهَا إِنْ كَانَ مِنْ قِيْمَةِ الطُّوبِ وَ الْخَشْبِ.

أَقُولُ لَا تَضْرِيحُ فِيهِ بِأَنَّ الْوَالِدَ مِنْهَا فَيَحْمَلُ عَلَى وَجُودِ وَلَدٍ لِلْمَيِّتِ مِنْ غَيْرِهَا لِمَا يَأْتِي.

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

۲.

ص: ۱۲۴

سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله)

* وَ عَنْهُ عَنِ أَبِيهِ: يَعْنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ (ابراهيم بن هاشم): در مورد ابراهيم بن هاشم دو قول وجود دارد؛

- عده ای ویرا فقط به عنوان يك شخص ممدوح می شناسند.

و:

- عده ای نیز فقط روایت او را صحیح می دانند.

* عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ:

* عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِيْنَةَ:

* عَنِ زُرَّارَةَ وَ بُكَيْرٍ وَ فَضَّالٍ وَ بُرَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: این روایت، همان فضلاى خمه اند که به همین اعتبار، این روایت معروف به روایت فضلاى خمه شده است.

* عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

ابن اذینه در ذیل این روایت می گوید، این روایت، سه نقل دارد:

* مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): بعضی از فضلاى خمه، این روایت را از امام باقر (عليه السلام) نقل کرده اند.

* وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): بعضی از فضلاى خمه مجدداً این روایت را از امام صادق (عليه السلام) نقل کرده اند.

* وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام): بعضی از فضلاى خمه این روایت را از یکی از صادقین (عليه السلام) بدون اینکه تعیین کنند، نقل

* کرده اند .

أ. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله)

مرحوم کلینی (رحمه الله) در ذیل این روایت می فرماید: مانند این روایت را شیخ طوسی (رحمه الله) به سند خویش از علی بن ابراهیم نقل می کند، اما با این فرق که در فراز پایانی روایت، جمله ی «إِنْ كَانَ مِنْ قِيَمَةِ الطُّوبَى وَ الْحَشَبِ» وجود

– وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ:

۳. دلالت روایت

أ. متن روایت منقوله از مرحوم کلینی (رحمه الله):

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَمَّا تَرَتْ مِنْ تَرَكَهَ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبِهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشَبُ قِيمَةً فَتُعْطَى رُبْعَهَا أَوْ تُمْنَهَا»

ب. متن روایت منقوله از شیخ طوسی (رحمه الله)

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَمَّا تَرَتْ مِنْ تَرَكَهَ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبِهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشَبُ قِيمَةً فَتُعْطَى رُبْعَهَا أَوْ تُمْنَهَا إِنْ كَانَ مِنْ قِيمَةِ الطُّوبُ وَ الْخَشَبِ»

ج. ترجمه روایت بنابر نقل مرحوم کلینی (رحمه الله):

بدرستی که زوجه از زمین خانه یا زمین ما ترک زوج ارث نمی برد مگر اینکه باید آجر و چوب آن را قیمت کنند و به او یک چهارم و یا یک هشتم بدهند.

د. ترجمه روایت بنابر نقل شیخ طوسی (رحمه الله)

بدرستی که زوجه از زمین خانه یا زمین ما ترک زوج ارث نمی برد مگر اینکه باید آجر و چوب آن را قیمت کنند و به او یک چهارم و یا یک هشتم بدهند؛ [البته] ربع و ثمن در صورتی است که از قیمت آجر و چوب باشد.

ه. نکات مهم این روایت

– به دلیل عدم وحدت مروی عنه، شکی باقی نمی ماند که این روایت، «یک»

– روایت نیست، بلکه حداقل «دو» روایت است؛ ولی در اینکه آیا این روایت در اصل «پنج» روایت است یا خیر، محل اختلاف است.

البته قبلاً بیان شد که: تعدد راوی اول از امام (علیه السلام)، موجب تعدد روایت نمی شود؛ پس در صورتی که «مروی عنه» یکی باشد و روایات نیز در مضمون مشترک باشند، در اینجا اطمینان به اتحاد روایات حاصل می شود.

– در اینکه کلمه ی «أَرْضٍ» در فراز «مِنْ تُرْبِهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ» عطف بر کلمه ی

«دَار» است یا بر کلمه ی «تُرْبَه» اختلاف است یعنی:

اگر کلمه «أَرْض» بر کلمه «دَار» عطف باشد، در این صورت معنای آن چنین می شود: «مِنْ تُرْبَه أَرْض».

اگر کلمه «أَرْض» بر کلمه «تُرْبَه» عطف باشد، در این صورت معنای آن چنین می شود: «مِنْ أَرْض».

اما علی الظاهر و بنا بر نظر مختار، کلمه «أَرْض» بر کلمه «تُرْبَه» عطف است.

- اشکال مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله)

مرحوم صاحب وسائل (رحمه الله) می فرماید: چون در روایت، کلمه ی «تُمْنَهَا» وجود دارد، پس باید این روایت را بر موردی حمل کرد که، ولد از غیر این زوج است؛ لذا اگر ولد از خود این زوج باشد، زوجه از خانه و زمین هم ارث می برد؟!

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«أَقُولُ لَا تَصْرِيحَ فِيهِ بِأَنَّ الْوَلَدَ مِنْهَا فَيَحْمَلُ عَلَى وُجُودِ وَلَدٍ لِلْمَيِّتِ مِنْ غَيْرِهَا» (۱).

می گویم تصریحی در آن نیست به اینکه فرزند از آن زن باشد لذا بر این حمل می شود که میّت از غیر آن زن، فرزند داشته باشد.

- مناقشه در اشکال صاحب وسائل (رحمه الله)

اولاً: درست است که مسئله ی رُبُع و تُمْن منوط به وجود ولد و عدم آن است؛ اما بواسطه ی وجود کدامین قرینه می توان ادّعا کرد که: اگر زوجه از خود زوج فرزند دارد پس باید از زمین هم ارث ببرد و اگر از خود زوج فرزند ندارد ارث نمی برد.

ثانیاً: اساساً این روایت تعرضی به موردی که ایشان بیان فرمودند، ندارد؛ لذا کلام ایشان غیر قابل قبول است.

ص: ۱۲۷

این روایت صحیح است.

روایت ششم باب ششم

«وَعَنْهُ عَنِ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ جَمِيلٍ عَنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَيْئًا» (۱)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند: (سند شیخ کلینی (رحمه الله)

وَعَنْهُ عَنِ أَبِيهِ: [يعني مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عن أبيه (ابراهيم بن هاشم):

عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ:

عَنْ جَمِيلٍ:

- عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) يعني يكبار جميل، این روایت را از جناب زراره (رحمه الله) و ایشان نیز از امام محمد باقر (عليه السلام) نقل کرده است.

- وَ [عن] مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): یعنی جميل بار دیگر، این روایت را از جناب محمد بن مسلم (رحمه الله) و او نیز از امام محمد باقر (عليه السلام) نقل کرده است.

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَيْئًا»

ب. ترجمه ی روایت

زوجات از هیچ زمینی [از زمین شوهران] ارث نمی برند.

١- (١) . ر. ك. به: همان، ج ٢٦، ص ٢٠٧.

- عقار: به معنای «ارض»، «ضیاع» و «نخل» آمده است.

جوهری در کتاب «الصحاح فی اللغة» می نویسد:

«وَالْعَقَارُ بِالْفَتْحِ: الْأَرْضُ وَالضِّيَاعُ وَالنَّخْلُ وَمِنْهُ قَوْلُهُمْ: مَالُهُ دَارٌ وَلَا عَقَارَ. وَيُقَالُ أَيْضًا: فِي الْبَيْتِ عَقَارٌ حَسَنٌ، أَيْمَتَاعٌ»^(۱)

عقار به فتح: به معنای زمین، مزارع و نخل آمده و هنگامی که می گویند: نه خانه ای دارد و نه عقاری، مراد همین است و همینطور گفته شده در خانه عقاری نیکوست یعنی متاعش نیکوست.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» می نویسد:

«وَالْعَقْرُ وَالْعَقَارُ الْمَنْزِلُ وَالضَّيْعَةُ... وَخَصَّ بَعْضُهُمْ بِالْعَقَارِ النَّخْلَ... وَفِي الْحَدِيثِ «مَنْ بَاعَ دَارًا أَوْ عَقَارًا» قَالَ الْعَقَارُ بِالْفَتْحِ الضَّيْعَةُ وَالنَّخْلُ وَالْأَرْضُ وَنَحْوَ ذَلِكَ... وَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لِعَائِشَةَ عِنْدَ خُرُوجِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ «سَيَكُنُ اللَّهُ عَقِيرًا كِ فَلَاحُ تُصْحِرِيهَا» أَيْ أَسْكَنَكَ اللَّهُ بَيْتَكَ وَعَقَارَكَ وَسَتَرَكَ فِيهِ فَلَا تُبْرِزِيهِ... وَعَقَارُ الْبَيْتِ مَتَاعُهُ وَنَضْدُهَا لَذِي لَا يُبْتَدَلُ إِلَّا فِي الْأَعْيَادِ...»^(۲)

«عقر و عقار به معنای منزل و مزرعه آمده است... «بعضی گفته اند کلمه عقار به معنای نخل است و اختصاص به آن دارد... در حدیث آمده کسی که بفروشد خانه ای یا زمینی را گویند عقار به فتح عین همان زمین کشاورزی و نخل و زمین و امثال ذلك است...» [در حدیثی آمده است که] ام سلمه زمانی که عایشه با خوارج علیه امام

علی (علیه السلام) به سمت بصره حرکت کرد به او گفت: خداوند تو را در زمین و خانه ات محفوظ نگاه داشت این [حفاظت] را باز و آشکار نکن... [کلمه ی] عقار وقتی به بیت اضافه می شود به معنای متاع خانه می شود و وسائل و متاع خانه ای که جمع شده و پخش نمی شود مگر در اعیاد.

ص: ۱۲۹

۱- (۱). ر. ک. به: الصحاح فی اللغة، جوهری، ج ۱ ص ۴۸۵

۲- (۲). ر. ک. به: لسان العرب، ابن منظور، جلد ۴ ص ۵۹۱ ذیل ماده عقر.

د. نکات مهم این روایت

* مراد از کلمه ی «نساء» در این روایت، «مطلق زن» نیست، بلکه «صرفاً زوجه» است؛ زیرا، محدودیت و ممنوعیت در شرع مقدس، فقط مخصوص زوجه است و در مورد «مادر» و «دختر» این محدودیت و ممنوعیت شرعی وجود ندارد، یعنی ایندو، از عقار میّت، ارث می برند.

* در مورد اضافه ی کلمه «عَقَار» به «أَرْض» دو احتمال وجود دارد:

* احتمال اول: این اضافه همچون «خَاتَمٌ فِيهِ» باشد که در اصل «خَاتَمٌ مِنْ فِيهِ» بوده، بنابراین «عَقَارُ الْأَرْض» نیز در اصل «عَقَارٌ مِنَ الْأَرْض» بوده است؛ مطابق این تعبیر معنای روایت چنین می شود که: «زوجه از هیچ زمینی ارث نمی برد».

* احتمال دوم: در این اضافه، کلمه ی «فی» در تقدیر است، بنابراین «عَقَارِ الْأَرْض» یعنی «عَقَارِ فِي الْأَرْض»؛ مطابق این تعبیر معنای روایت چنین می شود که: «زوجه از میان زمین ها فقط از عَقَارِ آن ارث نمی برد».

* تعدد در سند، موجب تعدد در خبر نیست: از آنجا که موضوع حجّیت خیر واحد «ما صدر من الإمام (علیه السلام)» است و از طرفی این روایت را جمیل یکبار از جناب زراره (رحمه الله) و بار دیگر هم از جناب محمد بن مسلم (رحمه الله) نقل کرده است؛ لذا این حدیث، «دو» خبر نیست، بلکه «یک» خبر است ولی با اسنادی مختلف؛ یعنی این مضمون را امام (علیه السلام) «یک» بار فرموده، لکن «دو» راوی مختلف آنرا از امام (علیه السلام) نقل کرده اند؛ اما چنانچه امام (علیه السلام) «یک» تعبیر واحد را در «دو» مجلس (یعنی دو بار) فرموده باشند، در اینجا قطعاً «دو»

* خبر است نه «یک» خبر؛ زیرا، هر کدام از این دو خبر، موضوع مستقلی برای حجّیت می باشد.

ه. نتیجه

این حدیث صحیح است.

ص: ۱۳۰

«وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ لَا تَرْتُ النَّسَاءَ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئًا وَ لَكِنْ يُقَوِّمُ الْبِنَاءَ وَ الطُّوبُ وَ تُعْطَى ثَمَنَهَا أَوْ رُبْعَهَا قَالَ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجَنَّ فَيُفْسِدَنَّ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ» (۱)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ: یعنی مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ (ابراهیم بن هاشم):

* عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ:

* عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ:

* عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«لَا تَرْتُ النَّسَاءَ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئًا وَ لَكِنْ يُقَوِّمُ الْبِنَاءَ وَ الطُّوبُ وَ تُعْطَى ثَمَنَهَا أَوْ رُبْعَهَا

قَالَ (عليه السلام): وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجَنَّ فَيُفْسِدَنَّ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ.»

ب. ترجمه ی روایت

امام صادق (عليه السلام) فرمودند: زوجه از عقار خانه چیزی ارث نمی برد و لکن ساختمان و آجر را باید قیمت گذاری کنند و یک هشتم یا یک چهارم را به او پرداخت کنند.

ص: ۱۳۱

امام (علیه السلام) در ادامه می فرماید: اینکه زوجه از زمین خانه ها ارث نمی برد، بخاطر این است که، اگر این زنان بعد از مرگ همسرانشان ازدواج کردند شوهر جدیدشان را به این خانه نیاورند تا موجب افساد مواریث سایر وراثت شود.

ج. نکات مهم این روایت

* سند این روایت و روایت ششم در دو مورد اشتراک و در دو مورد نیز اختلاف دارند:

- اشتراکات

۱. سند هر دو روایت، در پنج راوی با هم اشتراک دارند یعنی در: «محمد بن یعقوب»، «علی بن ابراهیم»، «ابراهیم بن هاشم»، «ابن ابی عمیر» و «محمد بن مسلم».

۲. مضمون هر دو روایت با یکدیگر «اشتراک تقریبی» دارند.

- اختلافات

۱. سند هر دو روایت در «حماد بن عثمان» و «جمیل» با یکدیگر تفاوت دارند یعنی اینگونه است که:

* یکبار این روایت را، جناب «زراره بن اعین» و «محمد بن مسلم» برای «جمیل» و جمیل نیز برای «ابن ابی عمیر» نقل کرده است؛ یعنی «روایت ششم». و:

* بار دیگر این روایت را «زراره بن اعین» و «محمد بن مسلم» برای «حماد» نقل کرده اند؛ یعنی «روایت هفتم». ۲. روایت ششم از امام باقر (علیه السلام) نقل شده ولی روایت هفتم از امام

۳. صادق (علیه السلام) است.

* با توجه به اینکه ممکن نیست امام باقر (علیه السلام) چهار بار و در چهار نوبت به «زراره» و «محمد بن مسلم»، این روایات را بیان فرموده باشند، بنابراین به ظن قوی و قرائن زیر، احتمال می رود: روایت «چهارم»، «پنجم»، «ششم» و

*

«هفتم»، یک روایت باشند:

أ. مضامینی که در این روایات نقل شده، به یکدیگر، بسیار نزدیک اند؛ به این معنا که:

* گاهی راوی قسمت اول روایت را نقل کرده و قسمت دوم را ذکر نکرده‌است. و:

* گاهی راوی هر دو قسمت روایت را نقل کرده است. ب. در این چهار روایت، راوی اول یا جناب «زراره» است یا «محمد بن مسلم».

ج. هر دو راوی اول، محضر صادقین (علیه السلام) را درک کرده اند؛ از این رو امکان دارد، این دو بزرگوار در جایی که باید می گفته اند: «امام باقر (علیه السلام)» اشتباهاً گفته اند: «امام صادق (علیه السلام)» یا بالعکس. ولی چنانچه یکی از دو راوی اول، از امام باقر (علیه السلام) و دیگری از امام صادق (علیه السلام) روایت را نقل می کردند، در این صورت دیگر نمی توان ادعا کرد، که اینها، «یک» روایت اند؛ بلکه باید گفت اینها «دو» روایت اند و نهایت سخنی که در مورد این چهار روایت می توان گفت این است که، اینها دو روایت اند.

البته ممکن است حدیث «سیزدهم» و «چهاردهم» نیز با این چهار روایت یکی باشد؛ در این صورت، اینها مجموعاً شش روایت نیستند، بلکه یک روایت اند.

نظر مختار: به نظر می رسد روایت «چهارم»، «پنجم»، «ششم»، «هفتم»،

«سیزدهم» و «چهاردهم» یک روایت اند که توسط مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) به عنوان اخبار متعدد، در کتاب «وسائل الشیعه» نقل شده است.

* در این روایت نیز - همچون بعضی روایات گذشته - امام (علیه السلام) به حکمت حرمان زوجه از عقار خانه اشاره نموده و می فرمایند:

*

«وَإِنَّمَا ذَلِكَ لَكُنَّا يَتَزَوَّجْنَ فَيُفْسِدْنَ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ» (۱)

و اینکه زن از عقار خانه ارث نمی برد بخاطر این است که اگر این زنان بعد از مرگ همسرانشان ازدواج کردند شوهر جدیدشان را به این خانه نیاورند تا موجب افساد موارث سایر وراث شود.

د. نتیجه:

این حدیث صحیح و معتبر است، گرچه اختصاص به حرمان زوجه از خصوص «عقار الدور» دارد.

روایت هشتم باب ششم

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ يَزِيدَ الصَّائِغِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ هَلْ يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ يَرِثْنَ قِيمَةَ الْبِنَاءِ قَالَ قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَرْضَوْنَ بَدَا قَالَ إِذَا وُلِّينَا فَلَمْ يَرْضَوْا ضَرَبْنَاَهُمْ بِالسَّوْطِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَقِيمُوا ضَرَبْنَاَهُمْ بِالسَّيْفِ» (۲)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَعَنْهُ: یعنی مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى: ایشان همان محمد بن عیسی بن عبید است.

* عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ: نام کامل ایشان یحیی بن عمران حلبی است، وی ثقه و امامی است.

* عَنْ شُعَيْبٍ: شعیب بن اعین که نام دیگرش مثنی است.

* عَنْ يَزِيدَ الصَّائِغِ: درباره وی گفته شده که کذاب است.

*

ص: ۱۳۴

۱- (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): امام صادق (عليه السلام) .

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النَّسَاءِ هَلْ يَرِثُنَّ مِنَ الْأَرْضِ؟

فَقَالَ (عليه السلام): لَا وَ لَكِنْ يَرِثُنَّ قِيَمَةَ الْبِنَاءِ.

قَالَ قُلْتُ: إِنَّ النَّاسَ لَا يَرْضَوْنَ بِذَا.

قَالَ (عليه السلام): إِذَا وُلِّينَا فَلَمْ يَرْضَوْا ضَرْبَتَاهُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَقِيمُوا ضَرْبَتَاهُمْ بِالسَّيْفِ.

ب. ترجمه ی روایت

راوی می گوید از امام صادق (عليه السلام) پرسیدم: آیا زوجات از زمین ارث می برند؟

حضرت (عليه السلام) فرمودند: خیر ولی از قیمت ساختمان ارث می برند.

همو گوید، از آن حضرت (عليه السلام) پرسیدم: مردم این حرف را نمی پذیرند!؟

حضرت (عليه السلام) فرمودند: اگر ما حکومت را بدست بگیریم و مردم نپذیرند با تازیانه آن ها را وادار به پذیرش [حکم خدا] می کنیم و اگر با تازیانه به راه راست هدایت نشدند با شمشیر آن ها را خواهیم زد. [تا از حکم خدا تخطی نکنند]

ج. نکات مهم این روایت

* پیامبران و ائمه (عليه السلام) هم مامور ابلاغند و هم مامور اجرا: در عصر حاضر عده ای از افراد روشن فکر نما در کتب، مقالات و سخنرانی هایشان اعلام می کنند که پیامبران (عليه السلام)، ائمه (عليه السلام) و به تبع ایشان، علماء، صرفاً مامور

* ابلاغ اند و فقط باید حکم خدا را بیان نمایند و نباید دخالتی در اجرا نمایند، که پر واضح است این برداشت غلط، کاملاً مقابل نظر فرستادگان الهی و ائمه اطهار (عليه السلام) است؛ چه اینکه امام (عليه السلام) در این روایت با قطع نظر از بررسی

سندی - می فرمایند

*

«اگر ما حکومت را بدست بگیریم حکم خدا را اجرا می کنیم...»^(۱) از این کلام، به روشنی می توان دریافت که آن بزرگواران، همچنان که مامور ابلاغ اند، مامور اجرا نیز هستند و طبیعاًست، همین حق، برای ولایت فقیه نیز ثابت است؛ یعنی زمانی که می فرمایند، فقیه، ولایت دارد، بدین معناست که ایشان مامور به تشکیل حکومت بوده و همان حقیقه برای امام (علیه السلام) وجود دارد برای او نیز وجود دارد و این مطلب از خصوصیات دین مبین اسلام است که اساساً برای اجرای احکام و عمل به آن ها، تشریح و تقنین شده است.

د. نتیجه

این حدیث به جهت وجود «یزید صائغ»، جزء احادیث ضعیف است.

روایت نهم باب ششم

«وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَوَاهِ قِيمَةُ الْخَشَبِ وَالطُّوبِ لئَلَّا يَتَرَوْنَ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ»^(۲)

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَنْ سَمَاعَةَ) عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ.

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ مِثْلَهُ وَزَادَ وَالطُّوبُ الطَّوَابِقُ الْمَطْبُوحَةُ مِنَ الْأَجْرِ.»

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ: ایشان امامی و ثقه است .

* عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ: وی مجهول است.

*

ص: ۱۳۶

۱- (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۹.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ: حسن بن علی، مشترک بین موثق و مجهول است.

* عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ: ایشان از اصحاب اجماع است.

* عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)

ب. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای روایت می فرماید: مانند این روایت را شیخ طوسی (رحمه الله) به سند خویش و به طریق زیر نقل کرده است:

- وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ يَأْسَنَادِهِ:

- عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ:

- (عَنْ سَمَاعَةَ):

- عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ:

ج. سند سوم: (سند شیخ صدوق (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) مجدداً در ذیل روایت می فرماید: غیر از نقل شیخ طوسی (رحمه الله)، شیخ صدوق (رحمه الله) نیز همین روایت را به سند خویش نقل فرموده، اما در ذیل روایت، «طوب» را بدین گونه معنا کرده است «وَزَادَ وَ الطُّوبُ: الطَّوَابِقُ الْمُطْبُوعَةُ مِنَ الْأَجْرِ»؛ ایشان طریق شیخ صدوق (رحمه الله) را چنین ذکر می کند:

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ يَأْسَنَادِهِ

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ [الكرمانی]: وی، مجهول است.

- عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ مِثْلَهُ

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِيمَةُ الْخَشَبِ وَ الطُّوبِ لِئَلَّا يَتَرَوَّجَنَّ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَغْنَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ»

ب. ترجمه ی روایت

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اینکه برای زوجه قیمت چوب و آجر قرار داده

ص: ۱۳۷

شده [و از عین خانه و زمین ارث نمی برد] به جهت این است که بعداً نرود و ازدواج کند و بر اهل میراث شخص دیگری را که ضرر به مواریشان می زند، وارد نماید.

ج. لغات روایت

- الطُّوبُ:

ص شیخ صدوق (رحمه الله) طوب را به طبقه های پخته شده از آجر معنا می کند.

«الطُّوبِيُّ الْمَطْبُوحَةُ مِنَ الْأَجْرِ»

به طبقه های پخته شده از آجر گویند

ص فیومی در «مصباح المنیر» در این باره می گوید:

«(طوب): الطُّوبُ بِالْأَجْرِ» (۱)

طوب همان آجر است.

د. نکات مهم این روایت

* امام (علیه السلام) در این روایت، همچون روایات دوم، سوم و هفتم به حکمت حرمان زوجه از عقار خانه اشاره کرده و می فرمایند:

«لِنَّهَا يَتَرَوَّجَنَ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ» (۲)

اینکه زن (زوجه) از عقار خانه ارث نمی برد برای این است که او بعداً نرود و ازدواج کند و بر اهل میراث، شخص دیگری را که ضرر به مواریشان می زند

وارد نماید.

* در دو طریق از سه طریق این روایت، یعنی طریق مرحوم کلینی (رحمه الله) و طریق مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) شخص مجهولی بنام «معلی بن محمد» وجود دارد که ضعیف است.

ه. نتیجه

در مجموع، این حدیث ضعیف است.

-
- ١- (١) . ر. ك. به: المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، فيومي، ج ٥ ص ٤٤٧
- ٢- (٢) . ر. ك. به: وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي (رحمه الله)، ج ٢٦، ص ٢٠٩.

روایت دهم باب ششم

«وَعَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَمِّهِ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُثَنَّى عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام) قَالَ لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَالْعَقَارِ شَيْءٌ» (1)

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ مِثْلَهُ .

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ: حميد بن زياد واقفي است.

* عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ: وی واقفی است.

* عَنْ عَمِّهِ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ: وی واقفی است.

* عَنْ مُثَنَّى: ایشان امامی است.

* عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ: ایشان امامی است.

* عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام)

ب. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله))

مرحوم کلینی (رحمه الله) بعد از نقل این روایت می فرمایند:

شیخ طوسی (رحمه الله) نیز مشابه همین روایت را نقل کرده است.

- وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ

- عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ مِثْلَهُ

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قال (عليه السلام): لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَالْعَقَارِ شَيْءٌ»

ص: ١٣٩

١- (١). ر. ك. به: همان، ج ٢٦، ص ٢٠٩.

ب. ترجمه ی روایت

حضرت (علیه السلام) می فرمایند: زوجه از خانه ها و زمین (عقار) چیزی ارث نمی برد.

ج. لغات روایت

- «عقار» در لغت، اعم از خانه است. (۱) د. نکات مهم این روایت

* عطف «عقار» بر «دور» از باب عطف عام بر خاص است.

ه. نتیجه

این حدیث موثق است.

روایت یازدهم باب ششم

«وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ مُثَنَّى عَنْ يَزِيدَ الصَّائِغِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثْنَ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئًا وَ لَكِنَّ لَهُنَّ قِيمَةَ الطُّوبَى وَ الخَشَبِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَأْخُذُونَ بِهَذَا فَقَالَ إِذَا وُلِّيْنَاهُمْ ضَرْبْنَاَهُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنْ انْتَهَوْا وَ إِلَّا ضَرْبْنَاَهُمْ بِالسَّيْفِ عَلَيْهِ» (۲)

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ مِثْلَهُ

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ کلینی (رحمه الله))

* وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ]

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ: منظور محمد بن جعفر الاسدی الکوفی است که، امامی و ثقة است.

*

ص: ۱۴۰

۱- (۱). به بررسی لغوی روایت ششم، مراجعه کنید.

۲- (۲). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۰.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ: مَرَحُومِ كَشِي (رَحِمَهُ اللهُ) دَرِ كِتَابِ رِجَالِخُودِ، مِي فَرَمَايِد: «اَوْ فَطْحَى مَذْهَبٌ، وَلى ثِقَه اسْت.» (۱).

* عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ: وى اِمامى و ثِقَه اسْت.

* عَنْ مُثَنَّى: نَامِ دِيْگَرَشِ شَعِيْبِ بِنِ اعِيْنِ اسْت.

* عَنْ يَزِيدَ الصَّائِغِ: كَذَابِ اسْت.

ب. سَنَدِ دَوْمِ (سَنَدِ شَيْخِ طَوْسَى) (رَحِمَهُ اللهُ)

مَرَحُومِ كَلِيْنَى (رَحِمَهُ اللهُ) بَعْدِ اَزِ ذِكْرِ اِيْنِ رِوَايَتِ اِبْتِدَاءِ مِي فَرَمَايِد:

مَانَنْدِ اِيْنِ رِوَايَتِ رَا مَرَحُومِ شَيْخِ طَوْسَى (رَحِمَهُ اللهُ) بَهِ سَنَدِ وَ طَرِيْقِدِيْگَرَى نَقْلِ مِي كَنْدِ .

- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ [شَيْخِ طَوْسَى (رَحِمَهُ اللهُ)] بِإِسْنَادِهِ

- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ:

- عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ مِثْلَهُ

۲. دَلَالَتِ رِوَايَتِ

أ. مَتْنِ رِوَايَتِ

«سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: إِنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثُنَّ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئًا وَ لَكِنَّ لِهِنَّ قِيَمَةَ الطُّوبِ وَ الْحَشَبِ.

قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ لَا يَأْخُذُونَ بِهَذَا.

فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِذَا وُلِّيْنَا هُمْ صَرَبْنَا هُمْ بِالسَّوِطِ فَإِنْ ائْتَهُوا وَ إِلَّا صَرَبْنَا هُمْ بِالسَّيْفِ عَلَيْهِ.

ب. تَرْجَمَه ي رِوَايَتِ

يَزِيْدِ صَائِغِ مِي گوِيْدِ، شَنِيدِمِ اِمَامِ باقِرِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَرَمُود: بَدْرَسْتَى كَهِ زَوْجَه اَزِ رِبَاعِ زَمِيْنِ چِيْزَى ارْثِ نَمِي بَرْدِ وَ لَكِنِ اَزِ قِيْمَتِ

اَجْرِ وَ چُوبِ ارْثِ مِي بَرَنْدِ [وَ بَهِ اَنِ هَا پَرْدَاخْتِ مِي كَنْنَدِ].

ص: ۱۴۱

وی می گوید، به امام (علیه السلام) گفتم: [مطلق] مردم [یا اهل سنت] این [موضوع] را قبول نمی کنند.

آن حضرت (علیه السلام) فرمودند: اگر ما حکومت را بدست بگیریم [و مردم نپذیرند] با تازیانه آن ها را وادار به پذیرش می کنیم و اگر با تازیانه به راه راست هدایت نشدند، با شمشیر آن ها را خواهیم زد [تا از حکم خدا تخطی نکنند].

ج. نکات مهم این روایت:

* احتمالی رود این روایت با روایت هشتم یکی باشد؛ زیرا، در سند روایت هشتم «شعیب عن یزید الصائغ» وجود داشت که در این روایت نیز، با نامی دیگر، یعنی «مثنی» حضور دارد.

* از جمله دلایلی که برای وحدت روایت «هشتم» و «یازدهم» ذکر می کنند این است که:

- از یک طرف بعید است، امام (علیه السلام) در دو نوبت دربارهی یک مسئله یعنی محرومیت زوجه از ارث زمین، به یک راوی یعنی «یزید صائغ» روایتی را بیان فرموده باشند.

و:

- از طرف دیگر بعید است، یک راوی آنهم «یزید صائغ» دو بار درباره عدم پذیرش حکم محرومیت زوجه از ارث زمین، توسط مردم به امام (علیه السلام) خبر دهد و امام (علیه السلام) نیز دوبار به وی فرموده باشند که: «اگر ما حکومت را در دست داشتیم برای اجرای حکم خدا چنینو چنان برخورد می کردیم».

مضاف بر اینکه، مروی عنه در این روایت امام باقر (علیه السلام) و در روایت هشتم، امام صادق (علیه السلام) است؛ لذا صحیح است که روایت هشتم و یازدهم را «دو» روایت بدانیم.

د. نتیجه

این حدیث، ضعیف است.

ص: ۱۴۲

«وَيَسْنَدُهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْجُوبٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنِ زُرَّارَةَ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ حَطَّابِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ طُرَيْبِ بْنِ رَجَاءٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَنَّ الْمَرْأَةَ لَمَّا تَرَتْ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَى وَ الدُّورِ وَ السَّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَيْئاً وَ تَرَتْ مِنَ الْمَالِ وَ الرَّقِيقِ وَ الثِّيَابِ وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ وَ يُقَوِّمُ النَّقْضُ وَ الْجِدُّوعُ وَ الْقَصِيبُ فَتُعْطَى حَقَّهَا مِنْهُ» (1)

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْجُوبٍ مِثْلَهُ.

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول: (سند شیخ طوسی (رحمه الله)

* وَ بِإِسْنَادِهِ: یعنی محمد بن الحسن (شیخ طوسی (رحمه الله) که به طریق خویش، روایت را نقل می کند.

* عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ:

* عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْجُوبٍ:

* عَنِ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ:

* عَنِ زُرَّارَةَ:

* عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): امام باقر (عليه السلام).

ب. سند دوم: (سند شیخ طوسی (رحمه الله)

- وَ حَطَّابِ أَبِي مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ: وی در کتب رجالی توثیقی ندارد.

- عَنِ طُرَيْبِ بْنِ رَجَاءٍ: وی نیز در کتب رجالی توثیقی ندارد.

- عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)

ج. سند سوم: (سند شیخ صدوق (رحمه الله):

١- (١). ر. ك. به: وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي (رحمه الله)، ج ٢٦، ص ٢١٠.

مرحوم کلینی (رحمه الله) در انتهای این روایت می فرماید:

مانند این حدیث را مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) به اسناد خودشان نقل کرده اند.

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ

- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ مِثْلَهُ

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَى وَالسُّورِ وَالسَّلَاحِ وَالِدَوَابِّ شَيْئاً وَتَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَالرَّقِيقِ وَالنِّيبِ وَمَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ وَيَقَوْمِ النَّقْضِ وَالْجُدُوعِ وَالْقَصَبِ فَتُعْطَى حَقَّهَا مِنْهُ».

ب. ترجمه ی روایت

زوجه چیزی از ما ترک زوج، از قریه ها و خانه ها و اسلحه و حیوانات سواری ارث نمی برد، ولی از اموال منقول و عبدها و لباس ها و لوازم منزل، که از زوج باقی مانده، ارث می برد و ساختمان خراب شده و ساقه های درخت خرما و نی ها را باید قیمت کنند و حق او را از آن پرداخت نمایند.

ج. نکات مهم این روایت

* این روایت با «روایت اول» اشتراکات فراوانی دارد از جمله:

۱. «مروی عنه» در هر دو روایت یکی است، یعنی هر دو روایت، از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است.

۲. «راوی اول» در هر دو روایت، جناب «زراره بن اعین (رحمه الله)» است.

۳. در سند هر دو روایت «حسن بن محبوب عن علی بن رثاب» وجود دارد.

۴. هر دو روایت از نظر مضمون مانند هم هستند؛ ولی روایت حاضر، از طریق شیخ طوسی (رحمه الله) نقل شده، در حالیکه روایت اول از طریق مرحوم کلینی (رحمه الله) نقل شده است.

۵.

این روایت را تمامی مشایخ ثلاث یعنی مرحوم کلینی، صدوق و طوسی (قدس سرهم) نقل کرده اند.

د. نتیجه

این حدیث بنا بر سند اول و سوم، صحیح است؛ اما بنا بر سند دوم، به جهت عدم توثیق روات، ضعیف است.

روایت سیزدهم باب ششم

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثُنَّ مِنَ الدُّورِ وَلَا مِنَ الضِّيَاعِ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُ بَنَاءِ فَيْرِثْنِ ذَلِكَ الْبِنَاءِ» (۱)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند روایت: (سند شیخ طوسی (رحمه الله)

* وَعَنْهُ: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ شَيْخِ طُوسِي (رحمه الله)

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ:

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَرَانَ:

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ:

* عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«أَنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثُنَّ مِنَ الدُّورِ وَلَا مِنَ الضِّيَاعِ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُ بَنَاءِ فَيْرِثْنِ ذَلِكَ الْبِنَاءِ»

ص: ۱۴۵

ب. ترجمه ی روایت

زنانه از خانه ها و نه از مزارع چیزی ارث نمی برند، مگر اینکه زوج بنایی را در آن احداث کند که زن از آن بناء ارث می برد.

ج. نکات مهم این روایت

* این روایت با حدیث چهارم از دو جهت اتحاد و از یک جهت اختلاف دارند:

موارد اتحاد

۱. از حیث مضمون: بخش اول این روایت با حدیث چهارم متحد است.

۲. از حیث رجال سند:

- «مروی عنه» در روایت اول و چهارم، امام باقر (علیه السلام) است.

- در هر دو روایت سیزدهم و چهارم، «یک راوی مشترک» وجود دارد، یعنی «محمد بن حران»؛ با این فرق که در روایت حاضر (سیزدهم) ابتداء «عن محمد بن مسلم» و سپس «عن زراره» آمده است؛ در حالی که در حدیث چهارم این نقل عکس شده یعنی ابتداء «عن زراره» و سپس «عن محمد بن مسلم» آمده است.

مورد اختلاف

اختلاف این دو روایت از این جهت است که، بخش انتهایی این حدیث، در حدیث چهارم وجود ندارد.

* البته نظر مختار این است که:

با کمی دقت به نظر می رسد، بخش اول این حدیث، نه تنها با حدیث

«چهارم»، بلکه با حدیث «پنجم»، «ششم»، «هفتم» و «پانزدهم» نیز متحد است.

حال سؤال این است که آیا اساساً اتحادی بین این روایت و روایت چهارم می توان تصور نمود؟ زیرا آنچه در روایت چهارم آمده، کلمه «عقار» است و آنچه که در این روایت ذکر شده، کلمه «ضیاع» است، پس اساساً اتحاد معنا

ص: ۱۴۶

در پاسخ باید گفت بله؛ اتحاد قابل تصور است؛ زیرا، همان طور که در لغت کلمه «عقار» در مورد «ضیاع» استعمال شده، همان گونه نیز در لغت، کلمه «ضیاع» در مورد «عقار» استعمال شده است.

به کلام فیومی در کتاب «مصباح المنیر» توجه فرماید:

«الضَّيْعَةُ الْعَقَارُ»^(۱) ضیعه همان عقار است.

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» آورده است:

«الضَّيْعَةُ: الْعَقَارُ وَالضَّيْعَةُ: الْأَرْضُ الْمَغْلَةُ»^(۲) ضیعه همان عقار است و ضیعه به زمینی که در آن کشاورزی می شود و غله دارد [گفته می شود].

د. نتیجه

این حدیث، موثقه است.

روایت چهاردهم باب ششم

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدَانَ أَنَّ الرُّضَا (عليه السلام) كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ عَلَيْهِ الْمَرْأَةُ أَنَّهَا لَا تَرْتُّ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا إِلَّا قِيمَةَ الطُّوبِ وَالنُّفْصِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمَكِّنُ تَغْيِيرَهُ وَقَلْبُهُ وَالْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ مِنَ

الْعَضَمَةِ وَيَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَتَبْدِيلُهَا وَلَيْسَ الْوَلَدُ وَالْوَالِدُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ التَّفْصِيَّ مِنْهُمَا وَالْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ الْإِسْتِبْدَالَ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَيَذْهَبَ كَمَا مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَتَغْيِيرُهُ إِذَا أَشْبَهَهُ وَكَانَ الثَّابِتُ الْمُقِيمُ عَلَى حَالِهِ كَمَا كَانَ مِثْلُهُ فِي الثَّبَاتِ وَالْقِيَامِ»^(۳)

ص: ۱۴۷

۱- (۱). ر. ك. به: المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، فيومي، ج ۵، ص ۳۶۹

۲- (۲). ر. ك. به: لسان العرب، ابن منظور، ج ۸ ص ۲۲۸

۳- (۳). ر. ك. به: وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ نَحْوَهُ وَ رَوَاهُ فِي الْعِلَلِ وَ عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدِهِ اللَّائِيهِ فِي آخِرِ الْكِتَابِ.

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول

* وَ بِإِسْنَادِهِ: درباره این اسناد دو احتمال وجود دارد که پیرامون آن توضیح داده خواهد شد اما اجمالاً:

- یا طریق شیخ طوسی (رحمه الله) است؛

و:

- یا طریق شیخ صدوق (رحمه الله) است

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ: محمد بن سنان اختلافی است؛ بسیاری از متقدمین ایشان را تضعیف کرده، امّا در مقابل برخی از متأخرین وی را توثیق نموده اند.

* أَنَّ الرُّضَا (عليه السلام) كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ: این مكاتبه ی امام رضا (عليه السلام) در جواب مسائل محمد بن سنان است.

ب. سند دوم: (سند شیخ صدوق (رحمه الله)

مرحوم صاحب وسائل (رحمه الله) در ذیل روایت، سند دیگری از مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) برای این روایت ذکر می فرماید:

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ نَحْوَهُ

ج. سند سوم: (سند شیخ صدوق (رحمه الله)

مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) مجدداً در ذیل روایت، سند دومی، از مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) که در دو کتاب «علل الشرائع و الاحکام» و «عیون اخبار الرضا (عليه السلام)» نقل شده، برای این روایت ذکر می فرمایند:

-

وَ رَوَاهُ فِي الْعِلَلِ وَ عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدِهِ اللَّائِيهِ فِي آخِرِ الْكِتَابِ

«أَنَّ الرَّضَا (عليه السلام) كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ:

عَلَّةُ الْمَرْأَةِ أَنَّهَا لَمَّا تَرَتْ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا إِلَّا فِيمَا الطُّوبَى وَ النُّقْضِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمَكِّنُ تَغْيِيرَهُ وَقَلْبُهُ وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهُمَا وَ بَيِّنُهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهُمَا وَ تَبْدِيلُهُمَا وَ لَيْسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ كَذَلِكَ لِأَنََّّهُ لَمَّا يُمَكِّنُ التَّفْصِي مِنْهُمَا وَ الْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ الْإِسْتِبْدَالَ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ إِذَا أَشْبَهَهُ وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمُقِيمُ عَلَى حَالِهِ كَمَنْ كَانَ مِثْلَهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْقِيَامِ»

ب. ترجمه ی روایت

محمد بن سنان می گوید: امام رضا (علیه السلام) به او، در جواب سؤالاتش چنین نگاشته اند:

علت اینکه زوجه از عقار ارث نمی برد، مگر از قیمت آجر و ساختمان منهدم شده، این است که، عقار امکان تغییر و از بین رفتنش وجود ندارد [کنایه از اینکه شیء ثابتی است] و ممکن است آنچه بین زوجه و زوج از عصمت و نکاح وجود دارد، از بین برود، ولی فرزند و پدر اینچنین نیستند، بخاطر اینکه پدر نمی تواند از فرزند جدا شود، اما زن را می شود تغییر داد و آنچه که می آید و می رود میراثش هم در آن چیزی است که ثبات ندارد [مانند منقولات] اگر بخواهیم تشبیه کنیم و آن کسی که ثابت و مُقیم است مثل فرزند، از اموال ثابت ارث می برد، پس عقار چون ثبات دارد فقط ثابتین از آن ارث می برند.

ج. نکات مهم این روایت

* وَ يَأْسَنَادُهُ: آن گونه که بیان شد درباره این اسناد دو احتمال وجود دارد:

- احتمال اول: (طریق شیخ طوسی (رحمه الله)

احتمال دارد که طریق شیخ طوسی (رحمه الله) باشد؛ بدین گونه که، مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار» این روایت را در ادامه حدیث سیزدهم

و به عنوان «تمه ی» آن آورده است؛ یعنی شیخ (رحمه الله) بلافاصله بعد از تمام شدن روایت سیزدهم

فرموده اند: «و كَتَبَ الرَّضَا (عليه السلام) الى مُحَمَّدِ بْنِ سِتَّانٍ... الحديث» لکن شیخ (رحمه الله) در کتاب «التهدیب» اینها را به عنوان دو حدیث آورده است.

بررسی یک سؤال

با توجه به اینکه مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) کتاب «الاستبصار» را بعد از کتاب «التهدیب» نوشته است، این سؤال مطرح می شود که: «آیا اینها یک روایت اند یا دو روایت؟»

بررسی دو جواب

در این باره دو فرضیه وجود دارد:

* فرضیه ی اول: یک روایت بودن حدیث «سیزدهم» و «چهاردهم»:

اگر بپذیریم که روایت «سیزدهم» با روایت «چهاردهم» در مجموع یک حدیث اند، بدین صورت که، روایت چهاردهم تتمه روایت سیزدهم باشد؛ در این صورت: چون حدیث سیزدهم را شیخ طوسی (رحمه الله) از «حسن بن محمد بن سماعه» نقل می کند، از این رو، باید ناقل حدیث چهاردهم (مکاتبه) نیز «حسن بن محمد بن سماعه» باشد که شیخ طوسی (رحمه الله) آن را از او نقل کرده است، بر این اساس، با توجه به ذکر طریق شیخ (رحمه الله) در «مشيخه التهذيب» به «حسن بن محمد بن سماعه»، دیگر مشکلی در حدیث وجود

نخواهد داشت.

* فرضیه ی دوم: دو روایت بودن حدیث «سیزدهم» و «چهاردهم»:

اگر بپذیریم که روایت «سیزدهم» و «چهاردهم» دو حدیث اند - همان گونه که در کتاب «وسائل الشیعه» و کتاب «ملاذ الاخيارفی

ص: ۱۵۰

فهم تهذيب الأخبار» (۱) علامه مجلسی (رحمه الله) آمده است؛ در این صورت: چون طریق شیخ (رحمه الله) در «مشيخه التهذيب» به «محمد بن سنان» نیامده، پس سند حدیث چهاردهم، مشکل خواهد داشت.

نظر مختار در مورد وحدت یا عدم وحدت روایت «سیزدهم» و «چهاردهم»:

هر چند جناب شیخ طوسی (رحمه الله) طریقی را در «مشيخه التهذيب» به «محمد بن سنان» ذکر نکرده است، اما بنا بر ظن قوی، روایت «سیزدهم» و «چهاردهم» دو روایت اند؛ به جهت اینکه احتمال داده می شود، ناسخ کتاب - یعنی کسی که از روی نسخه اصلی شیخ (رحمه الله) نوشته است - در زمان کتابت کتاب «الاستبصار» این دو حدیث را به یکدیگر متصل کرده باشد، اگر چه در مقابل، ممکن است ادعا شود: احتمال اینکه دو روایت یاد شده را از یکدیگر جدا کرده باشند، نیز داده می شود.

- احتمال دوم: (طریق شیخ صدوق (رحمه الله)

احتمال دارد طریق شیخ صدوق (رحمه الله) باشد؛ بدین گونه که، شیخ صدوق (رحمه الله) به اسناد خویش از «محمد بن سنان»، این مکاتبه را نقل کرده است؛ در این صورت در طریق صدوق (رحمه الله) عده ای از ضعف همچون «علی بن عباس» وجود دارند؛ براین اساس، این اسناد دارای اشکال خواهد بود.

* نظر مختار

با توجه به اینکه مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) سندی که در پاورقی ذکر می کنند، همان سند کتاب «التهذيب» شیخ طوسی (رحمه الله) است، لذا ممکن است، منظور از «باسناد» سند شیخ طوسی (رحمه الله) باشد، نه سند شیخ صدوق (رحمه الله).

اما اینکه در آخر روایت «سیزدهم» طریق شیخ صدوق (رحمه الله) به «حسن بن

ص: ۱۵۱

محبوب» آمده، بیانگر این است که شیخ صدوق (رحمه الله) به اسناد خویش، از «محمد بن سنان»، آن روایت را نقل کرده است و همان طور که مطرح شد، سند شیخ صدوق (رحمه الله) به «محمد بن سنان»، دارای اشکال است.

* قبلاً ذکر شد که، بسیاری از متقدمین «محمد بن سنان» را تضعیف کرده اند؛ اما در مقابل برخی از متأخرین نیز وی را توثیق کرده اند، ذیلاً به نظر برخی از متقدمین و متأخرین اشاره می شود.

الف: نظر متقدمین درباره «محمد بن سنان»:

- مرحوم نجاشی (رحمه الله) او را تضعیف نموده و آورده است:

«و هو رجل ضعيف جداً لا يعول عليه و لا يلتفت إلى ما تفرد به»^(۱)

و او جداً مردی ضعیف و غیر قابل اعتماد است و بر آنچه که او به تنهایی اعتقاد دارد [یا نقل کرده] التفاتی نمی شود.

- مرحوم ابن غضائری (رحمه الله) نیز در مورد وی، فرموده است:

«ضعيف غال يضع (الحديث) لا يلتفت إليه»^(۲)

[او] ضعیف، غالی و حدیث جعل می کرده است؛ التفاتی به او نمی شود

- مرحوم کشی (رحمه الله) به نقل از حمدویه درباره محمد بن سنان می گوید:

«ذكر حمدويه بن نصير أن أيوب بن نوح دفع إليه دفترًا فيه أحاديث محمد بن سنان فقال لنا: إن شئتم عن تكتبوا ذلك فافعلوا فإنني كتبت عن محمد بن سنان و لكن لا أروى لكم أنا عنه شيئاً فإنه قال قبل موته: كلما حدثكم به لم يكن لي سماعاً و لا

روایه إنما وجدته»^(۳).

حمدویه بن نصیر می گوید ایوب بن نوح به او دفتری داد که در آن احادیث محمد بن سنان بود پس برای ما گفت: اگر می خواهید چیزی از آن بنویسید، مشغول شوید؛ پس من از [دفتر] محمد بن سنان [احادیثی] نوشتم و لکن چیزی برای شما، از او روایت

ص: ۱۵۲

۱- (۱). ر. ک. به: رجال النجاشی، ج ۱ ص ۸

۲- (۲). ر. ک. به: رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۹۳

۳- (۳). ر. ک. به: رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال)، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز (رحمه الله)، ص ۵۰۸.

نمی‌کنم؛ زیرا او قبل از مرگش به من گفت هر آنچه که من برای شما روایت کردم آنها را خودم نشنیدیم و هیچ روایتی را خودم نیافتم.

- همو از جناب فضل بن شاذان (رحمه الله) نقل می‌کند:

«قال عبد الله بن حمدويه سمعت الفضل بن شاذان يقول: لا أستحل أن أروي أحاديث محمد بن سنان و ذكر الفضل في بعض كتبه: أن من الكاذبين المشهورين ابن سنان و ليس بعبد الله»^(۱)

عبدالله بن حمدويه می‌گوید: از فضل بن شاذان شنیدم که می‌گفت: جائز نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم و همو در برخی از کتبش ذکر کرده که یکی از مشهورترین کذابین ابن سنان است و او بنده خدا نیست [کنایه از اینکه از هوی و هوس پیروی می‌کند]

- مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) نیز در «فهرست» می‌فرماید:

«له كتب و قد طعن عليه و ضعف»^(۲)

او کتاب‌هایی دارد و به وی طعنه زده شده و مورد تضعیف قرار گرفته است.

- شیخ مفید (رحمه الله) نیز در کتاب «رساله عددیه/جوابات أهل الموصول فی العدد و الرویه» آورده است:

«و هو مطعون فيه لا تختلف العصابه فی تهمة و ضعفه»^(۳)

و او مورد طعن است و همه در متهم بودن و ضعیف بودنش اختلاف نظری ندارند.

ب: نظر متأخرین درباره ی «محمد بن سنان»

در مقابل، برخی ایشان را، اهل ورع، علم، فقه و از خواص امام معصوم (علیه السلام) و ثقات شمرده‌اند؛ به عنوان نمونه:

ص: ۱۵۳

۱- (۱). ر. ک. به: همان ص ۵۰۸

۲- (۲). ر. ک. به: فهرست الطوسی، ج ۱، ص ۴۰۷

۳- (۳). ر. ک. به: جوابات أهل الموصول فی العدد و الرویه، شیخ مفید (رحمه الله)، ص ۲۱.

- محمد بن سناندر رجال «کامل الزیارات» (۱) و «تفسیر علی بن ابراهیم قمی» (۲) دارای توثیق عام است.

- برخی دیگر از متأخرین، همچون مرحوم سید بن طاووس (رحمه الله) و مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) «محمد بن سنان» را توثیق نموده اند.

* نظر مختار

- به نظر می رسد، توثیق مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) قابلیت معارضه با تضعیف جناب شیخ طوسی (رحمه الله) و مرحوم شیخ نجاشی (رحمه الله) ندارد؛ اگر چه اعتقاد بر این است که:

۱. توثیقات متأخرین همانند توثیقات متقدمین دارای اعتبار است؛

۲. در صورتی که توثیق عام، معارض با جرح خاصی نباشد در توثیق، کفایت می کند.

- بنابراین با توجه به مطالب پیش گفته «محمد بن سنان»، قابل اعتماد نیست.

* نظر محقق بروجردی (رحمه الله) درباره ی این روایت

محقق بروجردی (رحمه الله) معتقد است که کسی که با لحن و الفاظ روایات وارده از ائمه معصومین (علیه السلام) ارتباط دارد متوجه می شود که این روایت خود گویای این مطلب است که از امام (علیه السلام) نیست؛

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«و هذه الروایة تنادی بأعلى صوتها أنها ليست بهذه الالفاظ من الامام (عليه السلام) كما يعرف ذلك من كان له أدنى بصيرة في ألفاظ الاحاديث المنقولة عنهم (عليه السلام)» (۳)

ص: ۱۵۴

۱- (۱). کامل الزیارات / کامل الزیارة / جامع الزیارات / الزیارات، قمی، ابنقولویه، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور بن قولویه قمی (رحمه الله) (م ۳۶۷ هـ)

۲- (۲). تفسیر قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی.

۳- (۳). ر. ک. به: تقریرات ثلاث، آیت الله بروجردی (رحمه الله)، ص: ۱۱۲.

و این روایت با بالاترین صدا اعلام می کند که با این الفاظ از امام (علیه السلام) نیست؛ همچنان که کسی که کمترین بصیرتی درباره الفاظ احادیث منقوله از ائمه داشته باشد این مطلب را می داند.

* مناقشه بر کلام محقق بروجردی (رحمه الله)

کلام محقق بروجردی (رحمه الله) نسبت به «اصل تعلیل» قابل پذیرش بوده و صحیح است؛ اما به خلاف نظر ایشان، به نظر می رسد که، معلل از امام (علیه السلام) است و ظهور در حرمان زوجه از جمیع اراضی دارد.

د. نتیجه:

این حدیث، ضعیف است؛ زیرا:

- اولاً: مکاتبه است و اعتبار آن در حد روایات شفاهی نیست و البته «تقیه» نیز در آن، بسیار محتمل است.

- ثانیاً: در طریق شیخ صدوق (رحمه الله) به «محمد بن سنان» اشکال سندی وجود دارد، یعنی برخی از ضعفها، در سلسله ی سند وجود دارند.

روایت پانزدهم باب ششم

«و يَأْسِنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ قُلْتُ لِرَزَّازَةَ إِنَّ بُكَيْرًا حَدَّثَنِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) أَنَّ النِّسَاءَ لَا تَرِثُ امْرَأَةً مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنْ تَرْبِهِ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَ البِنَاءَ وَ الْجُدُوعَ وَ الخَشَبَ فَتُعْطَى نَصِيبَهَا مِنْ قِيمَةِ البِنَاءِ

فَأَمَّا التُّرْبَةُ فَلَا تُعْطَى شَيْئاً مِنَ الأَرْضِ وَ لَا تَرْبِهِ دَارٍ قَالَ رَزَّازَةُ هَذَا لَا شَكَّ فِيهِ» (۱)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند روایت: (سند شیخ طوسی (رحمه الله)

ب.

ص: ۱۵۵

يَاسْنَادِهِ: شيخ طوسی (رحمه الله)

* عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ:

* عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ:

* عَنْ أَبِيهِ:

* عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ:

* عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ: توثیقی در مورد وی وارد نشده است.

قَالَ قُلْتُ لِرُزَارَةَ إِنَّ بُكَيْرًا حَدَّثَنِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَ قُلْتُ لِرُزَارَةَ إِنَّ بُكَيْرًا حَدَّثَنِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام):

«أَنَّ النِّسَاءَ لَمَّا تَرَتْ امْرَأَةً مِمَّا تَرَكَ زَوْجَهَا مِنْ تَرْبِهِ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يَقَوْمَ الْبِنَاءُ وَ الْحِذْوَعُ وَ الْخَشَبُ فَتُعْطَى نَصَبًا مِنْ قِيمَةِ الْبِنَاءِ فَأَمَّا التُّرْبَةُ فَلَا تُعْطَى شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تَرْبِهِ دَارٍ».

قَالَ زُرَّارَةُ: هَذَا لَا شَكَّ فِيهِ

ب. ترجمه ی روایت

موسی بن بکر واسطی می گوید به زراره بن اعین (رحمه الله) گفتم که بُکیر از امام باقر (عليه السلام) حدیثی را برای من نقل کرده است که:

«زوجه، نه از ما ترک زوج از تربت خانه ارث می برد و نه از زمین، مگر اینکه

ساختمان و ساقه های نخل و چوب را باید قیمت نمایند و نصیب و سهم او را از قیمت آن پرداخت کنند و اما تربت ارض و تربت خانه هرگز چیزی به او داده نمی شود.

زراره (رحمه الله) [هنگامی که این مطلب را می شنود به موسی بن بکر واسطی]

می گوید: هیچ شکی در این مطلب وجود ندارد.

ج. نکات مهم این روایت

* همان طور که بیان شد، در این روایت، عده زیادی از رجال سند، «فطحی»^(۱) مسلک اند، اما توثیق شده اند.

* این حدیث با حدیث «چهارم»، «پنجم»، «ششم» و «هفتم» بخصوص حدیث «پنجم» اتحاد دارد؛ با این فرق که در حدیث «پنجم»، در کلمه «ارض» دو احتمال وجود داشت، ولی در حدیث حاضر این دو احتمال جریان ندارد.

* سند شیخ طوسی (رحمه الله) به «علی بن حسن بن فضال» از باب «تبدیل سند»، تصحیح می شود.

د. نتیجه

این حدیث، موثقه است.

روایت شانزدهم باب ششم

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَسِيدٍ نَادَهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْأَحْوَلِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا يَرِثُنَ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا وَ لَهُنَّ قِيمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ يَعْنِي (مِنَ الْبِنَاءِ) الدُّورَ وَ إِنَّمَا عَنَى مِنَ النِّسَاءِ

الرَّوَجَةَ»^(۲)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند روایت: (سند شیخ صدوق (رحمه الله)

ب.

ص: ۱۵۷

۱- (۱). به پیروان عبد الله بن جعفر الافطح (م ۱۴۸) اطلاق می شود؛ وی پس از اسماعیل بزرگترین فرزند امام جعفر صادق بود و متمایل به «حشویه» و «مرجئه» بود؛ از این رو، آن دسته از شیعیان را که به امامت عبد الله بن جعفر الافطح اعتقاد پیدا کردند «فطحیه» نامند؛ ولی چون عبد الله هنگام درگذشتش پسری نداشت، از این رو همه پیروانش جز اندکی، از اعتقاد به امامت وی برگشتند و به حضرت موسی بن جعفر گراییدند. می گویند: طول عمر عبد الله پس از پدرش، هفتاد روز یا کمی بیشتر بود. برگرفته از: فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور.

٢- (٢) . ر. ك. به: وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي (رحمه الله)، ج ٢٦، ص ٢١١.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ [يعني شيخ صدوق (رحمه الله)] بِإِسْنَادِهِ:

- عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ:

- عَنِ الْأَحْوَلِ:

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ (عليه السلام):

«لَا يَرِثُنَّ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا وَ لَهِنَّ قِيمَةُ الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ يَعْنِي (مِنَ الْبِنَاءِ) الدُّورَ وَ إِنَّمَا عَنَى مِنَ النِّسَاءِ الزَّوْجَةَ»

ب. ترجمه ی روایت

احول می گوید، شنیدم امام صادق (عليه السلام) فرمود:

زنان از زمین، چیزی به ارث نمی برند و برای آن ها قیمت ساختمان و درخت و نخل است؛ منظور از بناء و ساختمان یعنی خانه ها و منظور از زنان یعنی زوجه.

ج. نکات مهم این روایت

- «أحول» لقب جمعی از اصحاب امام صادق (عليه السلام) است که فقط یک نفر از آن ها یعنی «محمد بن علی بن نعمان بن ابي طريفه بجلی» ملقب به «مومن الطاق» یا «صاحب الطاق»، موثق است.

- مرحوم محقق بروجردي (رحمه الله) بر حسب طبقات رجالی خویش، «أحول» را از «طبقه چهارم» و «حسن بن محبوب» را از «طبقه ششم» بر می شمارد؛ لذا بنا بر نظر ایشان، با توجه به فقدان راوی «طبقه پنجم» در سند این روایت، احتمال ارسال در آن وجود دارد؛ که البته عمل اصحاب، جابر ضعف سند آن است.

د. نتیجه

۵.

ص: ۱۵۸

این حدیث از لحاظ سند، غیر معتبر است؛ زیرا، طریق شیخ صدوق (رحمه الله) به «حسن بن محبوب» بخاطر وجود شخص مجهولی بنام «محمد بن موسی المتوکل» که توثیقی ندارد، ضعیف است.

روایت هفدهم باب ششم

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ (عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ) عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ قَالَ دَعَا أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِكِتَابِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَجَاءَ بِهِ جَعْفَرٌ مِثْلَ فِئِدِ الرَّجُلِ مَطْوِيًّا فَإِذَا فِيهِ أَنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ (إِذَا تُوَفِّيَ عَنْهُنَّ) شَيْءٌ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هَذَا وَاللَّهِ حَطُّ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِيَدِهِ وَإِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)»

أَقُولُ وَ يَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ وَ يَأْتِي مَا ظَاهِرُهُ الْمُنَافَاةُ وَ نُبِّئُ وَجْهَهُ. (۱)

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند روایت: (سند بصائر الدرجات) (۲)

ص: ۱۵۹

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۲

۲- (۲). درباره ی اعتبار کتاب بصائر الدرجات تألیف محمد بن حسن بن فروخ صفار، جناب استاد - دامت برکاته - در پاسخ به سؤالی که در پایگاه اطلاع رسانی ایشان آمده است، می فرمایند: «کتاب شریف بصائر الدرجات الکبری که در فضائل آل محمد نوشته شده است و مؤلف آن ثقه جلیل القدر و محدث بزرگ، شیخ القمیین محمد بن حسن بن فروخ الصفار از اصحاب امام عسکری است، از کتب مورد اعتماد بزرگان و فحول رجال است و مورد اعتماد مرحوم کلینی (رحمه الله) و دیگران بوده است. شیخ [طوسی (رحمه الله)] و [شیخ] نجاشی (رحمه الله) جمیع کتب محمد بن حسن بن فروخ را به واسطه محمد بن الحسن بن الولید نقل نموده اند مگر کتاب بصائر الدرجات را که به واسطه احمد بن محمد بن یحیی (العطار) نقل نموده اند که ایشان از مشایخ صدوق (رحمه الله) در مشیخه [کتاب من لا یحضره ال -] - فقیه است و شیخ مفید (رحمه الله) نیز از او روایت نقل می کند و علامه [حلی (رحمه الله)] براو اعتماد نموده است و شهید ثانی (رحمه الله) و شیخ بهائی (رحمه الله) او را توثیق نموده اند و در هر صورت ملائک آن است که احمد بن محمد بن یحیی العطار از بزرگان و مشایخ و معاریفی بوده است که لااقل ذمی در مورد او نیامده و همین مقدار در اعتبار [کتاب] کافی است. ر. ک. به: پایگاه اطلاع رسانی: -[www.fazel.com]

* مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ: ایشان امامی است .

* عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ: ایشان امامی است.

* عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ: جعفر بن بشیر الجلی، وی امامی و ثقه است .

* (عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي مَخْلَدٍ): اینجا تحریف (۱) و اشتباه شده یعنی «حسین بن ابی مخلد» یک نفر نیست، بلکه دو نفر است؛ یعنی فرد اول، «حسین بن ابی العلاء» است و فرد دوم «ابی المخلد السراج» است؛ البته هر دو راوی، امامی اند.

- عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ: عبدالملک مشترک بین ثقه و غیر ثقه است و چون در این روایت، قرینه ای بر تشخیص عبدالملک وجود ندارد، لذا نمی توان تشخیص داد، کدام عبدالملک، مراد است.

۲. دلالت روایت

۱. متن روایت

«قَالَ دَعَا أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِكِتَابِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَجَاءَ بِهِ جَعْفَرٌ مِثْلَ فَخِذِ الرَّجُلِ مَطْوِيًّا

فَإِذَا فِيهِ: «أَنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ (إِذَا تُوفِّيَ عَنْهُنَّ) شَيْءٌ»

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هَذَا وَ اللَّهُ خَطُّ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِيَدِهِ وَ إِمْلَأْ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)

۲. ترجمه ی روایت

۳.

ص: ۱۶۰

۱- (۱) . یکی از اقسام روایات ضعیف، «محرف» نام دارد؛ حدیث «محرف»، به حدیثی گفته می شود که در سند یا متن آن، کم یا زیاد شده و یا حرفی به جای حرف دیگر نهاده شود؛ مانند تحریف «ابن ابی ملیکه» که «مصغر ملکه» است، به «ابن ابی ملائکه» که «جمع ملک» است؛ علما، این گونه تغییرات را تحریف می گویند. (ر. ک. به: درایه الحدیث، مدیر شانه چی، کاظم، ص ۹۵ و اضواء علی السنه المحمدیه، ابوری، محمود، ص ۲۹۴) و نیز اگر شخص، بر متن حدیث چیزی را بیافزاید، این نیز نوعی تحریف بشمار می رود، البته اگر اصل حدیث محرف، مشخص و واضح باشد، می توان به آن استناد کرد و تحریف آن باعث سقوط روایت نمی شود؛ ولی به هر حال، روایت محرف در زمره روایات ضعیف شمرده شده است..

عبد الملک می گوید: امام باقر (علیه السلام) به شخصی فرمود: [برو] کتاب یا مصحف [امیر المومنین] علی [بن ابی طالب (علیه السلام)] را بیاور و [او رفت آن کتاب را] مثل پای مرد (۱) پیچیده شده آورد.

و در آنجا این نوشته شده بود: «اگر مردی از دنیا رفت همسرش از عقال او چیزی [به ارث] نمی برد».

سپس امام باقر (علیه السلام) فرمود: بخدا قسم این خط امیرالمومنین (علیه السلام) و املاء رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

۴. نکات مهم این روایت

* این روایت، مستند مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در برابر شبهات ابوالعباس حنفی است که در فصل اول کتاب، اشارت آن گذشت.

* همان طور که بیان شد عبدالملک مشترک بین ثقه و غیر ثقه است یعنی عده ای از آنان ثقه و عده ی دیگری از آنان از ضعف می باشند.

البته مواردی را با قرینه ی اینکه عبدالملک از چه کسی نقل کرده، یا چه کسی از او نقل کرده می توان روشن کرد که کدام عبد الملک مراد است، همچون:

- اگر جناب «زراره (رحمه الله)» از عبد الملک نقل کند، مراد «عبدالملک بن عتبه الهاشمی» است.

- اگر «ابان» یا «عبدالحمید» از عبدالملک نقل کند، مراد «عبدالملک بن عمرو» است که توثیقی ندارد.

* عده ای سعی کرده اند بگویند: مراد از عبدالملک در این روایت، «عبدالملک بن اعین شیبانی» است که فردی ثقه است، اما قرینه ای بر این ادعا وجود ندارد، پس با توجه به مشخص نبودن مراد از عبدالملک، لذا این اشتراک، به روایت ضرر وارد می نماید.

* نکته قابل توجه اینکه، بین مصحف حضرت فاطمه (س) و مصحف حضرت

*

ص: ۱۶۱

امیرالمومنین (علیه السلام) فرق است:

- مصحف حضرت فاطمه (علیه السلام)

بنابر نقل روایات، در این مصحف هیچ مطلبی از «قرآن کریم»، وجود ندارد؛ بلکه حوادث گذشته و آینده در آن آمده است و عمدتاً برای تسلی حضرت صدیقه طاهره (علیه السلام) بوده است.

«مُصْحَفُ فَاطِمَةَ [علیه السلام] لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِّنَ الْقُرْآنِ»^(۱) در مصحف فاطمه [علیه السلام] چیزی از قرآن نیست.

اما:

- مصحف امیرالمومنین (علیه السلام)

بنابر نقل روایات، این مصحف، حاوی «قرآن کریم»، توضیحات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد هر آیه و احکام بوده است که بعد از املاء پیامبر (صلی الله علیه و آله)، امام علی (علیه السلام) آنها را نوشته است، سپس این مصحف در زمان های بعد، در اختیار ائمه بعدی: قرار گرفته است.

۵. نتیجه

این حدیث ضعیف است.

ص: ۱۶۲

۱- (۱). ر. ک. به: بحار الأنوار، مجلسی (رحمه الله)، ج: ۲۶، ص: ۴۵.

نتیجه ی کلی هفده روایت باب ششم

همان گونه که در ابتدای بحث روایات هفده گانه، بیان شد از میان آن روایات، تقریباً «ده» روایت صحیح، «چهار» روایت ضعیف و «سه» روایت موثقه است؛ بنابراین:

* اولاً: در این باب، روایات صحیح، در حد تواتر وجود دارد؛

* ثانیاً: روایات ضعیف نیز به عمل اصحاب منجبر است یعنی عمل اصحاب جابر ضعیف سند آنهاست، اگر چه در میان روایت «عبدالملک» یا «یزید صائغ» نیز وجود داشته باشد؛

پس هیچ اشکالی از نظر سند، در روایات، وجود ندارد.

بررسی دو اشکال و جواب

اشکال اول: اگر مستشکلی بگویید: در باب ارث زوجه آنچه که وجود دارد

روایت غیر معتبره است و لا غیر.

به او جواب خواهیم داد که: احدی از فقهاء در اینکه در این باب روایات معتبره و متواتره به اندازه کافی وجود دارد تردیدی نکرده است.

اشکال دوم: اگر مستشکلی بگویید:

در سند بعضی از روایات «ابراهیم بن هاشم» وجود دارد که فردی ممدوح است پس احتجاج کردن به بعضی از این روایات، محل اشکال است؛ البته این اشکال در کلمات مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «رسائل» آمده است.

از این اشکال دو جواب داده شده است:

الف: جواب شهید ثانی (رحمه الله)

شهید (رحمه الله) می فرماید، ما به این اشکال چنین پاسخ می دهیم که:

* اولاً: مضمون این اخبار بین اصحاب شهرت دارد و شهرت جابر خبر ضعیف است؛

* ثانیاً: «ابراهیم بن هاشم» از اجلا- ممدوحین و از اولین کسانی است که حدیث کوفیین را در قم منتشر کرده است. (۱) ب: جواب مختار

* اولاً: برخی از بزرگان، قبل و بعد از شهید ثانی (رحمه الله) «ابراهیم بن هاشم» را فردی موثق دانسته و روایاتش را نیز صحیح می دانند.

* ثانیاً: مهم تر از توثیق بزرگان، «عمل اصحاب» است که مشکل وثاقت «ابراهیم بن هاشم» را حل می نماید.

نتیجه ی تعداد هفده روایت باب ششم

آن چنان که در بررسی روایات بیان شد، بعضی روایات، از حیث مضمون، مروی عنه و راوی اول با یکدیگر متحدند و نیز مطرح شد که تعدد و اختلاف راوی، موجب تعدد روایت نمی شود و از آنجا که بسیار بعید است امام صادق (علیه السلام) پنج یا

ص: ۱۶۴

بار به «زراره (رحمه الله)» فرموده باشد: «زوجه از زمین ارث نمی برد بلکه از قیمت چوب و... ارث می برد».

از این رو چگونه می توان پذیرفت که در موضوع مورد بحث، مرحوم شیخ کلینی (رحمه الله) مجموعاً «یازده» روایت نقل می کنند و مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) نیز «هشت» روایت ذکر می کنند، لکن زمانی که نوبت به مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) می رسد، ایشان «هفده» روایت ذکر می کنند؟!

از این رو، عدد روایاتی که مرحوم صاحب وسائل (رحمه الله) در این زمینه ذکر فرموده اند، قابل پذیرش نیست.

نظریه مختار پیرامون اتحاد هفده روایت باب ششم

حال از مجموع مطالب یاد شده به این نتیجه می رسیم که: بعضی از روایات هفده گانه با هم اتحاد دارند به این صورت که مثلاً یک راوی قسمت اول یک روایت را ذکر کرده و راوی دیگر قسمت دوم همان روایت را نقل کرده و راوی دیگری نیز، هر دو قسمت را به صورت مجموعی، روایت کرده است.

تقسیمات شش گانه ی هفده روایت باب ششم، از حیث وحدت

بواسطه ی ملائیکه در بحث پیشین ذکر آن گذشت، می توان روایات را از حیث وحدت به «شش» دسته ی زیر تقسیم کرد؛ بدیهی است این تقسیم بندی، به تواتر روایات ضرری وارد نمی کند.

۱. با بررسی روایت «اول» و «دوازدهم» می توان ادعا کرد که این «دو» روایت، «یک» روایت اند؛ حال به مناسبت به این دو روایت البته از این زاویه، توجه فرمایید:

- روایت اول: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَىٰ وَ الدُّورِ وَ السَّلَاحِ وَ الدَّوَابِّ شَيْئاً وَ تَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَ الْفُرْشِ وَ الثِّيَابِ وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ وَ تَقْوَمُ النَّفْسُ وَ الْأَبْوَابُ وَ الْجُدُوعُ وَ الْقَصَبُ فَتُعْطَىٰ حَقَّهَا مِنْهُ»؛

- روایت دوازدهم: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَىٰ وَ الدُّورِ وَ

السَّلَاحِ وَالذَّوَابِّ شَيْئًا وَ تَرِثُ مِنَ الْمَالِ وَالرَّقِيقِ وَ الثِّيَابِ وَ مَتَاعِ الْبَيْتِ مِمَّا تَرَكَ وَ يُقَوِّمُ النَّقْضُ وَ الْجُدُوعُ وَ الْقَصْبُ فَتُعْطَى حَقَّهَا مِنْهُ»

۲. با بررسی روایت «چهارم»، «پنجم»، «ششم»، «هفتم»، «سیزدهم» و «پانزدهم» نیز می توان ادعا کرد که این روایات «یک» روایت اند، برای این مطلب قرائنی نیز ذکر شد؛ به این روایات نیز توجه فرماید:

- روایت چهارم: «النِّسَاءُ لَا يَرِثُنَّ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا»

- روایت پنجم: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ... مِنْ تَرْبِهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ...»

- روایت ششم: «لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَيْئًا»

- روایت هفتم: «لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئًا...»

- روایت سیزدهم: «أَنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثُنَّ مِنَ الدُّورِ وَلَا مِنَ الضِّيَاعِ شَيْئًا...»

- روایت پانزدهم: «لَا تَرِثُ امْرَأَةٌ... مِنْ تَرْبِهِ دَارٍ وَلَا أَرْضٍ... شَيْئًا»

۳. با بررسی روایت «هفتم» و «نهم» نیز می توان ادعا کرد که به احتمال بسیار قوی این «دو» روایت، «یک» روایت اند؛ فقط:

- در سند حدیث «هفتم» راوی «عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)» آمده است؛

ولی:

- در سند حدیث «نهم» راوی «عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)» آمده است!؟

و از آنجا که «حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ» به صورت «بلا واسطه و مستقیم» نمی تواند از امام صادق (عليه السلام) روایت نقل کند و باید یک واسطه یا واسطه هایی در نقل داشته باشد، لذا احتمال قوی داده می شود که آن واسطه همان «زُرَّارَةَ» و یا «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» باشند؛ به عبارت دیگر، «حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ» برای نقل روایت از امام صادق (عليه السلام) باید واسطه ای همچون «زُرَّارَةَ» و یا «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» را داشته باشد

تا روایت را از آن ها نقل نماید؛ لذا از مجموع این مطالب، ظن قوی

بوجود می آید که این «دو» روایت «یک» روایت اند؛ حال به این دو روایت توجه فرمایید:

- روایت هفتم:

«لَا تَرْتِ النَّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئًا وَ لَكِنْ يَقَوْمُ الْبِنَاءِ وَ الطُّوبُ وَ تُعْطَى ثُمْنَهَا أَوْ رُبْعَهَا قَالَ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجَنَّ فَيُفْسِدَنَّ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ»

- روایت نهم:

«إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِيمَةُ الْخَشَبِ وَ الطُّوبِ لِئَلَّا يَتَزَوَّجَنَّ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ»

۴. با بررسی روایت «هشتم» و «یازدهم» نیز می توان ادعا کرد که این «دو» روایت «یک» روایت اند، جهت بررسی دوباره به این دو روایت توجه فرمایید:

- روایت هشتم:

«سَأَلْتُ عَنْ النَّسَاءِ هَلْ يَرْتَنُّ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ (عليه السلام): لَا وَ لَكِنْ يَرْتَنُّ قِيمَةَ الْبِنَاءِ قَالَ قُلْتُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَرْضَوْنَ بِهَا قَالَ (عليه السلام): إِذَا وُلِّيْنَا فَلَمْ يَرْضُوا ضَرْبَنَا هُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَقِيمُوا ضَرْبَنَا هُمْ بِالسَّيْفِ»

- روایت یازدهم:

«إِنَّ النَّسَاءَ لَمَّا يَرْتَنُّ مِنْ رِيَاعِ الْأَرْضِ شَيْئًا وَ لَكِنْ لَهِنَّ قِيمَةُ الطُّوبِ وَ الْخَشَبِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّاسَ لَا يَأْخُذُونَ بِهَذَا فَقَالَ (عليه السلام): إِذَا وُلِّيْنَا هُمْ ضَرْبَنَا هُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنْ انْتَهَوْا وَ إِلَّا ضَرْبَنَا هُمْ بِالسَّيْفِ عَلَيْهِ»

۵. با بررسی روایت «دهم» و «هفدهم» نیز می توان این ادعا را تکرار کرد که این «دو» روایت «یک» روایت اند، زیرا راوی هر دو روایت، «عَبْدُ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ» است، منتها در یک روایت از «أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام)» یعنی امام باقر (عليه السلام) نقل نموده و در دیگری «عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام)» یعنی از یکی از صادقین (عليه السلام) نقل کرده است، به این دو روایت نیز توجه فرمایید:

- روایت دهم: «لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَ الْعَقَارِ شَيْءٌ»؛

- روایت هفدهم: «أَنَّ النَّسَاءَ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ (إِذَا تُوفِيَ عَنْهُنَّ) شَيْءٌ».

۶. با بررسی روایت «چهاردهم» و «شانزدهم» نیز می توان ادعای اتحاد این «دو»

روایت را مطرح کرد، به این دو روایت توجه فرماید:

- روایت چهاردهم: «عَلَّه الْمَرْأه أَنهَآ لَا تَرثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً إِلَّا قِيمَه الطُّوبِ وَ النَّفْصِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمكنُ تَغْيِيرُهُ وَ قَلْبُهُ وَ الْمَرْأه قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنَ الْعَضْمِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيْسَ الْوَالِدُ وَ الْوَالِدَةُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُمكنُ التَّفْصِي مِنْهُمَا وَ الْمَرْأه يُمكنُ الِاسْتِبْدَالُ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ إِذَا أَشْبَهَهُ وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمُقِيمُ عَلَى حَالِهِ كَمَنْ كَانَ مِثْلُهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْقِيَامِ»

- روایت شانزدهم: «لَا يَرِثُنَّ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً وَ لَهُنَّ قِيمَه الْبِنَاءِ وَ الشَّجَرِ وَ النَّخْلِ يَعْنِي (مِنَ الْبِنَاءِ) الدُّورَ وَ إِنَّمَا عَنَى مِنَ النِّسَاءِ الزَّوْجَه»

نتیجه ی اتحاد

از این تقسیمات شش گانه، دو نتیجه می توان فرض نمود:

* اولاً: با احتساب «شش» روایت متحد شده ی فوق که اتحاد آن ها بررسی شد، به اضافه روایت «دوم» و «سوم» که با سایر روایات متحد نبودند، جمعاً «هشت» روایت در این باب خواهیم داشت؛ اما:

- چه قائل به «عدم اتحاد» روایات هفده گانه شویم و بگوییم که: در این باب، همان «هفده» روایت وجود دارد؛

و:

- چه قائل به «اتحاد» بعضی از روایات هفده گانه شویم و بگوییم که: در این باب «هشت» روایت وجود دارد؛

به هر روی، نتیجه هر چه باشد، به تواتر روایات ضروری وارد نمی کند، اما اتحاد روایات در «استدلال فقهی» بسیار مؤثر است.

* ثانیاً: از جمله ثمرات وحدت این است که می توان از برخی روایات به عنوان «مفسر» و از برخی دیگر به عنوان «قرینه» برای بعضی دیگر استفاده کرد؛ به هر روی، از جمع این روایات، می توان یک «مضمون مشترک» بدست آورد.

ص: ۱۶۸

تقسیمات یازده گانه عناوین موجود در هفده روایت باب ششم

حال که به نتیجه «اتحاد» بعضی از روایات با بعض دیگر رسیدیم، در این مبحث لازم است جهت رسیدن به تقسیم بندی صحیح از روایات، ابتداء عناوین وارده در این روایات را شناسایی کرده، سپس معانی آن عناوین را مورد مذاقه و بررسی قرار دهیم تا در نهایت به نتیجه گیری صحیحی از روایات نائل شویم؛ از این رو با تأمل در روایات مزبور، عناوین «یازده گانه» زیر را می توان استخراج نمود:

۱. عنوان «قُری» و «دُور»: این عنوان در هر دو حدیث «اول» و «دوازدهم» آمده است؛ به هر دو روایت توجه فرمایید:

- روایت اول: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَىٰ وَالْدُّورِ».

- روایت دوازدهم: «أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنَ الْقُرَىٰ وَالْدُّورِ».

۲. عنوان «رِبَاع»: این عنوان فقط در حدیث «دوم» آمده است، به این روایت توجه فرمایید:

- روایت دوم: «

الْمَرْأَةُ... لَا تَرِثُ مِنَ الرِّبَاعِ شَيْئًا».

۳. عنوان «الْأَرْضُ» و «الْعَقَارُ»: این عنوان در حدیث «سوم» و «چهارم» آمده است؛ به این دو روایت توجه فرمایید:

- روایت سوم: «

فَأَمَّا الْأَرْضُ وَالْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لِهِنَّ».

- روایت چهارم: «

النِّسَاءُ لَا يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا».

۴. عنوان «تُوبِهِ دَارٌ» و «أَرْضُ»: این عنوان در حدیث «پنجم» و «پانزدهم» آمده است؛ به این دو روایت توجه فرمایید:

- روایت پنجم: «

لَا تَرِثُ... مِنْ تُوبِهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ».

- روایت پانزدهم: «

لَا تَرِثُ... مِنْ تَرْبِهِ دَارٍ وَلَا أَرْضٍ».

۵. عنوان «عَقَارِ الْأَرْضِ»: این عنوان فقط در حدیث «ششم» آمده است؛ به این روایت توجه فرمایید:

- روایت ششم: »

لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَيْئاً».

۶. عنوان «عَقَارِ الدُّورِ»: این عنوان فقط در حدیث «هفتم» آمده است، به این

۷.

ص: ۱۶۹

روایت توجه فرماید:

- روایت هفتم: »

لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئًا.»

۸. عنوان «الأرض»: این عنوان در حدیث «هشتم» آمده است، به این روایت توجه فرماید:

- روایت هشتم: »

هَلْ يَرِثُنَّ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَا.»

۹. عنوان «الدور و العقار»: این عنوان در حدیث «دهم» آمده است؛ به این روایت توجه فرماید:

- روایت دهم: »

لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَالْعَقَارِ شَيْءٌ.»

۱۰. عنوان «رباع الأرض»: این عنوان در حدیث «یازدهم» آمده است؛ به این روایت توجه فرماید:

- روایت یازدهم: »

لَا يَرِثُنَّ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئًا.»

۱۱. عنوان «الدور» و «الضیاع»: این عنوان در حدیث «سیزدهم» آمده است؛ به این روایت توجه فرماید:

- روایت سیزدهم: »

لَا يَرِثُنَّ مِنَ الدُّورِ وَلَا مِنَ الضِّيَاعِ شَيْئًا.»

۱۲. عنوان «عقار»: این عنوان در احادیث «چهاردهم»، «شانزدهم» و «هفدهم» آمده است؛ به این سه روایت توجه فرماید:

- روایت چهاردهم: »

لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا.»

-

روایت شانزدهم: «لَا يَرِثُنَّ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا.»

روایت هفدهم: «أَيَسَّ لَهْنٌ مِنْ عَقَارٍ... شَيْءٌ».

یادآوری دو نکته

نکته ی اول: در میان احادیث هفده گانه فقط حدیث «نهم» است که مطابق تقسیم فوق، هیچ عنوانی ندارد؛ به این روایت توجه فرمایید:

- روایت نهم: «قَالَ إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِيَمَةُ الْخَشَبِ وَالطُّوبِ لِئَلَّا يَتَرَوَّجَنَّ

ص: ۱۷۰

فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ» (۱)

نکته ی دوم: در میان عناوین یازده گانه فوق الاشاره، عنوان «اول»، «سوم»، «چهارم»، «هشتم» و «دهم»، به یکدیگر شباهت بسیاری دارند؛ مجدداً به این عناوین توجه فرمایید:

- عنوان اول: عنوان «قُرَى» و «دُور»: این عنوان در هر دو حدیث «اول» و «دوازدهم» آمده بود.

- عنوان سوم: عنوان «الْأَرْضِ» و «الْعَقَارِ»: این عنوان در حدیث «سوم» و «چهارم» آمده بود.

- عنوان چهارم: عنوان «تُرْبَةِ دَارِ» و «أَرْضِ»: این عنوان در حدیث «پنجم» و «پانزدهم» آمده بود.

- عنوان هشتم: عنوان «الدُّورِ و الْعَقَارِ»: این عنوان در حدیث «دهم» آمده بود.

- عنوان دهم: عنوان «الدُّورِ» و «الضِّيَاعِ»: این عنوان در حدیث «سیزدهم» آمده بود.

ص: ۱۷۱

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۹.

الف: کلمه ی «عقار»

ابن منظور در کتاب «لسان العرب» درباره معنای این کلمه آورده است:

«العَقْرُو العَقَارُ المنزل والضيعة يقال ماله دارٌ ولا عَقَارٌ»... «وخص بعضهم بالعقار النخل...» «قالت أم سلمة لعائشة عند خروجها إلى البصره سَكَنَ اللهُ عَقِيرَاكَ فَلَا تُصْحِرِيهَا(۱) أَي أَسَكَّنَكَ اللهُ بَيْتَيْكَ وَعَقَارَكَ وَسَتَرَكَ فِيهِ فَلَا تُبْرِزِيهِ»... «عَقَارُ الْبَيْتِ مَتَاعُهُ وَنَصَدُّهَا الَّذِي لَا يُبْتَدَلُ إِلَّا فِي الْأَعْيَادِ(۲)» «عقر و عقار به معنای منزل و زمین آمده است [و نزد عرب وقتی می خواهند بگویند کسی چیزی ندارد] می گویند: نه خانه ای دارد و نه زمینی»... «بعضی گفته اند کلمه ی عقار به معنای نخل است و اختصاص به آن دارد»... «[در حدیثی آمده است که] ام

ص: ۱۷۲

-
- ۱- (۱). ر. ک. به: بحار الأنوار، علامه مجلسی (رحمه الله)، ج ۳۲، ص ۱۵۳ باب ۲ باب احتجاج أم سلمة رضي الله عنها؛ این مطلب با تعابیر مختلف آمده از جمله: سَكَنَ عَقِيرَاكَ فَلَا تُصْحِرِيهَا
- ۲- (۲). ر. ک. به: لسان العرب، ابن منظور، ج ۴، ص: ۵۹۱.

سلمه زمانی که عایشه با خوارج علیه امام علی (علیه السلام) به سمت بصره حرکت کرد به او

گفت: خداوند تو را در زمین و خانه ات محفوظ نگاه داشت این [حفاظت] را باز و آشکار نکن... [کلمه] عقار وقتی به بیت اضافه می شود به معنای متاعخانه می شود و وسائل و متاع خانه ای که جمع شده و پخش نمی شود مگر در اعیاد.

- جوهری در کتاب «الصحاح فی اللغة» می گوید:

«وَالْعَقَارُ بِالْفَتْحِ: الْأَرْضُ وَالضِّيَاعُ وَالنَّخْلُ»^(۱).

و عقار به فتح عین، به معنای زمین و زمین کشاورزی و نخل است.

- طریحیدر کتاب «مجمع البحرین و مطلعالنیرین» می گوید:

«عقر الدار: أصلها... و عن ابن فارس العقر أصل كل شيء و في الخبر: مَا غَزَى قَوْمٌ

ص: ۱۷۳

۱- (۱). ر. ک. به: صحاح فی اللغة، جوهری، ج ۱ ص ۴۸۵.

فِي عُقْرِ دِيَارِهِمَا ذَلَّوْا (۱) و فِي الْحَدِيثِ ذَكَرَ الْعَقَارَ كَسَيِّلَامٍ وَ هُوَ كُلُّ مَلِكٍ ثَابِتٍ لَهُ أَصْلٌ كَالدَّارِ وَ الْأَرْضِ وَ النَّخْلِ وَ الضِّيَاعِ وَ مِنْهُ قَوْلُهُمْ: مَا لَهُ دَارٌ وَ لَا عَقَارٌ وَ جَمْعُ الْعَقَارِ، عَقَارَاتُ. (۲)

عقر دار یعنی اصل دار... و ابن فارس می گوید: عقر، به اصل هر چیزی اطلاق می گردد... و در خبری [از امام علی (علیه السلام)] آمده است: [بخدا سوگند] هیچ قومی در زمین خانه خود جنگ نکرد مگر اینکه دلیل شد و شکست خورد و در حدیث آمده [ضبط صحیح] عقر به فتح عین همچون سلام است و عقر به هر ملکی اطلاق می شود که دارای اصل و ریشه ای است هم چون خانه و زمین و نخل و زمین کشاورزی [البته] در مورد کسی که چیزی ندارد [نیز] گفته می شود که نه خانه دارد و نه عقر و جمع عقر، عقرات است.

- راغب اصفهانی (۳) در کتاب «المفردات فی غریب القرآن» می گوید:

«عقر: عقر الحوض والدار وغيرهما أصلها ويقال له عقر وقيل: ماغزی قوم فی عقر دارهم قط إلاذلوها وقيل للقصر عقره وعقرته أصبت عقره أى أصله نحو رأسه ومنه عقرت النخل قطعته منأصله». (۴)

کلمه ی عقر در استعمالاتی مانند: عقر حوض و عقر خانه و غیر آن به معنای اصل آن است و گفته می شود او عقر [یعنی زمین] دارد و نیز گفته شده است هیچ قومی در اصل خانه شان مورد تهاجم قرار نگرفته اند مگر اینکه دلیل شدند و این کلمه به قصر نیز گفته شده: عقره و کلمه عقرته یعنی به اصلش [و] نزدیک سرش رسیدم و از همین کلمه است؛ کلمه عقرت النخل به معنی اینکه از اصلش قطع کردم.

- ابن اثیر در کتاب «النهایه فی غریب الاثر» نیز می گوید:

«العقار بالفتح: الضیعه والنخل والارض ونحوذلك». (۵)

عقر به فتح عین به معنای زمین کشاورزی و نخل و مطلق ارض و امثال این ها آمده است.

ادعای بعض الاعاظم: عقر به زمین خانه و یا حداقل به زمین مشغوله می گویند نه مطلق اراضی.

یکی از فقهای بزرگوار معاصر - دام عزه - با طرح این ادعا که «عقر به زمین خانه و یا حداقل به زمین مشغوله اطلاق می گردد نه مطلق اراضی؟!» می خواهند نتیجه بگیرند که زوج از مطلق اراضی محروم نیست بلکه از فقط از زمین خانه مسکونی محروم است؛ حاصل اظهار نظر اینفقیه معاصر - دامت برکاته -، که منشأ فتوای ایشان نیز شده، چنین است که می فرمایند:

* اولاً: بعد از مراجعه به کتب لغت و کاربرد اصطلاحی عقر، متوجه می شویم که:

- در لغت - نزد لغویون - از «عقر» به عنوان «الأرض المشغوله» یاد می شود نه «الأرض الخالیه»؛ یعنی فقط به زمینی که در آن ساختمان یا درخت یا زراعتی باشد، «عقر» اطلاق می کنند.

-
- ۱- (۱) . ر. ک. به: نهج البلاغه، خطبه ۲۷، باب دعوت مردم به جهاد، ص ۶۹ اصل فرمایش حضرت این است: «مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذُلُّوا».
- ۲- (۲) . ر. ک. به: مجمع البحرين و مطلعال نیرین، طریحی، ج ۳، ص ۴۱۰
- ۳- (۳) . ابوالقاسم، حسین بن محمد، معروفه راغب اصفهانی متوفای سال ۵۰۲ هـ - ق.
- ۴- (۴) . ر. ک. به: المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۴۴۹
- ۵- (۵) . ر. ک. به: النهایه فی غریب الاثر، ابن اثیر، باب العین مع القاف، ج ۳، ص ۵۲۹.

- در اصطلاح نیز - نزد فقیهان - از «عقار» به عنوان «الأرض المشغوله» یاد می شود نه «الأرض الخالیه»؛

پس اهل لغت «عقار» را در «الارض المشغوله» بکار برده اند.

* ثانیاً: اینکه گفته می شود: زوجه از «عقار» ارث نمی برد، منظور همان «زمین خانه ای» است که او در آن سکونت داشته یا اینکه لااقل در صورت توسعه در اطلاق، از «زمین مشغوله» ارث نمی برد؛ نه اینکه از «مطلق اراضی» محروم است و ارث نمی برد.

* ثالثاً: کلام طریحی در «مجمع البحرین» و راغب در «المفردات» درباره «عقر» مؤید این نظر است؛ زیرا، راغب می گوید: بدرستی که «عقر» بر هر چیزی که دارای «اصل» باشد اطلاق می شود، پس «عقر» به منزله ی فرع است؛ لذا به زمین خالی، عقر گفته نمی شود؛ از این رو، هنگامی که عقر به کلمه دیگری اضافه شود، می گویند: زمین خانه، زمین حوض، زمین کشاورزی و یا زمین باغ.

بنابراین باید اصل یا زمینی وجود داشته باشد تا فرعی همچون خانه بر آن بار شود، پس عقار فرع بر اصل است، یعنی زمانی عقار وجود دارد که اصلی نیز وجود داشته باشد.

* رابعاً: «زوجه فقط از خانه مسکونی ارث نمی برد»؛ پس فرقی بین «عقار» و «دور» وجود ندارد.

اصل استدلال ایشان چنین است:

«إن العقر يُقال على كل شيء له أصل فالعقر بمنزله الفرع فلا يقال في الأرض الخالیه عقرٌ و لكن يُقال عقرُ الدار، عقرُ الحوض، عقر الروضه و عقر البستان» (۱) و «إن الأصل في الاستعمال العقر و العقار استعمالُهُما في كل شيء له أصل كالدار و قد استعمل في خصوص الدار و في القصر الذي يكون معتمداً لاهل القرية... فلو

ص: ۱۷۵

۱- (۱). ر. ک. به: ارث الزوجه، آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته.

لم يكن ظاهراً في خصوص الاراضى المشغوله... ليس ظاهراً في

مطلق الاراضى»(۱)

بدرستی که عقر بر هر چیزی که دارای اصل باشد اطلاق می شود، پس عقر به منزله فرع است؛ لذا به زمین خالی عقر گفته نمی شود ولی وقتی عقر به کلمه دیگری اضافه شود، می گویند: زمین خانه، زمین حوض، زمین باغچه و زمین باغ.

... بدرستی که اصل در استعمال عقر و عقار، کاربرد این دو کلمه در هر چیزی است که دارای اصل است همچون خانه و گاهی هم در خصوص خانه و قصری که محور اهل روستا است استعمال شده؛... ولی اگر کلمه عقار ظهور در خصوص اراضی مشغوله نداشته باشد،... ظهور در مطلق زمین هم ندارد.

مناقشه بر استدلال بعض الاعظم

بر برداشت خاصی که فقیه بزرگوار معاصر - دامت برکاته - از معنای «عقار» کرده و بر این مبنا نیز، استدلالاتی مطرح فرمودند، چند ایراد وارد است:

* اولاً: لغویون بین موردی که «عقار» به صورت «مطلق» استفاده شده باشد و بین موردی که «عقار» به صورت «مضاف» استفاده شده باشد، فرق قائل اند؛ یعنی:

- زمانی که کلمه ی «عقار» به نحو «مطلق» - و بدون اضافه به کلمه دیگری - استعمال شده باشد، آنرا به «مطلق ارض» اطلاق می کنند، اگر چه زمین خالی باشد.

اما:

- زمانی که کلمه ی «عقار» به نحو «مضاف» - و با اضافه به کلمه دیگری - استعمال شده باشد، معنای آن تغییر کرده و دیگر در زمین خالی استعمال نمی شود؛ در این صورت «عقار البیت» معنایش، «متاع البیت» می گردد.

* ثانیاً: اینکه فرمودند: «عقار» حتماً در جایی است که فرعی وجود داشته باشد صحیح نبوده و مورد قبول نیست؛ البته منشأ این استدلال، خلطی است که درباره معنای کلمه ی «عقار» از کلام راغب در «المفردات فی غریب القرآن» و طریحی

* در «مجمع البحرین» داشته اند؛ اما با دقت در عبارات این دو کتاب، روشن می شود که

*

ص: ۱۷۶

«راغب» و «طریحی» می گویند: عرب به «مطلق زمین»، «عقار» می گوید و در جایی که فرعی در این زمین ساخته شده باشد به اعتبار این اصل به آن فرع، عقار می گویند، بنابراین در جایی که فرعی نیز وجود ندارد به خود اصل، عقار اطلاق می کنند؛ نه اینکه آنچنان که از قول این دو کتاب فرمودند: عرب، عقار را در جایی استعمال می کند که اصل و فرعی وجود داشته باشد! لذا میان این دو معنای لغوی، فرق وجود دارد. (۱) مؤید مناقشه بر استدلال صاحب رساله ی «ارث الزوجه»

مؤید این مناقشه، کلام مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در پاورقی کتاب «رسائل» است؛ ایشان به کلام ابو عبید هروی در کتاب «غریبین» - که در علم لغت تألیف شده است - استناد کرده و می فرمایند:

«قال الهروی العقار الاصل، يُقال لفلان عقاراً أى أصل مالٍ و منه الحديث مَنْ باع داراً أو عقاراً أى أصل مالٍ» (۲)

هرویمی گوید: عقار همان اصل است و [وقتی که] گفته می شود برای فلان شخص عقار است یعنی صاحب اصل مال است و معنای حدیث نیز بر همین مبناست [که می گوید] کسی که خانه ای یا عقاری بخرد؛ یعنی اصل مالی بخرد.

پس همان طور که از کلام هروی بر می آید، وی:

* اولاً: «عقار» را به معنای «اصل» آورده و هیچ اشاره ای به «زمین» نکرده است؛ یعنی معنای اولیه «عقار» را «ارض» ندانسته، ولی چون در عرف، اصل برای

*

ص: ۱۷۷

۱- (۱). به نظر نگارنده: [ثالثاً: ظاهراً چنین تعبیری در کتاب «المفردات فی غریب القرآن» راغب اصفهانی وجود ندارد؛ پس این نقل قول فقیه معاصر - دامت برکاته -، صحیح نیست؛ البته بزرگان دیگری هم در این نقل قول اشتباه کرده اند ولی مرحوم آیت الله العظمی فاضل لنکرانی (رحمه الله) با عبارت: «والمحکی عن مفردات الراغب الاصبهانی...» تلویحاً اشاره می نمایند که این عبارت، برای ایشان نقل شده است؛ زیرا، کلمه ی «المحکی» که در کلامشان وجود دارد، مشعر بر این است که خودشان مطلب مذکور را نیافتند] ر. ک. به: تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله، کتاب الطلاق و الموارث، آیت الله فاضل لنکرانی (رحمه الله)، ص ۴۶

۲- (۲). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی (رحمه الله)، طرح قدیم، ص ۲۵۸.

«بناء»، «نخل» و «بستان»، زمین است؛ لذا، به زمین، «عقار» اطلاق می شود، هر چند ممکن است «بناء»، «نخل» و «بستان» در آن وجود نداشته باشد.

* ثانیاً: فرقی بین وجود یا عدم وجود فرع بر روی اصل نگذاشته است.

نتیجه: «عقار مطلق» به معنای «مطلق ارض»

با توجه به نظر لغویون که بیان آن گذشت نتیجه می گیریم که: اگر «عقار» به طور مطلق و بدون اضافه استعمال شده باشد، در لغت به معنای «مطلق ارض» است؛ البته گاهی اوقات به «نخل» و «ضیعه» هم «عقار» اطلاق شده، اما در معنای «مطلق ارض» هم استعمال شده است.

به هر روی «عقار» هم برای «ارض مشغوله» استعمال شده هم برای «ارض خالیه و بایر»؛ بنابراین عرب، به «ارض»، «عقار» می گوید.

ب: کلمه ی «رباع»

در اکثر کتب لغت «ربع» به معنای «خانه»، «منزل» و «وطن» آمده است؛ به عنوان مثال فراهیدی در کتاب «العین» - که از قدیمی ترین کتب لغوی است - همین معنا را اختیار نموده است؛ حال به عبارات برخی از لغویون توجه فرمایید:

- فراهیدی در کتاب «العین» در این باره می گوید:

«وَالرَّبْعُ: الْمَنْزِلُ وَالْوَطَنُ»^(۱)

ربع به معنای منزل و وطن است

- جوهری در کتاب «الصحاح فی اللغة» ابتداء می نویسد:

«الرَّبْعُ: الدَّارُ بَعَيْنِهَا حَيْثُ كَانَتْ وَجَمَعَهَا رِبَاعٌ وَرُبُوعٌ وَأَرْبَاعٌ وَارْبَعٌ»^(۲)

رَبْع به معنای خود خانه و ساختمان است؛ البته تا زمانی که وجود داشته باشد و جمع رَبْع، رباع، ربوع، ارباع و اربع می باشد.

ص: ۱۷۸

۱- (۱). ر. ک. به: کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، ج ۱، ص ۱۱۳

۲- (۲). ر. ک. به: صحاح فی اللغة، جوهری، ج ۱، ص ۲۳۷

و سپس می گوید: ابوسعید اصمعی نیز «رباع» را به خود «خانه» معنا کرده است.

- فیومی نیز در کتاب «مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر» در این باره می نویسد:

»

وَالرَّبْعُ مَحَلَّةُ الْقَوْمِ وَمَنْزِلُهُمْ (۱)

ربع به معنای مکان و محله یک قوم و منزلشان است.

نتیجه: کلمه ی «عقار» اعم از کلمه ی «ربع»

با توجه به نظر لغویون، به نظر می رسد که:

* اولاً: «رباع» در لغت به معنای «منزل» و «خانه» است؛ از این رو، فقهاء، معنای کلمه ی «عقار» را اعم از معنای کلمه ی «ربع» دانسته اند.

* ثانیاً: امام (علیه السلام) در روایت دوم یا عنوان دوم، ابتداء از کلمه ی «رباع» استفاده فرمودند و سپس در ذیل روایت، بجای کلمه ی «رباع» از عبارت «مِنَ الْأَصْلِ» استفاده نمودند؛ به روایت دوم مجدداً توجه فرمایید: «... وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ... وَ لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ»

* ثالثاً: در روایت یازدهم یا عنوان نهم، عبارت «مِنَ رَبَاعِ الْأَرْضِ» آمده بود، در این عنوان، احتمال قوی وجود دارد که اضافه، اضافه بیانیه باشد، یعنی در اصل، عبارت «مِنَ الْأَرْضِ» بوده است.

نظر مختار:

ج: کلمه ی «ضیعه»

لازم است جهت روشن شدن معنای «ضیعه» از برخی مهم ترین کتب لغت، معنای آن را استخراج نماییم، تا به معنای دقیق آن در روایات، نائل شویم.

- ابن منظور در کتاب «لسان العرب» می گوید:

-

ص: ۱۷۹

ضیعه همان عقار است... و ضیعه به زمینی که در آن کشاورزی می شود و غله دارد [گفته می شود]

- فیومی در کتاب «مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر» می نویسد:

«وَالضَّيْعَةُ الْعَقَارُ» (۲) ضیعه همان عقار است.

نتیجه: «ضیاع» مترادف با «عقار»

در لغت «ضیاع» و «عقار» یک معنا دارد و در مواردی که در روایت کلمه ی «عقار» و «ضیاع» با یکدیگر آمده، بدین جهت بوده است که، این دو کلمه یک معنا داشته و با یکدیگر فرقی نمی کرده اند؛ لذا امام (علیه السلام) آن ها را با هم آورده است؛ بنابراین:

- روایت دهم یا عنوان هشتم، که در آن کلمات «مِنَ الدُّورِ وَ الْعَقَارِ» آمده؛

- روایت سیزدهم یا عنوان دهم، که در آن کلمات «مِنَ الدُّورِ وَ... الضَّيْعِ» آمده؛

یک معنا دارند.

د: کلمه ی «قریه»

- فیومی در کتاب «مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر» می گوید:

«... الْقَرْيَةُ كُلُّ مَكَانٍ اتَّصَلَتْ بِهِ الْأَيْتَةُ وَاتُّخِذَ قَرَارًا» (۳)

قریه به هر مکانی که بناها به هم متصل و ثابت باشند گویند.

فیومی به نقل از کتاب «

کفایه المتحفظ و نهایه المتلفظ فی اللغة العربیه» (۴) قریه را هر مکانی می داند که ساختمان ها به هم متصل هستند.

ص: ۱۸۰

۱- (۱) . ر . ک . به: لسان العرب، ابن منظور، ج ۸، ص ۲۲۸

۲- (۲) . ر . ک . به: المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، فیومی، ج ۵، ص ۳۶۹

۳- (۳) . ر . ک . به: همان، ج ۷، ص ۳۸۶

۴- (۴) . مؤلف این کتاب ابن الاجدابی، ابو اسحاق ابراهیم بن اسماعیل بن احمد بن عبد الله الازهری است..

- فیروز آبادی در کتاب «قاموس المحيط» درباره ی این کلمه می نویسد:

«الْقَرْيَةُ وَيُكْسَرُ الْمِصْرُ الْجَامِعُ»^(۱)

قریه بخشی از یک شهر بزرگ است.

- ابن اثیر در کتاب «النهایه فی غریب الاثر» در این باره می گوید:

«والقَرْيَةُ مِنَ الْمَسَاكِنِ وَالْإِبْنِيَّةِ: الضِّيَاعُ وَقَدْ تُطَلَّقُ عَلَى الْمُدُنِ»^(۲)

قریه که از خانه ها و ساختمان تشکیل شده، همانزمین است، البته بر شهر نیز گاهی اطلاق شده است.

همان طور که روشن است ابن اثیر، معنای «قریه» را همان معنای «ضیعه» می داند.

نتیجه ی کلی

در روایات باب ششم یا همان عناوین یازده گانه، کلمات «عقار»، «ضیعه» و «قریه»، یک معنا داشته و در یک معنا نیز، استعمال شده اند.

ص: ۱۸۱

۱- (۱). ر. ک. به: قاموس المحيط، فیروزآبادی، ج ۳، ص ۴۶۳

۲- (۲). ر. ک. به: النهایه فی غریب الاثر، ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۲.

بررسی تقسیمات طائفه ی اول از روایات

در مباحث ابتدایی فصل سوم، یعنی بحث روایات، «دو» تقسیم از روایات بیان شد که ذیلاً به یادآوری مجدد آن ها می پردازیم:

۱. تقسیم این روایات، بنابر عمومیت و خصوصیت حرمان؛ که در این تقسیم دو نوع یا دو دسته روایت داشتیم.

۲. تقسیم این روایات، بنابر چگونگی ارث بردن؛ یعنی: ارث بردن زوجه از عین زمین و یا قیمت آن و ارث بردن زوجه از عین آلات و ابنیه و یا قیمت آن؛ که در این تقسیم نیز سه نوع یا سه دسته روایت داشتیم.

و نیز در محل خود ثابت شد که:

بعضی از روایات هفده گانه با بعض دیگر متحدند، یعنی روایات باب ششم، از حیث وحدت، مجموعاً، «هشت» روایت شدند، نه «هفده» روایت.

در این پیوست، نسبت به تأیید این دو نوع تقسیم بندی از روایات و یا تردید بر این تقسیم بندی، خواهیم پرداخت.

الف: رد تقسیم دوم از روایات؛ (تقسیم روایات بنا بر چگونگی ارث بردن)

حال، بر فرض قبول اتحاد بعض روایات، دیگر مجالی برای تقسیم دوم بوجود نمی آید؛ چون در این صورت، تقسیم دوم، دارای «دو» اشکال خواهد بود.

دو اشکال بر تقسیم دوم از روایات بر فرض قبول اتحاد روایات

۱. با فرض وحدت روایات، موضوعی برای تقسیم دوم باقی نمی ماند؛

اگر بحث وحدت روایات هفده گانه مطرح نبود، این تقسیم بندی، تا حدی تقسیم نیکویی شمرده می شد؛ اما وحدت، این حُسن را از بین می برد، لذا این تقسیم دیگر معنا و مفهومی نخواهد داشت.

۲. تقسیم دوم، ثنایی نیست لذا نه مفهوم دارد و نه ثمره عملی!

در این تقسیم بندی، روایات به «سه» نوع یا سه دسته تقسیم می شدند که روشن است این تقسیم، یک تقسیم ثنایی نیست تا بتوان از آن مفهوم گیری کرد و اساساً تقسیم بندی در صورتی صحیح است که مفهوم بر آن مترتب بوده و دارای ثمره عملی باشد.

بنابراین، عمده مطلب این است که چنانچه نتوان از یک دسته روایات مفهوم گیری کرد، دیگر ثمره ی عملی هم بر آن ها مترتب نخواهد بود.

ب: پذیرش تقسیم اول از روایات؛ (تقسیم روایات بنا بر عمومیت یا خصوصیت حرمان)

بعد از اینکه روایات «هفده گانه» را به «یازده» عنوان تقسیم کردیم، بایسته است روشن نماییم، از کدام یک از عناوین مذکور «عمومیت حرمان» استفاده می شود و از کدام یک از عناوین مذکور «خصوصیت حرمان» استفاده می شود؛ تا مشخص شود کدامین روایت، عنوان خاص دارد و کدامین روایت، عنوان عام؟

سپس باید بررسی شود که: با این عناوین چه باید کرد؟

* آیا باید یکی را «مقید» و یا «مخصص» دیگری قرار داد؟

و یا:

* آیا صنعت استدلال عمل دیگری غیر از «تقیید» و «تخصیص» اقتضا دارد؟

از این رو، برای پاسخ به سؤالات فوق بهترین و اساسی ترین تقسیم از روایات، تقسیم آن ها به دو نوع یا دو دسته ای است که در تقسیم اول بیان آن گذشت، یعنی تقسیم به دسته «عام» و «خاص»؛ لذا در آنجا بیان شد که، تقسیم اول روایات چنین است:

۱. تقسیم یک دسته از روایات، به روایاتی که «عمومیت حرمان» را می رسانند، یعنی روایاتی که می گویند: «زوجه از مطلق زمین، ارث نمی برد». یا همان قول مشهور بین قدما و متأخرین.

و:

۲. تقسیم یک دسته از روایات، به روایاتی که «خصوصیت حرمان» را می رسانند، یعنی روایاتی که می گویند: «زوجه از زمین خانه، ارث نمی برد». یا همان قول شیخ مفید (رحمه الله) و مرحوم ابن ادریس (رحمه الله).

بررسی تعداد روایات «خاص» و «عام» در میان روایات هفده گانه

الف: تعداد روایات خاص در میان هفده روایت

«وسائل الشیعه» روشن است که خاص بودن به این معناست که: «زوجه فقط از زمین مسکونی محروم است ولی از سایر زمین ها ارث می برد»؛ این «سه» عنوان عبارتند از:

۱. عنوان «رباع»:

این عنوان، در حدیث «دوم» آمده بود که فرمودند: «تَرِثُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَى وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ شَيْئاً» و بیان شد که «رباع» به معنای منزل مسکونی است.

۲. عنوان «عَقَارِ الدُّور»:

این عنوان، در حدیث «هفتم» آمده بود که فرمودند: «لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئاً» در این روایت امام (علیه السلام) می فرماید: «زوجه از زمین خانه ها ارث نمی برد».

ص: ۱۸۴

۳. عنوان «رَبَاعِ الْأَرْضِ»:

این عنوان، در حدیث «یازدهم» آمده بود که فرمودند: «إِنَّ السَّاءَ لَا يَرْتُنَّ مِنْ رَبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئًا»

همان گونه که گفته شد، درباره اضافه ی کلمه «رباع» به «الارض» یعنی «رَبَاعِ الْأَرْضِ» دو نظر جریان دارد، یعنی یا این:

* نظر اول: اضافه، بیانیه است؛ اگر چنین باشد معنای «رَبَاعِ الْأَرْضِ» چنین می شود که: «رباع من الارض» عبارت دیگری از «نفس الارض» خواهد بود.

در این صورت، این روایت جزء روایات «عام» قرار می گیرد، که این احتمال، مورد قبولو تأیید نیست.

و یا این:

* نظر دوم: اضافه، غیر بیانیه است؛ اگر چنین باشد معنای «رَبَاعِ الْأَرْضِ» چنین می شود که: زوجه از خصوص «رباع» ارث نمی برد.

در این صورت، این روایت، جزء روایات «خاص» قرار می گیرد، که این احتمال، مورد تأیید است.

ب: تعداد روایات عام در میان هفده روایت

«وسائل الشیعه» بدیهی است عام بودن بدین معناست که: «زوجه از مطلق اراضی - چه مشغوله و چه غیر مشغوله - ارث نمی برد»؛ این «هشت» عنوان عبارتند از:

۱. عنوان «الْقَرَى وَ الدُّورِ»: این عنوان، در حدیث «اول» و «دوازدهم» آمده است.

۲. عنوان «الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ»: این عنوان، در حدیث «سوم» و «چهارم» آمده است.

۳. عنوان «تُرْبِهِ دَار» و «أَرْض»: این عنوان، در حدیث «پنجم» و «پانزدهم» آمده

۴.

ص: ۱۸۵

است.

۵. عنوان «عَقَارِ الْأَرْضِ»: این عنوان، در حدیث «ششم» آمده است.

۶. عنوان «الْأَرْضِ»: این عنوان، در حدیث «هشتم» آمده است.

۷. عنوان «الدُّورِ وَ الْعَقَارِ»: این عنوان، در حدیث «دهم» آمده است.

۸. عنوان «الدُّورِ» و «الضَّيَاعِ»: این عنوان، در حدیث «سیزدهم» آمده است.

۹. عنوان «عَقَارِ»: این عنوان، در احادیث «چهاردهم»، «شانزدهم» و «هفدهم» آمده است.

یادآوری برخی نکات مهم در عناوین روایات عام

نکات مهم در اولین عنوان عام

- «قری» جمع قریه و به معنای «ضیعه» است و «ضیعه» نیز به معنای «عقار» و «ارض» آمده است، گویا امام (علیه السلام) بجای جمله «لَمَا تَرِثُ... مِنْ الْقَرَى وَ الدُّورِ» که در «عنوان اول» یا روایت «اول» و «دوازدهم» مشترک است، فرموده اند: «لَمَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ وَ الدُّورِ»

- عطف «دور» بر «قری» از قبیل عطف «خاص» بر «عام» است.

نکات مهم در دومین عنوان عام

- به جهت اینکه کلمه «عقارات» جمع است، لذا تقریباً از آن استفاده عموم می شود؛ یعنی: «زوجه از هیچ زمین و از هیچ عقاری ارث نمی برد».

- اشکال و جواب پیرامون احتمال استفاده خصوصیت از عنوان دوم

اشکال این است که احتمال دارد، «الف» و «لام» در «الارض» برای عهد باشد، در این صورت منظور از «الارض» زمین خانه ی مسکونی است؛ پس عنوان

دوم، جزء عناوین خاص است.

در پاسخ باید گفت: این احتمال باطل است، زیرا، کلمه ی «العقارات» جمع بسته شده است، لذا «الف» و «لام» آن، نمی تواند برای عهد باشد.

با بطلان احتمال مذکور، نتیجه این می شود که عنوان دوم جزء عناوین عام قرار می گیرد، یعنی «زوجه از هیچ زمینی ارث نمی برد».

- احتمال محقق بروجردی (رحمه الله): عنوان دوم یا حدیث سوم و چهارم، بواسطه ذکر قرینه ی «قیمه الاشیاء»، احتمال دارد که جزء عناوین خاص باشد.

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله) در کتاب «تقریرات ثلاث» در بحث «میراث الازواج» درباره حدیث سوم می فرماید: احتمال می رود مراد از کلمه «ارض» و «عقارات» در روایت سوم و چهارم به قرینه ذکر عبارت «قیمت اشیاء مخصوص زمین»، خصوص زمین مسکونی باشد، نه مطلق اراضی.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«و هذه الروایه كما تحتمل أن یراد بها مطلق الارض بظاهر اللفظ، كذلك تحتمل أن یراد بها خصوص أرض المساكن بقرینه ذكر القیمه الاشیاء مخصوصه بأرض المساكن و الدور»^(۱)

و این روایت همچنانکه احتمال داده می شود بواسطه ظاهر لفظ، از آن مطلق ارض اراده شود، همچنان احتمال داده می شود خصوص زمین مسکن بواسطه ی قرینه ذکر قیمت اشیاء مخصوص زمین - همچون آجر و بنا و چوب و نی که مربوط به زمین مسکونی است - زمین مسکن ها و خانه ها اراده شده باشد.

- مناقشه بر نظر محقق بروجردی (رحمه الله)

اینکه محقق بروجردی (رحمه الله) عنوان دوم یا روایات سوم و چهارم را جزء روایات خاصه محسوب نمودند، غیرقابل قبول است؛ زیرا، به سه دلیل، موضوع احتمال

طرح شده از سوی ایشان، بسیار ضعیف، بلکه متنفی است:

دلیل اول: به طور معمول در عرف، زمین غیر مسکونی، دارای ساختمان نیست؛ پس دیگر مجالی برای احتمال یاد شده وجود ندارد.

دلیل دوم: شارع برای بیان اینکه زوجه از چه چیزی ارث می برد و از

چه چیزی ارث نمی برد، غیر از این بیانی که در روایتمطرح نموده، راه بیان دیگری نداشته؛ در این صورت نمی توان یک شیء را قرینه برای شیء دیگر قرار داد؛ بنابراین روایت می خواهد بفرماید که:

* در جایی که آجر، بناء، چوب و نی وجود دارد، زوجه از عین آن ها ارث نمی برد ولی از قیمتشان ارث می برد. و:

* در جایی که آجر، بناء، چوب و نی وجود ندارد، زوجه از عین و قیمت آن ها ارث نمی برد.

* دلیل سوم: اینکه محقق بروجردی (رحمه الله) قصد کردند که فراز ابتدایی روایت را قرینه برای ضابطه ی آتیقرار دهند، کاری بسیار دور از فصاحت و بلاغت است.

به عبارت روشن تر: این نحوه قرینه قرار دادن، که محقق بروجردی (رحمه الله) در این احتمال مطرح می نمایند، از فصاحت و بلاغت بسیار دور است؛ یعنی اینکه ایشان جمله ی اول روایت را، - یعنی: «سَيَأْتِيَنَّكَ عَنِ النِّسَاءِ مِمَّا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ؟ قَالَ (عليه السلام): لَهُنَّ قِيمَةُ الطُّوبَى وَ الْبِنَاءِ وَ الْخَشَبِ وَ الْقَصَبِ» - که راوی از امام (عليه السلام) پیرامون میراث زوجه پرسیده است، قرینه ی ضابطه ای که بعداً می خواهد بیاید - یعنی: «فَأَمَّا الْأَرْضُ وَ الْعَقَارَاتُ فَلَا مِيرَاثَ لَهُنَّ» - قرار می دهند، از فصاحت و بلاغت به دور است.

نکات مهم در سومین عنوان عام

- بررسی احتمال تردید راوی بین کلمه «دار» و «ارض»

برخی گمان کرده اند: علت اینکه راوی، در روایت «پنجم»، کلمه «دارِ او ارض» آورده است بخاطر این بوده که او بین این دو کلمه، تردید داشته است.

بطلان احتمال تردید راوی در روایت پنجم

* اولاً: اینکه گفته شده، راوی بین دو کلمه وارده در این روایت تردید

*

داشته، نه سخن صوابی است و نه صحیح و مورد قبول!

* ثانیاً: بیان این عبارت و عطف دو کلمه با حرف «أو» بیانگر تردید نیست؛ بلکه تنویدی است از جانب امام (علیه السلام) که آن را بیان فرموده اند.

- همان طور که در مباحث گذشته بیان شد، این روایت با روایت «پانزدهم» اتحاد دارد هر چند در آنجا تعبیر روایت «دار و لا ارض» بود.

نکات مهم در چهارمین عنوان عام

- از آنجا که اضافه ی «عقار» به «ارض» در روایت ششم، «بیانیه» است، پس این روایت، ظهور بر این دارد که جزء روایات عام است.

نکات مهم در هشتمین عنوان عام

- اشکال محقق بروجردی (رحمه الله) بر روایت چهاردهم

مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) می فرمایند: این روایت، سه مشکل اساسی دارد:

* مشکل اول: این روایت با عالی ترین صوت به کسانی که کمترین شناختی از الفاظ ائمه معصومین (علیه السلام) دارند، اعلام می کند که از معصوم (علیه السلام) صادر نشده است.

«و هذه الروایه تنادی بأعلى صوتها أنّها ليست بهذه الالفاظ من الامام (عليه السلام) كما يعرف ذلك من كان له أدنى بصيره في ألفاظ الاحاديث المنقوله عنهم (عليه السلام)»^(۱)

و این روایت با واضح ترین شکل می گوید که این الفاظ از امام (علیه السلام) نیست همان طور که هر کسی که کوچک ترین علمی درباره الفاظ

احادیث روایت شده از ائمه (علیه السلام) دارد این نکته را می فهمد.

* مشکل دوم: راوی در این مکاتبه گمان کرده از امام (علیه السلام) شنیده است اما بدیهی است به علت مکاتبه بودن این روایت، راوی آن را از

*

۱- (۱) . ر.ک. به: همان، ص: ۱۱۱.

معصوم (علیه السلام) شنیده است.

«و... قلنا: فی أوّل الحدیث أنّه زعمه أنّه سمعه من الامام (علیه السلام)»^(۱)

و در ابتدای حدیث یاد آور شدیم که او گمان کرده، آن را از امام (علیه السلام) شنیده است.

* مشکل سوم: مضاف بر اینکه، شخص «محمد بن سنان» که درباره او گفته شده، از غالیان بوده؛ فقیه را از اعتماد به روایت او منع می کند. به عنوان نمونه از جناب «صفوان بن یحیی» درباره «محمد بن سنان» نیز نقل شده که او با کنایه «محمد بن سنان» را غالی یاد کرده است:

«مضافاً الی أنّ الاعتماد بروایه محمد بن سنان الذی قیل فی حقه أنّه غال، و نقل عن صفوان قد یرید أن یطیر - کنایه عن الغلو - فمنعناه.»^(۲)

علاوه بر اینکه اعتماد به روایت محمد بن سنان که درباره وی گفته شده، غالی است و از صفوان نقل شده که گاهی فال بد می زد - کنایه از غلو - لذا منعی کردیم.

مرحوم نجاشی (رحمه الله) سخن «صفوان بن یحیی» را درباره «محمد بن سنان» چنین نقل می نماید:

«محمد بن سنان أبو جعفر الزاهری فقال صفوان: إن هذا ابن سنان لقد هم أن یطیر غیر مره فقصصناه حتی ثبت معنا و هذا یدل علی اضطراب کان و زال.»^(۳)

محمد بن سنان ابو جعفر زاهری؛ صفوان درباره وی گفت: این ابن سنان تلاش کرد و می خواست که چند بار فال بد بزند - کنایه از اینکه می خواست غلو کند - پس برای او مسائل را بازگو کردیم تا اینکه مثل ما شد - کنایه از اینکه اعتقادش تصحیح شد - و این نشان

ص: ۱۹۰

۱- (۱). ر. ک. به: همان

۲- (۲). ر. ک. به: همان

۳- (۳). ر. ک. به: رجال نجاشی، ص: ۳۲۸.

دهنده ی اضطراب قبلی وی و از بین رفتن آن است.

نقض و ابرام بر اشکال محقق بروجردی (رحمه الله)

* اولاً: همان گونه که در انتهای بحث بررسی نکات مهم روایت چهارم بیان شد، بخش اول استدلال محقق بروجردی (رحمه الله) مبنی بر اینکه روایت چهاردهم به کلام معصوم (علیه السلام) شباهتی ندارد، مورد قبول است؛ اما این استدلال در تمام روایت، جاری نیست.

به عبارت دیگر:

این امکان وجود دارد که راوی، یک قسمت از روایت را نقل به معنا کرده باشد؛ ولی مسلماً عبارت «لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً» از معصوم (علیه السلام) است؛ یعنی امام (علیه السلام) در ابتداء فرموده اند: «زوجه از عقار، ارث نمی برد» و سپس علت آن را بیان فرموده اند.

* ثانیاً: بر فرض پذیرش این استدلال که این روایت، سنداً و دلالتاً دارای مشکل است؛ اما دلالت آن با توضیحی که گذشت و به انضمام روایات صحیحه، قابل پذیرش است.

* ثالثاً: هر چند اشکال دوم و سوم محقق بروجردی (رحمه الله) مورد قبول است، امّا اشکال دیگری هم به این روایت وارد است و آن اینکه در طریق شیخ صدوق (رحمه الله) به «محمد بن سنان»، شخصی بنام «علی بن عباس» وجود دارد که از ضعف است.

- روایت شانزدهم معروف به صحیح «احول» است؛ در این روایت، کلمه «عقار» بکار رفته و در حدیث هفدهم نیز به صورت اضافه به رجل آمده

- است؛ یعنی «عَقَارِ الرَّجُلِ».

- اشکال محقق بروجردی (رحمه الله) به روایت شانزدهم

مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) با اینکه این روایت را جز روایات صحیحه می شمارند، امّا قائل اند به اینکه، طبقات روات، در این روایت با یکدیگر فرق

دارند؛ مضمون کلام ایشان چنین است:

«حسن بن محبوب از طبقه ششم و احوال از طبقه چهارم است و طبیعی است که طبقه ششم از طبقه چهارم نمی تواند روایت نقل کند بلکه باید واسطه ای از طبقه پنجم بین این دو طبقه باشد تا روایت از ارسال خارج شود، بنابراین روایت مرسل است».

لازم به ذکر است، مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله) اولین فقیه بزرگوار یاست که بحث طبقات روایت را مطرح نمودند؛^(۱) آن مرجع بزرگوار در کتاب «الموسوعه الرجالیه»، از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا زمان مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) را دوازده طبقه و از زمان فرزند شیخ طوسی (رحمه الله) تا زمان شهید ثانی (رحمه الله) را نیز دوازده طبقه و از فرزند شهید ثانی (رحمه الله) تا زمان خودشان را به دوازده طبقه دیگر تقسیم نموده و اسامی آن ها را ذکر می نمایند؛ معیار ایشان،

در تقسیم طبقات این است که تقریباً بین هشتاد تا نود سال را یک طبقه قرار داده اند. در ذیل به برخی از طبقاتی که ایشان نقل کردند اشاره می نمایم.

طبقات رجالی محقق بروجردی (رحمه الله)

- طبقه ی اول: صحابه «پیامبر اکرم (ﷺ)» مانند «امام علی (علیه السلام)» و

ص: ۱۹۲

۱- (۱). خالی از لطف نیست به مناسبت بحث طبقات روایت، به ذکر جریانی از مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله) بپردازیم: نقل شده هنگامی که آن مرجع بزرگ (رحمه الله) به قم مشرف شده بودند، برخی از علما قصد کردند تا سطح علمی رجالی ایشان را بیآزمایند؛ از این رو یک روایت را که روایت آن را تغییر داده بودند به ایشان عرضه کردند؛ بدین گونه که: به یک راوی که در زمان امام حسن عسکری می زیسته، نسبت دادند که از امام باقر روایت کرده و یک راوی را که در زمان امام علی می زیسته نسبت دادند، که از او، روایت نقل کرده است؟! اما عکس العمل آن حضرت (رحمه الله) تردید آن جمع را به یقین تبدیل کرد؛ چه اینکه، هنگامی که ایشان آن روایت را ملاحظه کردند، بلافاصله فرمودند: «روشن است که این روایت جعلی است» و در ادامه در تبیین جعلی بودن آن روایت فرمودند: «این روایت از نظر سند اشکال دارد، زیرا این راوی از طبقه هفتم است و نمی تواند روایت را از امام باقر - که از طبقه پنجم است - نقل نماید»..

- طبقه ی دوم: تابعین یعنی کسانی که صحابه را ملاقات و نزد آن ها شاگردی کرده و از ایشان روایت نقل کردند؛

- طبقه ی سوم: تابع تابعین یعنی کسانی که تابعین را ملاقات کرده و به دو واسطه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت نقل کردند؛

- طبقه ی چهارم: شاگردان و اصحاب «امام باقر (علیه السلام)»؛ این طبقه غالباً تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) سه واسطه در نقل حدیث داشته اند مانند: «زراره بن اعین» و «محمد بن مسلم» و «احول» و امثال این سه بزرگوار؛

- طبقه ی پنجم: شاگردان و اصحاب «امام صادق (علیه السلام)» و «امام کاظم (علیه السلام)» هستند، این طبقه روایت بسیار زیادی دارد که از طبقه ی قبل خود حدیث نقل می کردند مانند: «علاء بن رزین» و «حرّیز بن عبدالله» و «عمر بن یزید» و «هشام بن سالم» و «ربیع بن عبدالله» و «عبدالله ابن بُکَیر».

- طبقه ی ششم: شاگردان و اصحاب «امام رضا (علیه السلام)» و «امام جواد (علیه السلام)» مانند مولفان جوامع عظام اولیه مثل: «علی بن حکم» و «محمد بن ابی عمیر» و «بزنطی» و «حسن بن علی بن فضال» و «حسن بن محبوب» و امثالهم.

- طبقه ی هفتم: اصحاب «امام هادی (علیه السلام)» و «امام عسکری (علیه السلام)» مانند: «فضل بن شاذان» و «حسین بن سعید اهوازی» و برادرش «حسن بن سعید اهوازی» .

- طبقه ی نهم: شیخ کَلینی و ابن ابی عقیل (قدس سرهم)

- طبقه ی دهم: شیخ صدوق و ابن جنید (قدس سرهم)

- طبقه ی یازدهم: شیخ مفید (رحمه الله)

- طبقه ی دوازدهم: شیخ طوسی (رحمه الله)

طبقه ی سیزدهم: شاگردان شیخ طوسی (قدس سرهم)

- طبقه ی پانزدهم: ابن ادريس و ابن حمزه (قدس سرهم)

- طبقه ی بیست و چهارم: شهیدثانی (رحمه الله).

- طبقه ی سی و پنجم: آخوند خراسانی (رحمه الله) استاد آیت الله بروجردی (رحمه الله)

- طبقه ی سی و ششم: مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) می فرمایند: «وَنَحْنُ مِنَ السَّادِسَةِ وَالثَّلَاثِينَ» یعنی ما از طبقه سی و ششم هستیم.

- طبقه ی سی و هفتم: حضرت امام خمینی (رحمه الله) و معاصرینشان.

- طبقه ی سی و هشتم: شاگردان امام خمینی (رحمه الله) از جمله مرحوم آیت الله العظمی محمد فاضل لنکرانی (رحمه الله)

- طبقه ی سی و نهم: افراد عصر حاضر^(۱)

ص: ۱۹۴

۱- (۱). ر. ک. به: الموسوعه الرجاليه، آیه الله العظمی بروجردی (رحمه الله)، ج ۱، ص ۱۱۱، مقدمه دوم.

بررسی تقیید یا تخصیص روایات عام، بوسیله ی روایات خاص

با توجه به تقسیم بندی اول روایات هفده گانه، به این نتیجه رسیدیم که در میان عناوین یازده گانه، عناوین خاص در اقلیت بوده و اکثریت عناوین یعنی قریب به هشت عنوان، عام است؛ به این معنا که اکثریت روایات هفده گانه می گویند: «زوجه از مطلق اراضی، یعنی چه زمین مشغوله و چه زمین غیر مشغوله و خالیه، ارث نمی برد».

حال، سؤال این است که با عناوین عام و خاص چه باید کرد؟

- آیا می توان عناوین خاص را «مقیّد» و یا «مخصّص» عناوین عام قرار داد؟

- یا آن که در این مقام، صنعت استدلال، برخورد دیگری غیر از تقیید و تخصیص، اقتضا دارد؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: حق مطلب این است که جهت نتیجه گیری،

ابتداءً بایسته است «سه» فرض پیرامون اتحاد یا تعارض عناوین مأخوذ از روایات هفده گانه، مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد.

فروض سه گانه اتحاد یا تعارض روایات جهت بررسی عناوین عام و خاص

فرض اول: تعداد روایات، هفده مورد؛ بدون فرض وجود اتحاد بین آن ها؛

در این فرض، پس از پذیرش عناوین «خاص» و «عام»، قائل شویم، این روایات متعددند و بین آن ها هیچ وحدتی برقرار نیست؛ به عبارت دیگر بپذیریم، در میان هفده روایت «سه» عنوان خاص یا مقید و «سیزده» عنوان عام یا مطلق و یک روایت (یعنی روایت نهم) نیز بدون عنوان است؛ در این صورت، بحث تعارض بین روایات، مطرح می شود، بدین گونه که:

- آیا بوسیله روایات خاص، مفهوم روایات عام را می توان تخصیص زد یا خیر؟

و یا اینکه:

- آیا بوسیله روایات مقید، روایات مطلق را می توان تقیید زد یا خیر؟

پاسخ این است که در این فرض دو نظریه وجود دارد:

* نظریه ی اول: عده ای به «جریان» این دو قاعده، قائل اند؛

و نیز:

* نظریه ی دوم: عده ای به «عدم جریان» این دو قاعده، قائل اند؛

که نظر مختار نیز مطابق نظر دوم است، یعنی قاعده «تخصیص عام بوسیله خاص» و «حمل مطلق بر مقید»، در ما نحن فیه، قابل جریان نیست.

لذا شایسته است به بررسی دلیل قائلین به جریان هر دو قاعده و بیان مناقشه در آن ها بپردازیم.

الف: دلیل قائلین به جریان قاعده «تخصیص» در فرض اول

قائلین به جریان این قاعده می گویند:

در اینجا باید از «سه» عنوان خاص، «مفهوم گیری» نمود تا بوسیله ی مفهوم آن ها، «سیزده» روایت یا «هشت» عنوان عام را تخصیص زد؛ یعنی آن سه روایت

خاص که می گویند: «زوجه از زمین خانه مسکونی ارث نمی برد» و به عبارت دیگر «لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ»؛ پس از مفهوم گیری می گویند: «زوجه فقط از زمین خانه مسکونی ارث نمی برد، امّا از سایر اراضی ارث می برد» به عبارت دیگر می گویند: «ترث من بقیه الاراضی».

و شاید بزرگانی همچون شیخ مفید (رحمه الله) و ابن ادریس (رحمه الله) و تابعین ایشان نیز از همین استدلال و روش استنباطی استفاده کرده و فتوا داده اند که: «آنچه زوجه از آن محروم است زمین مسکونی است نه مطلق اراضی».

مناقشه بر جریان قاعده «تخصیص» در فرض اول

جریان این قاعده در فرض اول، یک اشکال اساسی دارد و آن اینکه: مفهوم گیری از این روایات، مبتنی بر قائل شدن به داشتن «مفهوم لقب»^(۱) در علم اصول است، در حالی که هیچ کدام از محققین اصولی مفهوم لقب را قبول ندارند، در نتیجه نمی توان گفتکه زوجه، از سایر اراضی ارث می برد و فقط از رباع ارث نمی برد، پس مفهوم «لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ» این نیست که «ترث من بقیه الاراضی».

بررسی جریان مفهوم لقب توسط برخیاز علماء

برخی از بزرگانفرموده اند:

اولاً: بر فرض پذیرش این استدلال که در علم اصول، از یک طرف، «لقب»، دارای مفهوم نیست، امّا از طرف دیگر نداشتن مفهوم بدون قید و شرط نیست؛ بلکه با این قید است که متکلم در «مقام بیان مفهوم» نباشد؛ در حالی که در ما نحن فیه، چون امام (علیه السلام) در مقام بیان آن چیزی است که زوجه از آن محروم است، پس امام (علیه السلام)

ص: ۱۹۷

۱- (۱). لازم به یادآوری است که مفهوم بر دو قسم است: «مفهوم موافق» و «مفهوم مخالف»؛ و مفهوم مخالف نیز خود به شش قسم، تقسیم می گردد که لقب یکی از آنهاست و مراد از لقب هر اسمی (مشتق، جامد، أعلام شخصی و اسماء اجناس) است و مراد از مفهوم لقب، نفی حکم است از آنچه عموم اسم (لقب) آن را شامل نمی شود؛ مثلاً مفهوم «أَكْرَمَ زَيْدًا» عدم وجوب اکرام عمرو است که لازمه ی منحصر کردن وجوب اکرام در زید است. مفهوم لقب از سست ترین مفهوم هاست و همان طور که استاد - دامت برکاته - فرمودند: هیچ کدام از محققین اصولی، مفهوم لقب را قبول ندارند..

در مقام بیان مفهوم است.

خلاصه اینکه، در مواردی که امام (علیه السلام) در مقام بیان مفهوم بوده است، بلا اشکال و بدون تردید، «لقب»، دارای مفهوم است.

نتیجه استدلال ایشان این است که وقتی امام (علیه السلام) می فرماید: «زوجه از رباع محروم است و ارث نمی برد»؛ مفهوم کلامشان این است که گویا امام (علیه السلام) فرموده اند: «زوجه از غیر رباع محروم نیست و ارث می برد».

ثانیاً: در روایت سوم، «آجر»، «بناء»، «چوب» و «نی» قرینه است بر اینکه مراد امام (علیه السلام) از ارض، مطلق ارض نیست؛ بلکه، مراد از ارض، زمین خانه مسکونی است یعنی امام (علیه السلام) در آنجا در مقام بیان مفهوم است؛ لذا، لقب، دارای مفهوم است. (۱) دو مناقشه بر پذیرش مفهوم لقب

مناقشه ی اول: این است که، از کدام قسمت روایت معلوم می شود که امام (علیه السلام) در مقام بیان مفهوم بوده است؟! و این نحوه مفهوم گیری، از کلام امام (علیه السلام) درستنبوده و مورد قبول هم نیست؛ زیرا، در آن زمان، غالب مواردی که مردم از امام (علیه السلام) سؤال می کردند پیرامون «رباع» و «ارض مسکونی» بوده است.

به عبارت دیگر، در میان اکثر خانواده ها، غالباً خانه مسکونی به عنوان ما ترک، مطرح و مورد ابتلاء بوده است و این موضوع به خصوص در زمان های گذشتہ پیرنگ تر بوده است. یعنی اینکه زوج در آن زمان ها به صورت نادر و غیر غالب، از خود، زمین باغ، زمین کشاورزی و زمین های دیگر، به ارث باقی می گذاشت تا مورد سؤال و محل ابتلاء قرار گیرد؛ از این رو، شاید توجه امام (علیه السلام) نیز به موارد غالب و مبتلی به بوده که آن ها را برای مردم بیان می کردند، نه اینکه امام (علیه السلام) در مقام افاده مفهوم بوده باشند.

ص: ۱۹۸

۱- (۱). ر. ک. به: فتوای آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله) و رساله فی ارث الزوجه آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دامت برکاته.

مناقشه ی دوم: این است که چرامرحوم محقق بروجردی (رحمه الله) (۱) همان استدلالی را

که در روایت سوم انجام دادند، در روایت دوم جاری نمی کنند؟! یعنی اینکه ایشان در روایت سوم، که «طوب»، «بناء»، «خشب» و «قصب» را قرینه بر زمین مسکونی قرار دادند و از آن مفهوم گیری کردند! چرا در روایت دوم که می فرماید: «تَرِثُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ» «طوب» را قرینه قرار نمی دهند و مفهوم گیری نمی کنند؟ و «الكلام، الکلام».

نکته لازم توجه اینکه: مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) ابتداء فتوا داده اند بر اینکه: «زوجه از مطلق اراضی ارث نمی برد»؛ امّا ظاهراً در اواخر عمر مبارکشان فتوای دیگری در تعارض با فتوای اول دادند مبنی بر اینکه: «زوجه از خصوص زمین مسکونی ارث نمی برد و در خصوص سایر اراضی، باید ورثه میت با او مصالحه نمایند»!؟.

به عبارت فقیه بزرگوار معاصر - دامت برکاته - در این زمینه توجه فرمایید:

«ومال الیه السید البروجردی (رحمه الله)، بل کان یفتی بلزوم مصالحه سائر الورثه مع الزوجه فی ذلک احتیاطاً» (۲) و مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) به این نظریه تمایل پیدا کردند بلکه حتی به لازم بودن مصالحه باقی ورثه با زوجه در این مورد از باب احتیاط فتوا می دهد.

ب: دلیل قائلین به جریان قاعده ی «تقید» در فرض اول

قائلین به جریان این قاعده می گویند:

باید در ما نحن فیه «سیزده» روایت یا «هشت» عنوان مطلق را بر «سه» عنوان مقید حمل کرد؛ یعنی باید بوسیله روایات مقید، روایات مطلق را قید زد؛ بدین بیان که با سه عنوان روایت مقید که می گویند: «لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ» هشت عنوان روایات مطلق

ص: ۱۹۹

۱- (۱) . ر. ک. به: همان

۲- (۲) . ر. ک. به: ارث الزوجه، آیه الله صافی گلپایگانی، ص ۱۳.

که می گویند: «لَا يَرْتُنَّ مِنَ الْأَرْضِ» باید قید زده شود، لذا بعد از تقييد گفته می شود: «زوجه فقط از زمین خانه مسکونی ارث نمی برد و از مطلق اراضی محروم نیست».

و شاید بزرگانی همچون شیخ مفید (رحمه الله) و ابن ادریس و تابعین ایشان از همین استدلال و روش استنباطی استفاده کرده و فتوا داده اند: «آنچه زوجه از آن محروم است زمین خانه مسکونی است نه مطلق اراضی».

مناقشه بر جریان قاعده ی «تقييد» در فرض اول

جریان این قاعده در فرض اول با اشکالی اساسی روبروست و آن اینکه: جریان قاعده حمل مطلق بر مقید مبتنی است بر اینکه:

* اولاً: دو خبر «مثبتین» یا «نافیین» نباشند.

* ثانياً: دو خبر در مقام بیان حکم واحد نباشند.

در حالیکه در ما نحن فیه چنین نیست؛ زیرا، رابطه بین روایاتدر ما نحن فیه چنین است؛ لذا، قاعده حمل مطلق بر مقید در اینجا جاری نمی شود و مفهوم نیز هیچ دخالتی در این بحث ندارد؛ چه اینکه بین خبرین مثبتین که در مقام حکم واحد اند تنافی ای وجود ندارد تا محل جریان قاعده «حمل مطلق بر مقید» باشد.

حال به مناسبت، شایسته است نسبت به بررسی برخی از موارد جریان قاعده اطلاق و تقييد و نیز برخی موارد عدم جریان آن، پردازیم.

بررسی مورد جریان و مورد عدم جریان قاعده ی اطلاق و تقييد

الف: مورد عدم جریان قاعده ی اطلاق و تقييد

* در دو خبر مثبت: اگر مولا ابتداء بفرماید: «إضرب زیداً» و سپس بفرماید: «إضرب جمیعهم» در این صورت، چون هر دو خبر مثبتین بوده و هر دو نیز در مقام بیان حکم واحد هستند؛ لذا میان خبر اول و خبر دوم هیچ تنافی ای وجود ندارد تا در اینجا مطلق را بر مقید حمل نمائیم.

* در دو خبر منفی: اگر مولا ابتداء بفرماید: «لا تضرب زیداً» و سپس بفرماید: «لا تضرب احداً» در این صورت، چون هر دو خبر منفیین بوده

و هر دو نیز در مقام بیان حکم واحد هستند، لذا میان خبر اول و خبر

* دوم هیچ تنافی ای وجود ندارد تا در اینجا مطلق را بر مقید حمل کنیم. یعنی در ما نحن فیه کسی نمی گوید که «احداً» را می توان بر «زید» حمل کرد.

ب: مورد جریان قاعده یاطلاق و تقیید

اگر مولا ابتداء بفرماید: «أعتق رقبة» و سپس بفرماید: «لا تعتق رقبة كافره» در این صورت چون یک خبر مثبت است و دیگری منفی است و هر دو خبر نیز در مقام بیان حکم واحد نیستند؛ لذا میان خبر اول و خبر دوم تنافی وجود دارد؛ از این رو، در اینجا می توان مطلق را بر مقید حمل کرد، یعنی می توانگفت، منظور مولا از «رقبه»، «رقبه ی مومنه» است.

فرض دوم: تعداد روایات هشت مورد؛ با فرض وجود اتحاد بین آن ها و عدم اضطراب تعابیر.

در این فرض با پذیرش اتحاد بین برخی از روایات، قائل شویم که در بین تعابیرشان، هیچ اضطرابی وجود ندارد؛ بدلیل اینکه در بحث لغویثابت شد که هر چند تعابیر وارده در روایات مختلف اند امّا دارای معانی واحدی هستند؛ یعنی «عقار»، «قری»، «ضیاع»، و «ارض» یک معنا دارند؛ یا به عبارت بهتر، از یک معنای واحد «حکایت» می کنند؛ در این صورتهیچمشکلی بوجود نمی آید؛ یعنی می پذیریم کهمثلاً «شش» روایت (یعنی روایات چهارم، پنجم، ششم، هفتم، سیزدهم و پانزدهم)، یک روایت اند و گویا امام (علیه السلام) به صورت عموم فرموده: «لا ترث المراه من جميع الاراضی» و هیچ اضطرابی هم در تعابیر این چند روایات وجود ندارد؛ لذا بحث تمام می شودو هیچ مشکلی نیز بوجود نمی آید.

نکته ی مهمی که در این فرض مطرح می شود این است که: اگر این «شش» خبر را «یک» خبر دانستیم که تعابیر واحدی داشته و اضطرابیهم ندارند؛ در این صورت دیگر بحث تعارض مطرح نمی شود چون تعارض، همان «تنافی الدلیلین»

است که با فرض اتحاد «شش» خبر در «یک» خبر؛ اساساً دیگر وجود «متعارضین» منتفی است چه برسد به اینکه «تنافی» مطرح باشد.

نظر مختار، پذیرش فرض دوم

در میان فروض سه گانه فرض دوم صحیحو قابل قبول است و قول مختار در این بحث نیز، همین است.

فرض سوم: تعداد روایات هشت مورد؛ با فرض وجود اتحاد بین آن‌ها و اضطراب در تعابیر؛

در این فرض با پذیرش اتحاد بین برخی از روایات، قائل شویم که در بین تعابیرشان اضطراب و تشتت وجود دارد؛ لازم به ذکر است در مباحث گذشته:

* اولاً: ملاک اتحاد (مضمون و مروی عنه) تبیین گشت؛

* ثانیاً: وحدت هر یک از احادیث با یکدیگر مشخص گردید؛

* ثالثاً: در نهایت به این نتیجه رسیدیم که روایات وارده در باب ششم، «هفده» مورد نیست؛ بلکه با استفاده از قرائنی، تعداد آن‌ها را «هشت» مورد دانستیم که در این فرض، تعابیرشانرا دارای اضطراب و تشتت می‌دانیم؛ به عنوان مثال، در یک مورد گفته شد «شش» روایت - یعنی روایت «چهارم»، «پنجم»، «ششم»، «هفتم»، «سیزدهم» و «پانزدهم» - «یک» روایت اند که راوی در آن روایات، نقل به معنا کرده است، یعنی راوی از تعابیر مختلف و مضطربی استفاده کرده که اگر چه معنای واحدی ندارند، امّا همگی «مفهم» یک معنا هستند؛ همچون: «مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَارِ» و «مِنَ تَرْبِهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ» و «مِنَ عَقَارِ الْأَرْضِ» و «مِنَ عَقَارِ الدُّورِ» و «مِنَ الدُّورِ وَ لَا مِنَ الضِّيَاعِ» و «مِنَ تَرْبِهِ دَارٍ وَ لَا أَرْضٍ».

نکته ی مهم اینکه:

در بین فروض سه گانه، عمده ترین فرض، همین فرض سوم است که باید در

آن دقت کرد بر اینکه که اگر پذیرفتیم، آن «شش» روایت متعدد نیستند، بلکه یک روایت اند که تعابیرشان مختلف، مضطرب و متشتت است، این سؤال بوجود می آید که: در این صورت وظیفه ی فقیه از حیث استنباط و اجتهاد در برخورد با این روایات

چیست و چه باید انجام دهد؟

برای پاسخ دادن به این سؤال، ابتداء شایسته است به دو نکته زیر توجه شود، تا سپس به بیان راه حل های ارائه شده در این باره و تبیین نظر مختار پردازیم.

- نکته اول: بر فرض، از کتب لغت، چنین استفاده شود که، «عقار» صرفاً در مورد «زمین خانه مسکونی» بکار رفته است و اگر مقداری توسعه قائل شویم برای «ارض مشغوله» استعمال شده است، در این فرض، «عقار» دیگر شامل «ارض خالی» نمی گردد و نتیجه چنین می شود که: بین کلمه «عقار» و کلمه «ارض» معنای واحدی وجود ندارد و به عبارت بهتر، یکی خاص است و دیگری عام.

- نکته دوم: بر فرض، از کتب لغت، چنین استفاده شود که، «ضیاع» صرفاً در مورد «ارض مشغوله» بکار رفته است، در این فرض «ضیاع» دیگر شامل «ارض خالی» نمی گردد و نتیجه چنین می شود که: بین کلمه «ضیاع» و کلمه «ارض» معنای واحدی وجود ندارد و به عبارت بهتر، یکی خاص است و دیگری عام.

قدر متیقن گیری از عناوین مضطرب؛ نتیجه فرض سوم.

در نهایت نتیجه ای که قائلین فرض سوم از ادعای خود می گیرند این است که می گویند:

از این رو، ایشان می فرمایند: برای برون رفت از این اضطراب و تشتت در تعابیر، بایسته است، از این عناوین، به اخذ «قدر متیقن» اقدام نماییم.

به عبارت دیگر این بزرگان (۱) می فرمایند: روایاتی که مثلاً - در آن کلمه «عقار» وجود دارد با آن روایاتی که مثلاً - در آن کلمه ی «ارض» وجود دارد اینها «دو» خبر

نیستند؛ بلکه «یک» خبرند، امّا ما نمی دانیم آن عنوانی که از امام (علیه السلام) صادر شده آیا عنوان «عقار» است یا عنوان «ارض»؟

لذا به جهت وجود شک در اینکه آیا امام (علیه السلام) زوجه را از ارث «زمین خانه مسکونی» محروم کرده؟ و یا علاوه بر زمین خانه مسکونی از سایر زمین ها - مشغوله و غیر مشغوله - نیز او را محروم کرده است؟ باید به «قدر متیقن» از این دو زمین یا دو تعبیر، تمسک نماییم.

در نتیجه این بزرگوار، فتوا می دهند که: «محصل از روایات این است که زوجه فقط از زمین خانه مسکونی ارث نمی برد».

بیان دو مؤید بر اینکه، قدر متیقن در روایات، زمین خانه مسکونی است

فقهایی بزرگوار که در فرض سوم به نظرشان اشاره شد، در تأیید اینکه قدر متیقن از روایات، زمین خانه مسکونی است، به ذکر دو مؤید بر ادعای خود اشاره می نمایند که عبارتند از:

۱. کلمات وارده در روایات، مؤید زمین خانه مسکونی.

اولین مؤید بر اراده امام (علیه السلام) نسبت به زمین خانه مسکونی، «کلمات وارده در روایات» است به این معنا که، در کثیری از این روایات، سخن از «خشب»، «قصب»، «طوب» و «بناء» شده است که همه ی این ها مربوط به خانه ی مسکونی است؛ زیرا، بدیهی است در «زمین خالی» یا «زمین بستان» و یا «زمین کشاورزی» چنین اشیایی کاربرد ندارد؛ لذا، ذکر این اشیاء در روایات روشن می نماید که، مسلماً امام (علیه السلام) از میان همه زمین ها، «زمین خانه مسکونی» را اراده کرده است.

۲. حکمت و تعلیل وارده در روایات، سازگار با زمین خانه مسکونی.

در تعدادی از این روایات، «حکمت» اینکه زوجه از زمین ارث نمی برد چنین

ص: ۲۰۴

۱- (۱). ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه، آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دامت برکاته.

آمده که: اساساً اینکه شارع مقدس زوجه را از عین و قیمت زمین خانه مسکونی محروم کرده، بدین جهت است که ارث بردن او از عین و قیمت زمین خانه مسکونی، بر استفاده سایر وارث از خانه مسکونی، سایه افکنده و

ایجاد مزاحمت می نماید.

بنابراین به صورت طبیعی، این «حکمت» و «تعلیل» با خانه ی مسکونی سازگار است و در آن موضوعیت پیدا می کند، نه با «زمین خالی» یا «زمین بستان» یا «زمین کشاورزی»؛ به جهت اینکه مزاحمت، بطور معمول در محل زندگی معنا و مفهوم پیدا می کند نه در سایر زمین ها.

نتیجه یاخذ «قدر متیقن» از روایات

پس آنچه از بین همه زمین ها، با «حکمت» و «تعلیل» وارده در روایات سازگار است، «زمین خانه مسکونی» است، لذا به طور قطع، زوجه از زمین خانه مسکونی، ارث نمی برد. البته، لازم به ذکر است که: بیشترین تأکید قائلین به وجود قدر متیقن در روایات، بر مؤید دوم است تا بر مؤید اول.

مناقشه بر قول قائلین به وجود قدر متیقن

قبل از بیان اشکال، ابتداء لازم است به ذکر مقدمه ای پیرامون مسئله، پردازیم.

مقدمه ی مناقشه

در صورتی که قبول نماییم، بعضی از روایات با یکدیگر متحدند و در تعابیرشان نیز اضطراب وجود دارد و لازم است که از آن ها قدر متیقن اخذ شود؛ به عبارت دیگر اگر:

* اولاً: استدلال قائلین به اخذ قدر متیقن را که قائل به اتحاد «سه» عنوان روایت - یعنی، «روایت اول بادوازدهم» و «روایت چهارم با پنجم، ششم، هفتم، سیزدهم و پانزدهم» و نیز «روایت هشتم با یازدهم» - از میان «هفده» روایت شدند، را بپذیریم.

* ثانیاً: اینکه فرمودند بین تعابیر وارده در روایات متحد شده، اضطراب وجود

*

دارد، را نیز بپذیریم.

* ثالثاً: نتیجه نهایی کلام ایشان را که فرمودند، باید از این تعابیر مضطرب، قدر متیقن گیری نمود، را نیز قبول نماییم.

لکن، اگر صرفاً، با این «سه» عنوان روبرو بودیم، این استدلال، قابل قبول و تمام

بود ولی این «سه» عنوان متحد شده ای که ایشان به آن استناد کردند، تمام روایاتی نیست که در این باب نقل شده است، بلکه «سه» روایت دیگر نیز در این باب وجود دارد، که اطلاق بسیار وسیعی دارند و با هیچ یک از روایات مذکور، اتحادی ندارند، آن ها عبارتند از:

أ. روایت چهاردهم: «... الْمَوَاهِ... لَا تَرْتُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً...»

ملاحظات

- اولاً: در این روایت، امام (علیه السلام)، عَلت محرومیت زوجه از «عقار» را بیان می نماید و همان طور که در بحث لغوی تبیین شد، کلمه ی «عقار» زمانی که به صورت مطلق استعمال شود به معنای «مطلق ارض» است و نکته ی مهم اینکه در متن این روایت، اثری از کلمه «عقارالدور» یا «رباع» و یا امثالهم وجود ندارد.

- ثانیاً: در این روایت، سند، به عَلت وجود «محمد بن سنان» - که مورد اختلاف است - ضعیف است؛ اما همان طور که بیان شد، ضعف آن، با شهرت عملیه، جبران می شود.

ب. روایت شانزدهم: «... لَا يَرْتُنَّ النِّسَاءُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً...»

ملاحظات

- اولاً: در این روایت، کلمه ی «عقار» به صورت مطلق آمده است و اینکه بعضی از بزرگان، از فراز پایانی روایت یعنی «وَلَهُنَّ قِيمَةُ الْبِنَاءِ وَالشَّجَرِ وَالنَّخْلِ» به عنوان قرینه استفاده کرده می گویند: مراد از «عقار»، زمین خانه مسکونی است، استدلال صحیحی نیست؛ زیرا، «شجر» و «نخل» ربطی به خانه مسکونی ندارد، بلکه زمینی که دارای

«بناء»، «شجر» و «نخل» است شامل «بستان»، «ضیاع» و «مزرعه» نیز می شود؛ پس در این روایت، منظور از کلمه «عقار»، «مطلق ارض» است.

- ثانیاً: در این روایت، ضعف سند، - به جهت وجود اختلاف طبقاتی

- میان «حسن بن محبوب» از طبقه ششم و «احول» از طبقه چهارم و حذف یک واسطه که منجر به ارسال آن شده - بوسیله فتوای مشهور بر طبق آن، جبران می شود.

ج. روایت هفدهم: «... أَنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ الرَّجُلِ ... شَيْءٌ»

ملاحظات

- اولاً: در این روایت، منظور از «عَقَارِ الرَّجُلِ» عموم زمین هاست یعنی هم شامل زمین خانه مسکونی می شود و هم شامل زمین کشاورزی، زمین بستان و نیز سایر اراضی.

- ثانیاً: در این روایت، تأکید امام باقر (علیه السلام) بر اینکه این مطلب در «مصحف امیرالمومنین (علیه السلام)» و به خط ایشان آمده و توسط رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) املاء شده، مبین صدور این روایت از جانب پیامبر عظیم الشأن (صلی الله علیه و آله) است. «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام) هَذَا وَاللَّهِ خَطُّ عَلِيٍّ (علیه السلام) بِيَدِهِ وَإِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله)».

اولین مناقشه بر قول قائلین به قدر متیقن

اگر سه روایت «چهاردهم»، «شانزدهم» و «هفدهم» وجود نداشت، با قائلین به این نظریه، در قدر متیقن گیری از روایات متحد مضطرب همراهی می کردیم، اما از قائلین این قول می پرسیم، شما، با این «سه» روایت چه برخوردی می کنید که:

* اولاً: با هیچ روایتی اتحاد ندارند؛(۱)

*

ص: ۲۰۷

۱- (۱). لازم به ذکر است جناب استاد - دامت برکاته - قبلاً روایت شانزدهم و چهاردهم را متحد دانسته بودند..

ثانیاً: در تعابیرشان اضطرابی وجود ندارد؛

* ثالثاً: کلمه ی «عقار» در آن ها به نحو عام و کلی مطرح شده و می گویند: «زوجه از مطلق عقار ارث نمی برد»؛

اشکال این است که اگر کسی ادعا کند: معنای خاص لغوی «عقار»، زمین خانه ی مسکونی است. پس قدر متیقن صحیح است.

در جواب به او خواهیم گفت: با صحیحه ی «احول» یا روایت شانزدهم، که در آن کلمه «نخل» و «شجر» آمده و از تعابیرش مشخص است که «عقار» در «مطلق ارض» استعمال شده، چه می کنید؟

دومین مناقشه بر قول قائلین به قدر متیقن

این مناقشه حاوی سه بخش زیر است یعنی اینکه:

* اولاً: بر این استدلال که فرمودند: «تعلیلات و حکمت های وارده در روایات با زمین خانه مسکونی مناسبت دارد»، ایراد وارد است به این بیان که، فرض مزاحمت برای سایر وراث، اختصاصی به زمین خانه مسکونی ندارد؛ بلکه شامل سایر زمین ها نیز می شود، لذا قدر متیقنی که از روایات گرفتند، صحیح نیست.

* ثانیاً: امام (علیه السلام) «سه» عنوان حکمت آموز در میان «هفده» روایت، ذکر فرمودند، اما قائلین به نظریه یقدر متیقن، فقط به اولین حکمت یعنی «مزاحمت» اشاره نمودند و دومین و سومین حکمت را از قلم انداخته اند؛ چه اینکه امام (علیه السلام) در دومین حکمت که در روایت دوم آمده، می فرمایند: «لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرْتُّ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ... وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا» که از این تعلیل، مشخص می شود که قانون ارث، اولاً و بالذات مربوط به کسانی است که با یکدیگر «ارتباط نسبی» دارند نه کسانی مانند همسر که ثانیاً و بالعرض «ارتباط سببی» پیدا می کنند؛ البته از نظر عقلی هم، این حکمت، عقلایی به نظر می رسد؛ زیرا،

- در عین اینکه شارع مقدس، «مهریه» و «میزان» آن را در اختیار

-

زوجه قرار داده و یا به او اجازه داده که هرگز مهریه را نگیرد و یا اینکه او را مجاز دانسته قبل از ازدواج شرط نماید که در صورت وقوع طلاق، تمام دارایی زوج به او تعلق گیرد و خلاصه اینکه نسبت به تمام این شروط اشکالی وارد ندانسته؛

- در عین حال، شارع مقدس، ارث بردن او از زوج یا زوج از او را،

- خلاف اصل اوّلیه دانسته و چنانچه در مواردی، ارث بردن را جائز دانسته، بخاطر تفضّلی بوده که به زوجین عطا نموده است.

پسبه حسب اولیه، «عُلقه ی زوجیت»، نمی تواند «ملاک توارث» باشد.

* ثالثاً: اینکه قائلین به این نظریه، «حکمت» را به «عَلت» عطف نموده و معادل با آن دانستند، صحیح نبوده و نیست؛ زیرا، تعلیلاتی که در این روایات آمده، به عنوان «حکمت اند»، نه به عنوان «عَلت».

تعلیلات وارده در روایات عَلت است یا حکمت؟

اشاره

اما قبل از بررسی این موضوع که: آیا تعلیلاتی که در روایات آمده حکمت محرومیت زوجه را بیان می نمایند یا عَلت آن را؟ ابتداء می بایست، تعداد روایاتی را که، این تعلیلات در آن ها وجود دارد مشخص شود تا سپس به بحث «عَلت» و «حکمت» و فرق آن ها با یکدیگر پردازیم.

به عبارت دیگر، حال که بحث به اینجا رسید ابتداء لازم است دو بحث پیگیری شود؛ اول اینکه تعلیلات وارده در طائفه اول روایات، چه تعدادی است؟ و دوم اینکه «عَلت» و «حکمت» چه فرق هایی با یکدیگر دارند و نیز دلایل مشهور و اصولیین در این باره چیست؟.

الف: تعداد تعلیلات وارده در روایات

با مروری بر طائفه اول روایات یا روایات هفده گانه، به «پنج» تعلیل، در «پنج» روایت، بر می خوریم که عبارتند از:

۱. تعلیل اول در حدیث دوم؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

«فَقَالَ (عليه السلام): لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرْتُّ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرْتُّ مِنَ الْفُرْعِ وَ

لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ وَلَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلُ بَسْبِهَا».

امام صادق (علیه السلام) در این روایت در پاسخ به اینکه چگونه می شود، زوجه از فرع (آجر) ارث می برد! اما از اصل (زمین خانه) ارث نمی برد؟ می فرمایند: چون زوجه نسبی با زوج ندارد که بواسطه ی آن ارث ببرد و این زوجه کسی است که بر این خانواده وارد شده، لذا از فرع (آجر) ارث می برد و از اصل (رباع و

خانه) ارث نمی برد و هیچ کس به سبب زوجیت [با این زن بیوه]، داخل در ورثه نمی شود.

۲. تعلیل دوم در حدیث سوم (حدیث بیاع زطی)؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

«قَالَ (علیه السلام): لِأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا لِنَلَّا تَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءُ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيُزَاحِمُ قَوْمًا آخَرِينَ فِي عَقَارِهِمْ».

امام صادق (علیه السلام) در این روایت، علت اینکه زوجه از زمین ارث نمی برد را چنین تبیین می فرمایند که: چون زوجه با زوج ارتباط نسبی ندارد تا از او ارث ببرد، بلکه او کسی است که بر این خانواده وارد و داخل شده است و اینکه زوجه از زمین ارث نمی برد، بخاطر این است که امکان دارد او مجدداً ازدواج کرده و شوهر [جدید] یا فرزندان از قوم [شوهر] دیگرش را به این خانه بیاورد و این [ازدواج بعدی] سبب می شود تا برای فرزندان [شوهر متوفای] قوم قبلی اش مزاحمت درست شود.

۳. تعلیل سوم در حدیث هفتم؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

«قَالَ (علیه السلام): وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لِنَلَّا يَتَزَوَّجْنَ فَيُفْسِدْنَ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ».

امام صادق (علیه السلام) در این روایت نیز، مشابه تعبیری که در حدیث سوم آمده می فرمایند: اینکه زوجه از عقار خانه ارث نمی برد، بخاطر این است که اگر این زنان بعد از مرگ همسرانشان ازدواج کردند، شوهر جدیدشان را به این خانه نیاورند تا موجب افساد موارث سایر وراث شود.

۴. تعلیل چهارم در حدیث نهم؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

۵.

«قَالَ (عليه السلام):... لِنَلَّا يَتَرَوْنَ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَغْنَى أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ».

امام صادق (عليه السلام) می فرماید: اینکه [می گوئیم زوجه از عین خانه و زمین ارث نمی برد] و برای او قیمت چوب و آجر قرار داده شده برای این است که بعداً نرود ازدواج کند و بر اهل میراث شخص دیگری را که ضرر به مواریثان میزند، وارد نماید.

۶. تعلیل پنجم در حدیث چهاردهم؛ به این تعلیل، توجه فرمایید:

«عَلَّهِ الْمَرْأَةُ أَنَّهَا لَمَّا تَرَتْ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا إِلَّا قِيمَةَ الطُّوبَى وَ النَّقْضِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمَكِّنُ تَغْيِيرَهُ وَ قَلْبُهُ وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيْسَ الْوَالِدُ وَ الْوَالِدَةُ كَذَلِكَ لِأَنََّّهُ لَمَّا يُمَكِّنُ التَّفْصِيَّ مِنْهُمَا وَ الْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ الْإِسْتِبْدَالَ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ».

امام رضا (عليه السلام) در این مکاتبه می فرماید: علت اینکه زوجه از عقال ارث نمی برد مگر از قیمت آجر و ساختمان منهدم شده، این است که، عقال امکان تغییر و از بین رفتنش وجود ندارد [کنایه از اینکه شیء ثابتی است] اما ممکن است آنچه بین زوجه و زوج از عصمت و نکاح وجود دارد، از بین برود، در حالیکه رابطه فرزند و پدر این چنین نیست؛ زیرا، پدر نمی تواند از فرزند جدا شود، اما زوجه را می توان تغییر داد، پس آنچه که می آید و می رود میراثش هم در آن چیزی است که ثبات ندارد [همچون منقولات].

سه عنوان مستخرجه از تعلیلات وارده در طائفه اول روایات

بنابراین، از مجموع این «پنج» تعلیل که برای ارث نبردن زوجه در روایات آمده بود، تنها «سه» عنوان زیر، قابل استخراج است:

۱. مزاحمت برای سایر وراث در استفاده از مواریث؛

«فَيَزَاحِمُ قَوْمًا آخِرِينَ فِي عَقَارِهِمْ».

۲. وارد شدن زوجه بر خانواده شوهر و عدم نسبت او با همسرش؛

«لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرْتُّ بِهِ».

۳. امکان انقطاع علقه ی زوجیت و تغییر و تبدیل زوجه ؛

«وَالْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا».

بررسی یک نظر؛ حکمت محرومیت، اختصاص به زمین مسکونی دارد، نه جمیع اراضی

مطلبی که برخی از علماء در اینجا مطرح فرمودند این است که: مجموع علل خمسه، اقتضا می کند، زوجه فقط از زمین خانه مسکونی محروم باشد نه از مطلق زمین ها.

مناقشه بر جریان اختصاصی حکمت

پاسخی که می توان به قائلین به این نظریه داد این است که:

* اولاً: اگر صرفاً با اولین عنوان حکمت روبرو بودیم، در این صورت مجالی برای طرح ادعای فوق وجود داشت تا بگویند: «زوجه فقط از زمین خانه مسکونی محروم است» و کلامشان نیز مورد تأیید و پذیرش بود؛ اما چنین نیست؛ زیرا، ما در این بحث، با دو حکمت دیگر نیز، روبرو هستیم که عمومیت حرمان را می رسانند، یعنی می گویند: «محرومیت زوجه، شامل همه زمین ها، حتی زمین خانه مسکونی می شود».

* ثانیاً: اینکه ادعا شده تعابیر و تعلیلات وارده در طائفه اول روایات به عنوان «علت» مطرح شده اند مورد قبول و پذیرش نیست؛ بلکه چه بسا، این عبارات، عنوان «حکمت» را داشته باشند؛ زیرا، علت، وجوداً و عدماً قابل استناد است، اما حکمت فقط وجوداً قابل استناد است و عدماً قابل استناد نیست.

* ثالثاً: اگر کسی اشکال کند و بگوید:

بر حسب مکاتبه ی «محمد بن سنان» یا روایت چهاردهم، که امام هشتم (علیه السلام) از کلمه ی «علت» استفاده کردند، پس روایت در بیان «علت» است نه حکمت.

در جواب او خواهیم گفت:

اولاً: این سخن، سخن درستی نیست؛ زیرا، در روایات، فرقی بین «عَلَّتْ» و «حکمت» وجود ندارد.

ثانیاً: این دو کلمه از اصطلاحات علم اصول است، که باید در آنجا بررسی شود.

ثالثاً: اصولیین به بعضی از تعلیلات، - نیز اگر چه با لام تعلیل همراه

باشد - حکمت اطلاق می کنند.

ب: تبیین فرق های بین عَلَّتْ و حکمت؛

یک: فرق های سه گانه بین عَلَّتْ و حکمت از منظر اصولیین

یکی از موارد و مسائلی که انصافاً تصویر آن در علم اصول بسیار مشکل است بیان فرق بین «عَلَّتْ» و «حکمت» است؛ در این باره نقل مطلبی از مرحوم محقق نائینی (رحمه الله) خالی از لطف نیست، چه اینکه معروف است وقتی از ایشان، در مورد «فرق» بین عَلَّتْ و حکمت سؤال می شود در پاسخمی فرمایند:

«من سی سال است درباره فرق بین حکمت و عَلَّتْ، فکر می کنم، اما به نتیجه ای نرسیده ام».

با این وجود، در علم اصول چند فرق برای «عَلَّتْ» و «حکمت» بیان شده است که در اینجا فقط به «سه» مورد اشاره می نمایم.

فرق اول بین عَلَّتْ و حکمت

- در عَلَّتْ: حکم، وجوداً و عدماً دایر مدار آن است؛ بدین معنا که هر زمان عَلَّتْ وجود داشته باشد، حکم نیز وجود دارد و هر زمان عَلَّتْ وجود نداشته باشد، حکم نیز وجود نخواهد داشت مانند «الْخَمْرُ حَرَامٌ لِأَنَّهُ مُسْكِرٌ» معنای عَلَّتْ مسکر این است که اگر مسکریّت وجود داشته باشد، حرمت هم وجود دارد و اگر مسکریّت وجود نداشته باشد حرمت نیز وجود نخواهد داشت.

اما:

- در حکمت: حکم، وجوداً دایر مدار آن است اما عدماً دایر مدار آن نیست؛ بدین

-

معنا که هر زمان، حکمت وجود داشته باشد حکم نیز وجود دارد ولی هر زمان که حکمت وجود نداشته باشد، عدم حکم، لازمه ی آن نیست؛ به عبارت دیگر، از وجودش، وجود لازم می آید، اما از عدمش عدم لازم نمی آید، به سه مثال زیر توجه فرمایید: مثال اول؛ درباره حکمت نماز: خداوند متعال (جل جلاله) در «قرآن کریم» می فرماید: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (۱)** در این آیه شریفه حکمت وجود نماز، بازداشت از فحشاء و منکر شمرده شده است، که شارع مقدس به آن عنایت فرموده، امّا این بدان معنا نیست که اگر در موردی، نماز یک مسلمان، باعث نهی از فحشاء و منکر او نگشت، پس بگوییم نماز واجب نیست؟! خیر چنین نیست؛ یعنی از عدمش، عدم، لازم نمی آید.

مثال دوم؛ درباره حکمت روزه: خداوند متعال (جل جلاله) در «قرآن مجید» می فرماید: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲)** در این آیه شریفه حکمت روزه، تقوا شمرده شده است، که شارع مقدس به آن عنایت فرموده، امّا این بدان معنا نیست که اگر در موردی روزه یک مسلمان، باعث تقوای او نگشت، پس بگوییم روزه واجب نیست؟! خیر چنین نیست؛ یعنی از عدمش، عدم، لازم نمی آید. البته غالباً فوائد یک واجب به عنوان حکمت های آن لحاظ می شود.

مثال سوم؛ درباره حکمت عده ی طلاق: یکی از حکمت هایی که برای عده طلاق ذکر شده، این است که: عده، باعث «عدم اختلاط انساب و اولاد» می شود، حال اگر زنی شوهرش پنج سال مفقود بود و از حاکم شرع تقاضای طلاق کرد و توسط او طلاق گرفت و یا اینکه شوهرش از شهر و یا کشور خارج شده و بدون اینکه با همسرش ارتباط و ملاقات

ص: ۲۱۴

۱- (۱). سوره مبارکه عنکبوت، آیه شریفه ۴۵

۲- (۲). سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۸۳.

داشته باشد او را طلاق دهد، به هر حال، دستور شرع این است که چنین زنی هم باید، عده ی طلاق را نگه دارد، چون، خالی بودن رحم از ولد، حکمت عده است نه علت آن؛ لذا صحیح نیست، گفته شود: چون رحم این زن خالی است، لذا عده هم ندارد.

در تطبیق این سه مثال، با موضوع مورد بحث می گوییم:

چنانچه در ما نحن فیه، مسئله «مزاحمت» را «حکمت» محرومیت زوجه از ارث زمین دانستیم و نه «علت» آن؛ حالا-گر در موردی، مسئله ی مزاحمت مطرح نبود، در این صورت صحیح نیست که نتیجه بگیریم که: «زوجه می تواند از زمین ارث ببرد»؛ زیرا، همان گونه که بیان شد از عدم حکمت، عدم حکم لازم نمی آید.

فرق دوم بین علت و حکمت

- در علت: حتماً باید «عنوان دائمی» یا حداقل «عنوان غالبی» وجود داشته باشد؛ یعنی باید در همه مصادیق یا لاقلاً غالب مصادیق اش جاری باشد.

اما:

- در حکمت: حتماً لازم نیست «عنوان غالبی» وجود داشته باشد؛ بلکه «عنوان نادر» هم کفایت می کند؛ یعنی چه بسا حکمت، نادر هم باشد و در بعض موارد جاری باشد؛ به دو مثال زیر توجه فرمایید:

* مثال اول؛ در حکمت عده ی طلاق: هر چند ممکن است از هر هزار طلاق که واقع شود، فقط یک مورد از آن به «اختلاط میاه» منجر شود، ولی همین یک اتفاق، مورد نظر و تأکید شارع، برای جعل حکم عده طلاق است. و:

* مثال دوم؛ در حکمت حرمت زنا (غیر از علل شرعیه): هر چند ممکن است از هر هزار زنا که واقع شود، فقط یک مورد از آن به «اختلاط انساب» منجر شود، اما همین یک اتفاق، مورد نظر و تأکید شارع برای جعل حکم حرمت زناست. یعنی این دو حکم به اندازه ای نزد شارع مهم است که فقط به خاطر همان یک مورد نادر و اتفاقی از هزار مورد، - که ممکن است اتفاق بیفتد - به جعل این

حکم اهتمام ورزیده و به آن تأکید داشته و دست از آن بر نمی دارد.

فرق سوم بین عِلَّت و حکمت

- عِلَّت: غالباً «واحد» است.

- حکمت: غالباً «متعدد» است؛ به عنوان مثال برای «نماز» چندین حکمت در آیات و روایات ذکر شده است، از جمله: وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱) وَإِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ (۲) و «إِنَّ الصَّلَاةَ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» (۳) اینها عناوین متعددی هستند که می توانند به عنوان حکمت نماز مطرح باشند؛ یعنی:

* اگر کسی نماز بخواند؛ اما نماز او حالت یاد خدا برایش ایجاد نکند! و یا:

* اگر کسی نماز بخواند؛ اما نماز او منجر به دوری وی از فحشا و منکر نشود! و یا:

* اگر کسی نماز بخواند؛ اما نماز او حالت معراجیت برایش ایجاد ننماید! در این صورت، صحیح نیست که بگوییم او تکلیفش را انجام نداده است و باید نمازش را قضا و اعاده نماید؛ زیرا همان گونه که اشاره شد، از عدم حکمت، عدم حکم لازم نمی آید.

حال در اینجا، با توجه به بیان فرق های بین عِلَّت و حکمت، روشن می شود که مسئله ی «عدم مزاحمت»، از حکمت های محرومیت زوجه از ارث زمین است؛ پس دیگر جای نقض و اشکالی باقی نمی ماند؛ لذا این استدلال که: «اگر زوجه ای بعد از وفات شوهرش ازدواج نکرد» و یا «اگر زنی بعد از وفات شوهرش ازدواج کرد و به خانه شوهر دومش رفت پس می تواند، از زمین ارث ببرد»، از اساس باطل و خلاف حکمت خواهد بود.

ص: ۲۱۶

۱- (۱). سوره مبارکه طه، آیه شریفه ۱۴

۲- (۲). سوره مبارکه عنکبوت، آیه شریفه ۴۵

۳- (۳). ر. ک. به: بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی (رحمه الله)، ج ۷۹، ص ۳۰۳.

ذکر برخی اقوال، مؤید بر حکمت بودن تعلیلات وارده

الف: نظر مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در «رسائل»

«حکمت» دانسته و حتی عنوان باب مربوطه در کتاب خود را چنین اختیار کرده اند.

به کلام ایشان توجه فرمایید:

«المطلب الخامس في بيان الحكمة في هذا الحرمان» «و إبدائها بعد ثبوتها بالنصوص الصحيحة و اتفاق اصحاب إلا من شدَّ غير لازم، غير أنها من الحكمة الواضحة، و قد نبت عليها الاصحاب و نطقت بها نصوصهم»^(۱) ب: نظر مرحوم محقق بروجردی (رحمه الله) در «تقریرات ثلاث»

«انَّ عدم جواز المزاحمة أعم من كونها أرض المساكن أو المزارع مثلاً، هذا مضافاً الى عدم كونها علّة، بل هي حكمه، فلا يدور الحكم مدارها»^(۲) ج: نظر مرحوم مقدس اردبیلی (رحمه الله) در «مجمع الفائدة و البرهان في شرح ارشاد الاذهان»

مرحوم محقق اردبیلی (رحمه الله) در کتاب یاد شده، تعلیلات وارده در روایات هفده گانه را «حکمت» دانسته؛ اما می فرماید: این حکمت مقتضی است که زوجه از عین زمین خانه مسکونی محروم باشد نه از قیمت آن.

«و أنت تعلم ان هذه الحكمة انما تقتضى الحرمان من عين تلك الامور لا قيمتها»^(۳) حکمت این روایات مقتضی این است که زوجه از عین خانه مسکونی محروم باشد نه

ص: ۲۱۷

۱- (۱). ر. ک. به: رسائل، شهید ثانی (رحمه الله)، ج ۱، ص: ۴۸۲

۲- (۲). ر. ک. به: تقریرات ثلاث، بروجردی (رحمه الله)، ص: ۱۱۸

۳- (۳). ر. ک. به: مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، مقدس اردبیلی (رحمه الله)، ج ۱۱، ص: ۴۵۰

از قیمت آن.

مناقشه بر استدلال مقدس اردبیلی (رحمه الله)

* اولاً: پس از بیان تمایزات بین علت و حکمت، دیگر مجالی برای پذیرش اشکال محقق اردبیلی (رحمه الله) وجود نخواهد داشت؛ زیرا، قبلاً ثابت شد که از وجود حکمت، وجود لازم می آید و قابل استناد است، ولی از عدمش، عدم، لازم

* نمی آید و قابل استناد و نقض نیست.

* ثانیاً: مزاحمت حتی در صورت ارث بردن زوجه از قیمت خانه نیز قابل فرض است؛ چه اینکه در فرضیکه زوجه را مجاز به ارث بردن از قیمت خانه بدانیم، در حقیقت او را مجاز دانستیم تا به سایر وراثت بگوید:

- قبل از اینکه شما سهم مرا از قیمت این خانه پرداخت نکرده اید، من نیز از این خانه خارج نخواهم شد!

و یا:

- قبل از اینکه شما سهم مرا از قیمت این خانه پرداخت نکرده اید، شما نیز نباید در این خانه تصرف نمایید!

دو: فرق بین علت و حکمت از منظر مشهور

مشهور علماء در بیان فرقی بین علت و حکمت قائل اند این دو تنها یک فرق دارند و آن این است که علت، عمومیت دارد و حکمت، عمومیت ندارد.

«العلّه تعمّم» (۱) و «الحکمه لا تعمّم» (۲).

ص: ۲۱۸

۱- (۱). ر. ک. به: کتاب البیع، امام خمینی (رحمه الله)، ج ۱، ص: ۱۷۷

۲- (۲). ر. ک. به: همان ج ۴، ص: ۸۷.

علت تعمیم دهنده است (تعمیم می دهد) و حکمت تعمیم نمی دهد

به عبارت دیگر، ایشان قائل اند که: عمومیت صرفاً در علت جاری است؛ لذا هنگامی که گفته می شود: «الخمر حرام لانه مسکر» نتیجه این است که: «هر چیز مسکری حرام است» یعنی یکی از علل حرمت یک شیء، مسکریّت آن است؛ امّا این عمومیت در حکمت جاری نیست

مناقشه بر نظر مشهور نسبت به عدم جریان عمومیت در حکمت

* اولاً: این نظر مشهور مورد پذیرش نیست؛ زیرا، درست است که حکمت قابل نقض نیست؛ امّا چرا عمومیت نداشته باشد؟

* ثانیاً: در بعضی موارد، حکمت عمومیت داشته و قابل نقض است؛ به عنوان نمونه یکی از آن موارد این است که: اگر شارع به عنوانی از عناوین حکمت تأکید و توجه نمود، آن حکمت عمومیت پیدا کرده و قابل نقض خواهد شد؛ مثلاً همان طور که بیان شد، در روایات یکی از حکمت های حرمت زنا، «اختلاط انساب» ذکر شده است و این حکمت، در مسئله ی مستحدثه ی عصر حاضر، یعنی «شبهه سازی» هم جریان دارد؛ چه اینکه فقهای شیعه شبهه سازی را به حسب عناوین اولیه، جائز می دانند، امّا به حسب عناوین ثانویه جائز نمی شمارند، چون معتقدند همان اختلاط انسابی که در «زنا» جریان دارد در «شبهه سازی» هم جاری است.

به عبارت دیگر فقهاء می فرمایند:

درست است که در اینجا زنا صورت نگرفته، امّا چون پدر و مادر این انسان شبهه سازی شده، مشخص نیستند، لذا «اختلاط انساب» که از حکمت های حرمت زناست، در این پدیده جاری است. (۱)

ص: ۲۱۹

۱- (۱). ر. ک. به: کتاب بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی، آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی دامت برکاته.

۴ بررسی طائفه دوم روایات

ص: ۲۲۱

آنچه در این فصل می خوانید:

بررسی روایت اول باب هفتم و روایت نهم باب پنجاه و هشتم کتاب وسائل الشیعه؛

بررسی بحث تعارض طائفه ی دوم روایات با طائفه ی اول؛

بررسی سه راه علاج برای حل مشکل تعارض؛

بررسی عمومیت مستفاد از «قرآن کریم».

ص: ۲۲۲

بررسی روایات دال بر ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک زوج

در مقابل طائفه اول یعنی روایاتی که دلالت بر محرومیت زوجه از عقار داشت، دو طائفه ی دیگر از روایات وجود داشت، که در این فصل به دومین طائفه از سه طائفه از روایات خواهیم پرداخت؛ این روایات عبارتند از:

- طائفه ی دوم: روایاتی که زوج و زوجه را، از هیچ کدام از ما ترک یکدیگر، محروم نمی دانند؛ این روایات در «دو» روایت زیر خلاصه می شوند:

أ. روایت اولِ بابِ هفتم از «ابواب میراث الازواج» کتاب «وسائل الشیعه»؛

ب. روایت نهمِ بابِ پنجاه و هشتم از «ابواب المهور» کتاب «وسائل الشیعه».

الف: روایت اول باب هفتم؛ دال بر عدم محرومیت زوجه، از جمیع ما ترک زوج

بررسی طائفه دوم، روایات دال بر ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک

عنوان باب هفتم کتاب «وسائل الشیعه» از «ابواب میراث الازواج» چنین است:

«بَابُ أَنَّ الزَّوْجَ يَرِثُ مِنْ كُلِّ مَا تَرَكَتْ زَوْجَتُهُ وَ كَذَا جَمِيعِ الوَرَاثِ وَ كَذَا الزَّوْجَةُ الَّتِي لَهَا مِنْهُ وَلَدٌ»

باب ارث زوجه از تمام ما ترک زوجه و همین طور همه ی وراث و همچنین است ارث بردن زوجه ای که از زوج فرزند دارد (یعنی ارث بردن زوجه ی دارای فرزند از زوج از تمام ما ترک زوج)

همچنانکه قبلاً ذکر گردید، فتوای مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) مطابق با عناوین ابواب انتخابی کتابشان است؛ بنابراین در ما نحن فیه فتوای ایشان چنین است:

«زوجه از جمیع ما ترک زوجه ارث می برد و همچنین جمیع وراث و نیز زوجه اگر از زوج فرزند داشته باشد از تمام ما ترک زوج ارث می برد».

اشکال بر فتوای مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله)

ایرادی که به عنوان انتخابی صاحب وسائل (رحمه الله) در باب هفتم وارد می نمایند این است که: تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد فقط در روایت دوم باب هفتم یعنی مقطوعه ی ابن اذینه آمده است و در روایت اول باب هفتم، اثری از این تفصیل، وجود ندارد؛ پس چگونه ایشان به طور کلی از این باب چنین فتوایی را استنباط فرموده اند؟!

از این رو، لازم است ابتداءً، به بررسی این روایت پرداخته تا جهت نتیجه گیری، بحث در مسیر صحیح قرار گیرد.

روایت اول باب هفتم

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَيِّدِنَا عَنْ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ (وَ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَرِثُ مِنْ دَارِ امْرَأَتِهِ أَوْ أَرْضِهَا مِنَ التُّرْبَةِ شَيْئاً أَوْ يَكُونُ (فِي) ذَلِكَ بِمَنْزِلِهِ

الْمَرْأه فَلَإِ يَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَقَالَ يَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ (مِنْ) كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتْ»

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبَانَ مِثْلَهُ

أَقُولُ حَمَلَهُ الشَّيْخُ عَلَى التَّقْيِيهِ وَ حَمَلَهُ أَيْضاً هُوَ وَ الصَّدُوقُ وَ غَيْرُهُمَا عَلَى مَا إِذَا كَانَ لِلْمَرْأه وَ لَدَّ لِمَا يَأْتِي وَ يُمَكِّنُ حَمَلُهُ عَلَى رِضَا الْوَارِثِ إِعْطَاءَ الْعَيْنِ فِيمَا عَدَا الْأَرْضَ وَ بِإِعْطَاءِ الْعَيْنِ أَوْ الْقِيمَةِ مِنَ الْأَرْضِ» (١) بررسی سند و دلالت

١. رجال سند

أ. سند اول (سند شیخ طوسی (رحمه الله)

- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ: شیخ طوسی (رحمه الله) به طریق خویش

- عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ:

- عَنْ فَضَالَةَ: مراد از فضاله، فضاله بن ایوب الازدی است.

* مرحوم شیخ نجاشی (رحمه الله) در مورد وی آورده است: «عربی صمیم سکن الاهواز روی عن موسی بن جعفر (علیه السلام) و کانتقه فی حدیثه مستقیماً فی دینه» (٢)

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) نیز او را توثیق نموده است: «فضاله بن ایوب الازدی ثقه» (٣) «فضاله بن ایوب عربی ازدی» (٤)

- عَنْ أَبَانَ: ابان، بین «ابان بن تغلب» و «ابان بن عثمان» مشترک است که هر دو ثقه اند.

- عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ: کنیه ی وی ابوالعباس بقباق بوده و از ثقات است.

- (وَ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ): از ثقات است.

ب.

ص: ۲۲۵

۱- (۱) . ر. ک. به: وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص: ۲۱۳

۲- (۲) . ر. ک. به: رجال نجاشی، ص ۳۱۱

۳- (۳) . ر. ک. به: رجال طوسی، ص ۳۴۲ باب الفاء

۴- (۴) . ر. ک. به: همان، ص ۳۶۳.

سند دوم (سند شیخ صدوق (رحمه الله)

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ

- عَنْ أَبَانَ مِثْلَهُ

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«فَضْلُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ (وَ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَرِثُ مِنْ دَارِ امْرَأَتِهِ أَوْ أَرْضِهَا مِنَ التُّزْبَةِ شَيْئاً؟ أَوْ يَكُونُ (فِي) ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْمَرْأَةِ فَلَا يَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً؟
فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): يَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ (مِنْ) كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتْ».

ب. ترجمه ی روایت

فضل بن عبد الملک و ابن ابی یعفور از امام صادق (علیه السلام) نقل می کنند که:

از امام (علیه السلام) درباره مردی پرسیدم که [اگر همسرش فوت کرد،] آیا شوهر از خانه زوجه اش یا از زمین وی چیزی به ارث می برد؟ یا اینکه مرد نیز بمنزله زن است؟ [گویا در ذهن سائل این بوده که زن از همه ماترک زوج ارث نمی برد، لذا می پرسد: آیا مرد نیز مثل زن است؟]

امام (علیه السلام) در پاسخ می فرماید: آن مرد از همه ی اموال و آنچه که از همسرش باقی مانده، ارث می برد و آن زن نیز از جمیع اموال و آنچه از شوهرش باقی مانده ارث می برد.

ج. نکات مهم این روایت

- در این روایت امام (علیه السلام) در پاسخ، از عبارت «كُلُّ شَيْءٍ» استفاده می فرمایند که دلالت بر عمومیت می کند، یعنی زن و مرد در توارث هیچ حرمانی از یکدیگر ندارند.

- با توجه به اینکه این روایت با نظر عامه موافق است، لذا اکثر فقهاء عظام در مقام جمع اخبار چند توجیه برای این روایت ذکر کرده اند؛ مرحوم شیخ حر

عاملی (رحمه الله) نیز از جمله کسانی است که «سه توجیه» در ادامه این روایت ذکر

- می نماید، که ذیلاً به آن ها اشاره می نمایم:

* توجیه اول: حمل این روایت بر فرض «تقیه»؛ همچنانکه مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) چنین حملی را مطرح و اعمال کرده اند. «أَقُولُ حَمَلَهُ الشَّيْخُ عَلَي التَّقِيَّةِ».

* توجیه دوم: حمل این روایت بر فرض «ذات ولد بودن زوجه»؛ همان گونه که مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) و مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) و دیگر بزرگان چنین حملی را مطرح و قائل شدند. «وَ حَمَلَهُ أَيْضاً هُوَ وَ الصَّدُوقُ وَ غَيْرُهُمَا عَلَي مَا إِذَا كَانَ لِلْمَرْأَةِ وَلَدٌ لِمَا يَأْتِي».

* توجیه سوم: حمل این روایت بر فرض رضایت وراثت از پرداخت عین در غیر مورد زمین و پرداخت عین یا قیمت زمین به زوجه؛ «وَ يُمَكِّنُ حَمَلُهُ عَلَي رِضَا الْوَارِثِ إِعْطَاءَ الْعَيْنِ فِيمَا عَدَا الْأَرْضَ وَ بِإِعْطَاءِ الْعَيْنِ أَوْ الْقِيَمَةِ مِنَ الْأَرْضِ».

د. نتیجه

این حدیث موثق است، اگر چه سند شیخ طوسی (رحمه الله) به «حسین بن سعید» بنابر آنچه که مرحوم علامه محمد اردبیلی (رحمه الله) (۱) در کتاب «جامع الرواه و إزاحه الشبهات عن الطرق و الإسناد» (۲) آورده، صحیح است.

ب: روایت نهم باب پنجاه و هشتم؛ دال بر عدم محرومیت زوجه، از جمیع ما ترک زوج

در عنوان باب پنجاه و هشتم از «ابواب المهور» کتاب «وسائل الشیعه» چنین آمده است:

ص: ۲۲۷

۱- (۱). مرحوم محمد بن علی اردبیلی غروی حائری از شاگردان علامه مجلسی

۲- (۲). نام دیگر آن «جامع الرواه» یا «رافع الاشتباهات فی تراجم الرواه و تمییز المشتركات» است..

«بَابُ حُكْمِ مَا لَوْ مَاتَ الزَّوْجُ أَوْ الزَّوْجَةُ قَبْلَ الدُّخُولِ هَلْ يَثْبُتُ نِصْفُ الْمَهْرِ

الْمُسَمَّى أَمْ كُلُّهُ»

«اگر هر یک زوج یا زوجه قبل از دخولبمیرند، آیا نصف مهر المسمی ثابت می شود یا همه آن [ثابت می شود]؟»

جهت اینکه در فضای این روایت قرار گیریم، شایسته است به بررسی آن پردازیم.

روایت نهم باب پنجاه و هشتم

«وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ قُلْنَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا وَقَدْ فَرَضَ الصَّدَاقَ قَالَ لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَتَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَإِنْ مَاتَتْ فَهِيَ كَذَلِكَ».

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ إِسْمَاعِيلُ يَسِينَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)» (۱). بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول

- وَ بِالْإِسْنَادِ:

- عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ:

- عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ

ب. سند دوم (شیخ طوسی (رحمه الله)

- وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ إِسْمَاعِيلُ يَسِينَادِهِ:

- عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ:

- عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ:

- عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ:

ص: ۲۲۸

١- (١) . ر. ك. به: كتاب وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي (رحمه الله)، ج ٢١، ص: ٣٢٩.

- عَنْ عُيَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ الْفَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ:

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«قَالَ قُلْنَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا وَ قَدْ فَرَضَ الصَّدَاقَ؟

قَالَ (عليه السلام): لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِنْ مَاتَتْ فَهُوَ كَذَلِكَ»

ب. ترجمه ی روایت

عیید بن زراره و فضل ابی العباس می گویند به امام صادق (علیه السلام) عرض کردیم:

چه می فرمایید درباره ی مردی [که در حال مرض] با زنی ازدواج کرد و سپس [در همان مرض] می میرد و [آن مرد] برای آن زن صداقی معین کرده است؟

امام (علیه السلام) می فرماید: برای این زن نصف صداق (مهر) است و این زن از تمامی اموال مرد ارث می برد و اگر زن بمیرد، پس شوهرش از همه اموال او ارث می برد.

ج. نکات مهم این روایت

- در این روایت امام (علیه السلام) در پاسخ از عبارت «تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» استفاده می فرمایند که دلالت بر عمومیت می کند؛ یعنی می فرماید: زوج و زوجه در توارث هیچ حرمانی از یکدیگر ندارند.

د. نتیجه

این حدیث، معتبره است.

بررسی تعارض موثقه ابن ابی یعفر با هفده روایت و سهراب علاج آن

نتیجه ای که از طائفه اول روایات - یا هفده روایت باب ششم - گرفته شد، این بود که: «زوجهاز جمیع اراضیزوج، محروماست»؛ اما در طائفه دوم «دو» روایت، در

فصل بیان شد، که دقیقاً در نقطه مقابل طائفه اول اند، یعنی:

– موثقه ی «فضل بن عبد الملک» و «ابن ابی یعفر»؛

و:

– معتبره ی «زراره» و «فضل ابی عباس»،

که می گویند: «زوجه از جمیع ماترک زوج ارث می برد».

بنابراین، این دو دسته از روایات، با یکدیگر «تعارض» می کنند که باید راه حلی برای «رفع تعارض» و «علاج» آن ها جستجو نماییم؛ اما، پس از تفحص در کلمات علماء، پیرامون حل مشکل تعارض در ما نحن فیه، به چندین راه علاج بر می خوریم که در این مجال، به دو مورد از آن ها و سپس راه حل مختار اشاره می نمایم.

علاج اول؛ دو توجیه شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار»

همان گونه که قبلاً بیان شد:

[\(۱\)](#) «الاستبصار»

بررسی دو توجیه شیخ طوسی (رحمه الله)

الف: توجیه اول

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در بیان توجیه اول می فرمایند:

چون روایت ابن ابی یعفر، موافق با عامه است، لذا باید آن را بر «تقیه» حمل نماییم؛ البته مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) نیز این توجیه شیخ طوسی (رحمه الله) را پذیرفته و

می فرمایند:

ص: ۲۳۰

۱- (۱). لازم به ذکر است حضرت استاد - دامت برکاته - به خلاف نظر قدما که این روایت را «صحیح» می شمارند، ایشان آن را «موثقه» می دانند..

«لأن رواية ابن أبي يعفور الدالة على عموم الارث ظاهره في التقيّه؛ لأنها موافقه لمذاهب جميع من خالفنا» (۱) به جهت اینکه روایت ابن ابی یعفور که بر عمومیت (شمول) ارث دلالت دارد، ظاهر در تقيّه است؛ زیرا این روایت با مذهب مخالفین سازگار است.

مناقشه بر توجیه اول

مسئله ی حمل بر تقيّه، مؤونه و هزینه ای ندارد، از این رو بسیاری از فقهاء به آن قائل شده اند.

ب: توجیه دوم

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در بیان توجیه دوم می فرماید:

برای حل تعارض، باید بین روایات هفده گانه و صحیحه ی ابن ابی یعفور به صورت «تخصیص» جمع نماییم و تا زمانی که جمع بین روایات امکان پذیر است، دیگر نوبت به حمل بر تقيّه و مسائل دیگری که در باب تعارض اخبار آمده، نمی رسد.

به عبارت دیگر:

بوسیله ی هفده روایتیکه می گویند: «لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ» مضمون موثقه ی ابن ابی یعفور که به صورت عام می گوید: «تَرِثُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» را تخصیص بزیم.

دو مناقشه بر توجیه دوم شیخ طوسی (رحمه الله)

مناقشه ی اول

این مناقشه از سوی مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) مطرح شده، که حاصل آن چنین است:

در صحیحه ابن ابی یعفور جمله ای وجود دارد که دال بر قبول سائل است بر اینکه: «زوجه از بعض ما ترک زوج محروم است» به همین جهت در سؤالش

از حضرت (علیه السلام) می پرسد: «أَوْ يَكُونُ بِمَنْزِلَةِ الْمَرْأَةِ لَا تَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا؟»

ص: ۲۳۱

این فراز از روایت دلالت می کند بر اینکه سائل مطلقاً هیچ شبهه ای در حکم ارث زوجه نداشته، ولی آنچه باعث سؤال وی شده حکم زوج بوده که وی در صدد سؤال آن از امام (علیه السلام) بر آمده است؛ لذا نحوه پرسش و اصل این سؤال، خود بهترین دلیل است بر اینکه حکم محرومیت زوجه - از بعض ما ترک - در آن زمان هم جریان داشته است.

به اصل اشکال مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) توجه فرماید:

«و فيه نظر؛ لأن رواية ابن أبي يعفور الدالة على عموم الارث ظاهره في التقية؛ لأنها موافقه لمذاهب جميع من خالفنا و في سؤالها ما يدل عليه؛ لأنه قال: «أو يكون بمنزله المرأة لا ترث من ذلك شيئاً؟». و هذا يدل على أن السائل لا شبهه عنده في حكم المرأة مطلقاً، و إنما اشتبه عليه حكم الرجل، و هو يدل على ظهور الحكم جداً في ذلك الوقت»^(۱) و در این مطلب اشکالی است: زیرا روایت ابن ابی یعفور که بر عمومیت (شمول) ارث دلالت دارد، ظاهر در تقیه است؛ زیرا این روایت با مذهب مخالفین سازگار است و پرسش در روایت نیز بر همین مطلب دلالت دارد؛ چرا که گفت: «یا مانند زن است که از چیزی ارث نمی برد؟» و این نشان می دهد که پرسشگر شبهه ای در ارتباط با حکم زن به صورت مطلق نداشته است و فقط حکم مرد برایش مشتبه بوده است و این نشان از ظهور واضح حکم زن در آن زمان دارد.

مناقشه ی دوم

توجیه دوم مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) بلا- تردید باطل است؛ زیرا، اگر امام (علیه السلام) به صورت مستقل و عام می فرمودند: «ترث المرأة من جميع ما تركه الزوج»

تخصیص ادعایی شیخ (رحمه الله) قابل قبول بود، اما در این موثقه، سائل از امام (علیه السلام) می پرسد: همان طور که زوجه از بعض ما ترک زوج محروم است، آیا زوج نیز

ص: ۲۳۲

۱- (۱). ر. ک. به: رسائل شهید ثانی (رحمه الله)، ج ۱، ص ۴۶۹.

از بعض ما ترک زوجه محروم است؟ «هَلْ يَرِثُ مِنْ دَارِ امْرَأَتِهِ أَوْ أَرْضِهَا مِنَ التَّرْبَةِ شَيْئًا؟

بنابراین، به قرینه این فراز از سؤال که «زوجه از بعضی از ما ترک زوج محروم است» «أَوْ يَكُونُ بِمَنْزِلَةِ الْمَرْأَةِ لَا تَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا؟» دیگر راهی برای تخصیص وجود ندارد و تخصیص باطل است.

علاج دوم؛ تاویل شیخ صدوق (رحمه الله)

«تهذیب الأحكام» «الاستبصار» «الاستبصار» «وَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ (رحمه الله) يَتَأَوَّلُ هَذَا الْخَبَرَ وَ يَقُولُ لَيْسَ لَهُنَّ شَيْءٌ مَعَ عَيْدَمِ الْأَوْلَادِ مِنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ الْمَذْكُورَةِ فَإِذَا كَانَ هُنَاكَ وَلَدٌ فَإِنَّهَا تَرِثُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ...» (۱) ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه (شیخ صدوق (رحمه الله) این خبر را تاویل می کرد و می گفت که برای زوجات بدون فرزند هیچ یک از موارد ذکر شده به

ارث نمی رسد اما اگر دارای فرزند باشد این زوجه از همه چیز ارث می برد.

علاج سوم؛ نظر مختار

با عنایت به نتیجه ای که از طائفه اول روایات - یا «هفده» روایت باب ششم - گرفته

ص: ۲۳۳

۱- (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۵.

شد که همان «حرمان زوجه از جمیع اراضی زوج» بود؛ حال، دو راه برای برخورد با موثقه ابن ابی یعفرور برایمان باقی می ماند:

* راه اول؛ حمل موثقه ابن ابی یعفرور بر «تقیّه»: که ظاهراً نیز همین گونه است؛ زیرا، کثیری از بزرگانچنین حملی را پذیرفته اند.

و در غیر این صورت:

* راه دوم؛ پذیرش عدم تحمل مقاومت موثقه ابن ابی یعفرور با روایات متواتره؛ یعنی قائل شویم موثقه ی ابن ابی یعفرور، تاب مقاومت و معارضه در برابر هفده روایت باب ششم را که در «حد تواتر» است و به تعبیر برخی از فقهاء، «فوق تواتر» است را ندارد، یعنی:

- «یک» روایت موثقه می گوید: «زوجه از جمیع ما ترک زوج ارث می برد».

و:

- «هفده» روایت متواتره می گویند: «زوجه از جمیع اراضی زوج محروم است».

و پر واضح، مشخص است که «یک» روایت موثقه، تاب مقاومت در برابر «هفده» روایت متواتره را ندارد.

ص: ۲۳۴

بررسی استفاده یعمومیت یا عدم عمومیتاز ظاهر «قرآن کریم»

«آیه ی دوازدهم» «سوره ی مبارکه نساء» «قرآن کریم»

و لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوَصِّى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتِهِ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱)

و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آن ها فرزندی نداشته باشند و اگر

فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شماست پس از انجام وصیتی که

ص: ۲۳۵

کرده اند، و ادای دین (آن‌ها). و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتمشمال آنهاست بعد از انجام وصیتی که کرده اید، و ادای دین و اگر مردی بوده باشد که کلاله [خواهر یا برادر] از او ارث می برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند، آن‌ها در یک سوم شریکند پس از انجام وصیتی که شده، و ادای دین بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به آن‌ها ضرر نزنند. این سفارش خداست و خدا دانا و بردبار است. (۱) همان طور که روشن است، این آیه شریفه «دو بخش» دارد:

بخش اول آیه، در بیان ارث زوج از زوجه

فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعَ مِمَّا تَرَكَنَّ

قسمت اول این آیه، در مقام بیان ارث زوج از زوجه بوده و می فرماید: مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او (یعنی آن زن) فرزندی نداشته باشد به ارث می برد، ولی اگر فرزند و یا فرزندان داشته باشد - حتی از شوهری دیگر - شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می برد **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ**.

در ادامه نیز تأکید می فرماید: این یک چهارم بعد از پرداخت بدهی های زوجه و انجام وصیت های مالی او خواهد بود، چنانکه می فرماید

مجدداً به بخش اول آیه توجه فرمایید:

و لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعَ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ (۲)

بخش دوم آیه، در بیان ارث زوجه از زوج

قسمت دوم آیه، در مقام ارث زوجه از زوج بوده و می فرماید: اما ارث زنان از

ص: ۲۳۶

۱- (۱). ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی دامت برکاته

۲- (۲). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲.

اموال شوهران در صورتیکه شوهر فرزندی نداشته باشد، یک چهارم از اصل مال است چنانکه می فرماید

: وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ

ولی اگر شوهر فرزندی داشته باشند - اگر چه از همسری دیگر - سهم زوجه به یک هشتم می رسد، چنانکه می فرماید فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ

در ادامه نیز تأکید می فرماید: این تقسیم همانند تقسیم سابق بعد از پرداخت بدهکاری های شوهر و انجام وصیت مالی او خواهد بود. (۱)(۲) مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ.

دوباره به بخش دوم آیه توجه فرمایید:

وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ (۳)

بررسی نکاتی پیرامون فراز مما ترکتم

مطلب مهمی که بعد از حل تعارض روایات وجود دارد این است که:

مِمَّا تَرَكَتُمْ و به عبارت دیگر:

«قرآن کریم» پاسخ این است که این مسئله از دو فرض، خارج نیست:

- فرض اول: اگر پاسخ منفی باشد، یعنی گفته شود از ظاهر «قرآن کریم» عمومیت استفاده نمی شود که: «فثبت المطلوب».

اما:

- فرض دوم: اگر پاسخ مثبت باشد، یعنی گفته شود از ظاهر «قرآن کریم»

-

ص: ۲۳۷

۱- (۱). برداشت از تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی دامت برکاته، ج ۳، ص: ۲۹۵ و ۲۹۶

۲- (۲). برداشت از تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی دامت برکاته، ج ۳، ص: ۲۹۵ و ۲۹۶

۳- (۳). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲.

عمومیت استفاده می شود و فراز مِمَّا تَرَكْتُمْ شامل همه اموال زوج و زوجه نسبت به توارث از یکدیگر می شود، در این صورت، دو نتیجه از فرض دوم حاصل می شود:

* نتیجه ی اول: اثبات نظر ابن جنید اسکافی (رحمه الله) و قاضی نعمان مصری (رحمه الله).

* نتیجه ی دوم: رد نظر مشهور فقهای امامیه و خلاف اجماع آنان. در این صورت باید پیرامون دو نکته و سؤال زیر تحقیق کرد:

نکته ی اول: «قرآن کریم» «قرآن کریم» سؤال اول: آیا در مانحن فیه، نباید مطابق کلام امام (علیه السلام) - که می فرماید: روایات موافق با «قرآن کریم» را اخذ کنید و مخالف با آن را کنار بگذارید یعنی «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَارْذُوهُ»^(۱) - عمل کرد؟

- سؤال دوم: آیا اساساً در اینجا بحث موافقت با «قرآن کریم»، موضوعیت داشتهوقابل طرح است یا خیر؟

نکته ی دوم: «قرآن کریم» آیا بین این دو مرجح، - که مورد اتفاق اصولیین است - ترتیبی وجود دارد؟ یعنی آیا بین مرجح مضمونی (قرآن کریم) و مرجح جهتی یا جهت صدور (مخالفت با عامه) ترتیبی وجود دارد؟

یا اینکه:

- آیا اصلاً بین این مرجحات، ترتیبی وجود ندارد؟

به عبارت دیگر:

در ما نحن فیه که، در هر دو طرف مرجح وجود دارد؛ یعنی یک طرف، مرجح موافقت با کتاب استو در طرف دیگر که مرجح مخالفت با عامه است؛ آیا

ص: ۲۳۸

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، ج، ۲۷ ص: ۱۱۸.

بین این مرجحات ترتیبی وجود دارد، تا گفته شود موافقت کتاب مقدّم است، و یا مخالفت عامه مقدم است و یا اینکه اصلاً ترتیبی وجود ندارد؟

بررسی وجود ترتیب، در بین مرجحات

(۱)

یکی از مباحث بسیار مهمی که در بحث «تعادل» و «تراجیح» مطرح شده و منشأ اختلافات بسیار زیادی گردیده است، بحث «ترتیب میان مرجحات» است که در آن بحث چندین مبنا ذکر شده است که اختیار هر کدام از این مبانی نتیجه ای غیر از دیگری خواهد داشت، در این بخش، جهت نتیجه گیری، به «سه» مبنا از مبانی مذکور اشاره می نمایم:

الف: مبناى عدم ترتیب بین مرجحات

این نظر را بزرگانى اختیار کردند؛ همچون:

- مرحوم آخوند خراسانى (رحمه الله) در کتاب «کفایه الاصول» ایشاندر آنجا می فرمایند: ما از روایات ترجیح، وجهی برای مراعات ترتیب بین

- مرجحات استفاده نمی کنیم.

به اصل عبارت ایشان در کتاب «کفایه الاصول» توجه فرمایید:

«إنه لاوجه لمراعاة الترتیب بین المرجحات» (۲)

ص: ۲۳۹

۱- (۱). لازم به ذکر است علمای اصول، مرجحات را به صور مختلف تقسیم نموده اند، از جمله «مرجحات ناظر به سند، متن و امور خارجی» یا «مرجحات ناظر به سند، دلالت، زمان ورود، متن و امور خارجی» (ر. ک. به: علامه حلی (رحمه الله) تهذیب الوصول الی علم الاصول، ص ۲۷۸؛ حسن بن زین الدین (ابن شهید ثانی) معالم الدین و ملاذالمجتهدین، ص ۲۴۳-۲۴۵؛ میرزای قمی (رحمه الله) القوانین المحکمه، ج ۲، ص ۲۷۸). البته مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله) مرجحات را به دو نوع داخلی و خارجی تقسیم نموده اند؛ از منظر ایشان، مرجح داخلی یعنی مزایایی که در خود دلیل طرف تعارض وجود دارد که خود بر سه بخش تقسیم می شود: «مرجحات صدوری»، «مرجحات جهتی» و «مرجحات مضمونی» و مرجح خارجی نیز یعنی مزیت هایی که با قطع نظر از دلیل مزبور، خود وجود مستقلی دارند، که از مصادیق آن می توان به: «شهرت عملیاً روایی»، «موافقت با قرآن و سنت متواتر» و «موافقت با اصل» اشاره نمود. (فرائد الاصول، ج ۲، ص ۷۸۳ تا ۸۰۴)

۲- (۲). ر. ک. به: کفایه الاصول، آخوند خراسانی (رحمه الله)، صفحه ۴۵۴.

هیچ دلیلی برای مراعات ترتیب بین مرجحات نیست.

ب: مبنای ترتیب مرجح جهتی/جهت صدور^(۱) بر سایر مرجحات

این نظر را بزرگان اختیار کردند؛ همچون:

- مرحوم وحید بهبهانی (رحمه الله)^(۲) در کتاب «الفوائد الحائریه» بر حسب آنچه که مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله) در کتاب «فوائد الاصول» به ایشان نسبت می دهند، مبنی بر اینکه ایشان مرجحات جهت صدور را بر سایر مرجحات مقدم کرده است، یعنی مسئله ی مخالفت با عامه (مرجح جهتی/ جهت صدور) را که به جهت تقیه صادر شده باشد را، بر موافقت با کتاب (مرجح مضمونی) مقدم داشته است.

اصل عبارت ایشان در کتاب «الفوائد الحائریه» چنین است:

«بل المستفاد من الاخبار المتواتره أنّ العرض علی الكتاب مقدّم علی جميع التراجیح و معتبر مطلقاً و کذا الکلام فی مخالفه العامه، سیما مع التعلیلات الواردة بأنّ الرّشد فی خلافهم و أنّهم ما هم من الحقیقه فی شیءٍ إلى غیر ذلك»^(۳). آنچه از اخبار متواتر بدست می آید این است که عرضه بر قرآن مقدم بر همه ی مرجحات است و به صورت مطلق معتبر است و مخالفت با عامه نیز چنین است مخصوصاً با توجه به علت های وارده درباره اینکه صحت عمل، در مخالفت با آن هاست و اینکه آن ها هیچ حقیقت و واقعیتی ندارد و دیگر موارد در این زمینه.

- مرحوم میرزای نائینی (رحمه الله): در «رساله فی التزاحم و الترتیب»، ایشان نیز

ص: ۲۴۰

۱- (۱). مرجح جهتی، عبارت است از اموری که علل و انگیزه های صدور حدیث را روشن می سازد؛ به بیان دیگر، عواملی است که جهت صدور یک حدیث را تقویت کرده و آن را به حق نزدیک تر و از باطل دورتر می گرداند، مانند مخالف بودن دلیل با دیدگاه عامه به سبب صدور آن از باب تقیه. (ر. ک. به: اصول الفقه، محمد رضا مظفر (رحمه الله)، ج ۲، ص ۲۲۹)

۲- (۲). محمد باقر بن محمد اکمل بن محمد صالح اصفهانی، بهبهانی، حائری، معروف به وحید بهبهانی و استاد اکبر (رحمه الله) (۱۱۱۷-۱۲۰۶، ۱۲۰۵ هـ -).

۳- (۳). ر. ک. به: الفوائد الحائریه، آیت الله وحید بهبهانی (رحمه الله)، الفائده الاحدی و العشرون، صفحه ۲۲۰.

مرجع جهتی را بر مرجع مضمونی مقدم کرده است. (۱) ج: مبنای ترتیب مرجع مضمونی (۲) بر مرجع جهتی

این نظر توسط جمعی از بزرگان اختیار شده است؛ همچون:

- مرحوم آیت الله خویی (رحمه الله) (۳) و عده ی دیگری از اصولیین؛

- مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی (رحمه الله) نیز این نظر را پذیرفته اند.

ایشان در موارد بی شماری (۴) به این مطلب اشاره فرمودند که در اینجا به ذکر یکی از آن تصریحات اکتفا می نمایم:

«أنتك عرفت أن الروايه الدالّه على أن إرث الزوج و الزوجه متّحد من هذه الجهه و أنّ الزوجه ترث من جميع ما تركه زوجها، كما أنّ الزوج يرث من جميع ما تركته

الزوجه ساقطه عن الحجّيه و الاعتبار، إمّا لاجل كونها معرضاً عنها لدى المشهور بالشهره المحقّقه و إمّا لاجل كون الشهره الفتوائيه التي هي أوّل المرجّحات في الخبرين المتعارضين على ما استفدناه من مقبوله عمر بن حنظله المعروفه و قد قرّناه في محلّه من بحث التعادل و الترجيح من علم الاصول مع الطائفة المقابله، خصوصاً مع وحده هذه الروايه و كثره الروايات المقابله التي لا تبعد دعوى تواترها الاجمالي على عدم

ص: ۲۴۱

۱- (۱). به نقل از کتاب مصباح الاصول؛ ر. ک. به: مصباح الاصول آیت الله ابوالقاسم خویی (رحمه الله)، ج ۳ ص ۴۱۹
۲- (۲). مرجع مضمونی مزیتی است که مضمون و محتوای حدیث متعارض را تقویت نموده و در نظر فقیه، سبب اقریب به واقع می گردد؛ مانند: موافقت مضمون حدیث با ظاهر کتاب و سنت. (ر. ک. به: اصول الفقه، محمد رضا مظفر (رحمه الله)، ج ۲، ص ۲۳۰).

۳- (۳). ر. ک. به: مصباح الاصول، آیت الله ابوالقاسم خویی (رحمه الله)، ج ۳ ص ۴۱۹
۴- (۴). از جمله آن حضرت (رحمه الله) در کتاب الطهاره می فرمایند: «ثمّ إنّّه بعد عدم إمكان الجمع بین الطائفتین و لزوم الرجوع إلى المرجّحات لا محیص عن الأخذ بما دلّ علی وجوب الإعاده مطلقاً امّا لما حقّقناه فی محلّه من كون الشهره الفتوائيه أوّل المرجّحات علی ما تدلّ علیه مقبوله ابن حنظله و غيرها و لا ريب فی موافقتها لما دلّ علی وجوبها، و أمّا لما قیل من كون شدوذ الروايه المعارضه و ندرتها توجب سقوطها عن درجه الاعتبار و الحجّيه رأساً و خروجها عن صلاحیه المعارضه کلاً لأنها حينئذٍ تصیر مخالفه للسّنّه و قد أمرنا بطرح ما خالف الكتاب و السّنّه». (ر. ک. به: تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله، کتاب الطهاره، ج ۴، ص ۳۳۱)..

ثبوت الارث للزوجه من جميع ما تركه الزوج و ليس إرثها كإرثه في عدم المحدوديه»^(۱) مشخص شد که روایت دال بر یکی بودن ارث زوج و زوجه از این جهت و اینکه زوجه از جميع ارثیه زوج ارث می برد همان طور که زوج از همه ی ارثیه زوج ارث می برد؛ (این روایت) حجیت و اعتبار ندارد یا به دلیل اینکه مشهور که شهرت محققه دارد این روایت را کنار گذاشته است یا به دلیل اینکه شهرت فتوایی - که اولین مرجح بین مرجحات در مورد دو روایت متعارض است همانطور که این مطلب را از روایت معروف به مقبوله ی عمر بن حنظله بدست آوردیم و در بحث تعادل و ترجیح در علم اصول آن را بیان کردیم - با نظر مقابل است خصوصاً اینکه این یک روایت است و در مقابل، روایات فراوانی است که ادعای تواتر اجمالی آنها بعید نیست مبنی بر اینکه عدم اثبات ارث زوج از همه ی ارثیه ی زوج و اینکه ارث زوجه مانند ارث زوج در حیطه محدودیت های آن نمی باشد.

مستند معتقدین به مبنای سوم، روایتی است که «سعید بن هبه الله راوندی (رحمه الله)» آن را در رساله ای که پیرامون احوال احادیث اصحاب و اثبات صحت آن روایات نگاشته و نقل کرده و مرحوم شیخ حرّ عاملی (رحمه الله) نیز، در کتاب «وسائل الشیعه» به آن اشاره می فرمایند که سند و متروایت چنین است:^(۲) «سَعِيدُ بْنُ هَبَةَ اللَّهِ الرَّاَوْنَدِيُّ فِي رِسَالَتِهِ الَّتِي أَلْفَهَا فِي أَحْوَالِ أَحَادِيثِ أَصْحَابِنَا وَ إِثْبَاتِ صَحِّحَتِهَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ ابْنَيْ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ أَبِي الْبَرَكَاتِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ بَابُوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ

ص: ۲۴۲

۱- (۱). ر. ک. به: تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، بحث طلاق و مواریث، آیت الله فاضل لنکرانی (رحمه الله)، ص:

۴۷۱

۲- (۲). همان طور که بیان شد: مرحوم محقق خویی (رحمه الله) به این حدیث استدلال کرده و مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی (رحمه الله) به آن استناد نموده اند و نیز در کتاب اصول شان می فرمایند: «مرحوم شیخ (رحمه الله) این روایت را صحیحه می داند اما امام خمینی (رحمه الله) آن را مصحّحه می دانند؛ ولیحضرت استاد - دامت برکاته - به خلاف نظر ایشان، قائل اند به اینکه: «ظاهراً این روایت، غیر معتبره است و نمی توان به آن اعتماد کرد»؛ ایشان علت عدم اعتبار را وجود افراد مجهول الحال و یا مشترک، در سند این روایت می دانند..

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَذَرُوهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى أَحْيَارِ الْعِيَامِ فَمَا وَافَقَ أَحْبَارَهُمْ فَذَرُوهُ وَ مَا خَالَفَ أَحْبَارَهُمْ فَخُذُوهُ» (۱). اگر دو حدیث متعارض بر شما وارد شد آن‌ها را به «قرآن» عرضه کنید، اگر موافق با کتاب بود آن را بپذیرید و اگر مخالف با کتاب بود آن را کنار بزنید و اگر در «قرآن کریم» چیزی از آن دو را پیدا نکردید آن‌ها را بر روایات عامه عرضه کنید پس هر کدام موافق با اخبار آنان بود آن را کنار بزنید و هر کدام مخالف با اخبار آنان بود آن را بپذیرید.

بررسی استفاده ی عموم از آیه دوازدهم سوره نساء

وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ (۲)

برای پاسخ به این سؤال، ابتداء باید به چند پرسش زیر جواب دهیم:

* اولاً: آیه شریفه در مقام بیان چه مطلبی است؟

* ثانياً: آیا آیه شریفه در مقام بیان این است که بگوید زوجه در صورتی که از

* شوهر فرزند ندارد یک چهارم از جمیع ما ترک ارث می برد؟

* ثالثاً: آیا آیه شریفه فقط در مقام بیان «سهم الارث» زوجه است و در مورد اینکه او از بعضی یا همه ما ترک ارث می برد، ساکت است؟

و همان طور که قبلاً بیان شد:

اهل سنت با استناد به همین آیه می گویند: «زوجه از جمیع ما ترک زوج ارث می برد» و این مطلب را به عنوان امری مسلم قرار داده اند؛ لذا با نسبت دادن، عدم عمل

ص: ۲۴۳

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص: ۱۱۸، ح: ۲۹

۲- (۲). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲.

به «قرآن کریم» در این مسئله، به امامیه اعتراض می کنند و متأسفانه با مراجعه به کلمات مفسرین، متوجه می شویم که بسیاری از این بزرگان یا به این مسئله نپرداخته اند یا از کنار آن گذشته اند؛ اما در مقابل برخی از فقهاء به این موضوع پرداخته اند، از جمله:

«قرآن کریم» مرحوم فاضل جواد^(۱) در کتاب «مسالك الافهام الى آيات الاحكام» می فرماید:

از آیه شریفه فَلَهِنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ استفاده عموم می شود و مقتضای عمومیت این است که زوجه یک چهارم - در صورت عدم وجود ولد از میت - یا یک هشتم - در صورت وجود ولد از میت - از جمیع ما ترک ارث ببرد.

عبارت ایشان چنین است:

«و مقتضی العموم أنّ لها الربع أو الثمن من جمیع ما ترک الزوج»^(۲) مقتضای عموم این است که برای زوجه یک چهارم یا یک هشتم از همه ی ما ترک زوج است.

- یکی از بزرگان معاصر - دامت برکاته - در کتاب «رساله فی ارث الزوجه» می فرماید:

مفاد آیه ی کریمه عمومیت ارث زوجه از جمیع اعیان و ما ترک زوج را جائر می داند و در این زمینه فرقی بین ارث زوجه از زوج یا ارث زوج از زوجه وجود ندارد.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«أن الموصول موضوع لایجاد الاشارة، وبهذا امتازت (ما) الموصولة عن الموصوفه لان معنی (ما) الموصولة ما يعبر عنه بالفارسیه ب - [آن چیزی] بخلاف الموصوفه فاذا كان فی البین شیء معهود رجعت الاشارة إليه والمشار إليه يكون ذلك الشیء المعهود، وإلا فالموصول يشمل جمیع ما يمكن أن یشار إليه لان القول باختصاص الاشارة ببعض ترجیح بلا مرجح. فعلى هذا يكون مفاد الايه الكريمة عموم إرث الزوجه من أعیان

ص: ۲۴۴

۱- (۱). جواد بن سعد بن جواد بغدادی کاظمی، معروف به فاضل جواد از فقهای امامیه (رحمه الله) (... - ۱۰۶۵ هـ)

۲- (۲). ر. ک. به: مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام، فاضل جواد (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۷۶.

جميع التركة ولا فرق في ذلك بين إرث الزوج من تركه الزوجه وإرثها من تركته» (۱).

موصول برای ایجاد اشاره وضع شده به همین خاطر مای موصوله از مای موصوفه امتیاز پیدا کرده است، چون معنای مای موصوله این است که در فارسی از آن به [آن چیزی] تعبیر شده است؛ خلاف مای موصوفه [یعنی در مای موصوله اشاره هست و در مای موصوفه اشاره نیست] پس اگر شیئی معینی در میان باشد [مای موصوله] به آن بر می گردد و اگر شیئی معینی در میان نباشد پس موصول شامل همه آنچه ممکن است به آن اشاره شود می گردد و علت اینکه به همه اشاره می کند این است که اگر بگوییم به بعضی اشاره دارد و به بعضی اشاره ندارد این خود نوعی ترجیح بلا مرجح است؛ بنابراین مفاد آیه ی کریمه، به عمومیت ارث زوجه از جمیع اعیان و ما ترک زوج اشاره دارد و در این باره فرقی بین ارث زوجه از زوج یا ارث زوج از زوجه وجود ندارد.

مناقشه بر نظر صاحب کتاب «رساله فی ارث الزوجه»

استدلال فقیه بزرگوار معاصر - دامت برکاته - از اساس مخدوش بوده و به آن چند ایراد وارد است:

* ایراد اول: در اینکه فراز *مِمَّا تَرَكَتُمْ* قابلیت افاده عموم دارد تردیدی وجود ندارد و با ایشان موافقیم اما در اینکه برای عموم وضع شده باشد، مورد قبول نیست.

* ایراد دوم: هیچ کدام از ادیبان نگفته اند که، لفظ «مای موصوله» همانند لفظ «کل» است و نیز هیچ کدام از اصولیین - در مباحث الفاظ عموم -، قائل نشده اند که، موصول و صله جز الفاظ عموم است ولی همه «نکره در سیاق نفی» را جز الفاظ عموم می شمارند؛ پس لفظ «ما» از جمیع جهات همچون: «معنا»، «عموم» و «خصوص»، مبهم است.

به عبارت دیگر: هیچ، ادیب، فقیه و اصولی نمی گوید که معنای: *فَأَنْكَحُوا* ما

ص: ۲۴۵

طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ (۱) یعنی «فَأَنْكِحُوا جَمِيعَ طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ!!»

* ایراد سوم: در بحث معانی الفاظ نباید از لغت، «استنباط» کرد؛ بلکه باید به «وضع» مراجعه کرد؛ یعنی بدون استنباط از لغت باید بررسی کرد که آیا، لفظ «ما» برای عموم وضع شده‌است یا خیر؟

بررسی دو احتمال درباره ی استفاده عمومیّت از فراز مما ترکتم

شایسته است برای دریافت نتیجه، پیرامون استفاده ی عموم یا عدم استفاده ی عموم از آیه، دو احتمال را مورد بررسی قرار دهیم:

- احتمال اول: از آیه استفاده ی عموم نمی شود.

- احتمال دوم: از آیه استفاده ی عموم می شود.

بررسی احتمال اول: عدم استفاده ی عمومیّت از آیه

برای بررسی این احتمال، ابتداء باید درباره هر یک از حروف و کلمات وارده در آیه، به تفکیک، دلائل را بیان نموده تا به نتیجه و تحلیل صحیح رهنمون شویم:

الف: درباره ی موصول یا حرف «ما»

تعبیر معروفی در السنه ی ادبا وجود دارد که می گویند: «الفاظ موصول از الفاظ مبهم است» و اساساً به همین خاطر، موصول به صله احتیاج دارد؛ زیرا، به

جهت «ابهام»، دائماً از آن، احتمالاتی قابل استخراج است؛ یعنی در ما نحن فیه هم می توان آنرا در «جمع ما ترک» استعمال نمود و هم در «بعض ما ترک».

البته این استعمال در هر دو صورت استعمال حقیقی خواهد بود؛ زیرا، در استعمال عرب موارد فراوانی قابل مشاهده است که، حرف «ما» را برای «شیء» استعمال می کنند؛ به عنوان مثال: عرب برای شیء ای که از دور می آید، می گویند: «انظر الی ما ظهر».

بنابراین، نه از «حیث وضع» و نه از «حیث اطلاق»، به جهت وجود

ص: ۲۴۶

«ابهام»، نمی توان، از «مای موصوله»، عمومیت را استفاده نمود.

ب: درباره یصله یا کلمه ی «ترکتم»

همان طور که روشن است، کلمه ی «ترکتم» از نظر لغوی، دلالت بر عموم ندارد؛ اما می توان گفت «اطلاق» دارد به این بیان که: اگر مقصود شارع «بعض ما ترک» بود، می بایست کلمه «بعض» را قبل از آن، بیان و ذکر می فرمود؛ لذا از عدم بیان این کلمه می توان، «جمیع ما ترک» را استنباط نمود.

اشکالی که مطرح می شود این است که: اگر کلمه ی «ترکتم» دلالت بر عموم ندارد، پس چگونه، عمومیت از «اطلاق» استنباط می شود؟

جواب این است که: اگر احراز شود، متکلم در «مقام بیان جمیع یا بعض ما ترک» است، در این صورت اشکالی ندارد که از عموم، اطلاق استفاده شود.

آیه در مقام بیان چیست؟

با عنایت به پاسخ فوق باید روشن شود که:

* آیا آیه، در مقام بیان «ارث زوجه از جمیع یا بعض ما ترک» است؟

یا اینکه:

* آیا آیه صرفاً در مقام بیان «سهم الارث» زوجه است؟

از بررسی هایی که در بحث قبل انجام شد به این نتیجه می رسیم که آیه، از جهت محرومیت یا عدم محرومیت زوجه از جمیع یا بعض ما ترک، در مقام بیان

نیست؛ بلکه آیه صرفاً در مقام بیان «میزان و سهم الارث زوجه» است، آنهم در موارد فرزند دار بودن و نبودن زوجه.

به عبارت دیگر:

آیه فقط در مقام بیان صُوری است که زوجه «رُبْع» یا «ثُمن» ارث می برد؛ اما از جهت اینکه زوجه از جمیع ما ترک یا از بعض ما ترک ارث می برد، اصلاً در مقام بیان نیست و اجمال دارد؛ نظیر آیه ی قبل که خداوند متعال (جل جلاله) می فرماید:

حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسر دو برابر دختر ارث برد

روشن است که این آیه، فقط در مقام بیان «سهم جنس (مذکر یا مونث) وارث» است و می فرماید: «سهم ارث مذکر دو برابر سهم ارث مونث است»؛ اما اینکه وارث چه کسی است؟ و آیا فرزندی که قاتل پدر است و یا فرزندی که مرتد و کافر شده است، نیز از اموال والدین ارث می برد یا خیر؟؛ این آیه در مقام بیان، نیست و از این حیث اجمال دارد؛ ولی دلائل دیگری (یعنی روایات) بیان می کنند که، فرزند قاتل پدر یا فرزند مرتد و یا فرزند کافر، که پدرش مسلمان است، ارث نمی برد.

بنابراین در اینکه آیا منظور از «ما ترک»، «جمع ما ترک حتی عقار» است و یا اینکه آیا منظور «بعض ما ترک» است؟ باید گفت آیه از این جهت «اجمال» دارد. «و الله اعلم»

ج: درباره ی حرف «مِنْ» در مِمَّا

- وجه اول: اینکه «مِنْ» در «مِمَّا» تبعیضیه باشد؛ در این صورت مشکل تعارض آیه با روایات، حل می شود، امّا فقط یک اشکال باقی می ماند. (٢)

ص: ٢٤٨

١- (١). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ١١

٢- (٢). لازم به ذکر است وجه دوم در کلام استاد - دامت برکاته - ذکر نگردید ولی به نظر می رسد وجه دوم این باشد که: وجه دوم: اینکه «مِنْ» در «مِمَّا» ابتدائیه یا زائده باشد؛ در این صورت ظاهراً مشکل تعارض آیه با روایات، وجود دارد که نظر حضرت استاد - دامت برکاته - این است که آیه از جهت بیان محرومیت یا عدم محرومیت زوجه از جمع یا بعض ما ترک زوج، در مقام بیان نیست و از این حیث اجمال دارد. اشکال وارده بر وجه دوم تنها آنکه ای که به ذهن می رسد اینک: در این آیات، در بیان سهام دو گونه تعبیر آمده، در بعضی از سهام مثل «نصف» و «دوسوم» عدد به «کل مال» یا به «ما ترک» اضافه شده، ولی در سهام کمتر از نصف و دوسوم نظیر «ثلث»، «سدس» و «ربع»، عدد اضافه نشده مثلاً - فرموده «ربع ما ترک» یعنی نفرمود: ربع از آنچه باقی گذاشته اید؟! پس در این مورد جای این سؤال باقیست که این تفاوت در تعبیر برای چیست؟ و چرا در نصف، عدد را اضافه کرد و فرمود: «نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجِكُمْ» ولی در ربع بدون اضافه آورد و فرمود: «وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ». پاسخ این اشکال این است که: از یک طرف وقتی کلمه ای بدون اضافه می آید باید با کلمه «من» به پایان برسد، حال چه این کلمه در ظاهر رکلام آورده شود و چه در تقدیر گرفته شود؛ از طرف دیگر کلمه نامبرده ابتدا کردن و آغاز نمودن رامی رساند، پس درجایی اضافه قطعی شود و کلمه «من» بهکار می رود که مدخول «من» نسبت به ما قبلش اندک و یاشبیه به اندک باشد و مستهلک در آن به شمار آید نظیر: سدس و ربع و ثلث نسبت به مجموع که در چنین مواردی کلمه و عدد را بدون اضافه و با حرف «من» می آورند، لذا می بینی مدرسه مسئله ی ارث فرموده: «السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ»، «فَلِأُمَّه الثُّلُثُ»، «فَلِكُمُ الرُّبْعُ» ولی در مورد «نصف» و «دوسوم» عدد را به مجموع مال اضافه کرد و فرمود: «فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ»، «فَلَهَا النِّصْفُ»، که این نیز در

تقدیر اضافه شده و تقدیر آن «نصف ماترک» است والف ولام که بر سرش آمده به جای مضاف الیه است... (برداشتی از ترجمه تفسیر المیزان، علامه طباطبایی (رحمه الله)، ج ۴ ص ۳۳۵) نتیجه: اگر بپذیریم که کلمه «من» در آیه شریفه، برای ابتدائیت است، اُمّا همان طور که استاد فرمودند آیه از جهت محرومیت و یا عدم محرومیت زوجه از جمیع یا بعض ما ترک زوج، در مقام بیان نیست و از این حیث، اجمال دارد. والله العالم.

در بخش اول آیه که پیرامون «سهم الارث زوج» است قبل از فراز «ما تَرَكَ» حرف «مِنْ» وجود ندارد، لکن در فراز بعدی یعنی مِمَّا تَرَكَ حرف «مِنْ» وجود دارد؛ لذا چنانچه حرف «مِنْ» را در فراز مِمَّا تَرَكَ تَبْعِيضِيَه بدانیم، لازم است در فراز مِمَّا تَرَكَ نیز حرف «مِنْ» را

تَبْعِيضِيَه بدانیم.

نتیجه یوجه اول: بعید به نظر می رسد که، حرف «مِنْ» در اینجا، برای تَبْعِيض باشد.

نتیجه ی احتمال اول

با توجه به استدلالات فوق، از آیه استفاده ی عموم نمی شود.

بررسی احتمال دوم: استفاده ی عمومیت از آیه

در این احتمال، بیان دو نکته ضروری است:

* نکته ی اول: در باب تعادل و تراجیح وظائفی برای فقیه بیان شده است؛ از جمله اینکه: «او باید روایات مخالف کتاب را رد و موافق با آن را اخذ نماید» یعنی عمل بر طبق روایت «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ» (۱) حال اگر آیه ی «قرآن مجید» عام بود و روایت خاص؛ دیگر مخالفتی از ناحیه روایت متوجه «قرآن» نمی گردد؛ لذا صحیح نیست که روایت را، مخالف «قرآن» بدانیم؛ چه اینکه منظور روایت یاد شده از مخالفت با کتاب، «مخالفت به نحو تباین» است نه «مخالفت به نحو عام و خاص» و یا «مخالفت به نحو مطلق و مقید». و اساساً اصولیین و فقهاء، مخالفت به نحو عموم و خصوص و یا به نحو مطلق و مقید را، مخالفت نمی شمارند تا تعارضی بینشان قائل باشند.

شاهد مطلب فوق این است که، در «قرآن کریم» عمومات بسیاری وجود دارد که روایات بسیاری نیز، مخصص آن هاست.

* نکته ی دوم: اگر یک درجه تنزل کرده و با استناد به روایت غیر معتبر راوندی (۲) - یعنی «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَرُدُّوهُ» (۳) - قائل شویم که: منظور از کنار گذاشتن روایات مخالف با کتاب، همه ی روایات مخالف است؛

* خواه این مخالفت به نحو تباین باشد یا به نحو عموم و خصوص و یا مطلق و مقید! در این صورت وظیفه ای که برای فقیه تبیین شده این است که، باید سراغ مرجحات برود و اقل مراتب بین دو روایت متعارض که یکی از آن ها «مرجح مضمونی» دارد و دیگری «مرجح جهتی»، این است که:

- بدانیم کدام یک از مرجحات بر دیگری ترتب و تقدم دارد؟

یا این است که:

- بپذیریم هیچ یک از مرجحات بر دیگری ترتب و تقدمی ندارند؟

بنابراین بحث مبنایی می شود و باید بر طبق مبانی بحث نمود، پس:

ص: ۲۵۰

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، ج، ۲۷ ص: ۱۱۸

۲- (۲). ر. ک. به: همان

۳- (۳). ر. ک. به: همان.

بر مبنای تقدم مرجح مضمونی بر مرجح جهتی؛ نتیجه همان فتوای مرحوم ابن جنید اسکافی و قاضی نعمان مصری (قدس) خواهد شد؛ چه اینکه در میان روایات، مضمون موثقه ابن ابی یعفر موافق با کتاب است.

و:

بر مبنای تقدم مرجح جهتی بر مرجح مضمونی؛ نتیجه همان فتوای مشهور خواهد شد چه اینکه روایات متواتره هفده گانه مخالف با عامه است.

و:

بر مبنای عدم تقدم مرجحات بر یکدیگر؛ نتیجه تعارض و تساقط هر دو مرجح است؛ زیرا «اذا تعارضا تساقطا»^(۱) و بعد از تساقط، ما با دو طائفه روایترو برو هستیم:

* طائفه یاول: در این طائفه «هفده» روایت وجود دارد که می گویند: «زوجه از عقار (مطلق ارض) محروم است».

* طائفه ی دوم: در این طائفه «دو» روایت است که می گویند: «زوجه از جمیع ما ترک، ارث می برد». در این صورت، نتیجه ی حاصل شده این است که: این «دو» روایت، تاب مقاومت در برابر آن «هفده» روایت را ندارند؛ بنابراین قائل می شویم که: «زوجه از مطلق زمین (عقار) محروم است».

ص: ۲۵۱

۱- (۱). ر. ک. به: بحار الأنوار، علامه مجلسی (رحمه الله)، ج ۳۷، ص ۲۳۲.

۵ بررسی طائفه سوم روایات

ص: ۲۵۳

آنچه در این فصل می خوانید:

بررسی طائفه ی سوم روایات، دال بر ارث بردن زوجه ذات ولد از عین رباع؛

بررسی دو راه برای تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد؛

بررسی مقطوعه ی ابن اذینه و سه قرینه پیرامون حجیت آن؛

بررسی اقوال قائلین به فتوا بودن و قائلین به روایت بودن مقطوعه ی ابن اذینه.

ص: ۲۵۴

بررسی روایات دال بر ارث بردن زوجه ی ذات ولد از جمیع ما ترک

در مباحث پیشین بیان شد که، در مقابل «طائفه ی اول» روایات که دلالت بر محرومیت زوجه از عَقار دارد، دو طائفه روایت وجود دارد؛ که بررسی «طائفه ی دوم» در فصل قبل، از نظر گذشت و تنها «طائفه ی سوم» باقی می ماند که آن هم صرفاً در یک روایت خلاصه می شود! (۱) این روایت در السنه ی فقهاء به «مقطوعه ابن اذینه» مشهور است، پس: طائفه ی سوم: روایت دوم باب هفتم از «ابواب میراث الازواج» کتاب «وسائل الشیعه» است که می گوید: «زوجه اگر فرزند داشته باشد از عین رباع، ارث می برد».

ص: ۲۵۵

۱- (۱) . البته تعبیر «طائفه» در مورد این مقطوعه، نوعی «مسامحه در تعبیر» است..

دو راه برای تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد

نکته ی مهمی که در این فصل به آن خواهیم پرداخت، بررسی نظر مفصلین بین ذات ولد و غیر ذات ولد است که عمدتاً از دو راه استفاده کرده اند:

* راه اول، تمسک به مقطوعه ی ابن اذینه؛

این راه که در فصل حاضر به آن خواهیم پرداخت همان تمسک به طائفه سوم روایات یعنی روایت دوم باب هفتم از ابواب «میراث الازواج» کتاب «وسائل الشیعه» است که صرفاً در یک روایت مقطوعه، بنام «مقطوعه ابن اذینه» خلاصه می گردد؛ مستدلین به این مقطوعه، روایات دال بر حرمان را برموردی که زوجه غیر ذات ولد است تقیید می زنند.

* راه دوم، تمسک به مسئله ی انقلاب نسبت (۱).

این راه که در پیوست چهارم همین فصل به تفصیل، پیرامون آن بحث خواهیم کرد؛ راه دومی است که مستدلین به وجود فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد به آن استناد کرده اند؛ حال بحث پیرامون صحت این نظریه و یا عدم آن را به محل خود موکول می نمایم.

اما اکنون، شایسته است به بررسی راه اول بپردازیم.

بررسی راه اول، تفصیل بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد

اشاره

همان طور که در بررسی اولین روایت باب هفتم بیان شد عنوان این باب که در «ابواب میراث الازواج» کتاب «وسائل الشیعه» آمده، چنین است:

«بَابُ أَنَّ الزَّوْجَ يَرِثُ مِنْ كُلِّ مَا تَرَكَتْ زَوْجَتُهُ وَ كَذَا جَمِيعِ الْوَرَاثِ وَ كَذَا الزَّوْجَةُ الَّتِي لَهَا مِنْهُ وَ لَدَّ» (۲)

باب ارث زوجه از تمام ما ترک زوجه و همین طور همه ی وراث و همچنین

ص: ۲۵۶

۱- (۱). اساس این راه توسط مرحوم آیت الله سید محمد بحر العلوم (رحمه الله) پی ریزی شده است. ر. ک. به: بلغه الفقیه، بحر العلوم (رحمه الله)، ج ۳، ص ۹۹

۲- (۲). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۲.

است ارث بردن زوجه ای که از زوج فرزند دارد (یعنی ارث بردن زوجه ی دارای فرزند از زوج از تمام ما ترک زوج)

لازم به ذکر است این روایت دومین و آخرین روایت در باب یاد شده است؛ برای اینکه در فضای روایت قرار بگیریم لازم است به بررسی آن پردازیم.

روایت دوم باب هفتم

«وَيَسْنَدُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الزَّوْجِ» (۱) وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَقُولُ وَيَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ عُمُومُ الْآيَاتِ وَالرُّوَايَاتِ وَإِطْلَاقُهَا

بررسی سند و دلالت

۱. رجال سند

أ. سند اول

- وَ يَسْنَدُهُ:

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى:

- عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ:

- عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ:

- عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ:

ب. سند دوم (سند شیخ صدوق (رحمه الله)

- وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ:

- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ:

۲. دلالت روایت

أ. متن روایت

«عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ:

١- (١) . ر. ك. به: وسائل الشيعة، شيخ حر عاملي (رحمه الله)، ج ٢٦، ص ٢١٣.

فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الرِّبَاعِ»

ب. ترجمه ی روایت

از ابن اذینه نقل شده است که:

زنان اگر فرزند داشته باشند از [عین] رباع ارث می برند.

ج. نکات مهم این روایت

- در این روایت، به جهت اینکه راوی نه تلویحاً و نه تصریحاً نامی از امام (علیه السلام) نبرده است، لذا به آن «مقطوعه» اطلاق می شود.

- تعریف مقطوعه:

در لغت: «شَيْءٌ قَطِيعٌ، مَقْطُوعٌ» (۱) شیء بریده شده، مقطوع است.

در اصطلاح: «المقطوع: وهو الموقوف على التابعي ومن في حكمه وهو تابع مصاحب النبي (صلى الله عليه وآله) أو الامام (عليه السلام)، قولاً لهاً وفعالاً» (۲) به روایتی گفته می شود که: بر یکی از تابعین پیامبر (صلى الله عليه وآله) یا امامان معصوم (عليه السلام) یا کسی که در حکم تابعی است ختم گردد و او از جهت قول یا فعل تابع صحابی پیامبر (صلى الله عليه وآله) و یا امام معصوم (عليه السلام) است.

- قبلاً بیان شد که:

مشهور متقدمین: بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق نگذاشته اند. به عبارت دیگر مشهور متقدمین که قائل به «عدم فرق» هستند، می گویند: احتمالاً این خبر، «فتوای جناب ابن اذینه» است؛ به جهت

اینکه، مقطوعه است و از امام (علیه السلام) نقل نشده است؛ لذا دلیلی بر حجیت

ص: ۲۵۸

۱- (۱). ر. ک. به: المخصص، أبو الحسن علی بن إسماعیل نحوی لغوی اندلسی معروف به ابن سیده، ج ۳ ص ۱۳۲

۲- (۲). ر. ک. به: دراسات فی علم الدرایه تلخیص مقباس الهدایه مرحوم مامقانی (رحمه الله) تلخیص و تحقیق علی

اکبر غفاری (رحمه الله)، چاپ اول ۱۳۶۹، جلد اول، ص: ۶۶

آن وجود ندارد.

اما:

مشهور متأخرین: بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق گذاشته اند. به عبارت دیگر: مشهور متأخرین که قائل به «فرق» هستند، می گویند: احتمالاً این خبر، «کلام امام (علیه السلام)» است نه فتوای ابن اذینه.

د. نتیجه

این خبر، به جهت مقطوعه بودن، ضعیف است؛ زیرا، به احتمال زیاد این مقطوعه، فتوای جناب ابن اذینه است نه کلام معصوم (علیه السلام).

بررسی دو اشکال بر مقطوعه ابن اذینه

اشکال اول بر مقطوعه

این اشکال، همان اشکال مشهور است؛ به این بیان که:

* از یک طرف چون این روایت، مقطوعه است.

و:

* از طرف دیگر چون بعضی از اصحاب ائمه (علیه السلام) بر طبق استنباط خود از کلمات ائمه معصومین (علیه السلام)، فتوا صادر می کردند.

لذا احتمال داده می شود این خبر، «فتوای راوی» باشد؛ از این رو، برای ما حجیت ندارد.

اشکال دوم بر مقطوعه

در صورتی که بپذیریم این مقطوعه، فتوا نیست؛ بلکه حدیث و روایت است؛ امّا بحث در این است که اگر در یک طرف، «یک» مقطوعه و در طرف دیگر، تعداد زیادی روایت متظافره ی متکاتره ی متواتره ای که واجد «سه» مولفه ی مهم زیر است:

* «تواتر»: یعنی عدد روایات به حدی است که مفید علم به مضمون آن هاست.

* «تعلیل»: یعنی در مقام بیان علت محرومیت زوجه از بعض ما ترک زوج

* است.

«تیین»: یعنی در مقام بیان همه خصوصیات از جانب امام (علیه السلام) است.

طبیعتاً، در این میان، این مقطوعه، تاب مقاومت و تحمل چنین مقابله ای را ندارد؛ البته در اینکه امام (علیه السلام) در مقام بیان همه خصوصیات بوده و فرقی میان ذات ولد و غیر ذات ولد نگذاشته از سؤال

«مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ؟»

بررسی سه قرینه در مورد حجیت و خبر بودن مقطوعه ابن اذینه

قرینه اولدال بر روایت بودن مقطوعه

صرف نقل مقطوعه ابن اذینه، توسط مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب

«تهذیب الأحکام»^(۱) و مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب

«من لا یحضره الفقیه»^(۲)،

می تواند دلیل محکمی باشد بر اینکه این مقطوعه، روایت است نه فتوای راوی؛ زیرا، این دو شخصیت بزرگوار (قدس سرهما) در مقدمه کتابشان، شهادت داده اند آنچه را که نقل کرده اند بین خود و خدا حجیت دارد.

بنابراین شهادت ایشان، مبین این مطلب است که، روایت بودن مقطوعه، نزد ایشان مسلم و یقینی بوده است و اگر ایشان یقین داشتند که این کلام، روایت نبود، هیچ گاه آن را در کتابشان ذکر نمی کردند؛ پس چطور می توان ادعا کرد که این بزرگان در کتابهایشان فتوای ابن اذینه را بجای کلام امام (علیه السلام) نقل کرده اند؟!

مناقشه بر قرینه ی اول

* اولاً: صرف نقل این مقطوعه، در دو کتاب مذکور و شهادت این بزرگان (قدس سرهم) نمی تواند دلیل و بینه باشد بر اینکه، مقطوعه ابن اذینه، روایت است؛ بلکه

* ممکن است مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) و مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) این مقطوعه را به عنوان خبر «تلقی» کرده باشند و احتمالاً تلقی ایشان اشتباه بوده است.

*

ص: ۲۶۰

٢- (٢) ر. ك. به: من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق (رحمه الله)، ج ١ ص ٣.

ثانیاً: اعتقاد مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) و مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) مبنی بر اینکه مقطوعه ابن اذینه، روایت است، حجیتی برای ما ندارد؛ زیرا ممکن است، این دو بزرگوار (قدس سرهم) با استفاده از قرائنی که برای ما حجیت ندارد، استنباط کرده باشند که مقطوعه مذکور، روایت است.

اولاً: در این مقطوعه قرینه ی دوم مدال بر روایت بودن مقطوعه

* شخص جلیل القدری مانند جناب «ابن ابی عمیر» وجود دارد که درباره او گفته شده: «لا یروی الا عن ثقه»^(۱) یعنی «جز از افراد ثقه روایت نقل نمی کند»؛ پس حتماً در این روایت هم، مروی عنه یا راوی ثقه ای - که ایشان از او این روایت را نقل کرده - وجود داشته که وی به جهت «فراموشی» نام آن را ذکر نکرده است.

* ثانیاً: در این روایت، قبل از جناب «ابن ابی عمیر»، اجلایی از اصحاب امامیه همانند «محمد بن یزید» و «احمد بن محمد بن یحیی» وجود دارند که محال است همه این بزرگواران - که حتی از جهت فتوایی از «عمر ابن اذینه» بالاتر و قوی تر بوده اند - همتکرده و جمع شده بودند تا فتوای ابن اذینه را نقل کنند.

نتیجه قرینه ی دوم:

این است که مقطوعه ی مورد بحث جز روایات است و فتوای راوی نیست.

مناقشه بر قرینه ی دوم

به نظر می رسد شخص با جلالتی مانند «ابن ابی عمیر» با آن شدت تحفظ، که در مورد وی گفته شده: «او کتابهایش را که دوبار از بین رفته بود، مجدداً جمع آوری کرده و به نقل همه آن روایات و روات و سندهایشان پرداخته»^(۲)، بعید است در

ص: ۲۶۱

۱- (۱). ر. ک. به: معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، آیت الله خویی (رحمه الله)، ج ۱۹، ص ۱۷۱ و ج ۷، ص

۳۶۶، و نیز، ج ۱۶، ص ۱۲۹

۲- (۲). ر. ک. به: رجالنجاشی، ص ۳۲۷ و نیز رجال ابن داود، ص ۲۸۸.

خصوص این روایت، مروی عنه را فراموش کرده باشد؟!

(۱) قرینه ی سوم بر روایت بودن مقطوعه

* اولاً: هیچ موردی وجود ندارد که جناب «عمر ابن اذینه» فتوای خویش را نقل کرده باشد و اگر چنین عملی از وی مرسوم و متعارف بود، احتمال داده می شد که این مقطوعه نیز همانند آن ها باشد.

* ثانیاً: در هیچ یک از کتب حدیثی، نقل قولی به عنوان فتوا از ابن اذینه مطرح نشده است؛ لذا، از مجموع این احتمالات اطمینان پیدا می کنیم که این مقطوعه، حدیث و کلام امام معصوم (علیه السلام) است، نه فتوای راوی.

مناقشه بر قرینه ی سوم

* اولاً: در صحت این احتمالات و قرائن، مناقشه وجود دارد و صرف احتمالات مذکور، موجب حصول اطمینان نمی شود.

* ثانیاً: در اینکه آیا دلیلی بر فتوا بودن این روایت وجود دارد یا خیر و یا آیا از ابن اذینه چنین عملی مرسوم و متعارف بوده است؟ در مباحث بعدی به تفصیل، بحث خواهیم کرد.

* ثالثاً: با توجه به ایرادات وارده قبلی و وجود کبرا - مبنی بر اینکه اساساً مقطوعه، روایت نیست - به این نتیجه می رسیم که مقطوعه ابن اذینه مشمول ادله ی حجیت خبر واحد نمی شود.

بررسی دو مبنا پیرامون مقطوعه ی ابن اذینه، منشأ قول قائلین به فرق و قائلین به عدم فرق

اشاره

با توجه به مطالب پیش گفته و تفحص در میان اقوال علماء به این نتیجه

می رسیم که، درباره مقطوعه ی ابن اذینه در میان فقهای بزرگوار متقدم و متأخر دو مبنا وجود دارد، که مقتضی است برای روشن شدن بحث، ابتداء به دو مبنای یاد شده اشاره کرده و سپس به اقوال قائلین در هر یک از دو مبنا اشاره نماییم.

ص: ۲۶۲

مبنای اول، فتوا بودن مقطوعه ی ابن اذینه؛

مبنای دوم، روایت بودن مقطوعه ی ابن اذینه.

الف: بررسی اقوال در مبنای اول یا قائلین به فتوا بودن مقطوعه

اشاره

عده ای از فقهاء به صورت «تصریح» و عده ی دیگر نیز گویا به صورت «تلویح» قائل شده اند که نمی توان از قرائن مذکور یقین و اطمینان حاصل کرد که، مقطوعه ابن اذینه، کلام معصوم (علیه السلام) است و به عنوان خبر قابل استناد نیست، بلکه فتوای ابن اذینه است؛ از این رو، ایشان با تمسک به طائفه اول روایات، نتیجه گرفتند که: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرقی وجود ندارد».

از میان این عده می توان به شخصیت های بزرگوار زیر اشاره نمود:

۱. مرحوم سید مرتضی (رحمه الله) در کتاب «الانتصار فی انفرادات الامامیه»؛

۲. مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الأخبار»؛

ایشان پس از انتخاب عنوان باب مورد بحث در کتاب مزبور، هیچ اشاره ای به زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد نکرده و می فرمایند:

«بَابُ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرْتُّ مِنَ الْعَقَارِ وَالِدُورِ وَالْأَرْضِ بَيْنَ شَيْئًا مِنْ تَرْبَةِ الْأَرْضِ وَ لَهَا نَصَةٌ بِهَا مِنْ قِيمَةِ الطُّوبِ وَالْخَشَبِ وَ الْبُنْيَانِ» (۱)

باب اینکه زوجه از اصل زمین و خانه ها و زمین ها ارث نمی برد و سهم زوجه قیمت آجر و چوب و بناهاست.

و همان طور که قبلاً متذکر شدیم، شیخ الطائفه (رحمه الله) در این کتاب، ابتداءً روایات موافق با نظر و فتوای خویش را آورده و سپس روایات مخالف را می آورد و بعد از آن راه جمع بین آن ها را ذکر می کند؛ نکته ای که باعث شده مرحوم شیخ

طوسی (رحمه الله) جز قائلین مبنای اول باشد این است که ایشان این روایت را نیز، در بخش روایات مخالف با فتوای خویش آورده است. (۲)

ص: ۲۶۳

۱- (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۱

۲- (۲). ر. ک. به: همان ص: ۱۵۵.

آن گونه که در فصل اول ذکر شد ایشان در پاسخ به شبهه «ابوالعباس حنفی» در کتاب «المسائل الصاغانیه» بدون اشاره به تفصیل بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد، می فرمایند :

«مِنْ أَيْنَ زَعَمْتَ أَنَّ الشَّيْعَةَ خَالَفتِ الْأُمَّةَ فِي مَنَعِهَا النَّسَاءَ مِنْ مَلِكِ الرَّبَاعِ عَلَى وَجْهِ الْمِيرَاثِ مِنْ أَزْوَاجِهِنَّ وَ كَانَ آلُ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) يَزُورُونَ ذَلِكَ عَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ يَعْمَلُونَ بِهِ [وراثه لسنته فيه]»^(۱) چگونه به این عقیده رسیدید که شیعه درباره ی منع ارث زوجه از شوهرانشان نسبت به زمین با دیگر مسلمانان مخالف است؟ در حالی که خاندان پیامبر، روایات را از رسول خدا روایت می کنند و به آن عمل می کنند.

مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) در کتاب «مفتاح الكرامه فی شرح مشكلات قواعد العلامه»

ایشان به نظر شیخ مفید (رحمه الله) در عدم فرق بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد اشاره فرموده و می فرمایند:

«كلام المفيد في الرسالة المشار إليها [المسائل الصاغانیه] و كلامه صريح أو كالصريح في عدم الفرق و قد ادعى فيها إجماع الشيعة على ذلك»^(۲).

کلام شیخ مفید (رحمه الله) در رساله ی اشاره شده [المسائل الصاغانیه] مشعر است به اینکه ایشان به طور صریح یا نزدیک به صریح قائل به عدم فرق است و در این زمینه اجماع شیعه بر آن حکایت دارد.

مرحوم محقق اردبیلی (رحمه الله) در کتاب «مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان»

ایشان مقطوعه یمورد مناقشه را فتوای جناب عمر ابن اذینه دانسته و می فرمایند:

ص: ۲۶۴

۱- (۱). ر. ک. به: المسائل الصاغانیه، شیخ مفید (رحمه الله)، ص ۹۷

۲- (۲). ر. ک. به: مفتاح الكرامه فی شرح مشكلات قواعد العلامه، حسینی عاملی (رحمه الله)، ج ۸، ص ۱۹۱.

«و أنت تعلم ان العمده فى ذلك، روايه ابن اذينه، و هى كما ترى ليست بصحيحه و لا- صريحه، بل و لا- ظاهره فى تمام المطلوب لكونها مقطوعه، بل ظاهرها انه فتواه حيث ما أسند إلى أحد و لا بظاهر و لا بمضمّر، بل هو قال من عند نفسه كما يقول الانسان فتواه، و ليست هى مثل سائر المقطوعات و المرسلات...»^(۱) و تو مى دانی روایت ابن اذینه عمده ترین روایت در این مسئله است و این روایت همان طور که مى دانی نه صحیح و نه صریح است و حتى ظاهر در تمام مراد نیز نیست؛ زیرا مقطوعه است بلکه ظاهرش این است که این فتوای راوی است؛ چرا که آن را مستند به شخصی نکرده است و نه ظاهر و نه مضمّر است بلکه از خودش گفته است همان طور که انسان فتوایش را مى گوید و این مانند دیگر مقطوعه ها و مرسله ها نیست.

مرحوم محقق سبزواری (رحمه الله) در کتاب «کفایه الأحکام»؛

ایشان فرق گذاشتن بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد را وجه وجیهى ندانسته و مقطوعه ابن اذینه را فتوا و کلام او مى داند و مى فرماید:

«ثم لا- يخفى أنّ الفرق بين ذات الولد من الزوج و غيرها... ليس له وجه وجيه، لأنّ مستند القائلين... كلام منقول عن ابن اذينه من غير إسناد إلى إمام بتصريحٍ أو إضمارٍ أو نحو ذلك، بل الظاهر أنّ كلام ابن اذينه و فتواه»^(۲). سپس پنهان نباشد که فرق بین زوجه دارای فرزند از همسرش و غیر آن... دلیل وجیهى ندارد؛ زیرا دلیل قائلین به این فرق... کلام نقل شده از ابن اذینه است بدون اینکه این کلام به صورت صریح یا مضمّر یا مانند آن به امام (علیه السلام) مستند شود بلکه ظاهراً کلام و فتوای خود ابن اذینه است.

مرحوم شیخ محمد حسن نجفی (رحمه الله)^(۳) در کتاب «جواهر الکلام فى شرح شرایع الإسلام»؛

ایشان نیز حجیت مقطوعه را به جهت عدم اتصال به معصوم (علیه السلام) نفی کرده و

ص: ۲۶۵

۱- (۱). ر. ک. به: مجمع الفائده و البرهان فى شرح إرشاد الأذهان، محقق اردبیلی (رحمه الله)، ج ۱۱، ص: ۴۴۴

۲- (۲). ر. ک. به: کفایه الأحکام، سبزواری (رحمه الله)، ج ۲، ص: ۸۶۰

۳- (۳). شیخ محمد حسن بنباقر بن عبدالرحیم بن آغا محمدصغیر بن مولی عبد الرحیم الشریف معروف به صاحب جواهر (رحمه الله)..

«... مقطوع ابن اذینه... و هو غیر حجه و إن ظن أنه عن الامام (علیه السلام) ضروره عدم حجیه مظنون الروایه، و دعوی القطع بکونه عن الامام (علیه السلام) واضح المنع»^(۱) مقطوعه ابن اذینه... غیر قابل استناد و استدلال است و اگر چه گمان شود که این مقطوعه از امام است زیرا عدم حجیت روایت مظنون الصدور بدیهی است و ادعای قطعی بودن صدور آن از جانب امام، ممنوعیتش واضح است.

۴. مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) در کتاب «رساله فی ارث زوجه من الزوج»؛

«والعمده فی هذه الاشکالات عدم ثبوت کونها روایه، وقصور القرائن المذكوره عن افاده القطع خصوصاً بعد ورود التعلیل فی جمله من الاخبار علی اختلاف کیفیته... و من ذلك کله یظهر لك حجه القول بالمنع مطلقاً،... بعد الاعراض عن المقطوعه»^(۲)

و در میان این اشکالات عمده ترین شان همانا عدم اثبات روایت بودن این مقطوعه و همچنین نارسایی قرائن یادشده از افاده قطع مخصوصاً بعد از تعلیلات وارده در برخی از اخبار بنابر اختلافی که در کیفیتشان دارند می باشد... و از این روی، دلیل قائلین به ممنوعیت مطلق، بعد از اعراض از مقطوعه، برای تو روشن می شود.

۵. مرحوم آیت الله شیخ محمد علی اراکی (رحمه الله) در کتاب «رسالتان فی الارث و نفقه الزوجه»؛

ایشان خبریت مقطوعه را زیر سؤال برده و احتمال فتوا بودن آن را مطرح می کنند و می فرمایند:

«مقطوعه لم یعلم کونها روایه أو فتوی لابن اذینه... و لا یحصل القطع بذلك بخبریه، بل یحتمل مع ذلك أن یكون علی وجه الفتوی»^(۳) مقطوعه ای که معلوم نشده روایت است یا فتوای ابن اذینه... و به واسطه این مقطوعه،

ص: ۲۶۶

۱- (۱). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، آیت الله محمد حسن نجفی (رحمه الله)، ج ۳۹، ص: ۲۱۱

۲- (۲). ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، نقل شده از مجله ی فقه اهل بیت، شماره ۴۳

۳- (۳). ر. ک. به: رساله فی الارث، آیت الله محمد علی اراکی (رحمه الله)، ص: ۲۰۸.

یقین به خبریت آن [و صدور از معصوم] پیدا نمی شود بلکه با این وجود احتمال داده می شود که فتوای ابن اذینه باشد.

۶. مرحوم شیخ محمد تقی بروجردی (رحمه الله) در رساله «نخبه الأفكار فی حرمان الزوجه من الأراضی و العقار»

ایشان صلاحیت این مقطوعه را برای استدلال مورد تشکیک قرار داده و احتمال اینکه مقطوعه ی ابن اذینه رأی و نظر راوی باشد را مطرح می کنند و می فرمایند:

«مقطوع ابن اذینه... غیر صالح للاستدلال به و هی مشکوکة لاحتمال كونها رأياً من الراوی لا روايه عن الامام (عليه السلام)»^(۱)
مقطوعه ی ابن اذینه... صلاحیت برای استدلال واقع شدن را ندارد و این مقطوعه مشکوک است بخاطر اینکه احتمال می رود فتوای راوی است نه روایت از امام.

۷. مرحوم آیت الله خویی (رحمه الله): ایشان اساساً کبرای مسئله را قبول ندارند و می فرمایند:

شهرت جابر ضعف سند نیست و اگر هم بپذیریم که شهرت جابر ضعف سند است فقط در مواردی می توانیم آن را بپذیریم که کلامی به عنوان روایت معصوم وجود داشته باشد اما در مواردی مانند مقطوعه اصلاً روایتی وجود ندارد تا شهرت جابر ضعف آن باشد.

به یکی از عبارات ایشان در این زمینه توجه فرمایید:

«و ربما يتوهم انجبار ضعفها بعمل المشهور إلا انه مدفوع لكونه فاسدا كبرى و صغرى اما الوجه في منع الكبرى فلعدم كون الشهرة في نفسها حجة فكيف تكون موجبه لحجيه الخبر و جابره لضعف سنده و إنما الشهرة بالنسبة الى الخبر كوضع الحجر في جنب الإنسان فلا بد من ملا حظة نفس الخبر فان كان جامعاً لشرائط الحجية عمل به و إلا فإن ضم غير حجة الى مثله لا ينتج الحجية»^(۲)

ص: ۲۶۷

۱- (۱). ر. ک. به: نخبه الأفكار فی حرمان الزوجه من الأراضی و العقار، محمد تقی بروجردی (رحمه الله)، ص: ۱۴

۲- (۲). ر. ک. به: مصباح الفقاهه، آیت الله خویی (رحمه الله)، ج ۱ ص ۶.

و چه بسا توهم پیش می آید که: ضعف سند به عمل مشهور جبران می شود؛ مگر اینکه این توهم دفع می شود زیرا کبری و صغرای آن باطل است؛ اما وجه بطلان در کبری این است که شهرت فی حد نفسه حجت نیست حال [در این صورت] چگونه می شود که موجب حجیت خبر و جابر ضعف سند آن باشد؛ و اینکه جایگاه شهرت، نسبت به خبر فقط مثل قرار دادن سنگ در کنار انسان است [کنایه از عدم تاثیر] پس بناچار باید خود خبر را ملاحظه نماییم؛ اگر واجد شرائط حجیت بود به آن عمل می شود و اگر واجد شرایط حجیت نبود چنانچه به اخبار غیر حجت مانند خودش ضمیمه شود، حجیت را نتیجه نمی دهد.

آیا صرف فتوای مشهور می تواند جابر ضعف سند این روایت باشد یا خیر؟

مسئله ی مهمی که در اینجا ابتداء توسط مرحوم محقق سبزواری (رحمه الله) در کتاب

کفایه الاحکام» مطرح شده و سپس مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) در کتاب

«جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام» از ایشان تبعیت کرده و به آن پرداخته، این است که:

آیا عمل به مقطوعه ی ابن اذینه توسط مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله)، شیخ صدوق (رحمه الله) و جمعی دیگر از بزرگان، جابر ضعف سند آن شمرده می شود یا خیر؟ در پاسخبه این سؤال، دو جواب از سوی محقق سبزواری (رحمه الله) و صاحب جواهر (رحمه الله) داده شده است که به آن ها اشاره می نمایم

أ. جواب مرحوم محقق سبزواری (رحمه الله)؛

ایشان می فرمایند:

«و لیس شأنه شأن سائر المرسلات و المقطوعات و المضمرات التي يقال فيها: إِنَّ الظاهر أَنَّ نقل مثلها إِنَّمَا هو عن الامام (عليه السلام)» (۱) شأن و منزلت این مقطوعه همانند شأن سایر اخبار مرسله و مقطوعه و مضمره ای نیست که درباره آنها گفته می شود: ظاهراً نقل امثال این روایت فقط از جانب امام (عليه السلام) صورت می گیرد.

ص: ۲۶۸

۱- (۱). ر. ک. به: کفایه الأحکام، محقق سبزواری (رحمه الله)، ج ۲، ص: ۸۶۰.

ب. جواب مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله)؛

ایشانمی فرمایند:

«و لیس هو کالمرسل المعلوم کونه روایه»^(۱)

و این مقطوعه همانند اخبار مرسل نیست که روایت بودنش معلوم است.

نتیجه: عدم شانیت مقطوعه برای استدلال

از مجموع سخنان این دو بزرگوار و سایرین بر می آید که شأن و جایگاه روایت مقطوعه همانندشان و جایگاه حدیث مرسل و ضعیف نیست؛ زیرا:

- در خبر مرسل^(۲) و ضعیف، اصل اسناد روایت به امام (علیه السلام) وجود دارد، لذا عمل

- مشهور، جابر ضعف سند آن است؛

ولی:

- در خبر مقطوع^(۳)، اصلاً موضوعی برای استناد وجود ندارد، تا بتوان جابریتی

ص: ۲۶۹

۱- (۱). ر. ک. به: جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، آیت الله محمد حسن نجفی (رحمه الله)، ج ۳۹، ص: ۲۱۱

۲- (۲). مرسل یکی از اقسام روایات ضعیف است؛ شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «الرعايه»، «مرسل» را چنین تعریف می کند که: «هو مارواه عن المعصوم من لم يُدْرِكْ» (ر. ک. به: الرعايه شهید ثانی (رحمه الله) ص ۱۳۶ و نیز ر. ک. به: مامقانی، عبدالله؛ مقباس الهدایه، ج ۱، ص ۳۴۰ - سیوطی، جلال الدین؛ تدریب الراوی، ج ۱، ص ۱۹۵) یعنی مرسل، روایتی است، که شخصی آن را از معصوم نقل کند در حالی که او را درک نکرده است. البته مراد از «ادراک»، تلاقی معصوم در همان حدیث است؛ بنابراین، ممکن است صحابی، از پیامبر حدیث نقل کند و در عین حال، حدیث او مرسل باشد؛ بدین معنا که احادیث را از پیامبر، ولی از طریق صحابی دیگری نقل کند. به عنوان مثال روایت ابن عباس از پیامبر، این گونه است؛ زیرا وی هر چه از پیامبر، روایت کرده، از طریق امام علیو سایر صحابه شنیده است. (ر. ک. به: الرعايه ص ۱۳۶) البته مرسل در نزد فقهای شیعه، چنین معروف و مشهور است: روایتی که تمام راویان زنجیره ی سند آن، یا برخی از آن ها حذف شده باشد و یا به الفاظ مبهم و مجملی؛ همچون «عن بعض، عن رجل و...» آورده شده باشد (ر. ک. به: مقباس الهدایه ج ۱ ص ۳۳۸).

۳- (۳). مقطوع نیز همچون مرسل یکی از اقسام روایات ضعیف است (ر. ک. به: الرعايه، شهید ثانی، ص ۱۳۵ و اصول

الحديث، سبحانی، جعفر، ج ۱۱۲ و مقباس الهدایه مامقانی، عبدالله، ج ۱، ص ۳۳۰) به روایتی گفته می شود که بعضی از راویان آن مجهول اند و یا متصل به معصوم نباشند؛ مرحوم صدر (رحمه الله) در کتاب نهایه الدرایه از قول ابن ابی جمهور احسائی در رساله «کاشفه الحال عن أمر الاستدلال» نقل می کند که: «المقطوع ما كان بعض رواته مجهولاً أو كان غير معلوم الاتصال بالمعصوم» همان طور که مشخص است تعریف ایشان دو بخش دارد؛ در اصطلاح فقها مقطوع بهیخس دوم تعریف مرحوم صدر (رحمه الله) یعنی متصل نبودن به معصوم، اطلاق می شود ولیبه بخش اول تعریف ایشان یعنی مجهولیت سلسله ی سند، مرسله می گویند. (ر. ک. به: نهایه الدرایه، صدر، حسن، ص ۱۹۸ و مقباس الهدایه، ج ۱، ص ۳۳۰) و از اینکه بسیاری از علما هر دو تعبیر را با یکدیگر و یا به شکل عطف می آورند، دلیل بر افتراق این دو عنوان است؛ پس مقطوع با مرسل فرق دارد و روشن است که قطع، باعثضعف حدیث می شود؛ ولی این گونه نیست که هر روایت مقطوع، معتبر نباشد؛ زیرا ممکناست یک روایت، مقطوعه باشد؛ ولی جهتی در آن وجود داشته باشد که موجب تقویت آن شود؛ همان طور که پاره ای از مضمرات و مرسلات حجت اند. (ر. ک. به: برغانی، محمدصالح؛ غنیمه المعاد فی شرحالارشاد، ج ۷، ص ۱۰).

برای آن قائل شد؛ زیرا، نمی توان احراز کرد که آیا کلام معصوم (علیه السلام) است؟ یا فتوای راوی؟

به عبارت دیگر، در مقطوعه، «الاستناد الی الخبر» و یا «الاستناد الی الروایه» وجود ندارد.

بنابراین در ما نحن فیه، اگر بپذیریم نظر مشهور قدما مطابق با مقطوعه مورد بحث باشد، که نیست؛ به هر روی نمی توان، صرف فتوا و عمل مشهور را، جابر ضعف این مقطوعه دانست.

مضاف بر اینکه:

(۱) اولاً: کبرای این مسئله به خلاف نظر مرحوم آیت الله خویی (رحمه الله) - مورد قبول است، یعنی در آنجا پذیرفتیم که شهرت، جابر ضعف سند است.

* ثانیاً: تمام مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه» حجیت دارد.

بنابراین، یکی از دو مبنای زیر را باید اختیار کرد تا بر اساس هر یک از این دو مبنا بتوانیم به بررسی قرائن دال بر صحت آن ها پردازیم:

* مبنای اول: پذیرش شأن این مقطوعه، همانند شأن سایر مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه»؛

*

ص: ۲۷۰

۱- (۱). ر. ک. به: درس خارج اصول فقه استاد آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی دامت برکاته، سال درسی ۱۳۸۷-۱۳۸۸ هـ

- ش؛ و ن. ک. به: لوح چند منظوره رقمی (DVD) درسهای خارج استاد، ناشر مرکز فقهی ائمه اطهار..

به عبارت دیگر: اگر شأن این مقطوعه را همانند شان سایر مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه» بدانیم، باید قائل شویم که: «مقطوعه ابن اذینه واقعا حدیث است، لذا برای ما حجیت داشته و معتبر است».

* مبنای دوم: عدم پذیرش شأن این مقطوعه، همانند شأن سایر مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه»؛ به عبارت دیگر: اگر شأن این مقطوعه را همانند شأن سایر مرسلات کتاب «من لایحضره الفقیه» ندانیم، باید قائل شویم که: «مقطوعه ابن اذینه فتوای اوست، لذا برای ما حجیت نداشته و معتبر نیست».

پذیرش نظر محقق سبزواری و صاحب جواهر (رحمه الله)

هر چند در بحث شهرت، جابریّت آن را پذیرفتیم؛ اما جابریّت در ما نحن فیه، قابلیت جریان ندارد؛ زیرا:

* اولاً: در ما نحن فیه اصلاً روایتی وجود ندارد تا استناد به آن معنا داشته باشد!

* ثانیاً: در بیان اقوال - در نزاع دوم - به این نتیجه رسیدیم که شهرت با طرف مقابل است، یعنی با دقت در اقوال متقدمین روشن گردید که در کلام ایشان

* فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد وجود ندارد.

* ثالثاً: اگر از نظر فوق تنزل کرده و بپذیریم که اقوال در مسئله، در حد مساوی است و شهرت با هیچ کدام از طرفین قضیه نیست، - همان طور که مرحوم سید بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغه الفقیه» به آن قائل شده و فرمودند:

«و بالجمله الانصاف، أن القولین [فی المساله] متکافئان فی المعروفیه»^(۱)

و کلاً انصاف این است که هر دو قول در معروفیت و شهرت هم تراز یکدیگرند.

- در این صورت، در جبران ضعف سند، به وسیله ی «عمل مشهور»، اشکال بوجود می آید؛ زیرا دیگر هیچ کدام از طرفین قضیه نمی توانند برای جبران

ص: ۲۷۱

۱- (۱). ر. ک. به: بلغه الفقیه، بحر العلوم (رحمه الله)، ج ۳، ص: ۹۷.

ضعف سند، به شهرت تمسک نمایند.

بنابراین با عنایت به نکات مذکور به نظر می رسد که، حق با مرحوم محقق سبزواری (رحمه الله) و مرحوم صاحب جواهر (رحمه الله) است؛ لذا اصرار مرحوم شهید ثانی (رحمه الله) در کتاب «مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام» مبنی بر اینکه: «نظر مشهور بین قدما تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد است»،^(۱) مردود و غیر قابل پذیرش است.

«مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام»^(۲)

ب: بررسی اقوال در مبنای دوم یا قائلین به روایت بودن مقطوعه

عده ای از فقهاء نیز که عمدتاً از متأخرین و معاصرین هستند، در مقابل مبنای اول قائل شده اند که: می توان از قرائن مذکور، یقین و اطمینان حاصل کرد، که مقطوعه ابن اذینه، کلام امام معصوم (علیه السلام) است و به عنوان خبر واحد قابل استناد است؛ از این رو، ایشان با استفاده از این مقطوعه و روایات گذشته نتیجه گرفتند که: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرق وجود دارد».

از میان این عده می توان به «سه» شخصیت بزرگوار زیر، اشاره نمود:

۱. مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) در کتاب «مفتاح الکرامه فی شرح مشکلات قواعد العلامه»؛

ایشان با ذکر چند قرینه به این نتیجه می رسند که: «مقطوعه ابن اذینه کلام امام (علیه السلام) بوده و فتوای وی نیست».

حاصل کلام ایشان چنین است:

اگرچه اجماع داریم بر اینکه حدیث مقطوع حجیت ندارد، اما این مقطوعه مکرراً در جوامع عظام حدیثی یعنی «من لایحضره الفقیه»، «الاستبصار» و «التهذیب» آمده است؛ جوامعی که فقط برای روایت از معصوم (علیه السلام) بنا گذاشته شده است [کنایه از اینکه جوامع ثلاث، کتب فتوایی نیستند].

مضاف بر اینکه:

راوی این روایت جناب «ابن ابی عمیر» است که از نظر تحفظ و

ص: ۲۷۲

۱- (۱). ر. ک. به: مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، شهید ثانی (رحمه الله)، ج ۱۳، ص: ۱۹۲.

۲- (۲). ر. ک. به: مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، شهید ثانی (رحمه الله)، ج ۱۳، ص: ۱۹۲.

محافظت بر نقل روایات ائمه معصومین (علیه السلام) اوصافش را همه می دانند... او شخصیتی نبوده که بخواهد فتوای «عمر ابن اذینه» را نقل نماید و همچنین «یعقوب بن یزید» و «محمد بن احمد» و «شیخ طوسی (رحمه الله)» و «شیخ صدوق (رحمه الله)» از جمله کسانی نبوده اند که بخواهند فتوای ابن اذینه را نقل کنند، بلکه آن ها فقط آنچه که بین خود و خدا حجت بوده است را نقل می کردند.

اصل عبارت ایشان چنین است:

«و مقطوع ابن اذینه المعتضد بهذه الشهرة و الاجماع و انا و ان أجمعنا على عدم حجیه المقطوع لعدم حجیه قول غیر المعصوم لكن إذا جبره مثل هذه الجواب مع تکرره فی الجوامع العظام الثلاثة الفقیه و الاستبصار و التهذیب التي ما سیت إلا للروایه عن المعصوم؛ مضافا إلى أن راویها ابن ابی عمیر الذی علم حاله فی التحفظ و التحرز؛ فلعلها كانت مسنده إلى معصوم عن ثقه و لما ذهبت کتبه نسی الثقه و المعصوم فوقف بها علی ابن اذینه و إلا فما كان ابن ابی عمیر لیروی مذهب ابن اذینه و مثله یعقوب بن یزید الثقه و کذا محمد بن أحمد الثقه الجلیل بل و لما كان الشیخ و الصدوق الذی لا یروی إلا ما هو عنده حجه بینه و بین ربه عزوجل لیدکرها فی الکتب التي وضعها له دایه العالم کانتما یقوی الاعتماد علیها و یشد بعضدها و مما یعول علیها.

فالقرائن متکثره و الامارات متوفره علی أنهم ما رووها لانها فتوی ابن اذینه و لیس کل مقطوع مقرون بمثل هذه القرائن حتی یقال إنه علی هذا یلزم القول بحجیه کل مقطوع»^(۱) در مورد مقطوعه ی ابن اذینه که بوسیله شهرت ها و اجماعات تأیید شده است و ما اگر چه قائل به اجماع بر عدم حجیت آن هستیم؛ زیرا قول غیر معصوم حجت نیست؛ لکن زمانی که با این گونه جبران کننده ها، جبران می شود، با وجود تکرار آن روایت در جوامع عظام و سه گانه روایی یعنی فقیه، استبصار و تهذیب که سیاق آنها فقط برای نقل روایت از امام معصوم است و اضافه بر آن که راوی آن ابن ابی عمیر است که در تحفظ و تحرز علوم آل محمد زیانزد است معلوم می شود که فرد ثقه ای از امام معصوم نقل نموده است؛ چون کتب ابن ابی عمیر از بین رفت و واسطه ثقه و معصوم نیز فراموش

ص: ۲۷۳

۱- (۱). ر. ک. به: مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، حسینی عاملی (رحمه الله)، ج ۸، ص: ۱۹۱.

شد، لذا روایت بر ابن اذینه متوقف گردید و گرنه ابن ابی عمیر همانند یعقوب بن یزید ثقه و محمد بن احمد ثقه جلیل القدر از کسانی نبوده که بخواهد مذهب راوی را نقل کند و از آن جایی که شیخ طوسی و صدوقه روایت نمی کردند جز آنچه بین خود و خدا حجت بوده است، آن [روایت] را در کتبشان که برای هدایت عالم وضع کرده اند، ذکر می کنند؛ همین موجب تقویت اعتماد و تأیید بر این روایت است.

پس قرائن زیاد و امارات متعدد ثابت می کند که آن بزرگواران فتوای ابن اذینه را روایت نکرده اند [بلکه کلام امام را روایت نموده اند] و هیچ مقطوعه ای مانند مقطوعه ابن اذینه مقرون به قرائن مذکور نیست، تا ملزم به قبول حجیت هرگونه روایت مقطوعه شویم.

۲. مرحوم محقق شعرانی (رحمه الله) (۱) در کتاب «تصحیح و تعلیق الوافی للفیض الکااشانی»؛ (۲) ایشان ابتداء غیر منسوب بودن مقطوعه ابن اذینه را به امام معصوم (علیه السلام)

می پذیرند و می فرمایند:

«و هذه روايه مقطوعه غير منسوبه الى الامام (عليه السلام)...» (۳) و این روایت مقطوعه است و منسوب به امام نیست.

اما در ادامه با ذکر قرائن مختلفی - که در پیوست یکم همین فصل به بررسی و مناقشه در آن ها خواهیم پرداخت - به این نتیجه می رسند که مقطوعه ابن اذینه، کلام امام (علیه السلام) است نه فتوای وی.

اینک شایسته است به اصل کلام ایشان توجه فرمایید:

«قوله: «اذا كان لهن ولد اعطين من الرباع» هذه روايه مقطوعه غير منسوبه الى الامام (عليه السلام) وهي في حكم المضمرة في ان كليهما احتمالان الروايه عن المعصوم وعن غيره. ومثلها

ص: ۲۷۴

۱- (۱). علامه میرزا ابوالحسن شعرانی (رحمه الله) فرزند مرحوم شیخ محمد و از نوادگان ملا فتح الله کاشانی (رحمه الله)، صاحب تفسیر منهج الصادقین است (ولادت ۱۳۲۰ ه ق تهران، وفات ۱۳۹۳ ه ق).

۲- (۲). محمد بن مرتضی بن محمد، معروف به ملا- محسن کاشانی (رحمه الله) و ملقب به فیض کاشانی است. (ولادت: ۱۰۰۷ ق، وفات: ۱۰۹۱ ق کاشان).

۳- (۳). ر. ک. به: تصحیح و تعلیق الوافی للفیض الکااشانی (رحمه الله)، شعرانی (رحمه الله)، ج ۱۳، ص ۷۸۷.

الروایه الضعیفه التي يكون احتمال الكذب فيها معتنى به فانها تحتمل كونها من معصوم ومن غيره. وقال بعض علمائنا المتأخرين كصاحب الجواهر وقبله صاحب الكفایه ان المقطوعه لا- تجبر بالشهره والمضمرة تجبر وليس وجه الفرق ظاهراً عندی، بل كلاهما يجبران بالشهره ان قيل بالانجبار ولا فرق بينهما وسائر الضعاف، لان مناطجبر الشهره قوه الظن بكون الحديث او مضمونه صادران من المعصوم وهذا حاصل في المقطوعه ايضاً.

والعلم بمضمون هذه الروایه قوی جدا خصوصاً مع ان حرمان الزوجه من بعض التركة خلاف الاصل. وان قلنا بحرمانها من العين دون القيمة فالزامها بقبول القيمة ايضاً خلاف الاصل ولا يحل مال احد الا بطيب نفسه.

وبالجمله: فعمر بن اذینه من اضبط الناس على ما يعرف من تتبع رواياته، وكان له كتاب في الفرائض، وما في كتابه منقول كثيراً من جماعه من اصحاب الصادقين (عليه السلام)، ولم يكن يكتفي بالسماع من واحد منهم.

وا احتمال كون الحكم استنباطاً من رأي ابن اذینه بعيد في الغايه ومدفوع بشهره العمل بها، وليس ابن اذینه ممن نقل عنه قول اجتهدا، كالفضل ويونس وجعفر وسماعه، ولا بد

ان يكون علماءنا عارفين بقرائن في كتابه تدل على كونه منقولاً عن الامام (عليه السلام) كما هو المشهور⁽¹⁾.

این که فرمود: «زمانی که زنان دارای فرزند باشند از زمین ارث می برند» این روایت مقطوعه است و به امام نسبت داده نشده است اذا در حکم روایت مضمرة است و هر دوی آنها احتمال می رود که یا از امام روایت شده باشند و یا از غیر امام. و روایت ضعیفه مثل روایت مضمرة است که احتمال کذب در آن قوی است و از دو احتمال برخوردار است (نقل از امام و غیر امام)؛ بعضی از علماء متأخر مانند صاحب جواهر و صاحب کفایه فرموده اند که روایت مقطوعه با شهرت جبران نمی شود ولی روایت مضمرة با شهرت جبران می شود و نزد من ظاهراً توجیهی برای این فرق وجود ندارد؛ بلکه اگر جبران را بپذیریم، هر دو با شهرت جبران می شوند و فرقی بین این دو و سائر اخبار ضعاف نیست؛ زیرا ملاک جبران در شهرت تقویت ظن و گمان به صدور خود حدیث یا مضمونش از جانب معصوم است و این مطلب نیز در مقطوعه حاصل است.

ص: ۲۷۵

۱- (۱). ر. ک. به: همان.

و علم به مضمون این روایت بسیار قوی است به ویژه اینکه محرومیت زوجه از بعضی ترک‌ها خلاف اصل است و اگر قائل به محرومیت زوجه از عین ترک‌ها، و نه از قیمت آن شویم؛ پس ملزم کردن زوجه به قبول نمودن قیمت عین بر خلاف اصل است و تصرف و تملک مال کسی جائز نیست مگر با رضایت کامل صاحب آن.

و به طور کلی ابن اذینه از دقیق‌ترین مردم و راویان در نقل روایات معصومین است او در باب فرائض کتابی داشت و در آن از اصحاب صادقین به صورت دسته جمعی نه انفرادی روایت نقل نموده است و هیچگاه به شنیدن از یک نفر اکتفاء نمی‌کرد.

و احتمال اینکه حکم [مذکور] فتوای ابن اذینه باشد بی‌نهایت بعید است و با شهرت عمل به آن، رد می‌شود؛ چه اینکه ابن اذینه همانند فضل و یونس و جعفر و سماعه از جمله کسانی نبود که از او قولی اجتهادی نقل شود. و هم چنانکه مشهور است باید پذیریم که علماء ما (صاحبان جوامع ثلاث) به قرائتی در کتاب ابن اذینه رسیده‌اند که این روایت از امام نقل شده است.

۳. حضرت آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی - دامت برکاته - در کتاب «رساله فی ارث الزوجه»

حاصل کلام معظم له، که در پاسخ به اشکال عدم حجیت مقطوعه آورده‌اند، این است که: «برای فقیه، از شهرت و قرائن دیگر قطع پیدا می‌شود که این تعبیر یقیناً از امام (علیه السلام) صادر شده است».

به اصل استدلال ایشان توجه فرمایید:

«واستشكل فيه بعدم حجيه المقطوع لعدم حجيه قول غير المعصوم.

وأجيب عنه بأن ذلك إذا لم يجبر بالشهره، وعمل المشهور به فإذا كان الخبر معمولاً به مشهوراً بين الأصحاب ينجر ضعفه بالعمل.

لا يقال: إن العمل يكون جابراً لضعف السند إذا كان الخبر مروياً عن الإمام والمرسل، وأما إذا لم يكن حاكياً عن قول الإمام أو فعله أو تقريره فلامعنى لجبر ضعف سنده بالعمل مضافاً إلى أنه لضعف لسند هذه المقطوعه فإنه لا كلام لنا في صحة السند إلى ابن اذينه.

فإن - ه - يقال: لا فرق بين المقطوع والمرسل إذا حص - ل الإطم - ثنان بص - دور المتن أو مضمونه عن المعصوم وعمل المشهور وفتوى الأصحاب وتخریجه فی الكتب المعده لتخریج

أحاديث الأئمة المعصومين (عليه السلام) يوجب الإطمئنان بالصدور»^(۱)... به این موضوع به دلیل عدم حجیت مقطوعه به علت اینکه قول غیر معصوم حجت نیست، اشکال شده است.

و از آن پاسخ داده شده است به اینکه زمانی که روایت به شهرت و عمل مشهور جبران نشود پس زمانی که خبر مورد مورد عمل اصحاب قرار گیرد و بین آنها مشهور شود، ضعف آن با عمل مشهور جبران می شود

گفته نشود: که عمل اصحاب ضعف سند را زمانی که خبر از امام (علیه السلام) روایت شده باشد، جبران می کند مانند روایت مرسله و اما زمانی که خبر از قول، نقل یا تقریر امام (علیه السلام)

حکایت نکند، جبران ضعف سند با عمل اصحاب معنی ندارد، اضافه می شود که سند این روایت مقطوعه ضعیفی ندارد چون ما ادعایی نسبت به صحت سند تا ابن اذینه نداریم.

زیرا در جواب گفته می شود: فرقی بین روایت مقطوعه و مرسله نیست زمانی که به صدور متن یا مضمون آن از امام معصوم (علیه السلام) و همچنین عمل مشهور و فتوای اصحاب و استخراج آن در کتبی که برای استفاده از احادیث ائمه معصومین (علیه السلام) تنظیم شده است موجب اطمینان به صدور روایت از امام (علیه السلام) می شود.

ص: ۲۷۷

۱- (۱). ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه، آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی دامت برکاته.

بررسی قرائن روایت بودن مقطوعه ابن اذینه

اشاره

از مجموع مباحث مطروحه، به وضوح روشن می گردد که یکی از موضوعات مهم و تأثیر گذار در بحث ارث زوجه، «مقطوعه ی ابن اذینه» است.

اما در مطالب قبل، پاسخ مسئله ی شهرت داده شد ولی لازم است پیرامون «قرائن» دیگر تحقیق شود که آیا قرائن چنین اقتضایی دارند یا خیر؟

به عبارت دیگر:

از قرائن مذکور نمی توان چنین قطعی پیدا کرد؟

ص: ۲۷۸

قرائن منقوله مبني بر روایت بودن مقطوعه ی ابن اذینه

آن گونه که نقل شد مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) صاحب کتاب «مفتاح الکرامه» و مرحوم محقق شعرانی (رحمه الله) در کتاب «تصحیح و تعلیق الوافی»، از جمله قائلین به مبنای دوم یعنی معتقدین به روایت بودن مقطوعه ی ابن اذینه هستند؛ این دو بزرگوار قرائن مختلفی ارائه می دهند مبني بر اینکه این مقطوعه فتوای ابن اذینه نیست، بلکه کلام معصوم (علیه السلام) است. بنابراین شایسته است جهت روشن شدن موضوع، به ذکر قرائن منقوله در کلام هر دو بزرگوار بپردازیم تا بتوانیم نسبت به صحت یا عدم صحتشان اظهار نظر نماییم.

الف: قرائن استدلال شده توسط مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله)

اولین قرینه ی محقق عاملی (رحمه الله)، مؤید خبریت مقطوعه ابن اذینه

صاحب کتاب «مفتاح الکرامه» می فرماید:

با توجه به اینکه اولین راوی قبل از ابن اذینه، جناب «محمد بن ابی عمیر» است و ایشان از جمله افرادی است که:

* اولاً: تحفظ شدیدی بر روایات داشته است؛

* ثانیاً: مواظب بوده که غیر از افراد ثقه، روایتی را از دیگران نقل ننماید.

بنابراین، به جهت اینکه کتب جناب «ابن ابی عمیر» همگی از بین رفته بود و او مجدداً به جمع آوری آن ها همت گماشته است، از این رو احتمال دارد وی، در این مورد خاص، فراموش کرده راوی و امام (علیه السلام) را ذکر نماید؛ بدین جهت، در ابن اذینه توقف کرده است.

اصل عبارت ایشان چنین است:

بنابراین، به جهت اینکه کتب جناب «ابن ابی عمیر» همگی از بین رفته بود و او مجدداً به جمع آوری آن ها همت گماشته است، از این رو احتمال دارد وی، در این مورد خاص، فراموش کرده راوی و امام (علیه السلام) را ذکر نماید؛ بدین جهت، در ابن اذینه توقف کرده است.

اصل عبارت ایشان چنین است:

«... مضافاً إلى أن راویها ابن أبی عمیر الذی علم حاله فی التحفظ و التحرز؛ فلعلها كانت مسنده إلى معصوم عن ثقه و لما ذهب کتبه نسی الثقه و المعصوم فوقف بها

علی ابن اذینه...» (۱) مضاف بر اینکه راوی این روایت، ابن ابی عمیر است که احوالش در تحفظ و تحرز از روایات زیانزد و مشهور است، پس شاید مقطوعه از فرد ثقه ای به معصوم اسناد داده شده و زمانی که کتب ابن ابی عمیر از بین رفته فرد ثقه و معصوم نیز از یاد رفته، لذا روایت به ابن اذینه متوقف شده است.

دومین قرینه ی محقق عاملی (رحمه الله)، مؤید خبریت مقطوعه ابن اذینه

در این مقطوعه، قبل از جناب «ابن ابی عمیر» روات جلیل القدری همچون «یعقوب بن یزید» و «محمد بن احمد بن یحیی» وجود دارند، که همگی از جمله کسانی اند که تا مطلبی برایشان مسلم نبوده که روایت است یا خیر، به نقل آن اقدام نمی کردند.

اصل عبارت ایشان چنین است:

«... و إلا فما كان ابن أبي عمير ليروي مذهب ابن اذينه و مثله يعقوب بن يزيد الثقه و كذا محمد بن أحمد الثقه الجليل...» (۲) و گرنه [اگر چنین بود] ابن ابی عمیر از مذهب ابن اذینه هیچ گاه روایت نمی کرد و همچنین ثقه ای مانند یعقوب بن یزید همچون ابن ابی عمیر عمل می کرد و محمد بن احمد ثقه جلیل القدر نیز مانند آن دو...

ب: قرائن استدلال شده توسط مرحوم محقق شعرانی (رحمه الله)

اولین قرینه ی محقق شعرانی (رحمه الله)، مؤید خبریت مقطوعه ابن اذینه

حاصل کلام ایشان در تبیین اولین قرینه بر خبر بودن مقطوعه ابن اذینه این است که می فرمایند:

همان طور که در روایات ضعیف، عمل مشهور جابر ضعف سند است، در ما نحن فیه نیز چون مشهور بر طبق این مقطوعه فتوا داده اند، لذا مقطوعه ابن

ص: ۲۸۰

۱- (۱). ر. ک. به: مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (طرح قدیم)، حسینی عاملی (رحمه الله)، ج ۸، ص: ۱۹۱

۲- (۲). ر. ک. به: همان.

اذینه کلام امام (علیه السلام) است نه فتوای وی.

به اصل کلام ایشان توجه فرماید:

«و لا فرق بینهما و سائر الضعاف، لان مناط جبر الشهرة قوه الظن بكون الحديث او مضمونه صادراً من المعصوم و هذا حاصل فی المقطوعه ایضاً» (۱).

و هیچ فرقی بین آن دو... و سایر روایات ضعیف وجود ندارد؛ زیرا ملاک جبران شهرت، ظن قوی بر صدور حدیث یا مضمون آن از معصوم (علیه السلام) است و این امر در مقطوعه وجود دارد.

دومین قرینه ی محقق شعرانی (رحمه الله)، مؤید خبریت مقطوعه ابن اذینه

محقق شعرانی (رحمه الله) در بیان قرینه ی دوم چنین استدلال می فرماید:

علم به اینکه این مضمون، کلام امام معصوم (علیه السلام) است، جداً قوی است و عمر بن اذینه در میان راویان، از اضبط آن ها بوده؛ وی کتابی در خصوص ارث نیز داشته است و آنچه که در کتابهایش نقل کرده از جماعتی از اصحاب صادقین (علیه السلام) بوده [بگونه ای که] او در شنیدن به یک نفر اکتفا نمی کرده [اشاره است به اینکه تا حد زیادی در مسئله روایت و نقل آن دقت داشته است] و احتمال اینکه این [کلام]، رأی ابن اذینه باشد، جداً بسیار بعید است.

و ابن اذینه کسی نیست که به عنوان فتوا، قولی از او نقل شده باشد؛ یعنی مانند «فضل» و «یونس» و «جعفر» و «سماعه» نیست که گاه مطالبی به عنوان فتوا در کلام ایشان ذکر شده است. [یعنی هیچ محدثی نگفته است که ابن اذینه در این موارد فتوا داده باشد].

به اصل کلام ایشان توجه فرماید:

«و العلم بمضمون هذه الروایه قوی جداً... ف عمر بن اذینه من أضبط الناس علی ما یعرف من تتبع عباراته و کان له کتاب فی الفرائض و ما فی کتابه منقول کثیراً من جماعه من اصحاب الصادقین و لم یکن یکنفی بالسمع من واحد منهم و احتمال کون الحکم استنباطاً من رأی ابن اذینه بعید فی الغایه... و لیس ابن اذینه ممن نقل عنهم

قول إجتهداً

ص: ۲۸۱

۱- (۱). ر. ک. به: تصحیح و تعلیق الوافی للفیض الکاظمی (رحمه الله)، شعرانی (رحمه الله) ج ۱۳، ص ۷۸۷.

کالفضل و یونس و جعفر و سماعه»^(۱) و علم به مضمون این روایت بسیار قوی است... چرا که عمرو بن اذینه از ضابطترین مردم [روایت] است [و] بر کسی که از تتبع و تحقیق پیرامون عباراتش حال او را می شناسد و او کتابی در فرائض (ارث) داشته استو آنچه در کتابش آمده از بسیاری از جماعت اصحاب صادقین نقل شده، وی از کسانی نبوده که به شنیدن از یک نفر اکتفا می کردند و احتمال اینکه این حکم [عدم حرمان زوجه ذات ولد] استنباط از فتوای ابن اذینه باشد بسیار بعید است... و ابن اذینه از کسانی - همچون فضل و یونس و جعفر و سماعه - نبوده که از آنها قول اجتهادی نقل شده باشد.

سومین قرینه ی محقق شعرانی (رحمه الله)، مؤید خبریت مقطوعه ابن اذینه

ایشان می فرماید:

آنچه در جوامع عظام روایی، نقل شده، حدیث و روایت است؛ بنابراین نمی توان پذیرفتکه مقطوعه ی ابن اذینه در جوامع عظام روایی یعنی «الاستبصار»، «التهدیب» «من لایحضره الفقیه» نقل شده باشد، در حالیکه حدیث و روایت، نباشد؟

اصل عبارت ایشان چنین است:

«و لابد ان یکون علماؤنا عارفین بقرائن فی کتابه تدل علی کونه منقولاً عن الامام (علیه السلام)»^(۲) و باید بپذیریم که علماء ما (صاحبان جوامع ثلاث) به قرائنی در کتاب ابن اذینه رسیده اند که این روایت از امام نقل شده است.

مناقشه نسبت به قرائن منقوله و رد روایت بودن مقطوعه ی ابن اذینه

الف: بررسی و مناقشه در قرائن مذکور در کلام مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله)

مناقشه بر قرینه ی اول محقق عاملی (رحمه الله)

پس از جستجو در تمام روایاتی که جناب «محمد بن ابی عمیر» از «عمر ابن

ص: ۲۸۲

۱- (۱). ر. ک. به: تصحیح و تعلیق الوافی للفیض الکاشانی (رحمه الله)، شعرانی (رحمه الله) ج ۱۳، ص ۷۸۷

۲- (۲). ر. ک. به: همان ج ۱۳، ص ۷۸۷.

اذینه» نقل کرده، به این نتیجه می‌رسیم که:

«ابن ابی عمیر» بیش از «پنجاه» مورد روایت از ابن اذینه نقل کرده و در تمام این موارد ذکر می‌نماید که: «ابن اذینه از چه کسی، آن احادیث را روایت کرده است و حتی گاهی اشاره می‌کند که ابن اذینه روایت را از چهار نفر و یا چندین نفر نقل نموده است».

حال سؤال این است که:

چطور می‌شود «ابن ابی عمیر» در تمام این پنجاه مورد، به یاد داشته است که ابن اذینه روایت را از چه کسی نقل کرده، ولی صرفاً، همین یک مورد را فراموش کرده که او، از چه کسی روایت را نقل نموده است؟!!

در اینجا مناسب است به برخی از روایاتی که جناب «ابن ابی عمیر» از جناب «عمر ابن اذینه» نقل کرده و روات بعدی یا امام (علیه السلام) را هم ذکر کرده، به عنوان شاهدی بر رد قرینه اول اشاره نمایم.

شواهدی بر رد قرینه ی اول محقق عاملی (رحمه الله)

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ (۱) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ مَيْمُونِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (۲) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ الْأَحْوَلِ (۳) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ (۴) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ

ص: ۲۸۳

۱- (۱). ر. ک. به: کافی، شیخ کلینی (رحمه الله)، ج ۱، ص ۵۱

۲- (۲). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۱۱۶

۳- (۳). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۱۲۶

۴- (۴). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۱۳۳

۵- (۵). ر. ک. به: همان ج ۱، ص ۱۹۱.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (١) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) (٢) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ أَوْ بُرَيْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) (٣) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ ابْنِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) (٤) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ (٥) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيَّ وَ مَعْمَرَ بْنَ يَحْيَى بْنِ سَيِّامٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ قَالُوا سَمِعْنَا أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) (٦) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي أُسَيْمَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (٧) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ وَ مَعْمَرَ بْنَ يَحْيَى وَ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيَّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) (٨) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ بُكَيْرِ ابْنِ أَعْيَنَ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) (٩) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (١٠) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَّارٍ وَ الْفُضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ

ص: ٢٨٤

- ١- (١) . ر. ك. به: همان ج ١، ص ٢٦٣
- ٢- (٢) . ر. ك. به: همان ج ١، ص ٢٦٣
- ٣- (٣) . ر. ك. به: همان ج ١، ص ٣٩١
- ٤- (٤) . ر. ك. به: همان ج ١، ص ٣٩٢
- ٥- (٥) . ر. ك. به: همان ج ٢، ص ٧
- ٦- (٦) . ر. ك. به: همان ج ٢، ص ٢٢٠ و ٢١٧
- ٧- (٧) . ر. ك. به: همان ج ٣، ص ٣٦
- ٨- (٨) . ر. ك. به: همان ج ٣، ص ١٨٥
- ٩- (٩) . ر. ك. به: همان ج ٣، ص ٣٥٤
- ١٠- (١٠) . ر. ك. به: همان ج ٣، ص ٤٤٣.

وَبُكَيْرٍ قَالُوا سَيَمَعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (١) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَفُضَيْلٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) (٢) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (٣) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أُعَيْنٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (٤) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) (٥) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ جَمِيعًا عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ (٦) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا (٧) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ بُكَيْرٍ وَ فُضَيْلٍ وَ بُرَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (٨) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أُعَيْنٍ (٩) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ (١٠) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ (١١)

ص: ٢٨٥

- ١- (١) . ر. ك. به: همان ج ٣، ص ٤٤٣
- ٢- (٢) . ر. ك. به: همان ج ٣، ص ٤٥٧
- ٣- (٣) . ر. ك. به: همان ج ٥، ص ٢٦٢
- ٤- (٤) . ر. ك. به: همان ج ٥، ص ٤٨٣
- ٥- (٥) . ر. ك. به: همان ج ٦، ص ٦٨
- ٦- (٦) . ر. ك. به: همان ج ٦، ص ٦٩
- ٧- (٧) . ر. ك. به: همان ج ٧، ص ٨٥
- ٨- (٨) . ر. ك. به: همان ج ٧، ص ١٢٨
- ٩- (٩) . ر. ك. به: من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق (رحمه الله)، ج ٤، ص ٢٧٧
- ١٠- (١٠) . ر. ك. به: تهذيب الاحكام، شيخ طوسي (رحمه الله)، ج ١، ص ١٧
- ١١- (١١) . ر. ك. به: همان ج ١، ص ٨٦.

عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيَّ (١) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) (٢) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةَ وَ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى وَ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيَّ (٣) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ الْفَضْلِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (٤) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُثْبَةَ الْهَاشِمِيِّ (٥) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ حُمْرَانَ (٦) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ (٧) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ بُكَيْرٍ (٨) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام) (٩) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) (١٠)

ص: ٢٨٦

- ١- (١) . ر . ك . به : همان ج ١ ، ص ٢٣٦
- ٢- (٢) . ر . ك . به : همان ج ٣ ، ص ١٨٩
- ٣- (٣) . ر . ك . به : همان ج ٣ ، ص ١٩٣
- ٤- (٤) . ر . ك . به : همان ج ٤ ، ص ٥٤
- ٥- (٥) . ر . ك . به : همان ج ٤ ، ص ١٠٣
- ٦- (٦) . ر . ك . به : همان ج ٥ ، ص ٢٠٩
- ٧- (٧) . ر . ك . به : همان ج ٨ ، ص ١
- ٨- (٨) . ر . ك . به : همان ج ٨ ، ص ٦٣
- ٩- (٩) . ر . ك . به : همان ج ٩ ، ص ٢٧
- ١٠- (١٠) . ر . ك . به : الإستبصار، شيخ طوسي (رحمه الله)، ج ١ ، ص ٢٧.

عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَغَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (١) عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ (٢) عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بَرِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (٣) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (٤) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْحَلَبِيِّ (٥) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ وَمَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَامٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَزُرَّارَةَ (٦) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْأَحْوَلِ يَعْنِي مُحَمَّدَ بْنَ النُّعْمَانَ (٧) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعْيُنَ (٨) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ جَمِيلٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام) وَعَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ (٩) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ (١٠) عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَصَمِ (١١)

ص: ٢٨٧

- ١- (١) . ر . ك . به : همان ج ٣ ، ص ٢٦٥
- ٢- (٢) . ر . ك . به : همان ج ٣ ، ص ٢٧٧
- ٣- (٣) . ر . ك . به : علل الشرائع ، شيخ صدوق (رحمه الله) ، ج ٢ ، ص ٥٤١
- ٤- (٤) . ر . ك . به : وسائل الشيعه ، شيخ حر عاملي (رحمه الله) ، ج ٥ ، ص ٣٨٥
- ٥- (٥) . ر . ك . به : همان ج ٩ ، ص ٢٢٥
- ٦- (٦) . ر . ك . به : همان ج ١٦ ، ص ٢١٤
- ٧- (٧) . ر . ك . به : همان ج ١ ، ص ٢٢١
- ٨- (٨) . ر . ك . به : همان ج ٧ ، ص ٤٣٨
- ٩- (٩) . ر . ك . به : همان ج ١٤ ، ص ٧٣
- ١٠- (١٠) . ر . ك . به : بحار الأنوار ، علامه مجلسي (رحمه الله) ، ج ٢ ، ص ٢٠٠
- ١١- (١١) . ر . ك . به : همانج ٤ ، ص ١٣ .

عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ (١) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ رِفَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (٢)
عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) (٣) عَنِ ابْنِ أَبِي
عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ (٤) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَيَّاسٍ وَجَابِرِ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ (٥) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (٦) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ
عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُمَرَ (٧) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَسَارٍ (٨) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مِسْمَعٍ عَنْ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (٩) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُكَيْرٍ وَفُضَيْلٍ وَبُرَيْدٍ وَزُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) (١٠)
عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ الْفُضَيْلِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) (١١) عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ
جَمَاعَةٍ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (١٢)

ص: ٢٨٨

- ١- (١) . ر . ك . به : همان ، ج ٦ ، ص ٤٠
- ٢- (٢) . ر . ك . به : همانج ٩ ، ص ٢١٨
- ٣- (٣) . ر . ك . به : همان ج ٢٤ ، ص ٢٢٢
- ٤- (٤) . ر . ك . به : همان ج ٢٦ ، ص ٤٢
- ٥- (٥) . ر . ك . به : همان ج ٣٧ ، ص ٢٤٩
- ٦- (٦) . ر . ك . به : همانج ٥٣ ، ص ٤٠
- ٧- (٧) . ر . ك . به : همانج ٥٥ ، ص ٢٢٨
- ٨- (٨) . ر . ك . به : همان ج ٦٧ ، ص ٢٤٤
- ٩- (٩) . ر . ك . به : همان ج ٧١ ، ص ١٣٢
- ١٠- (١٠) . ر . ك . به : همان ج ٢٣ ، ص ٢١٦
- ١١- (١١) . ر . ك . به : همان ج ٢٤ ، ص ١٤٨
- ١٢- (١٢) . ر . ك . به : همان ج ٢٦ ، ص ١٥٥ .

عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ (۱) نتیجه ی مناقشه ی اول

با توجه به استدلال یاد شده، به این نتیجه می‌رسیم که: اولین قرینه ای که مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) مطرح نمودند، صحیح نبوده و نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد؛ از این رو، دیگر شأنتی برای اینکه قرینه واقع شود را ندارد.

مناقشه بر قرینه ی دوم محقق عاملی (رحمه الله)

برای رد این قرینه، تنها به عبارت مرحوم شیخ نجاشی (رحمه الله) در کتاب «رجال النجاشی» درباره ی «محمد بن احمد بن یحیی» بسنده می‌نماییم که می‌فرمایند:

«أبو جعفر كان ثقة في الحديث إلا أن أصحابنا قالوا: كان يروى عن الضعفاء و يعتمد المراسيل و لا يبالي عمن أخذ». (۲) ابو جعفر در حدیث ثقة است مگر اینکه بعضی از اصحاب ما درباره او گفته‌اند: وی از ضعفا حدیث نقل می‌کرده و به مراسیل اعتماد می‌کند و برای او مهم نیست که روایت را از چه کسی اخذ می‌کند.

پس، اینکه مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) فرمودند: «روایت یاد شده از جمله افرادی هستند که تا برای آن‌ها مسلم نبوده که کلامی روایت است، آن را نقل نمی‌کردند»، استدلالی است که مواردی بر نقض آن یافت شد.

نتیجه یمناقشه ی دوم

با عبارتی که از مرحوم شیخ نجاشی (رحمه الله) نقل شد، قرینه دوم صاحب کتاب «مفتاح الكرامه» مورد خدشه قرار می‌گیرد؛ لذا این قرینه نیز از دایره استدلال خارج می‌گردد.

ص: ۲۸۹

۱- (۱). ر. ک. به: همان ج ۳۱، ص ۳۵۳

۲- (۲). ر. ک. به: رجال النجاشی، شیخ نجاشی (رحمه الله)، ج ۱، ص ۳۴۸.

ب: بررسی و مناقشه در قرائن مذکور در کلام محقق شعرانی (رحمه الله)

مناقشه بر قرینه ی اول محقق شعرانی (رحمه الله)

در مباحث گذشته پاسخ مسئله ی شهرت داده شد.

مناقشه بر قرینه ی دوم محقق شعرانی (رحمه الله)

بعد از تتبع حول این قرینه که فرمودند: «ابن اذینه از جمله کسانی نیست که از وی فتوا نقل شده باشد» به مقطوعه ی دیگری برخورد می کنیم که اتفاقاً از جناب «عمر ابن اذینه» است که در آن فتوای خویش را بیان نموده است؟! و حتی برخی از فقهای ماضی (قدس سرهما) نیز در مقام رد این مقطوعه و ایراد به آن فرموده اند که: «این مقطوعه فتوای ابن اذینه بوده و روایت نیست».

جریان این مقطوعه چنین است که:

اگر زنی مسیحی از یک مرد مسلمان حامله گردد ولی در ایام حمل، خود و فرزند در شکمش هر دو بمیرند، در این صورت چون مادر مسیحی است لذا نمی توان او را در قبرستان مسلمانان دفن نمود؛ امّا فرزند درون شکم این زن به جهت اینکه مسلمان است باید در قبرستان مسلمانان دفن گردد.

حال در این مقطوعه که در کتاب «تهذیب الاحکام» آمده، جناب ابن اذینه فتوای خویش را بیان کرده و می گوید: فرزند بیرون آورده می شود و شکم مادرش دوخته می شود.

به این مقطوعه توجه فرمایید:

«وَفِي رِوَايَةٍ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ: يُخْرَجُ الْوَلَدُ وَ يُخَاطُ بِطَنْهَا» (۱) و در روایت ابن ابی عمیر از ابن اذینه آمده است: فرزند بیرون آورده می شود و شکم مادرش دوخته می شود.

در این باره مرحوم جمال الدین حلی (رحمه الله) از جمله کسانی است که قائل است

مقطوعه مذکور روایت نیست، بلکه فتوای ابن اذینه است.

ص: ۲۹۰

ایشان در کتاب «المقتصر فی شرح المختصر» می فرماید:

«و فی روایه و یخاط بطنها؛ أقول: الروایه إشاره الی ما رواه الشيخ (رحمه الله) عن ابن ابی عمیر عن ابن أذینه یخرج الولد و یخاط بطنها و هی مقطوعه...»^(۱) و در روایت و شکم مادرش دوخته می شود؛ می گویم [این] روایت اشاره دارد به آنچه شیخ آن را روایت کرده از ابن ابی عمیر از ابن اذینه بر اینکه فرزند بیرون آورده می شود و شکم مادرش دوخته می شود در حالی که این روایت مقطوعه است...

نتیجه ی مناقشه ی دوم

این قرینه هم نقض شد، لذا دیگر قابل استناد نیست.

مناقشاتاربعه بر قرینه سوم محقق شعرانی (رحمه الله)

در مقام رد این قرینه که فرمودند: «چگونه می شود یک عبارت در جوامع عظام روایی باشد ولی روایت نباشد؟» چهار مناقشه وجود دارد:

* اولاً: این استدلال محقق شعرانی (رحمه الله) صحیح نیست؛ زیرا، خود مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب «الاستبصار فیما اختلف من الأخبار» فرموده است: «آنچه در این کتاب آورده ام مورد پسندم نبوده است».

«ثم اعقَّب بما یخالفُها من الاخبار»^(۲)... و پس از آن، اخبار و روایاتی را که مخالف فتوایم می باشد را تعقیب می کنم

البته قبلاً نیز بیان شد که مرحوم علامه حلی (رحمه الله) در کتاب «مختلف الشیعه» فرموده است که: این عبارت مرحوم شیخ (رحمه الله) در «الاستبصار» اشعار دارد بر اینکه با آن موافق نبوده است.

«و هذا القول من الشيخ (رحمه الله) فی الاستبصار یشعر بأنَّه لا یرتضیه»^(۳) این نظریه از جانب شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب استبصار مشعر به عدم رضایت ایشان

ص: ۲۹۱

۱- (۱). ر. ک. به: المقتصر من شرح المختصر، جمال الدین حلی (رحمه الله)، ص: ۵۶

۲- (۲). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج ۱، ص: ۳

۳- (۳). ر. ک. به: مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، علامه حلی (رحمه الله)، ج ۹، ص: ۵۶.

است.

پس همین که کتاب «الاستبصار» از محل بحث خارج شد، به کلیت استدلال قرینه سوم نیز، خدشه وارد می شود.

* ثانیاً: صرف اینکه نزد مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) و مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) یک عبارت بطور مسلم به عنوان روایت بوده، دلیل نمی شود که این اعتقاد برای ما نیز حجت باشد؛ زیرا چه بسا ممکن است، این بزرگواران اجتهاداً به مطلبی رسیده باشند و حال اینکه اجتهاد ایشان برای ما اعتباری ندارد.

* ثالثاً: اگر واقعاً سه کتاب «تهذیب الاحکام»، «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» و «من لایحضره الفقیه» صرفاً ممحض در نقل حدیث بودند، قرینه سوم تا حدی قابل قبول بود، اما اگر در همین سه کتاب تتبع و جستجو نماییم، مواردی را می توان یافت که فتاوی روات در آن ها آمده است؛ از جمله موارد نقض قرینه سوم که در این مناقشه وجود دارد، سه مورد زیر است:

- نقض اول بر قرینه سوم (در ضمن دو مورد)، از کتاب «التنقیح فی شرح العروه الوثقی»

مرحوم آیت الله سید ابو القاسم خویی (رحمه الله) در کتاب مذکور «دو» مورد نقض را ذکر می نمایند:

* مورد اول نقض: در مسئله «نجاست غسله»، ایشان پس از نقل روایتی از «عبدالله بن سنان» می فرماید: «فالروایه مقطوعه لا یعتمد علیها فی شیء»^(۱) این روایت مقطوعه است و در هیچ چیزی بر آن اعتمادی نیست.

* مورد دوم نقض: در مسئله «استثناء دماء ثلاثه از دم معفو عنه»، ایشان پس از نقل روایتی از «ابو بصیر» می فرماید: «أن الروایه مقطوعه و غیر مسنده إلى الامام (علیه السلام) و إنما هو کلام من أبي بصیر»^(۲)

ص: ۲۹۲

۱- (۱). ر. ک. به: التنقیح فی شرح العروه الوثقی، آیت الله ابوالقاسم خویی (رحمه الله)، ج ۲، ص ۳۵۷

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۳، ص ۴۳۸.

این روایت مقطوعه است و به امام (علیه السلام) اسناد داده نشده و غیر از این نیست که این خبر کلام و فتوای ابابصیر است.

نقض دوم بر قرینه سوم، از کتاب «موسوعه الامام الخویی (رحمه الله)»

این نقض نیز از محقق خویی (رحمه الله) در کتاب مذکور نقل شده که مهمتر از نقض اول است.

* مورد نقض: ایشان در بحث احرام حج، پیرامون کفاره یروغن مالی مُحْرِم در حالت احرام، پس از نقل روایت مقطوعه ای می فرماید: این مقطوعه فتوا و اجتهاد «معاویه بن عمار»^(۱) است. به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«مسأله ۲۵ (علیه السلام):... و لكن الّذی یهوّن الخطب أن مدلول الروایه لم یکن منقولاً عن الامام (علیه السلام) بل الظاهر أن ذلك فتوی لمعاویه بن عمار و لم ینسبه إلی الامام (علیه السلام) فتكون الروایه مقطوعه لا مضمرة. و دعوی الجزم بأن معاویه بن عمار لا یفتی إلاً بما سمعه عن الامام (علیه السلام) و لا یخبر إلاً عنه، عهدتها علی مدعیها، لاحتمال اجتهاده أو أنه سمع ممن ینقل عن الامام (علیه السلام)»^(۲) و لكن آنچه مشکل را آسان می کند اینکه مدلول روایت از امام (علیه السلام) نقل نشده است و ظاهراً فتوای معاویه بن عمار است که وی آن را به امام (علیه السلام) نسبت نداده است پس این روایت مقطوعه است نه مضمرة و ادعای اینکه معاویه بن عمار فتوایی نمی داده است مگر اینکه آن را از امام (علیه السلام) شنیده باشد و هیچ خبری را جز از امام (علیه السلام) نقل نمی کند؛ به گردن گویند این ادعاست؛ زیرا احتمال دارد یا خود اجتهاد کرده باشد یا اینکه از کسی شنیده است که او فقط از امام (علیه السلام) نقل می نماید.

نقض سوم بر قرینه سوم، از «کتاب الطهاره امام خمینی (قدرس سرهما)»

حضرت امام خمینی (قدرس سرهما) در کتاب مذکور، مقطوعه ای را از «رفاعه بن

ص: ۲۹۳

۱- (۱). لازم به ذکر است بسیاری از روایات بحث حج، از «معاویه بن عمار» است.

۲- (۲). ر. ک. به: موسوعه الإمام الخوئی (رحمه الله)، ج ۲۸، ص ۴۶۱.

مغیره» نقل می کنند و سپس می فرمایند:

«مع أنّها مقطوعه غیر منسوبه إلى المعصوم و لعلّه فتواه» (۱) این کلام، مقطوعه و غیر منسوب به معصوم (علیه السلام) است و چه بسا فتوای رفاعه باشد.

* رابعاً: با ملاحظه کتب فقهی و روایی، به روایات مقطوعه ی فراوانی برخورد می کنیم که فقهاء تقریباً در اکثریت موارد - یعنی بیش از نود درصد -، به آن ها عمل نکرده اند؛ لذا چنانچه بخواهیم بنا را بر پذیرش مقطوعه ی ابن اذینه در ما نحن فیه بگذاریم، پس باید حجیت سایر مقطوعه ها را نیز پذیرا باشیم و بگوییم: بالاخره هر راوی یا خودش مصاحب امام (علیه السلام) بوده و یا از کسی شنیده که او مصاحب با امام (علیه السلام) بوده است؛ بنابراین با این رویکرد، دیگر چه فرقی میان مقطوعه ابن اذینه و سایر مقطوعه ها وجود دارد؟

ذیلاً چهار مورد از روایات مقطوعه ای که در کتب روایی نقل شده را متذکر می شویم:

الف: مقطوعه ی «هشام بن سالم»

این مقطوعه در باب «دیهاعضاء و جوارح» در کتاب «تهذیب الاحکام» آمده و حاصل آن چنین است که بیان می کند: اگر کسی به اعضای دوتایی در بدن انسان همانند چشم و گوش، آسیب برساند، در این صورت در هر دوی آن ها دیه کامل است؛ البته مشهور فقهاء نیز همین قول را اختیار کرده اند.

به این مقطوعه توجه فرمایید:

«الْحَسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُلُّ مَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ اثْنَانِ فَفِيهِمَا الدِّيَةُ وَ فِي أَحَدِهِمَا نِصْفُ الدِّيَةِ وَ مَا

كَانَ وَاحِدًا فَفِيهِ الدِّيَةُ» (۲) حسین بن سعید از محمد بن خالد از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم، فرمود: هر عضوی

ص: ۲۹۴

۱- (۱). ر. ک. به: کتاب الطهاره، امام خمینی (رحمه الله)، ط - حدیثی، ج ۲، ص ۱۹۰

۲- (۲). ر. ک. به: تهذیب الأحکام، شیخ الطائفه (رحمه الله)، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

که در انسان دو تایی است پس در هر دوی آنها دیه کامل است و در یکی از آنها نصف دیه است و هر عضوی که واحد باشد پس در آن دیه کامل است.

درباره ی این مقطوعه مرحوم ابن عقیل (رحمه الله) - که از قدمای اصحاب و قریب به عصر معصوم (علیه السلام) بوده است - تصریح می فرمایند:

«... مع أن الاولى مقطوعه و الظن بكونها موصوله إلى الامام غیر كاف فی الاعتماد علیها»^(۱) این روایت مقطوعه است و ظن به اینکه این [مقطوعه] به امام می رسد کافی در اعتماد به آن نیست.

ب: مقطوعه ی «ابراهیم همدانی»

این مقطوعه در «بابُ الْمُصَلَّى يُصَلِّي وَ فِي قِبَلْتِهِ نَارٌ» کتاب «الاستبصار» آمده است.

به این مقطوعه توجه فرمایید:

«فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِيهِ عَمْرٍو بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَمْدَانِيِّ رَفَعَ الْحَدِيثَ قَالَ قَالَ: أَبُو عَیْدٍ اللَّهِ (علیه السلام) لَمَّا بَأْسَ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ وَ النَّارُ وَ السَّرَاجُ وَ الصُّورَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ الَّذِي يُصَلِّي لَهٗ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»^(۲) پس آنچه که محمد بن احمد بن یحیی از حسن از حسین بن عمرو از پدرش [یعنی] عمرو بن ابراهیم همدانی رفع داده حدیث را که امام صادق (علیه السلام) فرمود: اشکالی نیست انسان نماز بگذارد در حالی که آتش و چراغ و عکس در مقابلش باشد؛ چرا که کسی

که برایش نماز می خواند [خدا] نزدیک تر است به او از آنچه که روبروی اوست.

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار» بعد از نقل این مقطوعه درباره آن می فرمایند:

«فَهَذِهِ رِوَايَةٌ شَاذَّةٌ مَقْطُوعَةٌ الْإِسْنَادِ...»^(۳)

ص: ۲۹۵

۱- (۱). ر. ک. به: حیاة ابن ابی عقیل و فقهه، ص ۵۴۱

۲- (۲). ر. ک. به: الإستبصار، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج: ۱ ص: ۳۹

۳- (۳). ر. ک. به: الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، طوسی (رحمه الله)، ج ۱، ص ۳۹۷.

ج: مقطوعه ی «عمر بن یزید»

این مقطوعه در «بَابُ السَّعْيِ فِي وَادِي مُحَسَّرٍ» کتاب «الکافی» آمده است.

به این مقطوعه توجه فرمایید:

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَاصِمِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْسَنِ التَّمِيمِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْأَزْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ قَالَ: الرَّمْلُ فِي وَادِي مُحَسَّرٍ قَدْرُ مَائَةِ ذِرَاعٍ» (۱) ریگ و سنگ ریزه [برای رمی جمرات] در وادی محسّر به قدر صد ذراع است. [یعنی تا صد ذراع مکان جمع آوری ریگ های رمی جمرات است].

البته مرحوم شیخ یوسف بحرانی (رحمه الله) صاحب کتاب «الحدائق الناضرة فی احکام العتره الطاهره» نیز با اینکه سعی داشته این روایات را حفظ نماید، اما پس از نقل این مقطوعه، به بی اعتمادی به روایات مقطوعه اشاره کرده و می فرماید:

«... إلا أن الروایه مقطوعه كما ترى» (۲)... مگر اینکه [مشکل] روایت این است که مقطوعه است و همچنان است که می بینید [اشاره به اینکه غیر قابل اعتماد است].

د: مقطوعه ی «عبدالله بن سنان»

این مقطوعه در «بَابُ أَحْكَامِ الطَّلَاقِ» کتاب «تهذیب الاحکام» آمده است.

به این مقطوعه عنایت کنید:

«وَأَمَّا الَّذِي رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ: إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَلْيُطَلِّقْ عَلَى طَهْرٍ بغيرِ جَمَاعٍ بِشُهُودٍ فَإِنْ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ ذَلِكَ فَهِيَ عِنْدَهُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ بَطَلَتْ التَّطْلِيقُ الْأُولَى وَ إِنْ طَلَّقَهَا اثْنَتَيْنِ ثُمَّ كَفَّ عَنْهَا حَتَّى تَمُضِيَ الْحَيْضَةُ الثَّلَاثَةُ بَأَنْتَ مِنْهُ بِثَنَتَيْنِ وَ هُوَ خَاطِبٌ مِنَ الْخُطَابِ فَإِنْ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ ذَلِكَ فَهِيَ عِنْدَهُ عَلَى ثَلَاثِ تَطْلِيقَاتٍ وَ بَطَلَتْ الْإِثْنَتَانِ، فَإِنْ طَلَّقَهَا ثَلَاثَ تَطْلِيقَاتٍ عَلَى

ص: ۲۹۶

۱- (۱). ر. ك. به: الكافي، شيخ كليني (رحمه الله)، ج ۴، ص ۴۷۱

۲- (۲). ر. ك. به: الحدائق الناضرة في أحكام العتره الطاهره، شيخ يوسف بحراني (رحمه الله)، ج ۱۷، ص ۵.

الْعِدَّةَ لَمْ تَحِلَّ لَهُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» (۱). سیف بن عمیره از عبدالله بن سنان روایت کرده که فرمود: اگر مرد خواست همسرش را طلاق دهد؛ پس بایدها را طلاق، در پاکی بدون نزدیکی [و] در حضور شهود، انجام شود؛ پس اگر بعد از آن با وی ازدواج نماید، پس آن زن، نزد آن مرد بر سه طلاق باقی می ماند و طلاق اول باطل می باشد و اگر دو بار او را طلاق داد سپس از [نزدیکی با] او خودداری کند تا اینکه حیض سومش بگذرد، آن زن از او جدا می شود [طلاق بائن می شود] در حالی که او پس از این می تواند یکی از خواستگاران او باشد؛ چنانچه بعد از آنبا او ازدواج کرد پس آن زن تا طلاق سوم می تواند نزد او بماند و دو طلاق باطل است و اگر او را بار سوم طلاق دهد زن در حال عده می ماند و برای او حلال نمی شود مگر اینکه زوج دیگری غیر از شوهرش، او را به ازدواج خود درآورد.

مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) بعد از نقل این مقطوعه، با اشاره به غیر قابل اعتماد بودن این مقطوعه و احتمال فتوا بودن آن، می فرماید:

«فَأَوْلُ مَا فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ أَنَّهَا مَوْقُوفَةٌ غَيْرُ مُسْنَدَةٍ لِأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سِنَانَ لَمْ يُسْنِدْهَا إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْأَثَمَةِ (عليه السلام) وَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ جَازَ أَنْ يَكُونَ قَدْ قَالَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ كَمَا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ أَوْ يَكُونَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانَ قَدْ أَخَذَهُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ وَ أَفْتَى بِهِ كَمَا سَمِعَهُ وَإِذَا اخْتَمِلَ ذَلِكَ لَمْ يُعْتَرِضْ بِهَا عَلَى مَا تَقَدَّمَ مِنَ الرَّوَايَاتِ غَيْرَ أَنَّ هَذَا الْخَبَرَ رَوَاهُ» (۲) اولین نکته و اشکالی که در این روایت وجود دارد این است که این روایت موقوفه بوده و نسبت داده نشده است؛ چرا که عبدالله بن سنان آن را به یکی از ائمه اسناد نداده است و زمانی که وضع بر این منوال باشد جائز است که بگوییم [اولاً:] این رای و فتوای راوی است هم چنانکه عبدالله بن بکیر گفته است یا [ثانیاً] اینکه [بگوییم] عبد الله بن سنان آن را از عبدالله بن بکیر نقل کرده و همان طور که شنیده به آن فتوا داده است و زمانی که چنین احتمال داده می شود و بنابر آنچه که از روایات گذشت اعتراضی به او وارد نیست

ص: ۲۹۷

۱- (۱). ر. ک. به: تهذیب الأحکام، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج ۸، ص ۳۰

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۸، ص ۳۰ و ۳۱.

غیر از اینکه این خبر را [به عنوان یک خبر] روایت کرده.

البته مرحوم شیخ یوسف بحرانی (رحمه الله) در «الحدائق الناضرة فی احکام العتره الطاهره» در مورد این مقطوعه نیز، با اذعان به بی اعتباری آن، می فرماید:

«والاظهر حمله علی ما حملنا علیه أمثاله، علی أن الروایه المذکوره مقطوعه و إنما هی فتوی عبد الله بن سنان فلا تقوم به حجه» (۱). اظهر، حمل این مقطوعه بر مواردی است که امثال آن را حمل می کردیم؛ [کنایه از اینکه مانند سایر مقطوعه ها بی اعتبار است] بخاطر اینکه این روایت، مقطوعه بوده و فتوای عبدالله بن سنان است؛ [لذا غیر قابل اعتماد است] و بواسطه ی آن، حجت اقامه نمی شود.

نکته ی قابل توجه اینکه:

روایت مقطوعه «دو» تعریف دارد که یکی اعم از دیگری است:

* نزد علمای درایه: «به روایتی اطلاق می شود که تصریحاً و اشارتاً از امام (علیه السلام) قطع شده باشد».

* نزد علمای فقه: «به روایتی اطلاق می شود که اعم از روایت مضمومه و مقطوعه است».

پستتعریف دوم، اعم از تعریف اول است؛ یعنی این تعریف، هم شامل روایت مضمومه می گردد و هم شامل مقطوعه ی با تفسیر علمای درایه.

نتیجه ی مناقشه ی چهارم

با توجه به مناقشات یاد شده، به این نتیجه می رسیم که در جوامع عظام روایی، مقطوعات فراوانی وجود دارد که علماء و فقهاء در مورد آن ها قائل اند که، روایت نیستند؛ بلکه آن ها را فتاوی روات می دانند؛ پس قرینه ی سوم هم که تأکید بر روایت بودن مقطوعه ابن اذینه داشت، کنار می رود.

ص: ۲۹۸

۱- (۱). ر. ک. به: الحدائق الناضرة فی احکام العتره الطاهره، شیخ یوسف بحرانی (رحمه الله)، ج ۲۵، ص ۲۸۳.

بررسی قرائن فتوا بودن مقطوعه ابن اذینه

در مقابل قرائنی که احتمال «روایت بودن مقطوعه ی ابن اذینه» را مطرح می کرد، قرائنی وجود دارد که احتمال «فتوا بودن مقطوعه ی ابن اذینه» را تقویت می نماید؛ در این صورت مقطوعه مذکور به طور کلی از حیز انتفاع، خارج می شود.

ذیلاً «شش» قرینه بر فتوا بودن مقطوعه مورد مناقشه نقل می کنیم:

اولین قرینه، مؤید فتوا بودن مقطوعه ی ابن اذینه

* اولاً: مقطوعه ابن اذینه در مرأی و منظر بزرگانی همچون:

- مرحوم شیخ مفید (رحمه الله)؛

- مرحوم سید مرتضی (رحمه الله)؛

- مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار»؛

- مرحوم ابن ادریس (رحمه الله)؛

- مرحوم محقق حلی (رحمه الله) در «المختصر النافع فی فقه الامامیه»؛

- مرحوم فاضل آبی (رحمه الله) در «کشف الرموز فی شرح مختصر النافع»؛

بوده است؛ ولی این بزرگان، مقطوعه مذکور را به عنوان کلام معصوم (علیه السلام) نپذیرفته و به آن استناد نکرده اند.

* ثانیاً: با وجودی که سند مقطوعه، تا قبل از ابن اذینه صحیح است؛ حال اگر واقعاً این مقطوعه، کلام امام معصوم (علیه السلام) به شمار می رفت، می بایست بزرگان یاد شده به آن عمل می کردند؟!؛

به عبارت دیگر:

نفساینکه بزرگان فوق اشاره (قدس سرهم) بر طبق مفاد این مقطوعه، هیچ اقدامی انجام نداده اند، قرینه است بر اینکه مشارالیه (قدس سرهم) قویاً احتمال می داده اند که: مقطوعه مذکور فتوای ابن اذینه بوده است، نه قول معصوم (علیه السلام).

دومین قرینه، مؤید فتوا بودن مقطوعه ی ابن اذینه

* اولاً: در هفده روایتی که قبلاً بیان آن گذشت - یعنی طائفه اول - امام (علیه السلام) در مقام بیان تمام جزئیات بودند به دلیل اینکه، سائل از امام (علیه السلام) می پرسد «مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ؟»^(۱) حال در اینجا اگر واقعاً بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد فرق وجود داشت، می بایست حضرت (علیه السلام) آن فرق را بیان می فرمودند، لکن امام (علیه السلام) در پاسخ به سؤال فوق هیچ تفصیلی بین ذات ولد و غیر ذات ولد نداده اند؟!؛

* ثانیاً: همان طور که قبلاً توضیح داده شد در طائفه اول روایات، بحث اطلاق و تقید فاقد جایگاه است؛ زیرا این بحث، در صورتی کاربرد دارد

ص: ۳۰۰

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۷، روایت سوم.

که کلام از یک جهت، اطلاق داشته باشد؛ اما در روایات هفده گانه، مسئله بالاتر از اطلاق است، یعنی در حد تصریح به عدم فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد است.

* ثالثاً: نفس روایات هفده گانه قرینه اند بر اینکه مقطوعه ابن اذینه فتوای راویست؛ بدین جهت که چگونه می توان پذیرفتامام (علیه السلام) در روایات هفده گانه:

- راجع به «خشب»، «قصب»، «طوب»، «بناء»، «نخل» و «شجر» مطلب را کاملاً بیان می فرمایند؟!!

اما:

- راجع به «ذات ولد» بودن زوجه «غیر ذات ولد» بودن او، هیچ مطلبی را بیان نمی فرمایند؟!!

به عبارت دیگر:

از عدم تعرض و عدم بیان امام (علیه السلام) نسبت به زوجه ی ذات ولد و غیر ذات ولد معلوم می شود که بین این دو فرقی نبوده است که امام (علیه السلام) در مورد آن بیانی نفرموده اند؛ بنابراین نفس روایات هفده گانه، خود قرینه ای است روشن، بر اینکه مقطوعه ی ابن اذینه کلام معصوم (علیه السلام) نیست.

سومین قرینه، مؤید فتوا بودن مقطوعه ی ابن اذینه

در میان روایات هفده گانه، «یک» روایت وجود دارد که تقریباً از آن «عدم فرق» بین ذات ولد و غیر ذات ولد استفاده می شود و مهم تر از همه اینکه راوی آن نیز جناب «عمر ابن اذینه» است! که اتفاقاً جناب «ابن ابی عمیر» از او، روایت را نقل کرده است!، یعنی همان روایت پنجم که به روایت فضلی خمسه معروف است؛ حال شایسته است در این بحث، دوباره به سند این روایت عنایت نمایند تا سپسیرامون تناقض متن آن با مقطوعه مورد مناقشه بحث نماییم.

«وَعَنْهُ [محمد بن یعقوب] عَنْ أَبِيهِ [علی بن ابراهیم] عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ

أُذَيْنَةَ

ص: ۳۰۱

عَنْ زُرَّارَةَ وَبُكَيْرٍ وَفُضَيْلٍ وَبُرَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) (مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام)).

از محمد بن یعقوب [کلینی] از پدر علی بن ابراهیم از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از زراره و بکیر و فضیل و برید و محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) (بعضی از روایات خمسہ این روایت را از امام باقر (علیه السلام) و بعضی از امام صادق (علیه السلام) و بعضی از هر دو امام (علیه السلام) نقل کردند.

«زُرَّارَهُ»، «بُكَيْرٍ»، «فُضَيْلٍ»، «بُرَيْدٍ» و «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ» بدرستی که زوجه از زمین خانه یا زمین ما ترک، زوج ارث نمی برد مگر اینکه باید آجر و چوب آن را قیمت کنند و به او یک چهارم و یا یک هشتم بدهند. اکنون به متن روایت پنجم یا روایت فضلی خمسہ توجه نماید:

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَمَّا تَرَتْ مِنْ تَرَكَهَ زَوْجِهَا مِنْ تَرْبِهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَ الطُّوبُ وَ الْخَشْبُ قِيمَةً فَتُعْطَى رُبْعَهَا أَوْ ثَمْنَهَا» (۱) بدرستی که زوجه از خاک و زمین خانه یا زمین شوهرش ارث نمی برد، مگر اینکه باید آجر و چوب آن را قیمت گذاری کنند و به اندازه ربع یا ثمن به او بدهند.

بررسی تناقض متن پنجمین روایت از طائفه اولی با مقطوعه طائفه سوم

این تناقض در ضمن دو نکته و یک سؤال بررسی خواهد شد.

* نکته اول: میان تفصیل «قرآن کریم» و تفصیل متأخرین - بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد داده اند - فرق وجود دارد؛ زیرا:

- در تفصیل قرآن: فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد دائر مدار این است که آیا میت فرزند دارد یا خیر؟

ص: ۳۰۲

- در تفصیل متأخرین: فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد دائر مدار این است که آیا این زوجه از میت فرزند دارد یا خیر؟ چه اینکه بنابر قاعده فرزند یا فرزندان مردی که از دنیا می رود:

یا غالباً از همان زوجه ای هستند که با میت زندگی می کرده است. و:

یا نادراً از زوجه ای هستند که میت او را طلاق داده و مجدداً زوجه دیگری اختیار کرده ولی از زوجه دوم صاحب فرزند نشده است.

* نکته دوم: بین دو نقلیه که از ابن اذینه یاد شد تناقض وجود دارد؛ زیرا:

- وی در روایت مقطوعه به «تفصیل» می گوید:

«فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ أُعْطِينَ مِنَ الرَّبَاعِ» (۱) زناناگر داری فرزند باشند یک چهارم و اگر فرزند نداشته باشند، یک هشتم ارث می برند.

- همودر روایت فضلی خمسه «بدون تفصیل» می گوید:

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرَكَهَ زَوْجِهَا مِنْ تَرْبِهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ».

زن از ما ترک شوهرش از زمین خانه و [سایر] زمین ها ارث نمی برد.

اینک، با توجه به دو نکته ی فوق، باید از جناب ابن اذینه سؤال کرد که:

شما که این روایت را از فضلی خمسه نقل کرده اید، چرا در نقطه مقابل، این مقطوعه را نقل نموده اید؟! این دو نقل متناقض، چه معنایی دارد!

خلاصه اینکه:

نقل روایت فضلی خمسه توسط جناب ابن اذینه، خود قرینه ای بسیار روشن است بر اینکه مقطوعه ی مورد نزاع، روایت نبوده، بلکه فتوای آن جناب است.

چهارمین قرینه، مؤید فتوا بودن مقطوعه ی ابن اذینه

این سؤالات نشان می دهد مسئله ی عدم فرق بین ذات ولد و غیر ذات ولد نزد ایشان واضح بوده؛ زیرا مسیر سؤالاتشان بگونه ی دیگری بوده است؛ حال به دو سؤال که یکی در طائفه اول روایات و دیگری در طائفه دوم، آمده توجه فرمایید:

- سؤال موجود در روایت سوم از روایات هفده گانه باب ششم

در این روایت، جناب «مُیْسِرُ بَيْاعِ زُطِّي» از امام صادق (علیه السلام) سؤال می نماید که: زنان (همسران) چه چیزی از میراث را به ارث می برند؟ «عَنِ النَّسَاءِ مَا لَهُنَّ مِنَ الْمِيرَاثِ؟» (۱) در حالیکه اگر بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد فرقی وجود داشت، بایسته بود سائل آن را از امام (علیه السلام) می پرسید؛ بنابراین، از عدم سؤال سائل مشخص می گردد که: اساساً فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد وجود نداشته است.

- سؤال موجود در روایت اول از باب هفتم (موثقه ابن ابی یعفر)

در این روایت، سائل از امام (علیه السلام) می پرسد: «یا اینکه مرد نیز، بمنزله زن است و از میراث چیزی ارث نمی برد؟» «أَوْ يَكُونُ (فِي) ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْمَرْأَةِ فَلَا يَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً؟» (۲) آن طور که از نحوه سؤال سائل بر می آید این مسئله، یعنی اینکه «زوجه از زمین ارث نمی برد»، نزد وی، مانند روز روشن بوده که این گونه زوج را به زوجه تشبیه نموده است؛ حال اگر منظور سائل، زوجه غیر ذات ولد بود، می بایست آنچه را که در ذهنش می گذشت را از امام (علیه السلام) می پرسید، نه اینکه سؤالش را بر محور مسئله ی دیگری مطرح بنماید.

به هر حال، از متن سؤالات مطروحه در این دو روایت و برخی دیگر از آن ها، مشخص می شود که: «زوجه مطلقاً یعنی چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد - از زمین

ص: ۳۰۴

۱- (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۷

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۳.

پنجمین قرینه، مؤید فتوا بودن مقطوعه ابن اذینه

پس از تفحص پیرامون روایاتمنقوله ی ابن اذینه از ائمه (علیه السلام)، در می یابیم که وی در اکثر روایاتش - یعنی بیش از نود و پنج درصد - به صورت «مع الواسطه» از معصوم (علیه السلام) روایت نقل کرده است، برخی از این واسطه ها عبارتند از:

مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، «أَخِي»، «بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ»، «زُرَّارَةَ»، «فَضْلِ بْنِ يَسَّارٍ»، «أَبِي أُسَيْمَةَ»، «عُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ»، «زَيْدِ الشَّحَامِ»، «وَهْبٍ»، «عبدالكريم بن العتبه الهاشمي»، «مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ»، «مَيْمُونِ الْبَانِ»، «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ»، «حُمَرَانِ بْنِ أَعْيَنَ»، «إِسْمَاعِيلِ الْجُعْفِيِّ»، «مُعَمَّرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَيِّامٍ»، «بُكَيْرِ ابْنِ أَعْيَنَ»، «فَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ»، «بُرَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ»، «أَبِي بَصِيرٍ»، «عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ»، «عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَلَبِيِّ»، «مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانَ»، «عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ»، «أَبِي جَعْفَرِ الْأَصَمِ»، «أَبِي عُيَيْدَةَ»، «رِفَاعَةَ»، «أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ»، «سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ»، «عَلِيِّ بْنِ سَعِيدٍ»، «كَلْبِي»، «أَبِي صَالِحٍ»، «مُحَمَّدِ بْنِ الطَّيَّارِ»، «سُفْيَانَ بْنِ عُمَرَ»، «إِسْمَاعِيلِ بْنِ يَسَّارٍ» و «مِسْمَعٍ» و..

به هر روی، از شیوه ی اکثر نقل های ابن اذینه، «ظن قوی» بوجود می آید که اگر این مقطوعه، روایت و کلام معصوم (علیه السلام) بود به احتمال بسیار قوی، باید آن را بوسیله واسطه ای نقل کرده باشد که ظاهراً نکرده است؛ ولی چنانچه او این مقطوعه را با واسطه نقل کرده است، در حال حاضر این واسطه برای ما مجهول است؛ به هر حال این واسطه از دو حال خارج نیست یا این واسطه ثقه بوده و یا ثقه نبوده است؟

اگر این واسطه ثقه بوده، ممکن است صرفاً نزد ابن اذینه ثقه بوده و نزد ما ثقه نباشد و چون ابن اذینه هم از جمله کسانی نیست که درباره اش گفته باشند که.

«لایروی و لایرسل الا عن ثقه» لذا عدم ذکر واسطه در این مقطوعه، خود قرینه ای است بر اینکه مقطوعه ی مورد نزاع، فتوای راوی

است نه کلام معصوم (علیه السلام)

ششمین قرینه، مؤید فتوا بودن مقطوعه ابن اذینه

بر فرض اینکه ما بپذیریم این مقطوعه، روایت و کلام امام معصوم (علیه السلام) است و هیچ اشکال سندی و دلالتی ندارد - که دارد، البته در مبحث آتی دلالت آن نیز بررسی خواهد شد - اما سؤال این است که:

آیا این مقطوعه، تاب مقاومت در مقابل روایات هفده گانه باب ششم - یعنی طائفه اول - را دارد یا تاب چنین مقاومتی را ندارد؟

به هر روی، پاسخ این اشکال توسط شیخ اعظم انصاری (رحمه الله)، خود قرینه ای است بر اینکه این مقطوعه، فتوای راویست نه قول امام (علیه السلام).

جواب این اشکال در کتاب «رساله فی المواریث» محق انصاری (رحمه الله) آمده است، ایشان می فرمایند

«والمقطوعه لا تصلح لتخصیص عمومات کثیره»^(۱) این مقطوعه صلاحیت تخصیص عمومات کثیره را ندارد.

مضاف بر اینکه:

بعضاً در کلمات ائمه ی قبل از صادقین (علیه السلام) «مطلقاتی» وجود دارد که ائمه ی بعد از ایشان، «قید» آن ها را بیان می فرمودند؛ به طور مثال امیرالمومنین (علیه السلام) بنابر مصلحت، مطلبی را به صورت «مطلق» بیان فرمودند و در زمان های بعد، امام صادق (علیه السلام) «قید» آن را تبیین می فرمودند؛ البته این سیره، نزد ائمه ی معصومین (علیه السلام) متعارف نیز بوده است.

اما اینکه مدعی ادعا نماید، صادقین (علیه السلام) در زمان واحد، هفده روایت را به صورت مطلق بیان فرمودند ولی قیدشان را «بعداً» و به صورت «یکجا» - یعنی با یک مقطوعه بیان کرده باشند؟! سخن غیر صحیح و ناصوابی است.

ص: ۳۰۶

۱- (۱). ر. ک. به: رساله فی المواریث، شیخ انصاری (رحمه الله)، ص ۱۹۲.

به عبارت دیگر:

نفس چنین صدوری، از معصوم (علیه السلام) بسیار بعید، بلکه ابعداست و صد البته از

فصاحت، بلاغت و صناعت محاوره نیز به دور است؛ نتیجه این می شود که، مقطوعاً همورد اشاره، صلاحیت تخصیص و تقیید
عمومات کثیره را ندارد؛ یعنی دقیقاً همان نظر محقق انصاری (رحمه الله).

ص: ۳۰۷

بررسی دلالتی مقطوعه ی ابن اذینه

اولاً: مقطوعه ابن اذینه روایت است نه فتوا؛

* ثانیاً: با این مقطوعه، می توان، روایات مانعه یا طائفه اولروایات را تقیید زد.

و نهایتاً نتیجه می گیرند که: «روایات مانعه که دالّ بر حرمان اند، مربوط به موردی است که، زوجه از زوج فرزندی ندارد».

حال سؤال این است که:

آیا دلالت مقطوعه - بر فرض پذیرش آن به عنوان گفتار معصوم (علیه السلام) -، تام است

ص: ۳۰۸

یا دلالت آن، تام نیست؟

جواب این است که در این زمینه، دو مبنا وجود دارد:

* مبنای اول: فرض تمامیت دلالت مقطوعه؛

قائلین به این فرض معتقدند که دلالت مقطوعه تام است؛ در این صورت بر عمل فقهای که بوسیله این مقطوعه، روایات مانعه را تقیید زده اند اشکالی وارد نیست؛ زیرا طبق مبنای خود عمل کرده اند و عملشان نیز مطابق مبنای مختارشان، صحیح است.

* مبنای دوم: فرض عدم تمامیت دلالت مقطوعه؛

قائلین به این فرض معتقدند که دلالت مقطوعه تام نیست؛ در این صورت بر عمل فقهای که بوسیله این مقطوعه، روایات مانعه را تقیید زده اند، اشکال وارد است؛ زیرا خلاف فرض عمل کرده اند و عملشان نیز صحیح نیست.

بنابراین، پاسخ به سؤال یاد شده، در نتیجه بحث، تأثیر مهم و فراوانی می گذارد؛ از این رو، در بحث حاضر، باید بر طبق هر دو مبنا موضوع را پیگیری نمایم.

اما بنابر مبنای مختار، اگر روایت بودن مقطوعه ابن اذینه را بپذیریم، حداقل دلالت آن را تام نمی دانیم و اشکالاتی را نیز به آن وارد می دانیم که از این جهت هرگز قابل پذیرش نیست.

با مراجعه به کلمات فقهاء تقریباً به «چهار اشکال دلالتی» به این مقطوعه بر می خوریم که برخی از آن ها وارد و بعضی دیگر غیر وارد بوده و قابل جواب است. ذیلاً به سه اشکال از چهار اشکال دلالتی مذکور، اشاره نموده و آن ها را مورد واکاوی قرار می دهیم.

سه اشکال دلالتی مقطوعه ی ابن اذینه

اولین اشکال دلالتی مقطوعه ی ابن اذینه

قبل از طرح این اشکال، لازم است در ابتداء مقدمه ای ذکر شود.

مقدمه ی اشکال اول دلالتی

روایاتی که قرار است توسط مقطوعه ابن اذینه «تقیید» بخورند، دو طائفه اند:

- طائفه ی اول یاروایات مانعه و نافیہ: روایاتی که دلالت بر حرمان زوجه می کنند

- و به عبارت دیگر، بر ارث نبردن زوجه، از ما ترک زوج، دلالت می نمایند.

- طائفه یدوم یاروایات مورثه: روایاتی که دلالت بر عدم حرمان زوجه می کنند و به عبارت دیگر، بر ارث نبردن زوجه از جمیع ما ترک زوج، دلالت می کنند.

روایات مانعه، بر موردی حمل می شوند که: «زوجه از زوج، فرزند ندارد».

و نیز:

- روایات مورثه، بر موردی حمل می شوند که: «زوجه از زوج، فرزند دارد».

بیاناشکال اول دلالی مقطوعه ی ابن اذینه

اشکال فرض فوق این است که:

اساساً چنین جمع، «قیح» و «مستهجن» است؛ زیرا موجب «اخراج مورد» می شود؛ به این بیان که، در میان روایات مورثه:

* اولین روایت را می توان بر موردی حمل کرد که زوجه از زوج فرزند دارد؛ یعنی، موثقه ی «ابن ابی یعفر» که می گوید: «يَرْتَهُمَا وَ تَرْتُهُ (مِنْ) كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ وَ تَرَكَتْ» «همان طور که زوج از همه ما ترک زوج ارث می برد، زوجه نیز از جمیع ما ترک زوج ارث می برد».

اما:

* دومین روایت رانمی توان بر موردی حمل کرد که زوجه از زوج فرزند دارد؛ زیرا مورد آن جایی است که زوجه مدخولهن بوده و از زوج فرزند نداشته باشد؟! یعنی، معتبره ی «عبید بن زراره» و «عبد الملک بقباق» را - که در آن، از امام (علیه السلام) سؤال می شود: تکلیف مردی که در مرض موت، زوجه ای اختیار

*

می کند، چیست؟ و امام (علیه السلام) در جواب سائل می فرماید: «لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ تَرْتُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» - نمی توان بر موردی حمل کرد که زوجه از زوج فرزند

* دارد، بلکه مورد آن جایی است که دخول صورت نگرفته و زن از مرد فرزند نداشته باشد.

نتیجه یا شکال اول دلالتی مقطوعه ی ابن اذینه اشکال اول دلالتی وارد بوده قابل جواب نیست؛ زیرا نمی توان روایتی را که موردش «عدم وجود فرزند» است را بر موردی حمل کرد که زوجه از زوج، فرزند دارد!

دومین اشکال دلالتی مقطوعه یابن اذینه مستشکل(۱) با طرح این اشکال می فرماید:

(۲) اگر مقطوعه ابن اذینه را قرینه قرار دهیم بر اینکه روایات مانعه بر موردی حمل شوند که: «زوجه از زوج، فرزند ندارد»؛ این اشکال بوجود می آید که چنین حملی، از موارد «حمل بر فرد نادر» است؛ به این بیان که:

حمل تعداد زیادی از روایات مانعه بر فرد نادری همچون «زوجه بدون ولد» صحیح نیست؛ زیرا بطور معمول، مردیکه می میرد، از همسرش، فرزند یا فرزندان دارد، البته چه بسا ممکن است موارد نادری وجود داشته باشد که زوجه از همسر میتش، فرزند نداشته باشد؛ ولی نمی توان این مورد نادر را محور حمل این تعداد روایت قرار داد.

به اصل عبارت ایشان توجه فرماید:

«ان تخصیص عمومات الحرمان بصحیحه ابن اذینه یوجب حمل تلک العمومات او الاطلاقات علی النادر، اذ قلما یتفق عدم کون المراه ذات ولد»(۳)

ص: ۳۱۱

۱- (۱). ظاهراً منظور حضرت آیت الله سید محسن خرازی دامت برکاته است

۲- (۲). ظاهراً منظور حضرت آیت الله سید محسن خرازی دامت برکاته است

۳- (۳). ر. ک. به: ارث الزوجه، آیت الله سید محسن خرازی، ص ۱۱۵، به نقل از مجله فقه اهل بیت شماره ۴۶ ص ۲۸.

بدرستی که تخصیص زدن عمومات (روایات حرمان) بوسیله صحیحی ابن اذینه موجب حمل آن عمومات یا اطلاعات بر فرد نادر می شود؛ چرا که کمتر اتفاق می افتد که زن فرزند دار نباشد.

پنج جواب از دومین اشکال دلالتی مقطوعه ی ابن اذینه

برخی از فضلالی معاصر در «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)» چهار جواب و یک خاتمه به این اشکال داده اند که پس از بررسی و مناقشه پیرامون صحت آن ها، بوسیله جواب پنجمی که نظریه مختار است، به دفع این اشکال، خواهیم پرداخت.

اولین جواب از فقیه معاصر در «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)»

اینکه روایات مانعه بر موردی حمل شوند که: «زوجه، از زوج فرزندی ندارد»، از موارد حمل بر فرد نادر نیست.

به عبارت دیگر:

اینکه زوجه از همسر متوفایش فرزند نداشته باشد فرد نادری نبوده، بلکه اکثراً زنان از شوهر متوفایشان، فرزندی ندارند.

به اصل عبارت مُجیب توجه فرمایید:

«وفیه: انه لیس نادرا، بل اکثر ما لایکون للزوجه ولد من زوجها المتوفی»^(۱) و در این مطلب اشکالی وجود دارد و آن اینکه: چنین فردی نادر نیست، بلکه در اکثر موارد، زوجه از زوج متوفایش فرزندی ندارد.

مناقشه بر جواب اول مجیب

این جواب در غایت ضعف بوده و باطل است؛ زیرا، چنین نیست که در غالب موارد، زوجه از شوهر متوفایش فرزند نداشته باشد؟! بلکه اساساً عکس این قضیه صادق است، یعنی در غالب موارد، زوجه از زوج متوفای خود، دارای فرزند است.

ص: ۳۱۲

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ ص

دومین جواب از فقیه معاصر در «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)»

این جواب در ضمن دو قسمت آمده است که می فرمایند:

* اولاً: حکم محرومیت زوجه از ارث زمین، خلاف «قاعده»، «اصل» و «روایاتی» است که دلالت بر توریث دارند.

* ثانیاً: مقتضای تعلیلات توارده در روایات نافیه - همانند «مزاحمت شوهر جدید با ورثه ی متوفاً» - این است که گفته شود، حکم حرمان مربوط به موردیاست که زوجه از زوج فرزند نداشته باشد.

به عبارت مجیب، عنایت فرماید:

«علی أنّ هذا الحكم حيث أنه خلاف القاعدة والاصل والروایات الدالّة عليه بحکم التعلیل الوارد فیها تناسب مع غیر ذات الولد»^(۱) بنابراین حکم حرمان زوجه، بخاطر اینکه خلاف قاعده و خلاف اصل و خلاف روایات مورثه است بواسطه ی تعلیلات وارده در روایات حرمان، با زوجه غیر ذات ولد سازگار است.

مناقشه بر جواب دوم مجیب

* اولاً: این جواب مجیب، اصلاً به اشکال مستشکل ارتباطی ندارد و پاسخبه آن محسوب نمی شود؛ زیرا مستشکل می گوید: «اگر روایات نافیه بر زوج غیر ذات ولد حمل شود، از جمله موارد حمل بر فرد نادر است».

* ثانیاً: منظور مجیب از اینکه می گویند: «روایات نافیه مخالف با قاعده و اصل است»، مشخص نیست که کدام قاعده و اصل منظور نظر است؟! چنانچه منظورشان مخالفت با آن طائفه از روایاتی است که می گویند: «زوجهاز جمیع ما ترک زوج ارث می برد»، که در جواب ایشان باید گفت: خواه ناخواه بین روایات مورثه و روایات نافیه تعارض می شود؛ به هر روی این مسئله، هیچ ارتباطی با اشکال مستشکل ندارد.

*

ص: ۳۱۳

ثالثاً: استدلال بر اینکه: «تعلیلات‌توارده در روایات نافیه، مناسب با فرزندداشتن زوجه از زوج است»، استدلال صحیحی نیست و طرح آن از جانب ایشان، بسیار عجیب است؛ زیرا اتفاقاً عکس این قضیه صادق است، یعنی تعلیلات موجود در این طائفه از روایات، بیشتر مناسب با فرزندداشتن زوجه است! و اگر چنین نبود، پس، شوهر جدید بیوه ای که از متوفا فرزندى ندارد، با کدام

* ورثه مزاحمت خواهد کرد؟!*

* رابعاً: تعلیلات وارده در روایات، از حیث مزاحمت، عمومیت دارند، یعنی:

- هم در مورد زوجه ای می آید که از شوهرش فرزند دارد.

و:

- هم در مورد زوجه ای می آید که از شوهرش فرزند ندارد.

شاهد این مطلب، کلام مرحوم حسینی عاملی (رحمه الله) صاحب کتاب «مفتاح الکرامه» است؛ حاصل استدلال ایشان چنین است که می فرمایند: «نسبت تعلیلات، با زوجه ی ذات ولد و غیر ذات ولد یکی است»؛ هر چند ایشان در ادامه می فرماید: «بله، نسبت این تعلیل به غیر ذات ولد، قوی تر است».

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«(و اما التعلیل) الوارد فی الاخبار فی بیان الحکمه من أنها ربما تزوجت من كان بينه وبين زوجها حسد و منافسه فيشق ذلك على أهل الميِّت إذا دخل دارهم فعدل بها إلى أعدل الوجوه فإنه و إن كان شاملاً للزوجتين لكنه في الخاليه من الولد أقوى بل ذات الولد ربما مات ولدها فأخذت سهمه فكان المنع متوجها إلى غيرها بل ربما يدعى أن الغالب في الخاليه الترويج كما أن الغالب في غيرها عدمه»^(۱) (و اما تعلیلات) وارده در روایات [حرمان] در بیان حکمت این است که چه بسا زوجه ممکن است با کسی ازدواج کند که قبلاً با شوهرش حسادت یا رقابت داشته است و حضور او در بین وراث موجب مشقت اهل میّت شود؛ زیرا زمانی که زوج جدید وارد شد با حمایت زوجه اش با نافذترین افراد میّت همراه شده و مزاحمت آغاز خواهد شد؛ گرچه تعلیل وارده شامل دو زوجه ای می شود در غیر ذات ولد قوی تر است و چه بسا

ص: ۳۱۴

۱- (۱). ر. ک. به: مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط - القدیمه)، حسینی عاملی، ج ۸، ص ۱۹۲.

در ذات ولد فرزندش فوت کند و سهم او به مادرش برسد و حکم غیر ذات ولد پیدا کند در این وضع منع متوجه ذات ولد می شود بلکه چه بسا

ادعا شده است غالباً غیر ذات ولد ازدواج می کند همان گونه که در ذات ولد نیز غالباً ازدواج نکردن است.

البته همان گونه که قبلاً مطرح نمودیم، از مجموع «پنج» تعلیلی که برای

ارث نبردن زوجه در طائفه اول روایات آمده بود، تنها «سه» عنوان قابل استخراج استکهدر این سه عنوان بینزوجه ی ذات ولد و غیر ذات ولد، فرقی وجود ندارد؛ این سه عنوان عبارت بودند از:

۱. مزاحمت برای سایر وراث در استفاده از مواریث: «فَيَزَاحِمُ قَوْمًا آخِرِينَ فِي عَقَارِهِمْ».

۲. وارد شدن زوجه بر خانواده شوهر و عدم نسبت او با همسرش: «لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ».

۳. امکان انقطاع علقه ی زوجیت و تغییر و تبدیل زوجه: «وَالْمَرْأَةُ قَدْ يُجُوزُ أَنْ يَنْقَطَعَ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ مِنَ الْعَصِمَةِ وَ يُجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا».

«مفتاح الكرامه» خلاصه اینک:

از مجموع مناقشات مطروحه، به این نتیجه می رسیم که، جواب دوّم مجیب، صحیح نمی باشد.

سومین جواب از فقیه معاصر در «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)»

ایشان می فرمایند:

در روایاتنافیه (حرمان) بین «قیمت بناء» و «عینزمینی» که بناء در آن واقع شده، تفصیل داده شده است.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«كما أنه ورد التفصيل فيها بين قيمة البناء وعين التربة»^(۱) هم چنانکه در روایات حرمان بین قیمت بنا و عین زمین تفصیل داده شده است.

مناقشه بر جواب سوم مجیب

این جواب نیز همچون جواب دوم مجیب، هیچ ارتباطی به اشکال مستشکل ندارد؛ زیرا مستشکل فرمود: «اگر روایات نافیه را بر موردی که زوجه ولد ندارد، حمل کنیم، چنین حملی از موارد حمل بر فرد نادر است». حال ارتباط جواب یادشده با آن اشکال متقدم معلوم نیست.

چهارمین جواب از فقیه معاصر در «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)»

به اصل کلام ایشان توجه نماید:

«وعدم مرکوزیه العمل به فی ذات الولد حتی من قبل أصحاب الائمه (علیه السلام)»^(۲) و اینکه عمل به روایات نافیه درباره زوجه دارای فرزند، حتی از جانب اصحاب ائمه (علیه السلام) در ابتدا به ذهن نمی آمده است.

مناقشه بر جواب چهارم مجیب

در این مناقشه شایسته است از مجیبپرسیم که:

* اولاً: شما از کجا، فهماصحاب ائمه (علیه السلام) که در ذات ولد، به این روایات عمل نکرده اند، را کشف کرده اید؟

*

ص: ۳۱۶

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ ص

۲- (۲). ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ ص ۲۸.

ثانیاً: این فهم ابتدایی و ارتکازی که شما از آن سخن به میان آورده اید نادرست است؛ زیرا تمامی این روایات هفده گانه توسط اصحاب ائمه (علیه السلام) نقل شده، پس شما چگونه ادعا می کنید که ذهن اصحاب ائمه (علیه السلام) این نبوده که زوجه وقتی ذات ولد باشد، از ارث زمین محروم است؟! در حالیکه روایات می گویند: «زوجهاز زمین ارث نمی برد»

خاتمه ی جواب فقیه معاصر در «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)»، ذیل جواب های اربعه

فقیه معاصر - دامت برکاته - در خاتمه، پس از چهار جواب یاد شده، می فرمایند:

- از کدام قسمت روایات حرمان (نافیه) استفاده می شود که، زوجه از عین زمین ارث نمی برد؟

- محرومیت زوجه از «تمام عقار»، خلاف «اصل»، «قاعده» و «ظواهر «قرآن کریم» است! لازم به ذکر است، ایشان این مطلب را دو بار ذکر می کنند.)

- محرومیت زوجه از «تمام عقار»، خلاف «احادیث» است؟

- محرومیت زوجه از «تمام عقار»، خلاف «شهرت» است؟

- محرومیت زوجه از «تمام عقار»، خلاف «عمل متشرعه» است؟

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فلا یلزم من اختصاصه بخصوص الزوجه غیر ذات الولد تخصیص عمومات أو مطلقات واضحة عامه البلوی بموارد نادره لیكون مستهجناً أو غیر محتمل بل علی العکس من ذلك باعتبار غموض أصل مفاد هذه الروایات وكونه علی خلاف الاصل والقاعده وظواهر القرآن والاحادیث والشهره و عمل المتشرعه...»^(۱)

اختصاص دادن روایات به مورد زوجه بدون فرزند، باعث تخصیص زدن عمومات و اطلاقات واضح و عام البلوی به موارد نادر نمی شود تا این تخصیص مستهجن و غیر محتمل باشد؛ بلکه بالعکس به خاطر پیچیدگی اصل محتوای این روایات می باشد و اینکه بر خلاف اصل و قاعده و ظواهر قرآن و احادیث و شهرت و عمل متشرعین است.

ص: ۳۱۷

* اولاً: از جمله دلائلی که باعث شده فقیه معاصر - حفظه الله - جوابهای اربعه ی فوق را بر اشکال دوم دلالتی مقطوعه ی ابن اذینه ارائه دهند، غموض و سؤالات مذکور است که در ذهن ایشان، پیرامون روایات نافیه شکل گرفته؛ لذا در پاسخ به ایشان، مجدداً به مباحث گذشته اشاره می نمایم:

- درباره ی ظاهر قرآن:

بیان شد تمام اطراف نزاع پذیرفته اند که مطابق آیه «قرآن»، ظاهراً زوجه از جمیع ماترک زوج ارث می برد، لکن شبهه ای که در این بین وجود داشت این بود که در آیه شریفه «وَلَهْنَ الرَّبِيعَ مِمَّا تَرَكَتُمْ»^(۱) لفظی که دال بر «عموم» باشد وجود ندارد؛ لذا باید به «اطلاق» قائل شویم و در محل خود بیان شد که مستشکل می تواند اشکال کند که آیه در مقام بیان «ماترک» نیست؛ بلکه آیه صرفاً در مقام بیان «مقدار سهام» است.

- درباره ی احادیث:

در مورد احادیث نیز به تفصیل بیان شد که بین روایات نافیه و مورثه «تعارض» است.

- درباره ی شهرت:

در مباحث قبل اثبات شد که چنین شهرتی در نزاع دوم وجود ندارد؛ نهایت اینکه به نظر مرحوم سید محمد بحر العلوم (رحمه الله) صاحب کتاب «بلغه الفقیه» قائل شویم که می فرماید:

«و بالجمله الانصاف، أن القولین متکافئان فی المعروفیه»^(۲)

و کلاً انصاف این است که هر دو قول در معرفت و شهرت هم تراز یکدیگرند.

و بگویم اقوال در اینکه فقط زوجه غیر ذات ولد محروم است یا مطلق

ص: ۳۱۸

۱- (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲

۲- (۲). ر. ک. به: بلغه الفقیه، سید محمد بحر العلوم (رحمه الله)، ج ۳، ص: ۹۷.

زوجه، به هم نزدیکو متکافئ هستند؛ لذا نمی توان گفت که شهرت در کدام طرف مسئله است.

- درباره یعمل متشرعه:

در اینکه متشرعه تابع چه کسانی اند؟ و منشأ عملشان چیست؟ و آیا در ما نحن فیه، عمل متشرعه، خلاف روایات است یا خیر؟

باید گفت که: متشرعه تابع ائمه معصومین (علیه السلام) هستند و منشأ اعمالشان

دستورات صادره از سوی ایشان است؛ بنابراین عمل متشرعه مطابق روایات است.

پس اینکه فقیه معاصر - دامت تأییداته - فرمودند: «عمل متشرعه، خلاف روایات حرمان بوده است» استدلال نادرستی است؛ زیرا چنانچه امروزه از متدینین کهنسال درباره ارث زوجه پرسیده شود، بدون شک آن ها می گویند: «زوجه از عین زمین ارث نمی برد ولی از قیمت هوایان (بناء و ساختمان) ارث می برد».

* ثانیاً: کلام انتهایی مجببیز هیچ ارتباطی با اشکال دوم مستشکل ندارد؟!.

به عبارت انتهایی مجبب توجه فرمایید:

«کَلَّمَا اخْتَصَّ مَفَادَهَا بِمَوَارِدِ خَاصَّةِ كَانِ أَقْلٍ مُخَالَفَهُ وَوَافِقُ بِالْقَبُولِ»^(۱)

و هر چه مفاد این روایات به موارد خاصی اختصاص یابد کمتر مورد مخالفت واقع شده و با قبول موافق تر است.

پنجمین جواب از منظر مختار

«حمل بر فرد نادر» در جایی قبیح است که تقییدهای متعددی زده شود و نهایتاً منجر به این شود که فرد باقیمانده، نادر گردد؛ به عنوان مثال، اگر به مطلقى که در مجموع صد فرد دارد، نود تقیید بزنند، در این صورت، حمل بر افرادِ نادرِ باقیمانده، قبیح و مستهجن است. اما، در جایی که اکثر افراد با یک تقیید خارج

ص: ۳۱۹

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ ص

می شوند، قبیح و استهجانیبوجود نمی آید مثلاً: در شهری که فقط ده رقبه ی مؤمن وجود دارد و بقیه همه کافرند، اگر مولا ابتداء امر کند: «أعتق رقبه» و سپس بگوید: «لا تعتق الرقبه الکافره» در اینجا چون با یک تقييد اکثر رقبه ها خارج می شوند، لذا هیچ اشکال و قبیحی وجود نمی آید.

سومین اشکال دلالی مقطوعه یابن اذینه

مستشکل این اشکال را در ضمن یک قیاس مطرح کرده و می گوید:

* صغرا: مقطوعه ابن اذینه فقط مربوط به «رباع» است؛ زیرا می گوید:

«فی النساء إذا كان لهنّ ولد أعطین من الرباع»

اگر زوجهدات ولد باشد، از رباع ارث می برد.

* کبرا: چنانچه بوسیله ی این مقطوعه، مطلقات تقييد زده شوند، لازمه اش این است که باید روایات نافیه (حرمان) فقط در مورد «رباع» تخصیص بخورند؛ در این صورت، زوجه اگر از زوج فرزند داشته باشد از عین زمین رباع (زمین مسکونی) ارث می برد، اما محرومیت زوجه نسبت به سایر اراضی باقی می ماند.

* نتیجه: «و اللّازم باطل، فالملزوم مثله»، یعنی هیچ کس قائل نشده به اینکه روایات حرمان را باید فقط در مورد رباع تخصیص زد و بگوییم زوجه اگر فرزند داشته باشد از عین زمین مسکونی ارث می برد اما حرمان زوجه نسبت به سایر اراضی باقی می ماند.

به اصل عبارت مستشکل توجه فرمایید:

«انه لو سلمنا صححه الاستدلال بها فلا تدل هذه الروایه الا على التفصیل المذكور فی الزوجه فی ارثها عن خصوص الرباع و لا وجه للتعدی عن الرباع الی غیرها، فیبقى الباقي تحت العمومات الداله على حرمان الزوجه عنه»^(۱)

البته اگر استدلال به این روایت را صحیح بدانیم، باز این روایت فقط بر تفصیل ذکر شده

ص: ۳۲۰

۱- (۱). ر. ک. به: ارث الزوجه، آیت الله سید محسن خرازی، ص ۱۱۵، به نقل از مجله فقه اهل بیت شماره ۴۶ ص ۲۸.

در مورد زوجه نسبت به ارث وی از خصوص رباع دلالت می کند و دلیلی بر دلالت این روایت بر غیر رباع وجود ندارد؛ لذا باقی موارد، داخل همان عمومات دلالت کننده بر محرومیت زوجه از ارث باقی می مانند.

دو جواب از سومین اشکال دلالتی مقطوعه

اولین جواب از فقیه معاصر در «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)

در این مقطوعه «رباع» به عنوان «قدر متیقن» است؛ لذا هیچ احتمال فقهی و عرفی داده

نمی شود که حرمان در غیر رباع باشد؛ بنابراین اگر گفته شود که: «زوجه از رباع محروم نیست»، پس باید بطریق اولیاز بقیه ی اراضی محروم نباشد.

به عبارت ایشان عنایت فرماید:

«الرباع هی القدر المتیقن من الحکم بحرمان الزوجه من ارث الارض بحیث لا- یحتمل فقہیاً بل ولا عرفیاً» (۱). رباع، قدر متیقن حکم محرومیت زوجه از ارث زمین است؛ به طوری که نه از نظر فقهی و حتی نه از نظر عرفی، احتمالی در آن داده نمی شود.

پذیرش جواب اول مجیب

این جواب مجیب، بر اشکال سوم دلالتی، جواب بسیار متینی است.

دومین جواب از منظر مختار

اشکال سوم دلالتی مقطوعه مورد نزاع دو بخش دارد:

* بخش اول، ایراد به نظر مشهور: این قسمت از اشکال مستشکل - که ایراد، نسبت به قول مشهور است - وارد است؛ زیرا، ایشان بین «رباع» و «سایر اراضی» فرق نگذاشته اند.

*

ص: ۳۲۱

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ ص

بخش دوم، ایراد به نظر شیخ مفید (رحمه الله): این قسمت از اشکال مستشکل - که ایراد نسبت به قول مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) و تابعین ایشان است - وارد نیست؛ زیرا، مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) و من تبع ایشان بین «رباع» و «سایر اراضی» فرق گذاشته اند و می گویند: «زوجه فقط از رباع محروم است».

ص: ۳۲۲

بررسی مسئله ی انقلاب نسبت

انقلاب نسبت (راه دوم تفصیل بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد)؛

در ابتدای مباحث فصل ششم بیان شد کسانی که بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد تفصیل داده اند عمدتاً از دو راه استفاده می نمایند:

* راه اول، تمسک به مقطوعه ی ابن اذینه؛

یعنی بوسیله این مقطوعه، روایات دالّ بر حرمان را بر جایی که زوجه غیر ذات ولد است، تقیید می زنند؛ اشکال مهمّ این راه این بود که مقطوعه مورد بحث، سنداً و دلالتاً دچار اشکال است، که بررسی آن گذشت.

* راه دوم، تمسک به مسئله ی انقلاب نسبت.

اساس این راه توسط مرحوم آیت الله سید محمد بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغه

الفقیه» پایه ریزی و مطرح شده است؛

قبل از پیاده کردن مسئله ی «انقلاب نسبت» در مانحن فیه، ابتداء لازم است به توضیح مثالی پیرامون این مسئله پردازیم:

همان گونه که در مباحث علم اصول فقه بیان شده است، اگر در یک موضوع دو دلیل در اختیار داشته باشیم، نسبت بین آن دو دلیل یکی از نسب اربعه‌هاست؛ اما اگر بجای دو دلیل، دلیل سومى نیز در این بین، وجود داشته باشد، بواسطه ی این دلیل سوم، «نسبت» بین دو دلیل، «انقلاب» پیدا می کند؛ یعنی:

* اگر این سه دلیل را به یک نحو ملاحظه نماییم، بین آن ها یک نسبت از نسب اربعه وجود دارد.

اما:

* اگر این سه دلیل را به نحو دیگری ملاحظه کنیم، آن نسبت اولیه، به نسبت دیگری انقلاب پیدا خواهد کرد.

به عنوان مثال چنانچه مولا:

- ابتداء در دلیل اول بگوید: «أكرم العلماء»؛

- سپس در دلیل دوم بگوید: «لا تكرم العلماء»؛

- آنگاه در دلیل سوم بگوید: «لا تكرم النحويين».

در این مثال، نسبت بین دلیل اول و دلیل دوم «تباین» است؛ اما اگر دلیل اول بوسیله دلیل سوم تخصیص زده شود، نتیجه ی آن وجوب اکرام علمای غیر نحوی خواهد شد یعنی: «أكرم العلماء غير النحويين» در این صورت بعد از تخصیص، نسبت دلیل اول با دلیل دوم از «تباین» به «عموم و خصوص مطلق» انقلاب پیدا می کند.

آیت الله بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغه الفقيه» می فرماید: بعضی از معاصرین ما این «توهم» را داشته و از این راه وارد شده اند؛ حال مناسب است به اصل کلام ایشان که در مقام «بیان توهم» و «دفع» آن مطرح شده توجه فرمایید:

«نعم ربما يتوهم في المقام، بل قد توهمه بعض المعاصرین، تخصیص المطلقات بغير ذات الولد مع قطع النظر عن مقطوعه ابن اذینه بدعوى اقتضاء الترتیب فی علاج

الاخبار المتعارضه و ذلك، بتقريب أن الاخبار الامرہ بإرثها مطلقا من كل شيء، مخصصه - أولا -

بالاجماع على حرمان غير ذات الولد، الخارج به عن عمومها و بعده تنقلب النسبه و تكون بينها و بين المطلقات النافيه للارث نسبه العام و الخاص المطلق، فتخصص تلك المطلقات بها، المنتج للتفصيل بعد الحمل عليه، كما لو ورد عن المولى الامر باكرام العلماء و ورد عنه النهى عن اكرامهم، و ورد عنه: لا- تكرم النحويين، فالتعارض بين اكرم العلماء، و لا تكرم العلماء من تعارض المتباينين، الا- أنه بعد تخصيص عموم (أكرم العلماء) بخصوص النهى عن اكرام النحويين، لكونه أخص منه مطلقاً، انقلبت النسبه بين عموم (أكرم العلماء) بعد إخراج من خرج منهم بالخاص، و بين عموم (لا-تكرم العلماء) الى العموم و الخصوص المطلق، فيحمل العام منهما على الخاص، المنتج بعد الحمل عليه لوجوب اكرام غير النحويين من العلماء و حرمة اكرام النحويين منهم و فيما نحن فيه كذلك.

الا أنه توهم فاسد»(1)

بله؛ گاهی در این مقام توهمی به ذهن می آید که بعضی از معاصرین نیز به آن پرداخته اند: مبنی بر اینکه تخصیص مطلقات روایات به زوجه ی بدون فرزند (با قطع نظر از مقطوعه ی ابن اذینه) به ادعای اینکه در علاج اخبار متعارض ترتیب مؤثر است به این بیان که: اخباری که مطلقاً امر به ارث بردن زوجه از تمام ما ترک دارد اولاً- به اجماع مبنی بر حرمان غیر ذات ولد تخصیص خورده است و با این تخصیص، از عموم روایت خارج شده و پس از آن، انقلاب نسبت به وجود می آید و [ثانیاً] بین آن روایت و مطلقات نافی ارث، نسبت عموم و خصوص مطلق جاری می شود؛ سپس مطلقات با آن نسبت تخصیص خورده و در نتیجه تفصیل به وجود می آید؛ به عنوان مثال اگر از مولا امر به اكرام علماء صادر شود و پس از آن نهی از اكرام آنان صادر شود و بعد از اندکی نهی دوم صادر شود، یعنی نهی از اكرام علمای نحوی؛ در این مثال تعارض بین امر به اكرام علماء و نهی از اكرام آنان از قسم متباينين است که نسبت تباین بعد از تخصیص عموم اكرم العلماء بوسیله ی خصوص نهی از اكرام نحويين - چون اخص مطلق

از آن است - به عموم و خصوص مطلق تبدیل شده و انقلاب نسبت به وجود می آید؛ به

ص: ۳۲۵

۱- (۱). بلغه الفقيه، بحرالعلوم (رحمه الله)، ج ۳ ص ۹۹ و ۱۰۰.

این ترتیب پس از حمل، وجوب اکرام علمای غیر نحوی مشخص می شود همچنین حرمت اکرام علمای نحوی؛ لکن این توهم فاسد است.

مقدمه بررسی مسئله ی انقلاب نسبت در علم اصول

بحثی که در علم اصول واقع شده این است که:

* آیا باید هر یک از دلیل دوم و سوم را با قطع نظر از یکدیگر، با دلیل اول ملاحظه نماییم؟ یعنی:

* آیا باید یکبار نسبتِ «أکرم العلماء» با «لاتکرم العلماء» را، با قطع نظر از «لاتکرم النحویین» بسنجیم؟ و یا:

* آیا باید یکبار نسبتِ بینِ «أکرم العلماء» با «لاتکرم النحویین» را، با قطع نظر از «لاتکرم العلماء» بسنجیم؟ یا اینکه:

* آیا باید هر یک از دلیل دوم و سوم را با نظر به یکدیگر، با دلیل اول ملاحظه نماییم؟ یعنی:

* آیا باید یکبار نسبتِ بینِ «أکرم العلماء» با «لاتکرم العلماء» را، با نظربه «لاتکرم النحویین» بسنجیم؟ و یا:

* آیا باید یکبار نسبتِ بینِ «أکرم العلماء» با «لاتکرم النحویین» را، با نظربه «لاتکرم العلماء» بسنجیم؟ علماء از این مسئله در علم اصول به عنوان مسئله ی «انقلاب نسبت» یاد می کنند؛ یعنی دو دلیل با قطع نظر از دلیل سوم یک نسبتی دارند، اما با ملاحظه ی دلیل سوم، نسبت بینشان تغییر می کند و «عام و خاص مطلق» می شود.

جریان مسئله ی انقلاب نسبت در تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد

در بحث حاضر، بعضی از فقهاء از راه مسئله ی انقلاب نسبت وارد شده و می فرمایند:

در موضوع ارث زوجه ابتداء دو طائفه روایت و دلیل وجود دارد که طائفه اول آن ها نافی ارث زوجه اند و طائفه دوم مثبت ارث زوجه اند؛

به عبارت دیگر:

* طائفه یاول: همان روایات هفده گانه ای هستند که دلالت بر نفی ارث زوجه از عفار می کنند؛ که از آن، به روایات نافی، مانعه یا حرمان نیز تعبیر می کنند؛

* طائفه ی دوّم: همان دو روایتی هستند که دلالت بر اثبات ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک زوج می کنند؛ که از آن، به روایات مثبتة یا مورثه نیز تعبیر می کنند.

بنابراین نسبت بین این دو طائفه، «تباين» و یا حداقل، «عام و خاص من وجه» است؛ به هر حال چه در صورت تباين و چه در صورت عموم و خصوص من وجه، هر دو طائفه روایت، با یکدیگر در تعارض اند؛ زیرا:

* روایات نافی می گویند: «زوجه، چه ذات ولد باشد و چه نباشد ارث نمی برد؛

و:

* روایات مورثه می گویند: «زوجه از هر چیزی از ما ترک (عفار و غیر آن) ارث می برد.

اما در اینجا دلیل سوم نیز به نام «اجماع» وجود دارد؛ چون اجماع، بر این قائم است که: «مسلماً زوجه غیر ذات ولد از ارث محروم است».

لذا بعضی از فقهاء می گویند: باید بوسیله این اجماع، روایات نافی را تخصیص زد و چنین نتیجه می گیرند که: «حرمان زوجه از عفار در صورتی است که ذات ولد نباشد».

در این صورت، نسبت بین روایات نافی، - بعد از تخصیص بوسیله ی اجماع - و روایات مثبتة، انقلاب پیدا می کند؛ یعنی:

* روایات نافی ای که بوسیله دلیل سوم یا «اجماع» تخصیص خوردند، خاص گردیده و می گویند «زوجه غیر ذات ولد، از عفار ارث نمی برد».

و:

* روایات مثبتة، عام گردیده و می گویند: «زوجه مطلقاً ارث می برد».

بنابراین، بوسیله روایات نافیه ی مُخَصَّص، روایات مورثه، تخصیص و تقیید می خورند.

در نهایت، نتیجه چنین می شود که:

خلاصه اینکه:

به واسطه تفصیل فوق، که مشهور متأخرین به آن قائل اند، نسبت بین دلیل اول یا روایات نافیه و دلیل دوم یا روایات مثبت، انقلاب پیدا کرده و به نسبت دیگری تبدیل می شود؛ لذا دیگر احتیاجی به مقطوعه ی ابن اذینه با آن همه اشکال دلالتی و سندی نیست.

هشت اشکال بر جریان مسئله یا انقلاب نسبت

اشکال های مختلفی به جریان مسئله ی انقلاب نسبت از سوی فقهاء وارد شده است که ذیلاً به هشتمورد از آن ها اشاره می نمایم.

اولین اشکال بر جریان مسئله ی انقلاب نسبت

* اولاً: از همان ابتداء و قبل از تخصیص، نسبت بین دو طائفه از روایات، «عام و خاص مطلق» بوده است؛ لذا اساساً در ما نحن فیه، اصلاً انقلاب نسبتی بوجود نمی آید؛ زیرا:

* روایات مورثه که می گویند: «زوجه از جمیع ماترکزواج ارث می برد» عام مطلق اند. و:

* روایات نافیه که می گویند: «زوجه از عقار ارث نمی برد» خاص مطلق اند. از این رو دیگر بین این دو دسته از روایات نسبت «تباين» برقرار نخواهد بود، تا نوبت به طرح مسئله ی انقلاب نسبت برسد؛ البته بسیاری از بزرگان که در مسئله ی ارث زوجه وارد شده اند از توجه به این نکته، غفلت ورزیده اند.

* ثانیاً: در مباحث گذشته بیان شد که مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب

* «الاستبصار» می فرماید:

«... أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى التَّقِيهِ... وَ الْوَجْهَ الْمَآخِرُ... فَخُصَّ الْخَبَرَ بِالْأَخْبَارِ الْمُتَقَدِّمَةِ»^(۱) اینکه بر تقیه حمل نماییم... وجه دیگر [اینکه] خبر را به اخبار پیش گفته تخصیص بزنیم.

یعنی یا باید روایت ابن ابی یعفر (روایات مورثه) را بر تقیه حمل نماییم و یا بگوییم موثقه ی ابن ابی یعفر با روایات هفده گانه تخصیص می خورد؛ بدین معنا که مضمون موثقه ی ابن ابی یعفر که می گوید: «المراه ترث من كل شيء» و مضمون روایات هفده گانه که می گویند: «إلا العقار و إلا الاراضی» نتیجه این می شود که: «المراه ترث من كل شيء إلا العقار و إلا الاراضی»

بنابراین، از همان ابتداء، نسبت بین روایات، «عام و خاص مطلق» بوده است، پس، دیگر مجالی برای طرح مسئله انقلاب نسبت بوجود نمی آید.

* ثالثاً: اگر مولا اولبگوید: «أكرم العلماء» و سپس بگوید: «لا تکرّم النحویین» و در ادامه بگوید: «لا تکرّم الفلاسفه»، در اینجا هیچ کس قائل نشده که مسئله انقلاب نسبت جاری می شود؛ بلکه همه معتقدند که در اینجا دو خاص وجود دارد که نسبت هر کدام از آن ها با عام، نسبت عام و خاص مطلق است؛ لذا فرقی نمی کند که کدامیکاز خاص ها، ابتداء، مخصّص قرار بگیرند.

در ما نحن فیه نیز مطلب همین گونه است، یعنی روایات مثبتّه، عام مطلق اند و روایات نافیّه، خاص مطلق اند؛ اگر هم اجماعی در بین باشد که بگوید: «زوجه ذات ولد محروم است»، این هم مخصّص دوّم می شود؛ لذا دیگر مجالی برای طرح مسئله انقلاب نسبت باقی نمی ماند.

* رابعاً: از مرحوم سیّد بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغه الفقیه» و مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) در «رساله فی ارث الزوجه من الزوج» و مرحوم شیخ محمّد تقی

بروردی (رحمه الله) در رساله «نخبه الافکار فی حرمان الزوجه من الاراضی و العقار»، بسیار تعجّب است که چرا به این اشکال اشاره ای نفرموده اند!

ص: ۳۲۹

۱- (۱). ر. ک. به: الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، شیخ طوسی (رحمه الله)، ج ۴، ص: ۱۵۵.

عده ی کثیری از فقهاء در رد مسئله ی انقلاب نسبت فرموده اند: «کبرایمسئله ی انقلاب نسبت مخدوش است».

«کفایه الاصول» می فرماید:

«أن النسبه إنما هی بملاحظه الظهورات»^(۱) تحقیقاً نسبت به ملاحظه ظهورات منحصر است.

یعنی هنگامی که می خواهند بگویند، یک دلیل با دلیل دیگر چه نسبتی دارد، می گویند این دلیل در فلان معنا ظاهر است و دلیل دوم، در معنایی دیگر ظاهر است.

حال سؤال این است که: دلیل بطلان انقلاب نسبت چیست؟

جواب این است که: اگر عامی تخصیص بخورد، آیا بعد از تخصیص، «ظهور عام در عموم» یا «حجیت عام در عموم»، از بین می رود؟

در اینجا همه ی علماء قائل اند که، مخصّص منفصل، «حجیت عام در عموم»، را از بین می برد؛ اما بعد از تخصیص، «ظهور عام در عموم»، به قوت خود باقی است؛ به شهادت اینکه اگر در مخصّص دیگری شک شود، به «أصله العموم» تمسک می گردد.

سومین اشکال بر جریان مسئله ی انقلاب نسبت

برخی از علماء همانند مرحوم سید بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغه الفقیه» کبرای مسئله ی انقلاب نسبت را قبول دارند اما قائل اند در این مقام جاری نمی شود؛ حاصل کلام ایشان این است که می گویند:

جریان انقلاب نسبت، در مخصّص متصل قابل قبول است، زیرا تمامی کلمات ائمه (علیه السلام) به منزله کلام واحد و در حکم مخصّص متصل است؛ اما اشکالی که در ما

نحن فیه وجود دارد این است که: مخصّص متصلی وجود ندارد تا انقلاب نسبت را در آن جاری بدانیمو اجماع نیز که دلیل منفصل است نه متصل.

ص: ۳۳۰

به اصل عبارت ایشان توجه فرماید:

«و ان كانت الكليه مسلمة في التخصيص بالمتصل و ما يجرى مجراه من كلام الاثمه (عليه السلام) المنزل منزله كلام واحد من متكلم واحد، الا أنها لا تجرى في المقام»^(۱) گر چه مسئله ی انقلاب نسبت، در مخصص متصلو آنچه در جای آن - از کلام ائمه که به منزله ی کلام واحد از متكلم واحد است - جاری می شود، مسلم است اما در این مقام جاری نمی شود.

چهارمین اشکال بر جریان مسئله ی انقلاب نسبت

مرحوم سیّد بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغه الفقيه» و مرحوم شیخ محمد تقی بروجردی (رحمه الله) در کتاب «نخبه الأفكار فی حرمان الزوجه من الأراضی و العقار» با طرح این اشکال می فرمایند

شما دلیل سوّم یا «اجماع» را چگونه کشف کرده و از کجا آوردید؟ چنین ادّعایی از سوی شما مبنی بر اینکه می گوئید اجماع داریم بر اینکه: «زوجه ی غیر ذات ولد از ارث محروم است» قابل قبول نبوده و نیست؛ پس مسئله یانقلاب نسبت، جاری نمی شود؛ زیرا اساساً دلیل سومی وجود ندارد.

بله، وجود چنین اجماعی به عنوان «قدر متیقّن» جائز است، امّا بین قدر متیقّن و اجماع تفاوت است؛ چون معنای اجماع، کاشفیت از قول معصوم (علیه السلام) است و شما چگونه این کاشفیت را کشف کردید و از کجا می گوئید که معصوم (علیه السلام) فرموده: «فقط زوجه غیر ذات ولد از عقار محروم است؟» شاید معصوم (علیه السلام) به صورت عام فرموده باشد: «تمام زوجات چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد از عقار محروم اند».

به عبارت مرحوم شیخ محمد تقی بروجردی (رحمه الله) توجه فرماید

«(و مجرد) كونه هو القدر المتيقن من الإجماع على حرمان الزوجه لا يجدي في أخذ

النتيجة المزبوره لعدم اقتضاء هذا المقدار للكشف عن كونه بالخصوص رأى المعصوم (عليه السلام) (لان) من المحتمل كون رأيه (عليه السلام) على حرمان مطلق الزوجه ذات الولد و غيرها (و مع)

ص: ۳۳۱

۱- (۱). ر. ك. به: بلغه الفقيه، بحر العلوم (رحمه الله)، ج ۳، ص ۱۰۱.

هذا الاحتمال أين يبقى المجال لدعوى كون مفاد الإجماع المستكشف منه رأى الامام أخص مطلقا من تلك الاخبار لا مبائنا معها»^(۱)

(و صرف) اینکه این موارد قدر متیقن از اجماع بر محرومیت زوجه است در گرفتن نتیجه ی ذکر شده تاثیری نمی گذارد؛ زیرا این مقدار بدست آمده موجب این نمی شود که بگوییم رای معصوم (علیه السلام) نیز همین است چون احتمال دارد رای معصوم (علیه السلام)، محرومیت مطلق زوجه باشد چه زوجه ی دارای فرزند و چه بدون فرزند و با فرض این احتمال دیگر مجالی برای این ادعا باقی نمی ماند که مفاد اجماع که از آن رای معصوم (علیه السلام) بدست آمده است اخص مطلق نسبت به آن روایات است و نه مباین با آنها.

و نیز به عبارت مرحوم بحرالعلوم (رحمه الله) توجه فرماید:

«لعدم قیام الاجماع علیه بعنوانه المخصوص و الاخذ بالقدر المتیقن لا- یکشف عن رأى المعصوم (علیه السلام) علیه»^(۲)

اجماعی در این مسئله با این عنوان خاصش وجود ندارد و پذیرفتن قدر متیقن، کاشف از رأى معصوم (علیه السلام) در این مسئله نیست.

مناقشه بر اشکال چهارم

به نظر ما این اشکال صحیح نیست؛ زیرا فرض بحثدر مسئله انقلاب نسبت این است که دلیل ثالثی، خواه «اجماع» و خواه «قدر متیقن»، به عنوان مخصص مطرح گردد؛ از این رو شاید مراد مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) از اینکه بعد از اشکال می فرمایند: «جواب مرحوم سید (رحمه الله) در «بلغه الفقیه» قابل قبول نیست»، نیز ناظر به همین مطلب باشد.

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«فان ما اجاب به السید فی بلغته غیر خال عن الاشکال»^(۳)

ص: ۳۳۲

۱- (۱). ر. ک. به: نخبه الأفكار فی حرمان الزوجه من الأراضی و العقار، شیخ محمد تقی بروجردی (رحمه الله)، ص ۱۶

۲- (۲). ر. ک. به: بلغه الفقیه، بحرالعلوم (رحمه الله)، ج ۳، ص ۱۰۱

۳- (۳). ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت، شماره ۴۳.

لذا آنچه که سید در کتاب بلغه اش در جواب فرموده خالی از اشکال نیست.

پنجمین اشکال بر جریان مسئله انقلاب نسبت

این اشکال از مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) مطرح شده کهمی فرمایند:

این اجماع یا دلیل سوم، مدرکی است و «اجماع مدرکی»^(۱) نیز فاقد حجیت بوده و مفید نیست؛ لذا مسئله ی انقلاب نسبت، غیر قابل جریان است.

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«وفیه... فلو سلم حجیه الاجماع فی غیر المقام فحجیته فی المقام اول الکلام، للعلم بمستند المجمعین وهو الاخبارالتی بین ایدینا وحتینئذ فالاستناد الیه لا وجه له، بل اللازم ملاحظه مستنده، وملاحظه النسبه بینه و بین المورثه، لا کما صنع المستدل و هی اخص مفادا من المورثه»^(۲)

و از اشکالات آن این است که... پس چنانچه حجیت اجماع را در غیر این مقام بپذیریم، حجیت آن در این مقام اول بحث است؛ چرا که مدرک اجماع کنندگان معلوم است و آن روایاتی است که در پیش روی ماست و این گونه استناد به چنین اجماعی دلیل ندارد؛ بلکه باید سراغ آن مدرک رفت و آن را ملاحظه کرد و دید که چه نسبتی میان اجماع و روایات مثبتة ارث وجود دارد نه اینکه مانند مستدل عمل شود در حالی که مفاد آن اخص از روایات مثبتة ارث است.

مناقشه بر اشکال پنجم

اولاً: طرح این ایراد، توسط مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله)، تعجب آور بوده و اشکالی غیر علمی و غیر فنی است؛ به جهت اینکه مجدداً بر روی مسئله ی

ص: ۳۳۳

۱- (۱). به اجماعی که منشأ آن ممکن است، مدرک و دلیلی باشد که موجود باشد، «اجماع مدرکی» یا «اجماع مستند» گویند؛ به عبارت دیگر، با توجه به نقش کاشفیت اجماع، اگر فقیهی در مورد اجماع، به دلیل لفظی برخورد کند و اجماع را مستند به آن ببیند چنین اجماعی مستند یا مدرکی نامیده می شود؛ زیرا در این صورت به مدرک و مستند مجمعین مراجعه کرده کهایا آن را قبول دارد و طبق آن عمل می کند و یا آن را قبول ندارد، لذا طبق آن عمل نمی کند.

۲- (۲). ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه اهل بیت، شماره ۴۳.

«قدر متیقن» تکیه کرده و اعتماد می کند!

* ثانیاً: در علم اصول - مبحث اجماع - به این نتیجه رسیدیم که، «اجماع مدرکی» حجت است و حجیت آن، به خلاف قول کثیری از بزرگان، قابلقبول است.

ششمین اشکال بر جریان مسئله ی انقلاب نسبت

این اشکال در حقیقت به اصل مبنای انقلاب نسبت است که می گوید: در مواردی که عام، دارای مخصصاتی بیش از یک مخصص است، دو راه وجود دارد:

* راه اول:

* اگر این مخصّصات، موجب استغراق جمیع افراد عام نشوند؛ یعنی این چند مخصّص به گونه اینباشند که همه افراد عام را خارج کنند. و یا:

* اگر این مخصّصات، موجب تخصیص اکثر - که قبیح و مستهجن است - نشوند؛ در اینجا قاعده اقتضا می کند:

هر کدام از مخصّصات، به صورت جداگانه، مخصّص عام، قرار گیرند؛ به عنوان مثال: اگر مولا ابتداء بگوید: «أكرم العلماء» و بعد بوسیله مخصّص «لا تکرّم الفساق»، فسّاق را خارج نماید و در ادامه، بوسیله مخصّص دوّم «لا تکرّم النحویین»، علمای نحوی و سپس در مخصّص سوّم «لا تکرّم الفلاسفه»، فلاسفه را خارج کند؛ در اینجا عام یعنی «أكرم العلماء» با هر یک از این مخصّصات «جداگانه» تخصیص می خورد.

* راه دوم:

* اگر این مخصّصات موجب استغراق جمیع افراد عام شوند. و یا:

* اگر این مخصّصات موجب تخصیص اکثر - که قبیح و مستهجن است -

* شوند؛ در اینجا قاعده اقتضا می کند:

که مسئله‌ی انقلاب نسبت را جاری ندانیم؛ چون، بین عام و مخصّصات تعارض به وجود می‌آید؛ حال یا در این تعارض، عام را بر مخصّصات ترجیح می‌دهیم و یا مخصّصات را بر عام ترجیح می‌دهیم؛ لذا دیگر نوبت به اینکه ابتداء عامرا با یکی از این مخصّصات و سپس با مخصّص دوم و سوم، تخصیص بزنیم نمی‌رسد؛ بلکه همان طور که مخصّص اول، به عنوان مخصّص عام قرار می‌گیرد، مخصّص دوم و سوم نیز همین گونه‌اند؛ پس صحیح نیست که مسئله‌ی انقلاب نسبت را جاری بدانیم؛ یعنی صحیح نیست که ابتداء عام را با یک خاصّ تخصیص بزنیم و سپس نسبت آن با خاص دوم و خاص سوم را بسنجیم؛ بلکه باید، نسبت عام را با هر یک از این مخصّصات به صورت مستقل ملاحظه نماییم.

در مانحن فیه، نیز با دو طائفه روایت (نافیه و مثبت) و یک اجماع مواجه ایم؛ روایات مثبتی که عام‌اند، دو مخصّص دارند؛

– اولین مخصّص، اخبار نافیه است که می‌گویند: «زوجه از عقار ارث نمی‌برد»

و:

– دومین مخصّص، اجماعی است که شما ادّعا می‌کنید مبنی بر اینکه: «اگر زوجه ذات ولد نباشد، از عقار محروم است».

نتیجه این می‌شود که:

عام در مانحن فیه دو مخصّص دارد؛ لذا دیگر صحیح نیست که بگویید: باید ابتداء این عام را بوسیله «اجماع» تخصیص زد و سپس، نسبت آن را با اخبار نافیه سنجد تا در نهایت پس از انقلاب نسبت، بین این دو، نسبت عموم و خصوص مطلق قرار شود.

هفتمین اشکال بر جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت

مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) با طرح این اشکال می‌فرمایند:

بر فرض انقلاب نسبت را بپذیریم؛ اما:

مدّعی ادّعا می‌کند که: بعد از جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت، نسبت، از «تباين»، به «عموم و خصوص مطلق»، منقلب می‌شود.

ولی:

* ما این ادعا را نمی‌پذیریم و می‌گوییم: بعد از جریان مسئله‌ی انقلاب نسبت، نسبت، از «تباين»، به «عموم و خصوص من وجه» منقلب می‌شود؛ زیرا، اخبار مثبتة که می‌گویند: «زوجه از همه چیز ارث می‌برد»:

- عمومیتشان از آن جهت است که: «بین زمین و غیر زمین فرقی نگذاشته‌اند».

و:

- خصوصیتشان نیز از آن جهت است که: «با اجماع تخصیص خورده‌اند».

نتیجه این می‌شود که: فقط زوجه ذاتولد از همه ما ترکزوج ارثی برد و زوجه غیر ذات ولد از ما ترکزوج ارث نمی‌برد؛ پس:

* اخبار مثبتة بعد از تخصیص به وسیله «اجماع»:

- از یک جهت عام‌اند، چون: «فرقی بین زمین و غیر آن نمی‌گذارند»؛

و:

- از یک جهت خاص‌اند، چون: «بین ذات ولد و غیر ذات ولد فرقی نمی‌گذارند».

* و اخبار نافیة نیز:

- از یک جهت عام‌اند، چون: «فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد نمی‌گذارند»

و:

- از یک جهت خاص‌اند، چون: «بین فرع (غیر زمین) و اصل (زمین) تفصیل داده و فرقی نگذاشته‌اند» یعنی می‌گویند: «ترث من الفرع ولا ترث من الأصل»

حال، این دو دسته اخبار (مثبتة و نافیة) هر کدام یک ماده‌ی افتراقی دارند و یک ماده‌ی اجتماع؛ که در آنها هم تعارض می‌کنند؛ لذا نسبت بینشان عموم و خصوص من وجه است. در حالیکه مدعی فرمود: «بعد از تخصیص اخبار مثبتة، بوسیله‌ی اجماع، نسبت بین اخبار نافیة و مثبتة، عام و خاص مطلق می‌شود» [!؟].

به اصل عبارت ایشان عنایت فرماید:

«و فيه... فانقلاب النسبه بعد التخصيص بالاجماع الى كون المورثه مطلقا اخص مطلقا من النافيه ممنوع، بل الانقلاب الى العموم من وجه، وذلك لان المورثه و ان كان موضوعها خصوص ذات الوالد، فتكون اخص من النافيه، لان موضوع النافيه الزوجه او النساء او نحو ذلك الا انها اعم من وجه آخر، للحكم فيها بالتوريث من كل شىء مطلقا و التفصيل في تلك الاخبار بين الفرع فترثه والاصل فلا ترثه يدل على ذلك انه لو كان الحكم فيهما كليها على ذات الولد مع الاختلاف المذكور بين الحكمين كان اللازم تقديم المفصله، فانها اخص، بل من اهم افراد الاخص كما لا يخفى، واذ كان بينهما العموم من وجه فالتقديم لو قلنا به يكون للنافيه، لكونها اظهر واكثر واشهر»^(۱)

و نیز از اشکالات آن... انقلاب نسبت به اینکه روایات مورثه همگی اخص از روایات نافیة بشوند آنهم بعد از تخصیص آن روایات با اجماع نادرست، ممنوع است؛ بلکه این نسبت به عموم من وجه تبدیل می شود. چرا که روایات مورثه اگر چه موضوعشان فقط زوجه دارای اولاد است و این گونه از روایات نافیة اخص می شوند بخاطر موضوع روایات نافیة که زن یا زن ها [ی مرد] و مثل این است؛ لکن اخبار مورثه از جهتی دیگر عمومیت دارند [و آن اینکه] حکم در این روایات به ارث بردن از هر چیز است بدون قید؛ تفصیلی که در این اخبار میان فرع که زن از آن ارث می برد و اصل که ارث نمی برد، بر این مطلب دلالت می کند که اگر حکم در هر دو روایات مربوط به ذات الولد بود؛ با اختلافی که میان دو حکم ذکر شد، لازم می بود که روایات مفصله را مقدم کنند چرا که آنها اخص هستند بلکه از مهمترین افراد اخص اند چنانکه واضح است و چون میان دو دسته روایات، عموم من وجه ثابت شد، روایات نافیة مقدم می شود اگر تقدیم را بپذیریم.

مناقشه بر اشکال هفتم

به خلاف نظر دیگران، حق مطلب این است که از همان ابتداء، نسبت بین اخبار مثبتة و نافیة، «عام و خاص مطلق» است نه «تباين».

به خلاف نظر دیگران، حق مطلب این است که از همان ابتداء، نسبت بین اخبار مثبتة و نافیة، «عام و خاص مطلق» است نه «تباين».

بنابراین، از یک طرف، دیگر نه نوبت به طرح مسئله ی انقلاب نسبت می رسد و

ص: ۳۳۷

نه نوبت به اینکه بخواهیم بعد از انقلاب نسبت، - مانند مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) - نسبت «عام و خاص من وجه» درست نماییم؟!.

هشتمین اشکال بر جریان مسئله ی انقلاب نسبت

این اشکال نیز از جانب مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) - طرح شده و حاصل آن چنین است که می فرمایند:

اگر از یک طرف مسئله ی «انقلاب نسبت» را بپذیریم و از طرف دیگر بپذیریم که بعد از آمدن دلیل ثالث، نسبت، به عام و خاص مطلق، منقلب می شود؛ اما نمی توان پذیرفت که این، عام و خاص مطلق، مانند سایر موارد عام و خاص مطلق است؛ چه اینکه، در سایر موارد عام و خاص مطلق، خاص، بر عام مقدم است، اما در ما نحن فیه، خاص نمی تواند بر عام مقدم گردد، چون با تقدیم خاص بر عام، دیگر موردی برای تمسک به اخبار نافیہ باقی نمی ماند، به جهت اینکه، خاص، زوجه ذات ولد را بیان می کند و اجماع نیز زوجه غیر ذات ولد را بیان می کند؛ لذا این تقدیم در جایی صحیح است که موجب طرد و طرح اساسی عام نشود و وجودش لغو نگردد.

خلاصه اینکه:

* اخبار مثبتہ می گویند: «زوجه ذات ولد ارث می برد»،

* اجماع نیز می گوید: «زوجه غیر ذات ولد ارث نمی برد»؛

پس، دیگر موردی برای تمسک به اخبار نافیہ، باقی نمی ماند.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«و فیه... فلو سلم کون النسبه هی الخصوص المطلق وان القاعدة تقدیمه، فالتقدیم هنا ممنوع، اذ لو قدمنا الخاص لطحنا العام بالکلیه ولم نعمل به فی مورد اصلا، اذ الاخبار النافیہ علی هذا التقریب لم نعمل بها اصلا، اذ العمل فی توریث ذات الولد کان بالمورثه وفی منع غیرها کان بالاجماع و لم نتمسک بهذه الاخبار فی شیء من الاحکام، فتأمل فی المقام فان ما اجاب [به] السید

فی بلغته غیر خال عن الاشکال»^(۱)

ص: ۳۳۸

و اشکال در آن... چنانچه نسبت میان روایات را عموم و خصوص مطلق بپذیریم و اینکه قاعده تقدیم خاص است؛ پس [می‌گوییم] تقدیم در اینجا ممنوع است، چرا که چنانچه خاص را مقدم کنیم باید عام را کلاً کنار بگذاریم و این رویه در هیچ موردی حاکم نبوده است؛ زیرا اخبار نافیه که این گونه تقریب شده اند را اصلاً ملاک عمل قرار نداده ایم دلیل اش هم این است که ارث بردن ذات الولد با روایات مورثه است و منع غیر او بوسیله ی اجماع اتفاق می‌افتد و ما در هیچ یک از احکام به این روایات تمسک نکرده ایم؛ پس در این مطلب خوب اندیشه کن که آنچه سید در بلغه الفقیه جواب داده بدون اشکال است.

مناقشه بر اشکال هشتم

طرح این اشکال از سوی مرحوم آیت الله حکیم (رحمه الله) بسیار تعجب برانگیز است و اینکه ایشان فرمودند: «بعد از تقدیم خاص بر عام، دیگر موردی برای تمسک به اخبار نافیه باقی نمی‌ماند»، استدلال نادرستی است و این اشکال، وارد نیست؛ زیرا مدلول اخبار نافیه در مورد «عقار» است و مدلول اخبار مثبتة و اجماع در مورد «ذات ولد و غیر ذات ولد» است که ربطی به عقار و غیر عقار ندارد

به عبارت دیگر:

* اخبار نافیه می‌گویند: «زوجه از عقار محرومیت دارد»؛

و:

* اخبار مثبتة می‌گویند: «زوجه از همه چیز ارث می‌برد».

لذا چنانچه اخبار مثبتة را با اجماع تخصیص بزنیم، نتیجه این می‌شود که: «زوجه غیر ذات ولد ارث نمی‌برد».

حال جواب این سؤال را که «زوجه غیر ذات ولد از چه چیزی ارث نمی‌برد؟» اخبار نافیه مشخص می‌کنند و می‌گویند: «زوجه از عقار ارث نمی‌برد»؛

پس کسی نمی‌تواند بگوید، زوجه غیر ذات ولد، اصلاً از شوهرش ارث نمی‌برد؛ بلکه

اخبار نافیه می‌گویند: «زوجهاز عقار ارث نمی‌برد» و ارث نبردن از عقار مطابق مبنای شما نیز هست.

* اولاً: نسبت بیتدو طائفه دلیل - یعنی طائفه اول و دوم روایات - از ابتداء، «عام و خاص مطلق» است؛ نه «عام و خاص من وجه» و یا «تباین».

* ثانیاً: اساساً جریان مسئله و مبنای انقلاب نسبت، مورد قبول و پذیرش ما نیست.

ثالثاً: با قطع نظر از اشکال اول، هفتمین اشکال نیز - که از جانب مرحوم آیتالله حکیم (رحمه الله) است - اشکال قابل پذیرشی است، یعنی چنانچه مسئله ی انقلاب نسبت را بپذیریم، انقلاب را، به «عام و خاص من وجه» می پذیریم

۶ بررسی اشکالات وارده بر روایات

ص: ۳۴۳

آنچه در این فصل می خوانید:

بیان اشکالات وارده بر روایات باب؛

بررسی مناقشات و ملاحظات، بر اشکالات ایراد شده.

ص: ۳۴۴

بررسی اشکالات وارد شده بر روایات باب

بعد از بیان اقوال طرفین در هر دو نزاع و نتیجه گیری از آن ها، اکنون شایسته است به کلام برخی از فقهای معاصر، که نتایج هیچ یک از دو نزاع را نپذیرفتند، پردازیم؛ فقیه معاصر - دامت برکاته - در مورد فتوای اول مشهور در نزاع اول و نیز در مورد فتوای دوم مشهور در نزاع دوم، «چهار ملاحظه و اشکال» در مورد ارث زوجه از عَقَّار ایراد کرده اند.

ذیلاً به بیان استدلالات و ملاحظات اربعه ی ایشان می پردازیم.

ایشان در این ملاحظه «استبعاد قوی ای» ابراز می دارند و می خواهند بگویند که: «مسئله ثبوتاً دارای مشکل است؛ بنابراین، در مقام اثبات، باید روایات را توجیه کرد».

حاصل کلام ایشان این است که می فرمایند:

«ما قبول داریم که ظاهر روایات می گویند، زوجه از عقار ارث نمی برد، اما بدلیل اینکه ظاهر روایات مشکل ثبوتی دارند، لذا باید این ظاهر را بگونه ای توجیه کرد؛ یعنی بگوییم مقصود امام (رحمه الله) در این روایات، ظاهر اولیه ی آن ها نبوده است».

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فالمساله ثبوتاً مشکله جداً كما ذكر ذلك جملة من الفقهاء بحيث قد يطمئن الانسان بملاحظه مجموعه الجهات ان المراد من هذه الروایات ليس ظاهرها الاولى من حرمان الزوجات من العقار والاراضى عيناً وقيمه»^(۱)

پس مساله در واقع جداً مشکل است همان طور که این مطلب را عده ای از فقهاء ذکر فرموده اند به گونه ای که با ملاحظه ی مجموعه ای از جهات، انسان اطمینان پیدا می کند که منظور این روایات، ظاهر اولی شان که همان محرومیت زوجات از عقار، عیناً و قیمتاً می باشد، نیست.

شش نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی بعضی الفقهاء

همان گونه که ملاحظه می شود، در بیان ایشانیکی روش اجتهادی دیگری وجود دارد که باید بررسی شود، آیا چنین روشی صحیح است یا خیر؟

در پاسخ باید گفت، این اشکال در یک تقسیم بندی، به «شش نکته» قابل تجزیه است، البته این اشکال در کلام ایشان تفکیک نشده و صرفاً به عنوان «اشکال ثبوتی» مطرح شده است، که ما آن را به شش نکته تجزیه نمودیم.

اینک به این شش نکته اشکال ثبوتی که در اولین اشکال ایشان بر روایات وارد شده است، عنایت فرمایید:

ص: ۳۴۶

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶.

اولین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی بعض الفقهاء

تمام روایات مربوط به حرمان، از امام باقر و صادق (علیه السلام) نقل شده و تنها یک روایت وجود دارد که «محمد بن سنان» آن را از امام هشتم (علیه السلام) نقل کرده است؛ لذا:

اگر قبل از باقرین (علیه السلام) را ملاحظه نمایم، هیچ روایتی درباره حرمان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمی یابیم.

و:

– اگر بعد از باقرین (علیه السلام) را نیز ملاحظه کنیم، هیچ روایتی در این زمینه نمی یابیم.

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«وعلى ايه حال لا عين ولا اثر لهذا الحكم فى الروايات الواردة عن امير المؤمنين وسائر الائمة الى زمان الصادقين (عليه السلام) ولا منبعضهما باستثناء روايه محمد بن سنان»^(۱)

به هر حال تا زمان امامین صادقین (علیه السلام) هیچ اثری از این حکم (حرمان) در روایات وارده از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و غیر ایشان وجود ندارد و نیز بعد از زمان صادقین (علیه السلام)، جز روایت محمد بن سنان چیزی وجود ندارد.

دومین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی بعض الفقهاء

بدلیل اینکه مسلمانان صدر اسلام به مسائل ارث «شدت ابتلاء» داشته اند، لذا روایات فراوانی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این رابطه در اختیار داریم؛ علاوه بر آن، «قرآن کریم» یک نظام ارث جدیدی را در برابر نظام ارث جاهلی، تأسیس فرموده است.

نظام جاهلی ارث این گونه بود که: «زوجه به هیچ عنوان ارث نمی بُرد»، حتی «اولوا الأرحام» نیز ارث نمی بردند؛ در این نظام، «عصبه ی مرد»، «اقویا» و «بزرگان قوم و قبیله» ارث می بردند؟! اما اسلام با ابطال نظام جاهلی، نظام عادلانه ای را برای

ارث ایجاد کرد؛ اسلام فرمود: ملاک های ارث عبارتند از: «قربان»، «زوجیت»، «ولاء»^(۲) و

ص: ۳۴۷

۱- (۱) . ر. ک. به: همان، شماره ۴۵ از صفحه ۳۲ تا ۳۶

۲- (۲) . به نزدیکی و قربان فردی به دیگری البته بدون نَسب و زوجیت، بر وجهی که بتواند از او ارث ببرد، و لاء گفته می شود؛ و لاء بر سه قسم است: «عتق»، «ضمان جریره» و «امامت»..

البته برای «والدین» و «اقرباء» نیز نصیب قرار داد؛ همچنین درباره «اولوالأرحام» نیز فرمود:

(۱) وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ (۲)

خویشاوندان (در ارث بردن از یکدیگر) بعضی اولی و نزدیکترند به بعضی دیگر.

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«رغم ان مسائل الميراث قد صدرت فيها روايات واحكام كثيره عن اميرالمؤمنين (عليه السلام) لشدته ابتلاء المسلمين بها وتعرض القرآن الكريم، بل تاسيسه لنظام الارث على نحو خالف فيه ما كان سائدا في الجاهليه من عدم توريث النساء، بل ولا اولوا الارحام وانما كان للاقوياء من عصبه الرجل، فجاء الاسلام بنظام عادل للارث جمع فيه بين حق القرابه والسبب والولاء، فجعل للوالدين والاقربين نصيبا وجعل اولى الارحام بعضهم اولى ببعض ومنع من التوريث على اساس التبنی او العصبه او نحو ذلك» (۳)

به رغم اینکه در مسائل میراث روایات و احکام زیادی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) صادر شده به خاطر شدت ابتلاء شدید مردم به این مسائل و توجه قرآن بلکه اصلا قرآن نظام جدیدی برای ارث بنا کرد بنحوی که در این نظام آن چه را فرمان و قانون در جاهلیت بود مخالفت کرد و آن ارث نبردن زن بود حتی اولوا الارحام ارث نمی بردند بلکه اقویا و خاندان مرد ارث می بردند سپس اسلام آمد و نظام عادلانه ای آورد که ارث حق اقربا، سبب و ولاست و میان این ها جمع کرد؛ پس برای پدر و مادر و نزدیکان نیز نصیبی قرار داد و اولوا الارحام را رتبه بندی کرد و فرزند خوانده گی یا عصبه و دیگران را از ارث محروم نمود.

سومین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی

در «میان مسلمانان» از همان ابتداء، «انحرافی در بحث ارث» ایجاد شد، برخی

ص: ۳۴۸

۱- (۱). به نزدیکی و قرابت فردی به دیگری البته بدون نسب و زوجیت، بر وجهی که بتواند از او ارث ببرد، ولاء گفته می شود؛ ولاء بر سه قسم است: «عتق»، «ضمان جریره» و «امامت».

۲- (۲). سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۷۵

۳- (۳). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶.

۱- (۱). «عول» در لغت به معنی زیاد شدن، سخت شدن کار و معانی دیگری می باشد. (سیاح، احمد؛ فرهنگ جامع عربی - فارسی، تهران، ۱۳۵۴، چاپ هشتم، جلد ۳-۴، صفحه ۱۰۷۷) و در اصطلاح فقهی به شیوه ای گویند که اهل سنت زمانی که مجموع سهام وارثان از مجموع ترکه (اموال و دارایی باقیمانده از میت) بیشتر باشد این کمبود را به تساوی میان همه ی ورثه توزیع می کنند؛ البته عول فقط در زمانی که زن و شوهر جزء ورثه باشند پدید می آید؛ بعنوان مثال، اگر ورثه ی متوفی، پدر و مادر و دو دختر و شوهر وی باشند، سهم هر یک از پدر و مادر، یک ششم ترکه و فرض دخترها، دوسوم ترکه و فرض شوهر، یک چهارم آن می باشد. در محاسبه به طریق ذیل مشخص می شود که مجموع سهام ورثه، به میزان یک چهارم از مقدار مفروض ترکه بیشتر است: $1 + 1 + 24 + 3 + 381554312124$ در چنین مواردی اهل سنت، این کمبود را به تساوی میان همه ی ورثه توزیع می کنند ولی از منظر امامیه، در این موارد از سهم دختر یا خواهر کم می شود و سهم سایرین طبق فریضه بطور کامل پرداخت می شود؛ لازم به ذکر است این بدعت در زمان خلیفه دوم در جریان یک واقعه پایه گذاری شد و امیرالمومنین و شاگردش ابن عباس، به شدت با آن مخالفت کردند.

۲- (۲). «تعصیب»، در لغت به معنی محکم کردن می باشد. واژه ی عَصَبَ به نیز به معنای «خویشان مذکر پدری» می باشد (سیاح، احمد؛ پیشین، صفحه ۱۰۰۳) و در اصطلاح فقهی، تعصیب به شیوه ای گویند که اهل سنت آن گاه که مجموع سهام وارثان، از مجموع ترکه کمتر باشد بکار می برند؛ در این صورت آنها پس از خارج نمودن سهم وارثانی که سهم ایشان از ترکه، معین است (صاحبان فرض)، مقداری که از ترکه اضافه بیاید را بدون رعایت طبقه و درجه، متعلق به خویشان ذکور پدری میت (عصبه) می دانند. بعنوان مثال، اگر ورثه ی میت شامل، پدر و مادر متوفی و یک دختر او باشد؛ در این صورت سهم هر یک از پدر و مادر، یک ششم ترکه سهم دختر متوفی یک دوم ترکه می باشد. در محاسبه به شیوه ی ذیل مشخص می شود که مجموع سهام ورثه، پنج ششم ترکه است، نه همه ی آن؛ پس یک ششم ترکه اضافه می آید: $1 + 1 + 11 + 1 + 16626356$ اهل سنت در چنین مواردی، باقی مانده ی ترکه را بدون رعایت طبقه و درجه، متعلق به خویشان ذکور پدری میت (عصبه) می دانند. مثلاً اگر میت علاوه بر وراث طبقه ی اول، یک عمو داشته باشد، این مقدار اضافه را به او می دهند؛ این روند، تعصیب نام گرفته است. ولی از منظر امامیه این مقدار زاید، به نسبت سهام صاحبان فرض، تقسیم می شود و چیزی به عصبه داده نمی شود. به هر حال امامیه بر اساس ادله ای که از اهل بیت ظاهرین صادر شده، هم تعصیب و هم عول را باطل می داند و از جمله قواعد مسلم نزد امامیه این است که: «لَاعُولُ وَلَا تَعْصِيبٌ»..

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و برخی از اصحاب پیامبر (علیه السلام) نظیر ابن عباس، شدیداً با این نظریه مخالفت کرده و در مقابل این انحراف ایستادگی کردند؛ در حالیکه حرمان «عول» و «تعصیب» به مراتب کمتر از حرمانی است که زوجه پیدا می کند، یعنی اگر مردی زمین های فراوانی داشته باشد، حرمان زوجه بسیار زیاد می شود.

حال چگونه است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ابن عباسدر مسئله ی «عول» و «تعصیب» شدیداً ایستادگی کردند؟! اما در این مسئله، که اهل سنت می گویند: «زوجهاز عَقار محروم نیست»، هیچ موضع گیری نکرده و سخنی نفرمودند؟! و با «انحرافعدم حرمان» مقابله نکردند؟!

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«وقد ظهر منذ البدايه نزعه الانحراف عن هذا النظام لدى بعض المسلمين ومن هنا ظهرت مساله التعصيب في الارث عند زياده التركه عليالسهم وعدم ردها على البنات والنساء والذي وقفت بوجهه مدرسه اميرالمؤمنين واهل البيت: واتباعهم وكذلك مساله العول، فكان اتباع اميرالمؤمنين (عليه السلام) وتلامذته كابن عباس من المنادين بابطال التعصيب والعول في الارث واستنكاره بشده على القائلين به، كما صدر عن اميرالمؤمنين (عليه السلام) وسائر الائمة: من بعده روايات كثيره في ابطال ذلك وفي ان سهم الزوج والزوجه انما هو من السهام المؤكده التي لا يمكن ان ينقص عما حدد في القرآن من النصف والربع والثلث وان الله قد ادخل الزوج والزوجه على جميع اهل الموارث فلم ينقصهما من الربع والثلث وكذلك الوالدان. وكان هذا مبني بطلان العول الذي لم يلتفت اليه الخليفه الثاني فحكم بالعول في الفرائض... اقول: مع هذا الاهتمام البالغ باحكام الموارث والتدقيق في فهمها من القرآن وعدم مخالفته والابتلاء الشديد بها في صدر الاسلام والنزوع الى راي الجاهليه في تحريم النساء من الارث وتوريث العصبه وتصدي مدرسه علي (عليه السلام) واتباعه لمقابله هذه النزعه الجاهليه وشرح النكات الدقيقه في آيات الميراث من القرآن الكريم واستحقاقات الزوجه والزوج والوالدين والحيلولة دون

حرمانهم من حقوقهم بالعدل او التعصیب الذی هو اقل بكثير من حرمان الزوجه من الاراضی، کیف يتصور ان يكون حکم الله الواقعی هو عدم ارث الزوجه من الارض شیئا؟» (۱)

از همان ابتداء کشمکش انحراف از این نظام میان برخی مسلمین ظاهر شد و از همین جامساله ی تعصیب - وقتی ارث از سهام بیشتر می آید - و نیز نپرداختن این زیادی به دختران و زنان و آنچه که مکتب امیرالمومنین و اهل بیت (علیه السلام) و پیروانشان بر آن ایستادگی کردند و همچنین مساله ی عدول مطرح شد؛ سپس یاران امیرالمومنین (علیه السلام) و شاگردان او مانند ابن عباس از منادیان ابطال تعصیب و عدول شدند و با شدت سعی در انکار آن در مقابل قائلان به آن شدند همانطور که از امیرالمومنین و سایر ائمه (علیه السلام) روایات بسیاری در ابطال آن ها بعدا وارد شده است و روایات در این که سهم زوج و زوجه از سهام موکده ای است که نمی شود از آنچه در قرآن آمده (نصف، یک چهارم و یک هشتم) کمترش کرد و همانا خداوند زوج و زوجه را با همه ی طبقات ارث همراه کرد؛ پس نمی توان از ربع و ثمن سهمشان را کمتر داد و همچنین اولاد میت سهم دارند و این خود مبنای بطلان عدول است که خلیفه ی دوم التفاتی به آن نکرد و پس از آن در فریضه ها به عدول حکم نمود... من می گویم چگونه می توان تصور کرد که حکم واقعی خداوند ارث نبردن زوجه از زمین است در حالی که تلاش کاملی در باب احکام موارث و دقت در فهم آنها از قرآن می شده و مخالفتی با آن نبوده و در صدر اسلام ابتلاء شدیدی به آن ها بوده حتی کشمکش هایی با نظر جاهلی که زن ها ارث نمی برند و عصبه ارث می برد می شده و مقابله ی مکتب امیرالمومنین (علیه السلام) و شرح نکات دقیق آن در قرآن کریم و سهم های زوج و زوجه و پدر و مادر و اینکه بسبب عدول و تعصیب که در مقابل حرمان زوجه از اراضی بسیار کم است ایشان در زمره ی سهام بران قرار می گیرند نه اینکه محروم شوند.

چهارمین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی

ممکن است کسی بگوید:

ص: ۳۵۱

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶.

در صدر اسلام و زمان پیامبر (علیه السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) احکام اسلام تازه بیان شده بود و امکان نداشت که همه احکام ذکر شود؛ به همین جهت، موضوع حرمان ذکر نشده بود؛ همانند مسئله ی «ارباح مکاسب» که در بحث «خمس»، روایتی از پیامبر (علیه السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) وجود ندارد. (۱) اما مقایسه ی مسئله «ارث» با مسئله «خمس» و «امثالهم»، مقایسه ی صحیحی نیست؛ چه اینکه: مسئله «خمس»، عنوان «حقّ الله» را دارد:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ (۲) اگر زوجها محروم بدانیم، ولی در واقع محروم نباشد، چه میزان به او ضرر وارد می شود؟

و در نقطه مقابل:

* اگر زوجها محروم بدانیم، ولی در واقع محروم باشد، چه میزان به سایر ورثه ضرر وارد می شود؟

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وبالتالی صیوره فرضه من الربع او الثمن محدودا فی المنقولات من الثیاب و المتاع

دون القرى والدور والعقارات ومع ذلك لا يذكر ذلك فی کلمات النبی (صلی الله علیه و آله) وعصره المدید و لافی عصر امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقضایاه؟! کما انه لا ینعکس شی من ذلك علیمثل ابنعباس من تلامذته مع ملاحظه ان هذه المساله لیست من حقوق الله او الامام، کما فیالخمس فی ارباح المكاسب، لیقال بانه لعله اخر بیانه ارفاقا من قبل اولی الامر بالامه، بلهو حق من حقوق الناس والورثه الاخرین، فان الزوجه اذا کانت لاترث من الاراضی

ص: ۳۵۲

۱- (۱). البته به خلاف نظر فقیه معاصر - دامت برکاته - استاد محمد جواد فاضل لنکرانی - دامت افاضاته - در کتاب «بحوث فی آیات الاحکام» ذیل بحث روایات، چند روایت از پیامبر و امیرالمؤمنین بیان نمودند؛ لذا این نظر فقیه معاصر که فرمودند: «در مسئله ی خمس، روایتی از پیامبر و امیرالمؤمنین وجود ندارد» به نظر می رسد صحیح نباشد. برای تحقیق بیشتر ر. ک. به: بحوث فی آیات الاحکام، آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی دامت برکاته، ص ۱۱۱ تا ۱۲۱

۲- (۲). سوره مبارکه انفال، آیه شریفه ۴۱.

شیئا كانت للاخرين من الورثه لا محاله، فكيف يفرط بحقوقهم طيله تلك المده»^(۱)

و در نتیجه محدود شدن فرض زوجه از ربع و ثمن در منقولات از لباس و متاع است نه قریه ها و خانه ها و زمین ها؛ با این وجود این مطلب نه در کلمات پیامبر و عصر طولانی او و نه در عصر امیر المومنین و اتفاقات زمان او ذکر نمی شود؟ همان طور که بر کسانی مثل دانش آموزان ابن عباسخلاف این مطلب ثابت نمی شود بخصوص با توجه به این که مساله یارث زوجه از حقوق خدا یا امام نیست؛ برخلافخمس در آمدها [که از حقوق خدا یا امام است] تا اینکه گفته شود شاید بیان، ارفاقا از قبل صاحب الامر تاخیر افتاده است بلکه این حقی است از حقوق مردم و دیگر وراث؛ چرا که زوجه هنگامی که از اراضی چیزی به ارث نبرد به ناچار آن مقدار برای دیگر ورثه می ماند؛ پس چطور امام با [عدم بیان] حقوق آنها را در تمام این مدت مورد تزییع قرار بدهد؟

پنجمین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی

* اولاً: نه تنها در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه ی قبل (علیه السلام) مسئله ی حرمان زوجه مطرح نبوده، بلکه در زمان امامین صادقین (علیه السلام) نیز وضع تغییر نکرده بود؛

* ثانیاً: این مسئله، یک مسئله ی سیاسی نبوده که بتوان ادعا کرد «تقیه» نیز در آن مطرح بوده است.

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«وفی حکومه النبی (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) العادله، فلا یبین حکم الله و تعطى حقوقسائر الورثه للزوجه الی عهد الصادقین (علیه السلام)، بل وفی عهدالصادقین (علیه السلام) ایضا لم یعلم ان الوضع الخارجی تغیر عما کان علیه قبل ذلك من توریث الزوجه حصتها من العقار ایضا، كما انه لم تکن مساله سیاسیه ونحوها لیكون فیها موجب للتقیه»^(۲)

ص: ۳۵۳

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از

صفحه ی ۳۲ تا ۳۶

۲- (۲). ر. ک. به: همان، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶.

و در زمان حکومت پیامبر و امیرالمومنین عادل، حکم خدا تبیین نمی شود و حقوق سائر ورثه به زوجه داده می شود تا زمان امام صادقین (علیه السلام) و حتی در زمان ایشان هم معلوم نبود که وضع خارجی تغییر کرده از آنچه قبلاً بوده یعنی زوجه از سهم خود از عقار ارث می برده؛ همانطور که مساله سیاسی یا مثل آن هم نبوده تا موجب تقیه شود.

ششمین نکته مستخرجه از اولین اشکال ثبوتی

«تعابیری» که در السنه ی روایات حرمان بیان شده و نیز «تعلیل هایی» که در آن ها آمده است، اصلاً قابل اخذ نیست؛ چه اینکه:

* اولاً: در بعضی از این روایات آمده:

«إِنَّمَا صَارَ هَذَا كَذَا لِئَلَّا تَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءَ زَوْجُهَا أَوْ وَلَدُهَا مِنْ قَوْمٍ آخَرِينَ فَيَزَاحِمَ قَوْمًا آخَرِينَ فِي عَقَارِهِمْ» (۱) «إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجَنَّ فَيُفْسِدَنَّ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ» (۲) «لِئَلَّا يَتَزَوَّجَنَّ فَيَدْخُلَ عَلَيْهِمْ يَعْنِي أَهْلَ الْمَوَارِيثِ مَنْ يُفْسِدُ مَوَارِيثَهُمْ» (۳) زوجه بعد از فوت شوهر، شوهر می کند و او را وارد این خانه می کند و موجب فساد حق ورثه می شود که این تعلیل قابل نقض است، به اینکه: «زوجه بیوه شده، ممکن است شوهر ننماید».

* ثانیاً: سایر «تعلیل ها» نیز اصلاً قابل اعتناء نیستند؛ مثلاً تعلیلی که

می گوید: «زوجه را می توان تغییر داد، پس آنچه که می آید و می رود میراثش هم در آن چیزی است که ثبات ندارد» - «ما يجوز تغييره وتبديله يجوز ارثه مما يمكن تغييره وتبديله» - اساساً قابل اعتناء نیست؛

«وَالْمَرْأَةُ قَدْ... يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَتَبْدِيلُهَا... وَالْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ الْإِسَاءَةَ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَيَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهُ فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَتَغْيِيرُهُ...» (۴)

ص: ۳۵۴

۱- (۱). ر. ك. به: وسائل الشيعه، شيخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ و ۲۰۷، روایت سوم

۲- (۲). ر. ك. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸، روایت هفتم

۳- (۳). ر. ك. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۹، روایت نهم

۴- (۴). ر. ك. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰ و ۲۱۱، روایت چهاردهم.

و زن گاهی تغییر و تبدیلیش جائز است... و زن را می توان جایگزین نمود پس آن چه جائز است که بیاید و برود میراث او نیز در همان چیزی است که تغییر و تبدیلیش جائز است.

* ثالثاً: آن تعلیلی که می گوید: «زوجه نسبی با زوج ندارد که بواسطه ی آن ارث ببرد» - «لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ» - در مورد زوج نیز، همین استدلال جاری است.

«فَقَالَ لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرْتُّ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرْتُّ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرْتُّ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا» (۱)

پس فرمود برای زن از او نسبی وجود ندارد تا بواسطه ی آن ارث ببرد و همانا آن زن بر آنها وارد شده پس از فرع ارث می بردنه از اصل؛ و هیچ کس به سبب زوجیت [با این زن بیوه]، داخل در ورثه نمی شود.

«كما ان التعبير الواقع في السنه هذه الروايات والتعليل فيها بان ذلك من اجل ان لاتدخل المراه احدا على الورثه فيفسد عليهم موارثهم، مع انه قد لا يكون معها وارث آخر اصلا، فضلا عن التعابير الاخرى من قبيل كونها غير ثابتة فلا يكون لها الا ما لا يكون ثابتا، او ما ورد في بعضها من منعها عن ارث السلاح والدواب ايضاً» (۲)

همانگونه که تعبیراتی که در السنه ی این روایات و تعلیل در آنها واقع شده به اینک:

بخاطر آن است که زن کسی را بر ورثه داخل نکند تا موارث ایشان را از بین نبرد با وجود اینکه گاهی اصلاً وارث دیگری با زن وجود ندارد چه رسد به تعابیر دیگری مثل: زن ثابت نیست پس هیچ چیز جز آنچه ثابت نیست برای او نمی باشد یا آنچه در بعضی روایات آمده که زن از سلاح و مرکب هم ارث نبرد.

نتیجه گیری فقیه معاصر از نکات شش گانه

معاصر محترم - دامت برکاته - پس از ذکر این شش نکته، نتیجه می گیرند و

ص: ۳۵۵

۱- (۱). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۶

۲- (۲). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶.

می فرمایند: «قویاً بسیار بعید می دانیم که مقصود ائمه ی معصومین (علیه السلام) از روایات هفده گانه، همان معنای ظاهری ایشان باشد و آن ها اراده شده باشند؛ بنابراین، هنگامی که در روایات مشکل ثبوتی وجود داشته باشد، باید در مقام اثبات آن ها را توجیه نماییم».

به عبارت دیگر:

ایشان با ذکر این شش نکته، مشکلی برای این روایات در «مقام ثبوت» فرض کردند، لذا می خواهند بواسطه ی این مشکل ثبوتی، «مقام اثبات» را توجیه نمایند؛ فلذا ایشان بعد از اثبات این نکات شش گانه می فرمایند:

- یا باید از ظاهر روایات دست برداریم؛

- یا باید روایات را بر آنچه که مرحوم سید مرتضی (رحمه الله) قائل شده حمل نماییم؛

- یا باید بگوییم نظر ائمه (علیه السلام) در این روایات، به حکمی است که امام زمان (عج) بعد از زمان ظهور پیاده خواهند کرد؛ یعنی قائل شویم به اینکه ائمه (علیه السلام) در مقام بیان این نبودند که حکم محرومیت، در زمان خودشان پیاده شود.

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«الی غیر ذلک من النکات والخصوصیات یوجب الاستبعاد القوی فی ان یکون المقصود من هذه الروایات ما هو ظاهرها الاولی من حرمان الزوجه من ارث العقار والارضین والدور والقری والضیاع والبساتین کلیه الا قیمه الانقاض والخشب والشجر فیها بل اما ان یکون المقصود من هذه الالسنه ما ذکره السید المرتضی (رحمه الله) وقواه من حرمان الزوجه من عین الرباع دون قیمتها وماليتها ویکون النظر فیها الی حکم خاص سیطبقه الامام المعصوم (علیه السلام) بعد ظهوره»^(۱)

تا غیر از این نکات و خصوصیات باعث می شود که با قوت بعید بدانیم که مراد از روایات، ظاهر اولی آن هاست یعنی محرومیت زوجه از عقار و زمین های خانه ها و قریه ها و مزارعو باغ ها همگی مگر [بقدر] قیمت تیرها و چوب و درخت در آن ها؛ بلکه یا مقصود از این لسان در روایات آن چیزی است که سید مرتضی (رحمه الله) فرموده و آن

ص: ۳۵۶

را قوی دانسته یعنی محرومیت از عین رباع نه قیمت آن ها و مالیشان؛ یا نظر در روایات به حکم خاصی است که امام زمان (عج) بعد ظهور آن را تطبیق می کنند.

سپس ایشان برای استدلال خویش شاهدی بیان کرده و می فرمایند:

اینکه در بعضی از این روایات (هشتم و یازدهم)، هنگامی که سائل از امام (علیه السلام) سؤال کرده که مردم - یعنی اهل سنتیا نوع مردم -، حکم حرمان زوجه از عقار را نمی پذیرند، و اینکه امام (علیه السلام) در جواب می فرمایند:

«قَالِإِذَا وُلِينَا فَلَمْ يَرْضُوا ضَرْبَنَا هُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَقِيمُوا ضَرْبَنَا هُمْ بِالسَّيْفِ» (۱) اگر ما حکومت را بدست بگیریم [و مردم نپذیرند] با تازیانه آن ها را وادار به پذیرش می کنیم و اگر با تازیانه به راه راست هدایت نشدند با شمشیر آن ها را خواهیم زد. [تا از حکم خدا تخطی نکنند].

«فَقَالَ إِذَا وُلِينَاهُمْ ضَرْبَنَا هُمْ بِالسُّوْطِ فَإِنْ انْتَهَوْا وَإِلَّا ضَرْبَنَا هُمْ بِالسَّيْفِ عَلَيْهِ» (۲) خود، از جمله شواهد و قرائنی هستند برای حکومت امام زمان (عج)؛ یعنی، روایات حرمان، حکم مربوط به زمان حکومت معصوم (علیه السلام) را بیان می کنند. یاشاید این نکته که در برخی از روایات آمده، زمانی که حضرت بقیه الله (عج) ظهور می نمایند احکام دیگری را پیاده می کنند، ناظر به همین مطلب باشد؛ همچون:

: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ، دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ» (۳) همانا قائم ما وقتی قیام کند مردم را به سوی امر جدیدی دعوت می کند

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«و قد يشعر به ما ورد في بعض الروايات من ان هذا ولينا ضربناهم بالسوط، فان

ص: ۳۵۷

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰

۳- (۳). ر. ک. به: غیبه نعمانی، محمد بن ابراهیم نعمانی (رحمه الله)، ص ۳۲۰ و بحار الأنوار، علامه مجلسی (رحمه الله)، ج ۵۲، ص ۳۶۶، باب ۲۷.

اخذوا به والاضر بناهم بالسيف»^(۱)

و به همین مطلب اشعار دارد آنچه در بعضی از روایات وارد شده که چنانچه ما حکومت را بدست بگیریم آنها را با شلاق می زنیم پس اگر فهمیدند که چه بهتر و اگر نفهمیدند ایشان را با شمشیر خواهیم زد.

از این رو ایشان در ادامه نتیجه گیری کرده و می فرمایند:

پس مسئله از لحاظ «مقام ثبوت» جداً دارای مشکل است؛ لذا باید ظاهر روایات را در «مقام اثبات» توجیه نماییم.

مجدداً به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فالمسأله ثبوتاً مشكله جداً كما ذكر ذلك جمله من الفقهاء بحيث قد يطمئن الانسان بملاحظه مجموع الجهات أن المراد من هذه الروایات ليس ظاهرها الاوّلی»^(۲)

پس مساله در واقع جداً مشکل است همان طور که این مطلب را عده ای از فقهاء ذکر فرموده اند به گونه ای که با ملاحظه ی مجموعه ای از جهات، انسان اطمینان پیدا می کند که منظور این روایات، ظاهر اولی شان نیست.

همان طور که ملاحظه می شود، ایشان می فرمایند:

اصل اینکه مسئله ثبوتاً دارای مشکل است، قبلاً توسط برخی از فقهای ماضی (قدس ره‌ما) مانند مرحوم محقق اردبیلی (رحمه الله) در کتاب «مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان» مورد توجه واقع شده است. البته لازم به ذکر است، مرحوم مقدس اردبیلی (رحمه الله) به هیچ یک از نکات فقیه معاصر - دامت برکاته - اشاره ای نکردند و صرفاً می فرمایند:

«مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان»

«هذه مسأله مشكله، لانها خلاف ظاهر القرآن»^(۳) این مسئله‌ها مسائل مشکل است؛ زیرا با ظاهر «قرآن» سازگاری ندارد.

ص: ۳۵۸

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶

۲- (۲). ر. ک. به: همان، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶

۳- (۳). ر. ک. به: مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، مقدس اردبیلی (رحمه الله)، ج ۱۱، ص: ۴۴۳.

بر اشکال اول فقیه معاصر - دامت برکاته - شش مناقشه وارد است؛ اما قبل از آن باید مقدمه ای را در ضمن دو نکته مطرح کنیم. آن دو مقدمه عبارتند از:

* اولاً: ظاهراً این اشکال مهم ترین ملاحظه و اشکالی است که فقیه معاصر - دامت تأییداته - ایراد می کنند.

* ثانیاً: روش ایشان، یک روش استنباطی خوب و جدیدی است، لذا باید از ایشان و اصل روشی که پیاده فرمودند و زحمتی که کشیده اند، تقدیر شود؛ چون شایسته و بایسته فقیه نیست تا به مجرد این که روایتی در معنایی ظهور داشته باشد، بلافاصله تسلیم ظاهر آن شود؛ یعنی شأن فقیه و انتظار از او همین است که تدقیق و تحقیق نماید که، آیا قرائن دیگری، خلاف ظاهر آن روایت وجود دارد یا خیر؟

اما با وجود این دو نکته، بر اولین اشکال و ملاحظه ایشان، «شش» مناقشه وارد است.

اولین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

* اولاً: درباره استبعادی که ایشان از نکات مزبور، استخراج کردند، باید گفت: «مجرد استبعاد» موجب رفع ید از ظاهر روایات نمی گردد؛ یعنی صرف آنکه ظاهر روایتی، ظهور در معنای مستبعدی نزد ما داشته باشد، دلیل رفع ید از ظاهر آن روایت نمی شود.

* ثانیاً: پر واضح است که ما از «واقع» خبر و اطلاعی نداریم و جهات و نکات اصلی در باب تشریح را نمی دانیم؛ پس تا زمانی که «استحاله ثبوتی» نداشته باشیم، نمی توانیم از مقام اثبات «رفع ید» نماییم؛ به عنوان مثال: در «قرآن

* کریم»، کلمه «ید» در آیه ی شریفه ی **يُدُّ اللّٰهُ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ (۱)** ظهور در دست معمولی دارد؛ اما چون در محل خود ثابت شده که جسمیت خداوند متعال (تعالی) محال است؛ بنابراین با توجه به این دلیل، در ظاهر آیه ی شریفه، تصرّف

ص: ۳۵۹

می نماییم.

به هر روی، فقیه معاصر - دامت برکاته - در این مسئله، صرفاً نکاتی را ذکر فرموده اند که مقداری «استبعاد» دارد و روشن است که «صرف استبعاد» نمی تواند برای فقیه دلیل باشد، یعنی فقیه نمی تواند به «صرف استبعاد خود» اعتماد نماید.

دومین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

در کلمات فقیه معاصر - دام عزه - «تهافت» وجود دارد؛ زیرا ایشان:

* ابتداء می فرمایند: «این نکات در روایات وجود دارد و با وجود این نکات باید از ظاهر آن ها رفع ید نماییم».

اما:

* در انتها از رفع ید، استدراک نموده و می گویند: «نزد طائفه ی امامیه یک مطلب مسلم است و آن اینکه اگر زوجه ذات ولد نباشد، از عین زمین خانه محروم است؟! (رحمه الله)

مجدداً به «کلام اولیه» و «استدراک» ایشان توجه فرمایید:

«فالمساله ثبوتاً مشکله جداً... بحيث قد یطمئن الانسان بملاحظه مجموعه الجهات، ان المراد من هذه الروایات لیس ظاهرها الاولی...» (۱) «نعم، حرمانها من عین العقار والبناء فی الجملة وفي أرض الدار فحسب بنحو یحفظ فیہ حق سائر الورثه کی لا یفسد علیهم إرثهم وفي خصوص ما إذا لم

تکن ذات ولد لعلّه أمر مسلم من قبل الطائفه» (۲) پس مساله در واقع جداً مشکل است... به گونه ای که با ملاحظه ی مجموعه ای از جهات، انسان اطمینان پیدا می کند که منظور این روایات، ظاهر اولی شان که همان محرومیت زوجات از عقار، عیناً و قیمتاً می باشد، نیست.

بله محرومیت زوجه از عین عقار و ساختمان در بعضی موارد و فی الجملة است و در

ص: ۳۶۰

۱- (۱) . ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از

صفحه ی ۳۲ تا ۳۶

۲- (۲) . ر. ک. به: همان.

زمین خانه به حسب آن استبه طوری که در آن حق سائر ورثه حفظ می شود تا ارث شان فاسد نشده و از بین نرود و در خصوص زوجه ای که دارای اولاد نیست شاید این مطلب از جانب طائفه امر مسلمی است.

بنابراین، شایسته است در پاسخ به ایشان بگوییم:

* اولاً: مگر شما نکاتی را که به عنوان اشکال ثبوتی مطرح فرمودید، فراموش کردید؟

* ثانیاً: شما که فرمودید: «چطور مسئله ی به این مهمی، در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطرح نبوده؟»؛ حال اگر شما، همین مقدار از کلام خودتان را بپذیرید و به قول خود ملتزم باشید، باز این اشکال باقی است که بالا-خره، چرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در زمان حیات مبارکشان با اینکه مسئله ی «ارث» مورد ابتلا-مردم بوده، نفرمودند که: «زوجه ی غیر ذات ولد از عین عقار محروم است؟!؛ لذا نکات شش گانه ای که در ابتدای بحث مطرح کردید، - به خصوص اولین نکته - باین استدراکی که بعداً آن را بیان کردید، سازگار نیست.

* ثالثاً: در جواب ایشان - که در ادامه عبارتشان می گویند: «کما انه لا ینافی النکات التی اشرنا الیها»^(۱) - می گوییم: مگر می شود استدراکی که از کلام خویش نمودید، با آن نکات شش گانه منافات نداشته باشد؟!؛

سومین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

ایشان با قرینه قرار دادن این استدلال که: «اکثر روایات دال بر حرمان زوجه از عقار، از امام باقر و صادق (علیه السلام) صادر شده است»؛ نتیجه گرفتند که: ائمه ی قبل از صادقین (علیه السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این مسئله اشاره ای نفرموده اند؟!؛

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«وعلی ای حال لا عین ولا اثر لهذا الحکم فی الروایات الواردة عن امیر المؤمنین (علیه السلام) و

ص: ۳۶۱

سائر الائمة (عليه السلام) الى زمان الصادقين (عليه السلام) ولا من بعدهما»^(۱). «وفى حكومه النبى (صلى الله عليه و آله) واميرالمومنين العادله (عليه السلام)، فلايين حكم الله وتعطى حقوق سائر الورثه للزوجه الى عهد الصادقين (عليه السلام)...»^(۲) به هر حال تا زمان امامين صادقين (عليه السلام) هيچ اثرى از اين حكم (حرمان) در روايات وارده از اميرالمومنين (عليه السلام) و غير ايشان وجود ندارد و نيز بعد از زمان صادقين (عليه السلام)، چيزى وجود ندارد.

و در زمان حكومت پيامبر (صلى الله عليه و آله) و اميرالمومنين عادل (عليه السلام)، حكم خدا تبين نمى شود و حقوق سائر ورثه به زوجه داده مى شود تا زمان امام صادقين (عليه السلام).

هر چند كه قبلاً فرموده بودند: «روايات و احكام زيادى درباره ي ميراث، از اميرالمومنين (عليه السلام) صادر شده است؟!»

«رغم أنّ مسائل الميراث قد صدرت فيها روايات وأحكام كثيرة عن أمير المؤمنين (عليه السلام)»^(۳) به رغم اينكه در مسائل ميراث روايات و احكام زيادى از اميرالمومنين (عليه السلام) صادر شده.

به رغم اينكه در مسائل ميراث روايات و احكام زيادى از اميرالمومنين (عليه السلام) صادر شده.

البته قبل از ايشان، مرحوم آيت الله بروجردى (رحمه الله) نيز به اين نکته اشاره کرده بودند؛ به هر حال مفهوم كلام فقيه معاصر - دامت تأييداته - اين است كه مى فرمايند: «على رغم اينكه ما در مسائل ميراث، روايات فراوانى از اميرالمؤمنين (عليه السلام) در اختيار داريم؛ چرا آن حضرت به اين مسئله هيچ اشاره اى نفرموده اند [!؟]»

همان طور كه روشن است، دو اشكال در اين مطلب كه فقيه معاصر - دامت بركاته - اعتماد زيادى به آن دارند، وجود دارد:

ص: ۳۶۲

۱- (۱) . ر . ك . به: همان

۲- (۲) . ر . ك . به: همان

۳- (۳) . ر . ك . به: همان

در خصوص مسائل ارث اگر از ابتداء تا انتهای روایات آن را، مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه خواهیم رسید که:

* اولاً: مسائل مسلم فراوانی در باب ارث وجود دارد که مورد قبول همه فقهاست.

* ثانیاً: عمده روایاتی که در باب ارث، به دست ما رسیده از «صادقین (علیه السلام)» است؛ بدین معنا که تعداد روایات صادقین (علیه السلام) بیشتر از روایاتی است که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دست ما رسیده است؛ به عنوان مثال:

۱. مرحوم شیخ حر عاملی (رحمه الله) در «کتاب الارث» کتاب «وسائل الشیعه»، باب اول از موانع ارث یعنی: «بَابُ أَنَّ الْكَافِرَ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذَمِّيًّا وَ الْمُسْلِمُ يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ الْكَافِرَ» (۱) مجموعاً «بیست و چهار»، روایت نقل کرده است که از میان آن ها:

- «نوزده» روایت از صادقین (علیه السلام) است؛

- «دو» روایت - که یکی از آن ها مرسله است - از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است؛

- «یک» روایت نیز، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که البته این روایت قضاوتی از قضاوت های امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که توسط امام

صادق (علیه السلام) نقل شده است.

قابل توجه اینکه: «کفر» به عنوان یکی از موانع ارث، در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بسیار زیاد مطرح بوده است؛ زیرا، چه بسا، پدری مسلمان می شده ولی فرزندانش در حالت کفر باقی می ماندند و یا بالعکس؛ پس در چنین مسئله ی مهمی

آیا می توان ادعا نمود که چرا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها «دو» روایت

ص: ۳۶۳

وجود دارد؟! و

یا:

- آیا می توان ادعا نمود که چرا از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تنها «یک» روایت وجود دارد؟ که البته آن را هم امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است؟! و

یا از این بالاتر:

- آیا می توان ادعا نمود که چرا «اکثر» روایات، از صادقین (علیه السلام) است؟! و

۲. در کتاب «مسند امام علی (علیه السلام)» - که در این اواخر به چاپ رسیده است، در چهار جلد از آن، یعنی مجلدات «بیست»، «بیست و یک»، «بیست و دو» و «بیست و پنجم» - روایات ارث از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است، که در:

- جلد بیستم، تعداد «صد و بیست و یک» روایت؛

- جلد بیست و یکم، تعداد «سی و پنج» روایت؛

- جلد بیست و دوم، تعداد «بیست و پنج» روایت؛

- جلد بیست و پنجم، تعداد «صد و چهل و چهار» روایت؛

و در مجموع به «سیصد و بیست» حدیث می رسد و قاعدتاً باید بسیاری از آن ها مکرر باشد؛ لکن در جلد «بیست و ششم» کتاب «وسائل الشیعه»، دوازده باب وجود دارد که احادیث آن مجموعاً، به بیش از «هفتصد» حدیث می رسد که در میان آن ها بیشتر از «پنجاه» حدیث، از غیر صادقین (علیه السلام) نیست.

بنابراین، اگر مدعی ادعا کند که: در کتاب الارث کتاب «وسائل الشیعه»، اکثر روایات ارث، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) صادر شده است.

پاسخ این است که: این ادعای مدعی، باطل است؛ زیرا فقط «بخش قلیلی» از روایات ارث از امیرالمؤمنین (علیه السلام) صادر شده و «بخش کثیری»

از روایات، از امام باقر و صادق (علیه السلام) صادر شده و به دست ما رسیده است.

بله؛ اگر ایشان در نکته مطروحه می فرمودند: چگونه امیرالمؤمنین (علیه السلام) که «نود درصد» مسائل و مطالب ارث را بیان فرموده اند، چرا مسئله ی «محرومیت از عَقار» را بیان نفرموده اند؟

ما در جواب ایشان می گفتیم: این نکته وجهی برای «استبعاد» دارد؛ امّا برای این نکته ای که مطرح فرمودید، مجالی برای استبعاد وجود ندارد؛ زیرا، همان طور که روشن شد اکثر روایات در این باره از سوی صادقین (علیه السلام) صادر شده است.

دومین اشکال در سومین مناقشه بر اشکال اول بعضالفقهاء

* اولاً: اگر استدلال ایشان را که فرمودند: «چرا ائمه ی قبل از صادقین (علیه السلام) یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به این مطالب اشاره ای ننموده اند؟!»، به عنوان دلیل بپذیریم، در بسیاری از مسائل و فروعاً دیگر نیز دچار مشکل خواهیم شد؛ مثلاً:

- در خصوصیات «حجّ»، اکثر روایات از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) است و حتی در یک روایتی که راوی آن «زراره بن اعین» است، وی به امام صادق (علیه السلام) عرض می کند، ای سرور و آقای من، چه سال است که من خدمت شما هستم و از شما مسائل حج را سؤال می کنم، امّا هنوز این مسائل تمام نشده است؛ ولی آن حضرت (علیه السلام) پاسخ لطیفی به وی داده و فرموده اند: خانه ای که دو هزار سال قبل

- از خلقت آدم (علیه السلام) محلّ طواف ملائکه بوده، چگونه توقع داری احکام آن را با چهل سال بفهمی؟

اصل روایت چنین است:

«مَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أُعَيْنَ عَنْ أَخِيهِ زُرَّارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ فِي الْحَجِّ مُنْذُ أَرْبَعِينَ

ص: ۳۶۵

عَاماً فَتُفْتِنِي، فَقَالَ يَا زُرَّارَةَ بَيَّتْ حُجَّجَ إِلَيْهِ قَبْلَ آدَمَ بِالْفَيْ عَامٍ تُرِيدُ أَنْ تَفْنِي مَسَائِلَهُ فِي أَرْبَعِينَ عَاماً [؟]» (۱) محمد بن علی بن حسین بن بابویه به اسناد خویش از بکیر بن اعین از برادرش زراره نقل می کند که او به امام صادق عرض کرد: خدا مرا فدای شما قرار دهد درباره ی مسائل حج چهل سال است که از شما می پرسم و شما جوابم را می دهید [کنایه از اینکه تمام نشده است]؛ امام (علیه السلام) فرمود: ای زراره، خانه ای که قبل از خلقت آدم (علیه السلام) دو هزار سال در آن حج گزارده شده؛ آیا می خواهی مسائلتش را در چهل سال برای تو بازگو کنم؟!

پس، بنابر استدلال فقیه معاصر - حفظه الله تعالی - در این مورد نیز، باید اشکال ایشان جاری باشد؟! ولی آنجناب، در اینجا این اشکال را جاری نمی دانند؟!

- در باب «خمس»، پیرامون «ارباح مکاسب»، قبل از صادقین (علیه السلام) روایات بسیار کمیدر اختیار داریم؛ پس، ایشان در اینجا هم باید اشکال را وارد بدانند؟! که وارد نمی دانند؟!

- در مورد «مطاف»، که حد آن بین «بیت» و «مقام» است، روایاتش را صادقین (علیه السلام) نقل کرده اند؛ پس، به صرف ادعای اینکه چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمومنین (علیه السلام) مسئله ی به این مهمیرا بیان نفرموده اند؛ آیا می توان روایاتش را کنار گذاشت؟

ثانیاً: فقیه معاصر - دامت برکاته - نه تنها به این نکات، اکتفا نکردند، بلکه آن ها را قرینه قرار دادند بر اینکه: «روایاتی که از صادقین (علیه السلام) رسیده، باطل است؟! و یا اینکه فرمودند: «باید آن ها را توجیه کرد»؟!»

از این رو، به ایشان عرض می نمایم که: این چه ملاحظه و فرمایشی است که مطرح می کنید؟! چه اینکه، کثیری از روایات فقه اهل بیت (علیه السلام) همین گونه است؛ بنابراین استدلال فقیه معاصر - دام بقائه -، از اساس، غیر منطقی و غیر

ص: ۳۶۶

قابل قبول است.

چهارمین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

* اولاً: ذکر برخی از این نکات، از ایشان بسیار عجیب و تعجب آمیز است؛ چوندر بعضی از کلمات اهل سنت نیز همین ایراد وجود دارد؟! چه اینکه آن ها در اعتراض بهامامیه می گویند: شما با این نظر، «رُبْع» و «ثُمْنی» که خداوند متعال (جل جلاله) برای زوجه قرار داده، را تغییر می دهید؟!

ثانیاً: در کلمات ایشان، استدلالی نهفته است که در ضمن یک سؤال و جواب به آن خواهیم پرداخت:

- سؤال: ایشان می فرمایند: چنانچهقائل شویم، زوجه از زمین خانه مسکونی یا مطلق اراضی محروم است، سهامی که خداوند (جل جلاله) معین کرده، بهم می خورد؛ زیرا پروردگار متعال (جل جلاله) فرموده است: وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ (۱)

بنابراین:

* اگر «مِمَّا تَرَكْتُمْ» را جمیع ماترک در نظر بگیریم، «ربع» یک اندازه ی خاصی می شود.

* اگر «مِمَّا تَرَكْتُمْ» را بدون عقار در نظر بگیریم، «ربع» کمتر می شود!

* اگر بخواهیم فتوای مشهور را حفظ کرده و بگوییم زوجه

* از «ربع» یا «ثمن» در سیاق منقولات ارث می برد، سهم زوجه کم می شود! به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«وفی ان سهم الزوج والزوجه انما هو من السهام المؤکده التي لا يمكن ان ينقص عما حدد فی القرآن من النصف والرابع والثمن وان الله قد ادخل الزوج والزوجه علی جمیع

ص: ۳۶۷

و روایات در این که سهم زوج و زوجه از سهام موکده ای است که نمی شود از آنچه در قرآن آمده (نصف، یک چهارم و یک هشتم) کمترش کرد و همانا خداوند زوج و زوجه را با همه ی طبقات ارث همراه کرد.

- جواب: پاسخ این نکته هم این است که، از ایشان می پرسیم اگر نزاع بدین گونه مطرح نباشد در امثال مثالهای زیر چه می فرمایید؟ مثلاً:

* زوجه ای که جمیع ماترک شوهرش ده میلیون تومان است؛ با زوجه ای که جمیع ماترک شوهرش یک میلیون تومان است و نیز زوجه ای هم که جمیع ماترک شوهرش صد هزار تومان باشد؛ آیا صحیح است که بگوییم: «سهم هر یک از زوجه ها کم می شود»؟!

* اگر مردی نسبت به ثلث اموالش وصیت کند، آیا صحیح است که بگوییم در اینجا «ربع» زوجه اش کم می شود؟! لذا این چه استدلالی است که می گویند: «سهم زوجه کم می شود»؟! خیر این گونه نمی شود و این استدلال ایشان از اساس دارای اشکال است؛ زیرا شارع مقدس برای ارث زوجه، عنوان «مشاع» را قرار داده است. پس مِمَّا تَرَکْتُمْ بدین معناست که «هر چه» که هست، چه ربع باشد و چه ثمن؛ لذا عنوان «مشاع» مطابق با شرایط، «قابل تغییر» است.

پنجمین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

در این مناقشه به فقیه معاصر - دامت توفیقاته - می گوئیم:

* اولاً: در مجموع این روش استنباطی و اجتهادی، - هر چند برای آن، بسیار زحمت کشیده اید - از قبیل «اجتهاد در مقابل نص» است؟! چون در اینجا

ص: ۳۶۸

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶.

* نصوصی وجود دارد که نمی توان از آن ها رفع ید نموده و دست کشید.

* ثانیاً: پر واضح استبه صرف ادّعی اینکه: «ذهن ما و جامعه نمی تواند بپذیرد»، نمی توان اشکال های این چینی را به روایات وارد نمود و یقیناً مدعیات شما صحیح نیست.

* ثالثاً: مسلم است که ذهن ما، شما و جامعه، توان مقابله با این نصوص را نداشته و ندارد.

ششمین مناقشه بر اشکال اول بعض الفقهاء

در اینکه:

* منظور امام (علیه السلام) از جمله ی «إِذَا وُلِّينَا فَلَمْ يَرْضَوْا ضَرَبْنَاَهُمْ بِالسَّوْطِ» (۱) و یا جمله «إِذَا وُلِّينَاهُمْ ضَرَبْنَاَهُمْ بِالسَّوْطِ» (۲) چه بوده است؟

و یا:

* منظور سائل از «مردم»، در جمله ای که به امام (علیه السلام) می گوید: «إِنَّ النَّاسَ لَا يَرْضَوْنَ بِهَذَا» (۳) و یا از جمله ی «إِنَّ النَّاسَ لَا يَأْخُذُونَ بِهَذَا» (۴) چه کسانی بوده؟ آیا منظور ویا از مردم، «مردم زمان صدور» بوده یا «مردم زمان ظهور»؟

* پاسخ روشن است؛ چه اینکه، مسلماً مراد سائل از مردم، «مردم زمان صدور» بوده، نه «مردم زمان ظهور» و منظور امام (علیه السلام) از اینکه می فرمایند: «ضَرَبْنَاَهُمْ» نیز بدین معناست که ائمه (علیه السلام) این حکم خدا را پیاده می کنند، چون تعدی از حدود خدا مشکل آفرین است و ائمه (علیه السلام) پای بیان و اجرای آن ایستاده اند.

بنابراین به ایشان می گوئیم: کدام فراز از این روایات، با «زمان ظهور» ارتباط و سازگاری دارد که آن را مطرح فرموده اید؟!

ص: ۳۶۹

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸ روایت هشتم

۲- (۲). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰ روایت یازدهم

۳- (۳). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸ روایت هشتم

۴- (۴). ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰ روایت یازدهم.

البته نکات مطروحه ایشان، اشکالات دیگری هم دارد، که شایسته است محققین محترم، پیرامون آنتحقیق و تدبر نمایند «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْمُهَاجِرَاتِ إِلَى الصَّوَابِ».

دومین اشکال از فقیه معاصر در رد فتوای مشهور

از دومین اشکال ایشان نیز، چهار نکته قابل استخراج است که خلاصه ی آن ها با اندکی تغییر چنین است:

اولین نکته مستخرجه از دومین اشکال فقیه معاصر

* اولاً: نسبت بین آیه شریفه «وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُم (۱)» و روایات نافیه «تخصیص» و «تقیید» نیست؛ بلکه از قبیل «تعارض ظاهر و اظهر» یا «تعارض ظاهر و صریح» است؛ بدین معنا که وقتی گفته می شود: زوجه هیچ چیز از عَقَار را، ارث نمی برد - «لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً» (۲) - پس سهم او از «ربع» و «ثمن» ترکه نیز کمتر می شود و «تقیید» سهم او به «ربع» و «ثمن» از «هر آنچه» از ترکه ارث می برد نه از «همه ترکه»، - اگر چه عنوان رُبْع و ثمن حفظ می شود - خلاف «مقام تحدید» است.

* ثانیاً: تعیین سهم زوجه، با نسبت و فروض به معنی اختلال میزان در فرائض و سهام اوست و این ادعا به کلامی لغو شبیه تر است و ربطی به باب تخصیص و تقیید ندارد... و بنابر قول به ارث زوجه از قیمت زمین - که مختار سید مرتضی (رحمه الله) است - اختلال سهام و فرائض، بوجود نمی آید، ولی مخالف ظاهر

* خطاب است که سهم الارث زوجه را در عین، مشاع می داند... و به عبارت دیگر می توان گفت:

- از یک طرف روایات نافیه ی زوجه از عَقَار:

* در ارث نبردن زوجه از «عین زمین» تصریح دارند؛

ص: ۳۷۰

۱- (۱). سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۱۲

۲- (۲). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

* در ارث نبردن او از «قیمت زمین»، ظهور دارند. و:

- از طرف دیگر آیه ی شریفه:

* در ارث بردن زوجه از «قیمت زمین» صراحت دارد؛ اما:

* در ارث بردن او از «عین زمین» ظهور دارد؛ بنابراین، در این حال، از هر یک از «ظهور» دلالات آیه و روایات به نفع «صراحت» هر کدام از آن ها، دست می کشیم.

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«وهذه المخالفة ليست بمستوى التخصيص والتقييد ليقال بانه لا محذور فيه، اذ يمكن تقييد او تخصيص عمومات الكتاب الكريم بالخبر الصحيح، كيف ومجموع هذه الاخبار قد يبلغ حد الاستفاضة، بل بمستوى المخالفة لظهور قوی كالصریح، لان الزوجه اذا كانت لا ترث من العقار شيئاً فلا محاله سوف يقل سهمها عن الربع والثلث للتركة وتقييد ذلك بالربع والثلث مما ترث منه من التركة لا- كل التركة وان كان يحفظ عنوان الربع والثلث الا ان هذا عندئذ يكون خلاف مقام التحديد وتعيين السهام بالنسب والفروض، ای يوجب اختلال الميزان للفرائض والسهام ويكون اشبه بالالغاز والتعميه حيثئذ وليس بابه باب التقييد والتخصيصكم فرق بين ان يقول احد: اكرم العالم ثم يبين في دليل منفصل ان مقصوده غير الفاسق من العلماء، وبين ان يقول: اجعلوا اموالى نصفين مثلاً نصفها لزيد ونصفها لعمرو، ثم يقول في دليل منفصل: مقصودى من نصفها لزيد نصف مالى المنقول فقط لا كل اموالى، فان هذا يوجب الغاء التحديد بالتنصيف المبين اولاً عرفاً، لا التقييد والتخصيص.

نعم، على القول بارثها من قيمه الارض الذى هو مختار السيد المرتضى لا يلزم اختلال السهام والفرائض وانما مخالفة ظهور الخطاب فى كون السهم بنحو الاشاعه من العين، فهو على حد التقييد ولعله من هنا صعب على السيد المرتضى القبول بمخالفة القرآن الكريم بالمستوى الاول رغم اقراره بصدور الروایات، بل واجماع الطائفة على ثبوت حرمان الزوجه من العقار اجماًلاً، فيجمع بين الروایات واجماع الطائفة وظاهر الروایات بما ذكره واعتبره عملاً بهما معا وجمعاً بين الدليلين القطعيين سنداً. وان شئت قلت: ان روايات

حرمان المراه من العقار صریحه فی عدم ارثها من عین الارض، اما عدم ارثها من قیمتھا ایضا فہی ظاہرہ فی ذلک ولیست صریحہ فیہ. والتعبیر بقولہ: «لا ترث من الارض شیئاً» ایضا قابل للحمل علی عدم ارث شی من اعیان الارض وتربتها، فلا ینافیارثھا من قیمتھا اذا کان هناک ظهور اقوی یقتضی ذلک وهو صراحہ الربع والٹمن مما ترکتم فی الایہ الشریفہ، فیرفع الید عن ظهور کل من دلالتی الایہ والروایات بصراحہ الاخر»(۱)

این مخالفت به مستوی تخصیص نیست تا گفته شود که محذوری در آن نیست؛ چرا که می شود تقیید یا تخصیص عمومات کتاب با خبر صحیح باشد؛ چرا نه در حالی که مجموع این روایات به حد استفاضه می رسند بلکه به مستوی مخالفت به خاطر ظهور قوی مانند صریح است؛ چرا که زوجه اگر از عقار چیزی نبرد به ناچار سهم او از ربع یا ثمن ترکه کاسته می شود؛ مقید کردن به ربع و ثمن آنچه از آنها ارث می برد نه کل ترکه، اگر چه عنوان ربع و ثمن را دارد لکن خلاف مقام تحدید و تعیین سهام با نسبت ها و فرض های شرعی است؛ یعنی موجب اختلال در میزان فرض ها و سهم هاست و بیشتر شبیه کلامی لغو در این مورد است و باب آن باب تقیید و تخصیص نیست؛ پس چه فرقی است بین اینکه کسی بگوید: عالم را اکرام کن، بعد در دلیل منفصلی معلوم شود که مقصودش غیر فاسق از علماستو بین اینکه بگوید اموالم را نصف کنید و نصف را به زید و نصف را به عمرو بدهید، بعد در دلیل مفصلی بگوید مقصود من از اینکه نصفش مال زید است، نصف مال منقول است نه همه اموالم! این معنایش آن است که عرفاً آن

نصف کردن اول، لغو باشد نه اینکه تخصیص بزند یا تقیید کرده باشد.

بله، بنا بر قول به ارث بردن زن از قیمت زمین که مختار سید مرتضی بود این کار تقیید محسوب می شود؛ شاید همین باعث شده که بر سید مرتضی مخالفت قرآن با بیان اول (ارث نبردن) سخت باشد به خاطر اقرار سید به صدور این روایات، بلکه اجماع طائفه به محرومیت زن از عقار؛ البته سید اجمالاً این گونه میان روایات، اجماع و ظاهر آیات جمع کرده با سخنی که فرمود و آن را عمل به هر دو و جمع میان دو دلیل قطعی السند دانسته است و اگر خواستی خواهی گفت: روایات محرومیت زن از عقار

ص: ۳۷۲

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶.

صریح اند در اینکه او از عین زمین ارث نمی برد اما اینکه از قیمت هم ارث نمی برد، روایات در این باره فقط ظهور دارند نه صراحت؛ و تعبیر اینکه از زمین هیچ چیز نمی برد نیز قابل حمل است بر اینکه: زوجه چیزی از اعیان و نفس زمین ها ارث نمی برد و این گونه هیچ منافاتی ندارد که زن از قیمت ارث ببرد؛ و وقتی ظهوری قوی تر در بین است که اقتضای ارث بردن از قیمت را دارد و آن ظهور صراحت ربع و ثمن از ترکه در آیه شریفه است پس رفع ید می شود از ظهور هر کدام از آیه و روایت به نفع صراحت دیگری.

دومین نکته مستخرجه از دومین اشکال فقیه معاصر

در باب اموال و حقوق، تفکیک بین «عین» و «قیمت یا مالیت» امری عرفی و معمول است؛ شاهد بر این مدعا، روایات داله بر محرومیت زوجه از «بناء»، «آجر» و «چوب» است و همان طور که روشن است، در این روایات، بین «عین» و «قیمت» در ارث زوجه، «تفصیل» صورت پذیرفته است. (۱)(۲) به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«ودعوی: ان التفکیک بین العین والمالیة فی تخصیص او تقیید الکتاب و ادله التوریث باخراج العین و ابقاء المالیة تحتها امر غیر عرفی؛ مدفوعه: بانه عرفی فی باب الاموال و الحقوق و یشهد له نفس روایات الحرمان فی البناء و الطوب

و الخشب حیث فصلت بین العین و المالیة فی ارث الزوجه منها» (۳)

و ادعای اینکه: تفکیک میان عین و قیمت، تخصیص یا تقیید کتاب و ادله توریث است به اینکه، عین را خارج می کند و قیمت را باقی می گذارد، امری غیر عرفی است؛ [این ادعا] دفع شده به اینکه این قضیه در باب اموال و حقوق عرفی است و شاهد آن هم خود روایات محرومیت در ساختمان و آجر و و چوب است که میان عین و مالیت در ارث زوجه از آنها فرق گذاشته اند.

ص: ۳۷۳

۱- (۱). ر. ک. به: همان

۲- (۲). ر. ک. به: همان

۳- (۳). ر. ک. به: همان، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶.

اینکه در روایات بیان شده که باید «قیمت بناء» را به زوجه پرداخت کرد، این کار در مقابل پرداخت نکردن «قیمت زمین»، به او نیست؛ بلکه این اعطا در قبال به ارث نرسیدن «عین زمین یا اصول عقار» به اوست؛ پس می توان از «قیمت زمین» به وی اعطاء نمود و بر این اساس، در روایات، اعطاء قیمت به عنوان «استثنا از عدم اعطاء اصول عقار» عنوان شده است.

بنابراین روایات تفصیل دهنده بین عین و قیمت، صراحت و تصریحی در عدم اعطاء قیمت عقار و زمین به زوجه ندارند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«ودعوی: ان تصریح روایات الحرمان باعطاءها من قیمه البناء وعدم اعطاءها من الارض يجعلها كالصریح فی حرمانها من قیمه الارض ایضا والا لكان یذکرها مع قیمه البناء.»

یدفعها: ان ذکر اعطاءها من قیمه البناء فی الروایات لیس فی قبال عدم اعطاءها من قیمه الارض، بل فی قبال عدم اعطاءها من اعیان اصول العقار والدور، فیمکن اعطاؤها من قیمتها ولهذا جاء ذلك بلسان الاستثناء عن عدم اعطاءها من العقار، فلیست روایات التفصیل صریحه فی عدم اعطاءها قیمه العقار؛ فلیست روایات التفصیل صریحه فی عدم اعطاءها قیمه العقار لکی یقال بعدم صحه هذا الجمع، بل سوف یاتی ان الروایات

التفصیل صریحه فی عدم اعطاءها قیمه العقار؛ فلیست روایات التفصیل صریحه فی عدم اعطاءها قیمه العقار لکی یقال بعدم صحه هذا الجمع، بل سوف یاتی ان الروایات

المفصله فیها قرائن تدل علی عدم حرمانها من قیمه العقار»^(۱)

و ادعای اینکه: روایات محرومیت تصریح دارند به اینکه از قیمت ساختمان به زوجه داده می شود و از زمین داده نمی شود آن را صراحت می بخشد که از قیمت زمین هم ارث نمی برد و الا- می بایست با قیمت ساختمان آن را مطرح کرد؛ دفع می شود که ذکر نکردن اینکه زوجه از قیمت ساختمان ارث می برد در مقابل ارث نبردن او از قیمت زمین نیست؛ بلکه در مقابل ارث نبردن او از اصول اعیان زمین ها و خانه هاست پس می شود به او از قیمت زمین ارث داد و برای همین است که با لسان استثناء آورده است

ص: ۳۷۴

که از عقار ارث نمی برد [الا...]. پس روایات تفصیل بین قیمت و عین صریحه نیستند در اینکه از قیمت عقار ارث نبرد تا گفته شود این جمع درست نیست؛ بلکه در ادامه خواهد آمد که روایات تفصیل دهنده قرائنی دارند که بر محروم نبودن زن از قیمت عقار تاکید می کند.

چهارمین نکته مستخرجه از دومین اشکال فقیه معاصر

تخصیص یا تقیید آیه بوسیله روایات نافیه، مستلزم «اختلال» در عنوان «ربع» و «ثمن» می شود و برای جلوگیری از این مخالفت شدید عرفی، صراحت آیه را قرینه بر تصرف در ظاهر روایات قرار می دهیم؛ البته این تصرف مانند سایر موارد جمع عرفی، از باب تصرف در ظاهر و حمل ظاهر بر نصاصت.

به هر روی نتیجه ی جمع عرفی این می شود که: روایات مانعه، بر ممنوعیت زوجه از ارث بردن از «خصوص عین زمین» حمل می شود، بنابراین از «قیمت زمین» به وی اعطاء می گردد.

شاهد چنین جمع نیز، «تعلیل وارده در مقام» است، مبنی بر اینکه، حکم محرومیت زوجه برای این است که زوجه، کسی را که موجب فساد در میراث می شود را بر ورثه وارد نکند؛ زیرا، ظاهر تعلیل مزبور این است که مواریث و منسوبین همان تعداد باشند، نه اینکه کسی بر آن ها اضافه شود و میراث از ترکه کمتر گردد و گر نه سزاوار بود که امام بگوید: «زوجه حقی در میراث ندارد و میراث نیز برای سایر وراث

است نه برای زوجه»

و خلاصه این تعلیل، صرفاً با محرومیت زوجه از «عین زمین» و بهره مندی او از «قیمت بناء» و «قیمت زمین»، مناسب است. به هر روی چنین جمعی که از ابتکارات سید مرتضی (رحمه الله) است بسیار متین و با تعلیلات وارده در اکثر این روایات، مناسب دارد.

و در انتها فقیه معاصر - دام عزه - می فرماید: پس فتوای سید مرتضی (رحمه الله) مبنی بر اینکه: زوج فقط از «عین زمین و عقار» محروم است، بدون اینکه از «قیمت زمین» محروم باشد، ثابت می شود؛ چه نظر سید (رحمه الله) شامل مطلق زوجات بشود و چه بر اساس

ص: ۳۷۵

صحیحہ ی ابن اذینہ صرفاً در خصوص زوجہ غیر ذات ولد باشد.

به اصل عبارت ایشان توجه فرماید:

«وهذا اسلوب من اسالیب الجمع العرفی وهو حمل الظاهر على الصریح او الاظهر عند التعارض ولا ینافی هذا الجمع كون الروایات اخص موضوعاً لكونها وارده فی خصوص الارض والعقار من التركة، فيكون مقتضى الصنائه التخصیص لا التصرف فی ظهور حکم الخاص، فان هذا انما یصح اذا لم یلزم من تقدیم الخاص سوى التقیید والتخصیص للعام لا الغاء عنوان الربع والثلث والخلل فيه والذى تكون مخالفته شدیدة جداً عرفاً والا كان العکس هو الاوفق بقواعد الجمع العرفی ومما قد یشهد على صحه هذا الجمع ما ورد فی الروایات المانعه من التعلیل بان ذلك لثلاث تدخل الزوجه علیالورثه من یفسد علیهم مواریتهم، فان ظاهر هذا التعلیل ان مواریتهم نفس المواریت والنسب، لا انه ترداد مواریتهم ویقل میراثها من التركة والا كان ینبغى ان یقول: لیس لها الحق فیها وانها میراثهم لا- میراثها. فالمقصود حفظ نفس مواریتهم المفروضه لهم من استثناء الزوج الجدید بها سواء فی ذلك البناء او الارض وهذا یناسب حرمانها من العین فقط وارثها من القیمه فی البناء والارض معاً، فهذا النحو من الجمع الذى صنعه السید المرتضی (رحمه الله) متین ومناسب مع التعلیل الوارد فی اکثر هذه الروایات. فیثبت مذهب السید المرتضی (رحمه الله) من حرمان الزوجه من عین العقار دون القیمه اما مطلقاً او فی خصوص

غیر ذات الولد بناء على العمل بصحیح ابن اذینہ القادماً بحثه، كما هو المشهور»^(۱)

و این شیوه ای از شیوه های جمع عرفی است و آن حمل ظاهر بر صریح یا اظهر استموقعی که تعارض می شود و این منافاتی ندارد که روایات اخص موضوعی باشند؛ چرا که روایات در خصوص زمین و عقار از ترکه وارد شده اند؛ پس مقتضای صناعت، تخصیص است نه تصرف در ظهور و حکم خاص؛ زیرا این فقط زمانی صحیح است که از تقدیم خاص جز تقیید و تخصیص برای عام نه الغاء عنوان ربع و ثمن و اخلال در آن لازم نیاید؛ و نیز آنچه که عرفاً مخالفت با آن شدید باشد و گرنه عکس آن موافق تر

ص: ۳۷۶

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۵ از صفحه ی ۳۲ تا ۳۶.

است با قواعد جمع عرفی و از آن چه که شاهد بر صحت این جمع [است] آن چیزی است که در روایات مانعه آمده است که تعلیل شده: این جمع برای آن است که زوجه بر ورثه کسی را که ارث آنها را از بین می برد داخل نکند؛ ظاهر این تعلیل است که موارث ایشان همان نفس موارث و نسب است نه اینکه موارث را زیاد کند و میراث ایشان را از ترک که کم کند و الا شایسته بود که بگوید حقی برای او در زمین نیست و زمین میراث آن هاست نه میراث او؛ پس مقصود حفظ خود موارث ایشان است که برای ایشان فرض شده است، از دست یافتن زوج جدید به آنها؛ و این مطلب در ساختمان یا زمینفرقی نمی کند و مناسب است با محرومیت زوجه از عین فقط و نیز مناسب است با ارث او از قیمت ساختمان و زمین با هم؛ پس این شکل از جمع عرفی که سید مرتضی بیان کرده است هم متین است و هم مناسب با تعلیلی است که در اکثر این روایات آمده؛ پس رای سید مرتضی ثابت می شود یعنی محرومیت زوجه از عین عقار و نه قیمت آن؛ حال یا به طور مطلق یا در خصوص زنی که اولاد ندارد البته بنا بر اینکه به صحیحه ابن اذینه که بحثش گذشت عمل شود، هم چنانکه مشهور است.

مناقشات وارده بر اشکال دوم فقیه معاصر

بر اشکالات ایشان چند ملاحظه و مناقشه وارد است.

اولین مناقشه بر اشکال دوم بعضی الفقهاء

* اولاً: چگونه آیه شریفه بر ارث زوجه از «جمیع ما ترک» زوج «صراحت» دارد؟ این از کجای آیه فهمیده می شود؟ آیا چنین ادعایی، بزرگنمایی نیست؟!

* ثانیاً: در مباحث پیشین پیرامون اطلاق آیه و رد آن بحث کردیم؛ اما اگر اطلاق آیه را بپذیریم صرفاً در ارث بردن زوجه از جمیع ما ترک میّت «ظهور» دارد و «تصریحی» به آن ندارد.

* ثالثاً: نظر منصفانه در «آیه» این است که:

- اولاً: آیه «ظهور در عین و قیمت» دارد.

- ثانیاً: آیه «ظهور در جمیع ما ترک میّت» دارد.

به عبارت دیگر، آیه «صراحتی» نسبت به هیچ یک از دو امر فوق ندارد، یعنی:

- همان طور که در آیه، نسبت به «عین و قیمت»، «صراحتی» وجود ندارد.

- همان طور نیز در آیه، نسبت به «جمیع ما ترک زوج»، «صراحتی» وجود ندارد.

* رابعاً: نظر منصفانه در «روایات» این است که:

- اولاً: شکی نیست که روایات در «محرومیّت زوجه از عَقار»، «صراحت» دارد و از این جهت، «اطلاق» آیه را «تقیید» می زند؛ امّا نسبت به «عین» یا «قیمت» اگر به دلالت قوی تر روایات از آیه قائل نشویم، لااقل قائل به تساوی با آن هستیم و هر دو، در مرتبه ظهور می باشند.

لکن با توجه به اینکه، اطلاق در روایات - در مورد عین و قیمت - «مقامی» و اطلاق در آیه «لفظی» است، لذا اطلاق مقامی بر اطلاق لفظی مقدم است؛ خصوصاً که، در روایات از تعبیر «شیئاً»^(۱) استفاده شده است؛ زیرا، این کلمه در امور مالی ظهور قوی تری در «نفی مطلق» دارد، بگونه ای که استثنا نمودن قیمت از عین، با فصاحت و

بلاغت منافات دارد، مثلاً اگر کسی بگوید: هیچ چیزی حق نداری بگیری - «انک لاتاخذ شیئاً» - و سپس بگوید: قیمت این مال را بگیر - «تأخذ قیمه هذا المال» - قطعاً چنین استعمالی رکیک و ناخوشایند است.

- ثانیاً: بطور کلی:

* چراو چگونه فاضل محترم، بین «عین» و «قیمت» در «روایات» فرق قائل شدند و محرومیّت زوجه از ارث را نسبت به عین، صریح و نسبت به قیمت، ظاهر دانستند؟!

ص: ۳۷۸

۱- (۱). تعبیر «شیئاً» در روایات: اول، دوم، چهارم، ششم، هفتم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم آمده است؛ البته در روایت دهم و هفدهم نیز تعبیر «شیء» آمده بود..

و نیز:

* چرا و چگونه ایشان، بین «عین» و «قیمت» در «آیه» فرق قائل شدند و ارث را نسبت به قیمت، صریح و نسبت به عین، ظاهر دانستند؟! به هر روی، انصاف مطلب این است که، وجه و توجیه قاعده مندی برای این فرق وجود ندارد؛ پس باید تدبیر کرد.

دومین مناقشه بر اشکال دوم بعض الفقهاء

مستدل بین دو امر خلط نموده است:

* امر اول: اینکه آیه شریفه، در مقام «تحدید» و «تعیین سهام» است و محرومیت زوجه از عقار، عیناً و قیمه در روایات، موجب «تقلیل سهام» وی از رُبع یا ثمن می شود.

* ام - ر دوم: ملاحظه ی «ظهور» و «صراحت»، در هر کدام یک از «آیه» و «روایات».

توضیح خلط

* در امر دوم: که بحث از «ظهور» و «صراحت» مطرح شده است، هیچ گونه وجهی برای تقلیل و عدم آن وجود ندارد!

همان گونه که:

* در امر اول: که بحث از «تعیین» و «تحدید» مطرح شده است، هیچ گونه

* وجهی برای ظهور و صراحت وجود ندارد!

جواب امر اول

* اولاً: «تقلیل» منافاتی با مقام «تحدید» ندارد؛ زیرا سهم زوجه همان «ربع» یا «ثمن» است، ولی به نسبت آنچه که، عنوان ما ترک زوج بر آن صدق می کند؛ اما اینکه مقدار آن چقدر است؟ و در چه دایره ای قرار دارد؟ پاسخ این است که، در آیه، دلالتی در این زمینه وجود ندارد؛ زیرا نسبت به افراد و اموال، «متغیر» است، همچنانکه در مورد وصیت کردن به ثلث و عدم آن، چنین

*

تغییری بوجود می آید.

بنابراین معلوم می شود که «تقیید به غیر از عقار»، هیچ منافاتی با «مقام تحدید» ندارد، بخاطر اینکه در «مقام تحدید» است.

* ثانیاً: اگر بپذیریم «تقیید به غیر از عقار» منافات با مقام «تحدید» دارد، شکی وجود ندارد که حتی بنا بر مذهب شریف مرتضی (رحمه الله) نیز، نتیجه همان خواهد شد و دیگر بین مذهب سید مرتضی (رحمه الله) و مشهور فرقی وجود ندارد؛ حالشما چگونه می گوید که بنا بر نظر سید مرتضی (رحمه الله) اختلالی بوجود نمی آید؟! و الله العالم.

سومین مناقشه بر اشکال دوم بعض الفقهاء

* اولاً: کلام فقیه معاصر - دامت برکاته - که فرمودند: «التفکیک بین العین والمالیه... عرفی» یعنی تفکیک بین عین و قیمت «امری عرفی» است، بسیار نظر غیر معروفی است؛ چه اینکه تفصیل بین «عین» و «قیمت» در «بناء» و «آجر» «امری تعبدی» و «مستفاد از نص» است و اگر این روایات نبودند کسی تفصیلی بین «عین» و «قیمت» قائل نمی شد.

* ثانیاً: همچنان که نظر آن بزرگوار - دام عزه العالی - در مورد اینکه: «اعطاء قیمت بناء» به زوجه، در قبال «عدم اعطاء قیمت زمین» به وی نیست، بلکه در مقابل، «عدم اعطاء اصول زمین»، به زوجه می باشد، نظریه ی ناقصی است؛ زیرا، نفس «تفصیل» بین «عین آجر، بناء و چوب» و بین «قیمت آجر، بناء و چوب» خود

* قرینه ی واضحی بر «عدم تفصیل» بین «عین زمین» و «قیمت زمین» است و این امر جداً واضح است.

چهارمین مناقشه بر اشکال دوم بعض الفقهاء

جمع بین آیه و روایات بدین گونه که: «روایات را بر خصوص محرومیت زوجه از عین زمین و عدم محرومیت از قیمت آن حمل کنیم»، جمع عرفی نیست؛ زیرا در مباحث پیشین بیان شد که عرف، تفکیکی بین عین و قیمت در باب ارث نمی گذارد و به نظر می رسد که ظاهراً جمع عرفی، همان «تقیید آیه به غیر از زمین و

عقار» باشد که این تقیید باعث اختلال در سهام زوجه نمی شود.

پنجمین مناقشه بر اشکال دوم بعض الفقهاء

* اولاً: اینکه ایشان در انتهای کلامشان فرموده اند: «تعلیل وارده در روایات - مبنی بر اینکه زوجه فرد فاسده کننده میراث ها را داخل در ورثه نکند -، ظاهر در این است که میراث زوجه نیز همان میراث ورثه است» و این ظهور را شاهد بر جمع عرفی دانسته اند، از «متفاهم عرفی» بسیار دور است.

* ثانیاً: این ظهور چگونه می تواند شاهد بر جمع عرفی باشد، با اینکه مورد تعلیل عبارت است از: «کم شدن سهم ارث زوجه و محرومیت وی از خصوص عقار!»

در حالیکه تعلیل وارده، با محرومیت زوجه از عین و قیمت عقار تناسب دارد و گرنه اگر تعلیل مختص به خصوص عین بود، لغو می گردید؛ زیرا، اگر ورثه قادر بر اعطا قیمت نباشند، بناچار نتیجه این می شود که، فرد فاسد کننده میراث وارد حلقه ی وراثت می گردد!

سومین اشکال از فقیه معاصر در رد فتوای مشهور

این اشکال در ضمن «هفت قسمت» خلاصه می شود که فقیه معاصر - دامت برکاته - به عنوان اشکال سوم بر رد فتوای مشهور یادآور شده اند، که هر یک به شرح زیر است:

اولین قسمت از اشکال سوم فقیه معاصر

برخی از روایات، صرفاً در محرومیت زوجه از «عین زمین» ظهور دارند؛ همچون:

أ. روایت پنجم: یا صحیحه ی فضلالی خمسسه که امام (علیه السلام) در آنجا فرموده اند:

«أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرِكَهِ زَوْجِهَا مِنْ تُرْبِهِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَ الطُّوبَى وَ

الْخَشْبُ قِيمَةٌ فَتُعْطَى رُبْعَهَا أَوْ ثُمْنُهَا» (۱) زوجه از نفس زمین خانه ارث نمی برد، مگر از قیمت آجر و چوب آن، به اندازه ربع یا ثمن قیمت آن.

ب. روایت هشتم: یا روایت یزید صائغ که امام (علیه السلام) در آنجا فرموده اند:

«قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ النَّسَاءِ هَلْ يَرِثُنَّ مِنَ الْأَرْضِ فَقَالَ لَا وَ لَكِنَّ يَرِثُنَّ قِيمَةَ الْبِنَاءِ» (۲) ج. روایت یازدهم: که مجدداً از یزید صائغ است و امام (علیه السلام) در آنجا فرموده اند:

«يَقُولُ إِنَّ النَّسَاءَ لَا يَرِثُنَّ مِنْ رِبَاعِ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لَكِنَّ لَهُنَّ قِيمَةَ الطُّوبِ وَ الْخَشْبِ» (۳) د. روایت پانزدهم: یا روایت موسی بن بکر واسطی که امام (علیه السلام) در آنجا فرموده اند:

«لَمَا تَرِثُ امْرَأَةٌ مِمَّا تَرَكَ زَوْجُهَا مِنْ تَرْبَةِ دَارٍ وَ لَمَا أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يَقْوَمَ الْبِنَاءُ وَ الْجِدْوَعُ وَ الْخَشْبُ فَتُعْطَى نَصِيبَهَا مِنْ قِيمَةِ الْبِنَاءِ فَأَمَّا التَّرْبَةُ فَلَا تُعْطَى شَيْئاً مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تَرْبَةَ دَارٍ» (۴) آنچه از ظاهر «اضافه ی منع» به «ترت دار و ارض» استفاده می شود، این است که، امام (علیه السلام) به «عین زمین» و «ذات خاک» نظر داشته است، نه اموالی که بعداً در زمین اضافه شده و بر روی آن بوجود می آید و نه مالیت و قیمتی که نتیجه ی احیاء و ساختن است و به همین خاطر امام (علیه السلام) استدراک خویش را با «استثنا متصل» بیان فرموده اند؛ همچون: «

إِلَّا أَنْ يَقْوَمَ الطُّوبُ...» و «إِلَّا أَنْ يَقْوَمَ الْبِنَاءُ...» لذا با وجود اینکه «آجر» و «چوب» از جنس زمین نیستند، پس چگونه از زمین استثناء شده اند؟

به اصل عبارت ایشان توجه فرماید:

ص: ۳۸۲

۱- (۱) . ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۷

۲- (۲) . ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۰۸

۳- (۳) . ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۰

۴- (۴) . ر. ک. به: همان، ج ۲۶، ص ۲۱۱.

«ان جمله من الروایات المتقدمه لیست ظاهره فی حرمان الزوجه من ارث الارض عینا و قیمه، بل عینا فقط، من قبیل صحیحہ الفضلاء المتقدمه حیث قال فیها الامام (علیه السلام): «ان المرأه لا ترث من ترکه زوجها من تربه دار او ارض (وارض) الا ان یقوم الطوب والخشب قیمه فتعطى ربعها او ثمنها».

ومثلها روايه الواسطی: «لا ترث امرأه مما ترک زوجها من تربه دار و لا ارض الا ان یقوم البناء و الجذوع و الخشب فتعطى نصیبها من قیمه البناء، فاما التربه فلا تعطى شیئا من الارض و لا تربه دار». ومثلها روايه الصائغ. فان الظاهر من اضافه المنع الی تربه الدار و الارض ان النظر الی عین الارض و ترابها ای ذاتها لا ما قد یتولد فیها و علیها من الاموال الاضافیه حتی المالیه و قیمه نتیجه الاحیاء و البناء و لهذا استدرك بلسان الاستثناء فقال: الا ان یقوم البناء و الجذوع و الخشب او الطوب آوهی الاجر و نحوها» (۱).

تعداد زیادی از روایات سابقه در محرومیت زوجه از ارث زمین عیناً و قیمتاً ظاهر نیستند؛ بلکه فقط در عین ظهور دارند مثل صحیحہ فضلاء سابق، آن جا که امام گفته است: «همانا زن ارث از ترکه شوهرش از نفس خانه یا زمین نمی برد مگر اینکه آجر یا چوب آن قیمت گذاری شود پس ربع یا ثمن آن به او داده شود» و مثل آن روایت واسطی: «زنی از ترکه شوهرش ارث نمی برد از نفس خانه و زمین مگر آن که ساختمان و تیرها و چوب های آن قیمت گذاری شود پس نصیب او را از قیمت بناء داده می شود اما خاک، پس چیزی از زمین و خاک به او داده نمی شود» و مثل آن روایت صائغ ظاهر از اضافه ی منع به خاک خانه و زمین این است که منظور خود زمین و خاک آن یعنی

ذات آن است نه آنچه بر روی زمین بوجود می آید یا بر آن می روید یعنی اموال اضافی حتی مالیت و قیمت نتیجه ی احیا زمین و ساخت بنابر آن است و برای همین با استثناء استدراک فرموده و گفته اند: مگر آنکه ساختمان، تیرها و چوب و آجر و... قیمت گذاری شود.

مناقشه بر قسمت اول اشکال سوم بعضالفقهاء

ملاحظاتى درباره این قسمت از کلام فقیه معاصر - دامت برکاته - وجود دارد و

ص: ۳۸۳

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه ی ۱۱.

آن اینکه:

* اولاً: اگر نگوییم «جمع» روایات، حداقل خواهیم گفت، «اکثر» روایات باب ظهور در محرومیت زوجه هم نسبت به عین و هم نسبت به قیمت، دارند؛ مراجعه و توجه مجدد به تعابیر وارده در باب، بوضوح بر این مطلب دلالت می نماید و بیانگر آن است.

* ثانیاً: استفاده از استدلال «اضافه ی منع»، به «ذات دار و ارض» به نفع نظر ما نیز هست؛ زیرا منع از ذات دار و ارض، بر «همه» آنچه به ذات متعلق و مربوط است، دلالت می نماید؛ حال از عین و قیمت گرفته تا هر آنچه مانند بناء و زراعتی که بعداً در زمین حادث شود.

* ثالثاً: مطلب دیگری که از ایشان بسیار عجیب است این است که، آن بزرگوار در موضع دیگری از کلامشان تصریح می کنند به اینکه: «ظاهر بعضی از روایاتی که دلالت بر منع دارند «بناء» را نیز شامل می شوند»؟!!

محققین ارجمند به «مجله ی فقه اهل بیت (علیه السلام)» مراجعه فرمایند، خواهند دید که ایشان در آنجا فرموده است:

«خصوصاً ما کان ظاهراً فی عدم الارث حتی من البناء کما فی روایه عبد الملک عن احدهما (علیه السلام) قال (علیه السلام) لیس للنساء من الدور و العقار شیء»^(۱)

«خصوصاً آنجا که روایات ظهور در عدم ارث زوجه حتی از بناء دارد مانند روایت عبد الملک [بن اعین] که از یکی از صادقین (علیه السلام) نقل شده که زنان (زوجات) از خانه ها

و زمین ها چیزی به ارث نمی برند»

پس شکی وجود ندارد در اینکه نهی و منع از «شیء»، - که در روایات آمده است - شامل همه آنچه مربوط به آن شیء بوده می شود؛ از این رو، ظهور در محرومیت زوجه دارد؛ بنابراین، «استثنا متصل» در آنجا که مستثنی منه «محرومیت مطلق» باشد - یعنی شامل قیمت چوب و آجر و غیر این دو باشد - صحیح است.

ص: ۳۸۴

* رابعاً: اینکه ایشان برای «تصحیح استثنا متصل» فرموده اند:

«ان المستثنى منه هو مطلق الاضافات حتى يكون المستثنى هو الاضافات الحاصله فى القيمه و المالىه الى ذات البناء أو الارض و ما احدث فيها و عليها»^(۱)

«مستثنى منه همان مطلق اضافات است تا اینکه مستثنى هم همان اضافات حاصله در قیمت و مال است چه نسبت به ذات بناء یا زمین و بناهای جدید»

مورد تأیید نبوده و نمی توان آن را پذیرفت و جداً از «متفاهم عرفی» خارج است؛ زیرا متفاهم عرفی همان «محرومیت مطلق» بوده، که قیمت اعیانی از آن استثنا شده است.

دومین قسمت از اشکال سوم بعض الفقهاء

این قسمت از «سه» بخش تشکیل شده است:

اولین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

به احتمال بسیار قوی در آن زمان، قیمت زمین، در خلال قیمت ساختمان و احیاء زمین محاسبه می شده است؛ زیرا، زمین خشک و خالی از احیاء و بناء، قیمتی نداشته است، بلکه زمین، صرفاً پس از «احیاء» - یعنی با احداث ساختمان و یا انجام زراعت در آن - ملکیت پیدا می کرده است؛ از این رو، مالکیت مربوط به «احیاء زمین» بوده است نه «ذات» آن؛ البتّه این احیاء برای مالک نیز «حق اختصاص» به ارمغان می آورده است.

بنابراین، تمام قیمت و مالیت زمین، صرفاً بخاطر مالیت بناء و مستحدثات و

احیاء آن بوده است؛ یعنی اگر ساختمان و زراعت از بین می رفت، زمین نیز بی ارزش می شد؛ لذا روایات، در مقام «تحدید» و «تعیین سهام زوجه» از مالیت زمین، به ذکر قیمت ساختمان و آنچه بر روی زمین احداث می شده و یا هر آنچه از آثار، احیاء و بناء قرار می گرفته، اکتفا می کرده اند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

ص: ۳۸۵

«من المظنون قویاً ان قيمه الارض وقتئذ كانت تحسب من خلال قيمه البناء و الاحياء، و ان ذات الارض المجرده الخاليه من الاحياء و البناء لم تكن ذات قيمه... و انما يكون له حق الاختصاص بها، فتمام مالیه الارض انما كانت بمالیه البناء علیها و الاحياء فیها، فاکتفت الروایات فی مقام تحدید سهم الزوجه من مالیه الارض بذكر قيمه البناء و ما علی الارض او فیها من آثار الاحياء و البناء»^(۱)

آنچه مورد ظن قوی است اینکه: قیمت زمین در آن موقع، از خلال قیمت ساختمان و احیاء بدست می آمد و آن که ذات زمین بدون احیاء و بنا، دارای قیمت نبوده... و فقط حق اختصاص به آن زمین [برای مالک] وجود داشت پس تمام مالیت زمین فقط بخاطر مالیت ساختمان روی آن و احیای آن بوده است و لذا روایات در مقام بیان حد سهم زوجه از مالیت زمین، به ذکر قیمت ساختمان و آن چه بر زمین یا در زمین از آثار حیات وجود دارد، اکتفا نموده اند.

مناقشه بر اولین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

به این بخش از اشکال سوم، ایراداتی وارد است و آن اینکه:

* اولاً: ظاهراً زمین حتی در زمان سابق نیز دارای قیمت بوده؛ هر چند که قیمت مختصری نسبت به قیمت بناء و ساختمان داشته است.

* ثانیاً: اگر زمین در سابق قیمتی نداشته، پس چه وجهی داشته که امام معصوم (علیه السلام) به آن توجه نموده و به آن اشاره نمایند؟ بلکه شایسته بود از اول بر «بناء»، «چوب» و «آجر» و «امثالهم» اکتفا می کردند و به «زمین» اشاره ای نمی نمودند؛ پس نفس «بیان» امام (علیه السلام) و «توجه» آن حضرت به زمین و اموری

* که در آن حادث می شده، گویاترین دلیل بر وجود قیمت زمین و ارزش قابل اعتناء آن بوده است.

* ثالثاً: ملاک در ارث، ثبوت قیمت و مالیت زمین نیست؛ بلکه ملاک در ارث «تحقق انتفاع عقلایی» یا «تحقق انتفاع شخصی» از چیزی حتی بدون توجه به

*

ص: ۳۸۶

قیمت آن شیء، است.

دومین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

«میراث الزوجه من العقار» مالک به واسطه «احیاء»، مالکیت احیاء را کسب می کند؛ از این رو، «حق اختصاص» به زمین پیدا می نماید، نه اینکه مالک «اصل زمین» شود.

به اصل عبارت ایشان توجه فرمایید:

«بل بناء علی ان الارض تملک بالاحیاء و ان المالك انما یملک حیاتها لا ذات الرقبه و انما یکون له حق الاختصاص بها»^(۱)

بلکه بنا بر اینکه زمین با احیاء به ملکیت در می آید و اینکه مالک فقط مالک حیات زمین است نه خود رقبه را؛ و فقط یک حق اختصاص به آن زمین برای او ثابت است.

مناقشه بر دومین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

بر این بخش از کلام فقیه معاصر - دام عزه - اشکالاتی وارد است، از جمله اینکه:

* اولاً: این نظر با ظواهر ادله، مخالف است.

* ثانیاً: ملازمه ای بین ثبوت «حق اختصاص» برای مالک و بین اینکه تمام قیمت و مالیت زمین به مالیت بناء و احیاء زمین بستگی داشته باشد، وجود ندارد؛ زیرا چه بسا ممکن است با قطع نظر از مالیت ساختمان، برای زمین مالیتی تصور شود؛ البته این موضوع با حق اختصاص مالک به جهت احیاء منافاتی ندارد، کما اینکه بین ثبوت ملکیت برای نفس زمین و بین مالیت داشتن زمین با قطع نظر از مالیت بناء، ملازمه ای وجود ندارد.

خلاصه اینکه:

مالیت زمین با مسئله ی «حق اختصاص» مالک به زمین و ملکیت آن، ارتباطی ندارد؛ همان گونه که وجود «حق اختصاص»، دلیلی برای انحصار مالیت زمین در مالیت بناء، نمی باشد و این مسئله بسیار واضح است.

ص: ۳۸۷

* ثالثاً: اگر ما به حق اختصاص برای مالک، قائل شویم، لذا خواهیم گفت که از این جهت، بین زوجه و سایر وراثت فرقی وجود ندارد؛ با آنکه روایات با صدای بلند و عالی ترین صوت می گویند: «ورثه از نفس عقار ارث می برند».

سومین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

فقیه معاصر - حفظه الله تعالی - در انتهای عبارت دومین قسمت از اشکال سوم ذکر کرده اند که: «روایات در مقام تحدید و تعیین سهام زوجه از مالیت زمین، فقط به ذکر قیمت بناء و آنچه که روی زمین احداث می شود، اکتفا کردند.»

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فاکتفت الروایات فی مقام تحدید سهم الزوجه من مالیه الارض بذکر قیمه البناء وما علی الارض او فیها من آثار الاحیاء والبناء»^(۱) و لذا روایات در مقام بیان حد سهم زوجه از مالیت زمین، به ذکر قیمت ساختمان و آن چه بر زمین یا در زمین از آثار حیات وجود دارد، اکتفا نموده اند.

مناقشه بر سومین بخش از دومین قسمت اشکال سوم

بر این بخش از کلام فاضل محترم - دامت توفیقاته - چند مناقشه وجود دارد و آن اینک:

* اولاً: ادعای ایشان در مورد روایات، جداً خلاف ظاهر آنهاست.

* ثانیاً: نظر صحیح این است که، روایات تعرضی نسبت به قیمت زمین نکردند، چه برسد به اینکه قیمت زمین را در ضمن قیمت بناء قرار داده باشند؟!

* ثالثاً: اگر مستشکلی اشکال نماید که: روایات نیازی به تعرض بر این مطلب نداشته اند؛ زیرا، این امور به حساب آن چیزی است که در خارج واقع می شده و می شود.

پاسخ او این است که:

- اولاً: چنین اموری در خارج واقع نشده و واقعیت خارجی نیز ندارد.

ص: ۳۸۸

- ثانیاً: بر فرض اگر این امور در خارج واقع می شدند و واقعیت خارجی داشته اند، بر امام (علیه السلام) لازم بود که در مقام بیان، به آن اشاره می فرمودند.

سومین قسمت از اشکال سوم بعضالفقهاء

این قسمت از اشکال ایشان از دو بخش، تشکیل شده است.

اولین بخش از سومین قسمت اشکال سوم

ممکن است مقصود از تعبیر به: «اعطاء زوجه از قیمت بناء و آجر و چوب و امثالهم»، این باشد که: «در عرف، بین عین و قیمت تفکیک قائل می شوند»؛ پس:

* وقتی گفته می شود: زوجه از «اصل» ارث نمی برد، یعنی از «عین» زمین ارث نمی برد.

و نیز:

* وقتی گفته می شود: زوجه از «فرع» ارث می برد، یعنی از «مالیت زمین» و «قیمت» آن ارث می برد؛

بنابراین مراد از «اصل» و «فرع» در روایات، نیز همین مطلب است.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«فالتعبیر باعطائها من قیمه البناء و الطوب و الخشب و نحو ذلك یمکن ان یکون المقصود منه عرفاً التفکیک بین العین و المالیه او الرقبه و المنفعه و ان الزوجه لا- ترث من الاصل و لکن ترث من الفرع و یکون المراد بالاصل، العین او الرقبه و المراد بالفرع المالیه او المنفعه للارض و قد طبق عنوان الاصل و الفرع فی بعض هذه الروایات بهذا المعنی»^(۱).

پس تعبیر به اینکه زن از قیمت ساختمان و آجر و چوب و مثل آن [سهم] داده می شود، شاید منظور آن عرفاً تفکیک میان عین و مالیت یا رقبه و منفعت باشد و اینکه زوجه از

اصل ارث نمی برد ولی از فرع ارث می برد؛ و مراد از اصل، عین و رقبه می باشد و مراد از فرع، مالیت و منفعت زمین می باشد و به تحقیق عنوان اصل و فرع در بعضی روایات به همین معنا آمده است.

ص: ۳۸۹

* اولاً: نفس بیان چنین استدلالی، از ایشان بسیار عجیب است؛ زیرا، آنچه از روایات استفاده می شود این است که: مراد از «اصل» همان «زمین» است و مراد از «فرع» همان «بناء» و «آجر» است.

* ثانياً: تفکیک بین «عین زمین» و «مالیت یا قیمت زمین» امر عرفی و واضحی نیست؛ بلکه «امری تعبدی» است که احتیاج به بیان دارد؛ به خلاف تفکیک بین «اصل» و «فرع» که امری عرفی و واضح است، یعنی «اصل»، همان «زمین» و «فرع»، همان «بناء» و «هر آنچه در آن احداث» شده است، می باشد.

دومین بخش از سومین قسمت اشکال سوم

فقیه معاصر - دام عزه - در آخرین سطر از بیان خود فرموده اند: «آنچه در روایت «احول» آمده است - یعنی ساختمان خانه «بناء الدور» - را حمل می کنیم بر اینکه، قیمت خانه و دار، شامل قیمت زمین و مالیت آن هم می شود و استدلال محقق بروجردی (رحمه الله) در «تقریرات ثلاث»^(۱) تام و تمام نیست؛ چه اینکه ایشان روایت احول را بخاطر نظر سید مرتضی (رحمه الله) از محل بحث خارج می دانند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«بل مثل روایه الاحول و ما ورد فی ذیلها: - یعنی من البناء الدور - قوی الظهور فی ان المراد اعطاءها قیمه الدور بما فیها قیمه رقبه ارضها، ای قیمه الدور بما هی دور لا بماهی آجروطوب، فتحمل سائر الروایات علیها؛ فما فی تقریرات السید البروجردی من ان هذه الروایه مبعده لتخریج السید المرتضی فانه قابل بین عدم الارث من العقار و الارث من قیمه البناء و الشجر و غیر ذلك، فلو كانت ترث من قیمه مطلقاً

لما كان للتقابل معنی، مما لا يمكن المساعده علیه، لانها فی ذیلها قد فسر البناء بالدور مما یعنی انها تستحق قیمه الدور بما هی دور و هی تشمل قیمه ارضها ضمناً و ظاهر الروایه ان التفسیر

ص: ۳۹۰

۱- (۱). ر. ک. به: تقریرات ثلاث، آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله)، ص ۱۰۷.

بلکه مانند روایت احوال و آنچه در ذیل آن روایت آمد یعنی ساختمان خانه ها، ظهور دارد در اینکه منظور اعطا کردن قیمت خانه ها به آنچه در خانه از قیمت رقبه ی زمین آن خانه ها به زن است، یعنی قیمت خانه ها به این عنوان که خانه اند نه به عنوان اینکه آجراند؛ سائر روایات بر آن حمل می شود پس آن چه در تقریرات سید بروجردی یعنی اینکه این روایت استفاده و استنباط سید مرتضی را بعید می نماید؛ چرا که ایشان میان ارث نبردن از عقار و ارث بردن از قیمت ساختمان و درخت و... تقابل ایجاد کرد پس چنانچه زن از قیمت به طور مطلق ارث ببرد معنی ای برای تقابل باقی نمی ماند که بتوان بر آن توافق نمود؛ زیرا در ذیل روایت به تحقیق بناء به خانه ها تفسیر شده، یعنی زن مستحق قیمت خانه ها به این عنوان که خانه اند می شود و خانه ها خود شامل قیمت زمین به طور ضمنی هستند و ظاهر روایت این است که تفسیری از خود راوی است [نه امام].

مناقشه بر دومین بخش از سومین قسمت اشکال سوم

* اولاً: این حمل و گرفتن چنین نتیجه ای، از عجیب ترین روشهای اجتهادی است که فقیه معاصر - دامت برکاته - در این بحث بکار برده اند. حتی از بخش اول استدلالشان نیز عجیب تر است.

* ثانیاً: تعجب بیشتر در مطلب دیگری است که ایشان در چند سطر گذشته گفته بودند و آن اینکه: «زمین مجرد و خالی از ساختمان، قیمت ندارد» - یعنی عبارت «وان ذات الارض المجردة الخالية من الاحياء والبناء لم تكن ذات قیمه» (۲) ولی در این سطر تصریح می کنند که «قیمت زمین داخل در قیمت

* ساختمان است؟! آنها با این عبارت که: «قیمه الدور بما فیها قیمه رقبه ارضها» (۳).

* ثالثاً: از کدام قسمت از روایت احوال چنین استفاده می شود که قیمت زمین

*

ص: ۳۹۱

۱- (۱) . ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه ی ۱۵

۲- (۲) . ر. ک. به: همان، شماره ۴۶ صفحه ی ۱۱

۳- (۳) . ر. ک. به: همان صفحه ی ۱۵.

داخل در قیمت خانه و ساختمان است؟

* رابعاً: استدلال مرحوم آیت الله بروجردی (رحمه الله) - که فرموده اند: روایت احوال به خاطر نظر سید مرتضی (رحمه الله) از ما نحن فیه خارج است؛ به جهت اینکه، بین «عدم ارث از زمین» و بین «ارث از قیمت بناء و شجر و سایر متعلقات آن» تقابل است و اگرزوجه از «مطلق قیمت» ارث ببرد، دیگر برای تقابل، محمولی وجود ندارد؛ - بسیار استدلال تام و تمامی است؛ چه اینکه مطابق با «ظهور عرفی» روایت نیز می باشد؛ لذا تعبیر «بناء الدور» دلالت بر اشمال قیمت زمین نمی نماید.

چهارمین قسمت از اشکال سوم بعضالفقهاء

تعبیر «اعطاء رُبع یا ثُمن ما ترک به زوجه»، دلیل بر این است که امام (علیه السلام) در این روایات در مقام «تقسیم» و «افراز و جداسازی» حقوق ورثه بوده اند و ظهور در این مطلب دارد که حق زوجه، رُبع یا ثُمن از ما ترک بوده که عین زمین و عقار به او چیزی داده نمی شود، بلکه از سائر ترکه‌ها می برد؛ نظیر این بیان عرفی و رایج که پدری به پسران خود بگوید: این خانه برای شما، ولی فلان اطاق را به فلان پسرم ندهید؛ یعنی آن پسران «اصل استحقاق» محروم نیست؛ بلکه فقط از آن «اطاق مخصوص»، سهمی ندارد، اما از سائر اطاق ها دارای سهم است.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«كما ان التعبير بالاعطاء او اعطاء حقها او ربعها و ثمنها الوارد فی السنه هذه الروایات يجعلها ظاهره فی النظر الی مقام التقسیم و الافراز لحقوق الورثه و بیان ان حقها من التركة و هو الربع او الثمن لا- يعطى من عین الارض و العقار، بل يعطى لها من سائر التركة و مثل هذا بیان عرفی، فانه اذا قال الاب لابنائه مثلاً هذا البيت لكم الا ان فلانا لا تعطوه الغرفه الفلانیه فانه لا یعنی حرمانها من اصل الاستحقاق بل يعطى حقها من سائر الغرف او قال: لا تعطوه من عینها كان معناه انه يعطى حقه من المالیه و القیمه».^(۱)

ص: ۳۹۲

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه ی ۱۵.

همان طور که تعبیر به دادنیا دادن حق زن به او، یا ربع یا ثمن، که در لسان این روایات آمده، آنها را در این ظاهر می کند که منظور مقام تقسیم و افراز برای حقوق ورثه است و بیان اینکه حق زن از ترکه یعنی ربع و ثمن از عین زمین و عقار داده نمی شود بلکه از سایر ترکه داده می شود و مانند این بیان عرفی است که وقتی مثلاً پدر به فرزندانش می گوید: «این خانه برای شماست مگر اینکه به فلانی، فلان اتاق را به او ندهید» منظورش محرومیت او از اصل استحقاق نیست بلکه حق او را باید از بقیه ی اتاق ها داد یا مثلاً بگوید: «از عین اتاق به او ندهید» معنایش این است که حق او، از مالیت و قیمت داده شود.

مناقشه بر قسمت چهارم اشکال سوم بعضالفقهاء

بر این بیان نیز اشکالاتی وارد است از جمله اینکه:

* اولاً: چگونه تعبیر به اعطاء رُبع یا ثمن ما ترک به زوج، ظهور در عدم اعطاء از عین زمین دارد؟! و اینکه امام (علیه السلام) در مقام «تقسیم و افراز» بودند، دلیل و قرینه ای بر عدم اعطاء، از زمین نمی باشد.

* ثانیاً: بین ممثل و مثالی که بیان فرمودید فرق است؛ چه اینکه:

- در مثال: پدر، تصریح می کند که، تمام خانه برای پسران است، ولی در مقام اعطاء، یکی از پسرانش را جدا می نماید.

أما:

- در ممثل یا روایت: تصریحی بر اینکه زوج با سائر ورثه مساوی است وجود ندارد، تا اینکه ادعا شود: تعبیر به اعطاء زوج، قرینه ای استبر اینکه فقط از «عینزمین» نباید به او اعطاء شود؟!

پنجمین قسمت از اشکال سوم بعضالفقهاء

ایشان فرموده اند:

تعلیل وارده نسبت به برخی از روایات - مانند صحیحه ی «محمد بن مسلم» که می گوید:

«لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ شَيْئاً وَ لَكِنْ يُقَوِّمُ الْبِنَاءَ وَ الطُّوبُ وَ تُعْطَى ثُمْنَهَا أَوْ رُبْعَهَا

ص: ۳۹۳

قَالَ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجَنَّ فَيُفْسِدَنَّ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ» (۱)

زوجه از زمین خانه ها چیزی ارث نمی برد و لکن ساختمان و آجر را باید قیمت گذاری شود و یک هشتم یا یک چهارم را به او پرداخت نمایند.

اینکه زوجه از عقار خانه ارث نمی برد، بخاطر این است که اگر این زنان بعد از مرگ همسرانشان ازدواج کردند شوهر جدیدشان را به این خانه نیاورند تا موجب افساد موارث سایر وراث شود.

- ظاهر در این است که ارث بردن زوجه از عین زمین، «علت افساد بر سایر ورثه» بشمار می رود، نه اینکه به خاطر ارث بردن وی از مالیت و قیمت زمین باشد.

از این روی، در اکثر روایات نیز، این تعلیل به عنوان دلیل ارث زوجه از قیمت بنا، بیان شده است؛ همان طور که ظاهر تعلیل، بیانگر از بین نرفتن نسبت های ارثی بین زوجه و سایر وراث در مورد اصل سهامشان می باشد، نه اینکه این نسبت تغییر کند.

به عبارت ایشان توجه فرمایید:

«كما ان هذا هو المناسب، بل الظاهر من التعليل الوارد بشأن هذا الحكم في جملة من الروايات كصحيح محمد بن مسلم: «لا ترث النساء من عقار الدور شيئا و لكن يقوم البناء و الطوب و تعطى ثمنها او ربيعها. قال: و انما ذلك لئلا يتزوجن فيفسدن على اهل الموارث موارثهم».

فان عله الافساد على سائر الورثه انما تنشأ من ارثها من العين دون المالىه و لهذا جعل هذا التعليل فى اكثر الروايات المعله تعليلاً لارثها من قيمه البناء ايضا، كما ان ظاهر التعليل كما ذكرنا سابقا انحفاظ نسبه الموارث لهم و لها بلحاظ اصل السهام لا تغيرها. لاحظ روايه حماد و روايه محمد بن سنان المتقدمين.

ومن هنا قال المحقق الاردبيلي (رحمه الله) فى المقام: «وانت تعلم ان هذه الحكمة انما تقتضى الحرمان من عين تلك الامور لا قيمتها» (۲).

ص: ۳۹۴

۱- (۱). ر. ك. به: وسائل الشيعه، شيخ حر عاملي (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۸

۲- (۲). ر. ك. به: مجله ی فقه اهل بيت، رساله ميراث الزوجه من العقار، آيت الله سيد محمود هاشمي شاهرودي، شماره ۴۶ صفحه ی ۱۵.

همان گونه که این همان است که مناسب مقام است بلکه ظاهر از تعلیلی که در شأن این حکم وارد شده در تعداد زیادی از روایات همین است مانند صحیح محمد بن مسلم: «زنان از زمین خانه ها چیزی به ارث نمی برند لکن ساختمان و آجر، تقویم می شوند و ربع یا ثمن از آن به آنها داده می شود» فرمود: «و همانا این برای آن است که زنان ازدواج نکنند و بعد میراث اهل ارث را فاسد گردانند» چرا که علت از بین بردن و فساد بر وارثین همانا از ارث زوجه از عین صورت می گیرد نه از مالیت؛ و برای همین است که این تعلیل در اکثر روایات، علت ارث زن از قیمت ساختمان هم قرار داده شده همانطور که ظاهر تعلیل چنانکه قبلاً ذکر کردیم محافظت بر نسبت برای میراث خواران و برای زن به لحاظ اصل سهام است نه اینکه سهام او تغییر دهد؛ بنگر روایت حماد و ابن سنان که در سابق گذشت.

از همین جا محقق اردبیلی (رحمه الله) در این باره می فرماید: و تو می دانی که این حکمت فقط اقتضای محرومیت زن را از عین آنها دارد نه قیمتشان.

مناقشه بر قسمت پنجم اشکال سوم بعضالفقهاء

«سه» اشکال به بیان ایشان وارد است:

* اشکال اول: این اشکال حاوی سه نکته است و آن اینک:

- اولاً: از تعلیل وارده در این روایات چنین استفاده نمی شود که «علت ایجاد فساد»، «تنها» ارث بردن زوجه از «عین زمین» است؛ بلکه تعلیل مذکور، نسبت به «مجموع عین و قیمت» صادق است.

- ثانیاً: همان طور که قبلاً ذکر شد، ما این تعلیل را به عنوان «علت» قبول نداریم؛ بلکه از این تعلیل «حکمت» استفاده می شود.

- ثالثاً: تعلیل دیگری نیز برای محرومیت زوجه وجود دارد، مانند

- اینکه: «زوجه رابطه نسبیا زوج ندارد تا از آن طریق، ارث ببرد».

«لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرْتُّ بِهِ»^(۱)

ص: ۳۹۵

۱- (۱). ر. ک. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۶ و ۲۰۷، روایت دوم و سوم.

از ظاهر روایات فهمیده می شود که آنچه مورد تعلیل قرار گرفته، صرفاً «محرومیت زوجه از عقار» است و اگر از ظاهر بعضی از روایات قیمت بناء فهمیده می شد، باید از ظاهر روایات منصرف شده و آن ها را به تصریح در محرومیت از عقار ارجاع داد؛ به هر حال، تعلیل در روایتدر مورد ارث زوجه از قیمت بناء، معنا ندارد.

* اشکال سوم

در مباحث پیشین فراوان بیان شد، اینکه می گویند: «تعلیل وارده در مقام، ظهور در حفظ نسبت مواریث برای ورثه و زوجه از اصل سهام دارد»؛ نظریه صحیحی نمی باشد و واضح است که تعلیلات وارده هیچ ارتباطی با این مورد ندارد.

ششمین قسمت از اشکال سوم بعض الفقهاء

ایشان تحت عنوان «حاصل بحث» فرموده اند:

صرف «عدم تصریح» روایات، به اعطاء زوجه از قیمت زمین، دلیلی بر محرومیت زوجه از عین و قیمت زمین نمی باشد؛ بلکه به قرائن چهارگانه ی زیر - یعنی:

- قرینه ی اول: «ظهور استثنا» در «متصل بودن»؛

- قرینه ی دوم: «ظهور تأکید» در بعض روایات به «عدم اعطاء از خاک زمین، البته با نظر به عین زمین و نه قیمت آن»؛

- قرینه ی سوم: «ظهور تعبیر اعطاء زوجه از قیمت بناء» در «اعطاء قیمت بناء و خانه ای است که در زمین برپا شده» که البته در آن زمان ها قیمت زمین همان قیمت بناء بوده است؛

قرینه ی چهارم: «ظهور تعلیل، به منع زوجه از ادخال زوج جدید» در «اراده حفظ عین عقار برای ورثه نه چیز بیشتری» -

این نتیجه حاصل می شود که: این قرینه ها اگر موجب ظهور روایات تفصیل

دهنده نشود - مبنی بر اینکه مراد روایات، محرومیت زوجه از اصل حق ارثی وی از قیمت نیست، بلکه مراد حفظ عین خانه ها و زمین برای سایر وراث است - حداقل نسبت به این معنا مجمل است و حتی احتمال این معنا قوی است، به طوری که ظهوری در بیشتر از محرومیت زوجه از عین عقار ندارد و نه بیشتر.

بنابراین، بحث قیمت و مالیت خانه ها و بخش های سکونتی و عقارات از این جهت که این خانه ها و مساکن منفعت خود زمین اند، لذا تحت عنوان اطلاق ادله وراثت، باقی می مانند.

به عبارت ایشان توجه فرماید:

«فالحاصل: ان مجرد سکوت الروایات عن التصریح باعطائها من قیمه الارض لا ینبغی ان یجعل دلیلاً علی حرمانها من الارض عیناً و قیمهً.»

بل بقرینه ظهور الاستثناء فی الاتصال لا الانقطاع و ظهور التاکید فی بعض الروایات بعدم الاعطاء من ترابه الارض فی النظر الی العین دون المالیه و ظهور التعبیر باعطائها من قیمه البناء الوارد فی بعض الروایات فی اعطاء قیمه البناء والدور بما هی دور قائمه و تستحق البقاء علی الارض و التي هی قیمه الارض خصوصاً فی تلك الايام و ظهور التعلیل بمنع الزوجه من ادخال زوج جدید یتلاعب برباع و عقار سائر الورثه فی اراده حفظ عین العقار لهم لا اکثر

اقول: مجموع هذه النکات ان لم توجب ظهور الروایات المفصله فی ان المراد حفظ عین الدور و العقار لسائر الورثه لا حرمان الزوجه من اصل حقها من المالیه او منفعه الارض... فلا اقل من انها مجمله و محتمله لهذا المعنی قویاً بحيث لا یكون فیها ظهور فی اکثر من حرمان الزوجه من عین العقار لا- اکثر، فتبقى قیمه و المالیه للدور و المساکن و العقارات بما فیها منفعه نفس الارض باقیه تحت اطلاق ادله التورث»^(۱)

پس در نتیجه: همانا به صرف اینکه روایات از تصریح به اینکه قیمت را به زن باید داد، ساکت هستند؛ شایسته نمی باشد که روایات را دلیل بر محرومیت او از عین و قیمت زمین قرار بدهیم؛ بلکه به قرینه ی اینکه استثناء، ظهور در متصله دارد نه منقطعه؛ و

ص: ۳۹۷

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶ صفحه ی ۱۵.

اینکه ظهور تأکید بعضی روایات که از نفس زمین به او داده نشود در عین زمین است نه مالیت آن؛ و نیز ظهوری که تعبیر برخی روایات دارد که به زن از قیمت ساختمان داده شود؛ [با همه این قرائن] ظهور در این دارد که به زن قیمت ساختمان ها و خانه هایی که برپا هستند و استحقاق حفظ دارند... داده شود و تعلیل در روایات برای منع زوجه از ازدواج جدید که آن فرد را داخل در ورثه کند و با رباع و عقار آن ها بازی کند [و آزادی ایشان را بگیرد] ظهور در حفظ عین عقار برای ورثه دارد نه بیشتر.

من می گویم: مجموع این نکات اگر موجب نشود که روایات مفصله ظهور در حفظ عین خانه ها و زمین ها (عقار) برای ورثه داشته باشند نه محرومیت زوجه از اصل حق خود از مالیت یا منفعت زمین. پس لااقل موجب می شود که حکم کنیم آن روایات مجمل اند و محتمل اند که چنین معنایی را با قوت بیان می کنند به طوری که ظهور در آن بیشتر از محرومیت زوجه از عین عقار نخواهد بود و لذا قیمت و مالیت خانه ها و آنچه از منفعت زمین در مساکن و عقارها باشد در اطلاق ادله توریث باقی می ماند.

مناقشه بر قسمت ششم اشکال سوم بعضالفقهاء

نسبت به بیان ایشان، در این قسمت از اشکال، ملاحظاتی وجود دارد:

* ملاحظه ی اول: ما «سکوت روایات» از «اعطاء قیمت زمین به زوجه» راقبول نداریم؛ بلکه مدعی «ظهور روایات» در «محرومیت زوجه از عین و قیمت زمین» هستیم.

* ملاحظه ی دوم: نتیجه ای که فقیه معاصر - حفظه الله تعالی - گرفته اند، در صورتی قابل قبول است که فقط بر زمین خانهمسکونی اکتفا کنیم، کما اینکه

* این مطلب را شیخ مفید (رحمه الله) قبول دارد؛ امّا این نتیجه، بنابر نظر مشهور که فرقی بین خانه ها، باغ ها و مزارع قائل نیستند، قابل قبول نیست؛ زیرا، در زمین خانه مسکونی ممکن است قیمت زمین در قیمت ساختمان ادغام شود، لکن در زمین زراعتی چنین ادغامی امکان ندارد؛ چون، تا زراعت پابرجاست زمین قیمت مخصوصی دارد و پس از درو کردن محصول، قیمت زمین تغییر پیدا می کند و با این همه قیمت زمین زراعتی، عرفاً محفوظ است؛ یعنی چه

محصول در آن باشد و چه محصول در آن نباشد .

* ملاحظه يسوم: در مباحث گذشته بيان گشت كه:

- اولاً: تمامی قرائن چهارگانه به ویژه قرینه اول باطل است؛

- ثانياً: کلمه ی «الا» در اینجا برای استثنابکار نرفته، بلکه در ما نحن فیه به معنای «غیر» است.

هفتمین قسمت از اشکال سوم بعض الفقهاء

بعد از اینکه فقیه معاصر - دامت برکاته - کلامی را به عنوان «حاصل بحث» مطرح فرمودند، در ادامه از کلام خود «استدراک» نموده و می فرمایند:

بله، روایاتی وجود دارد که تنها به ذکر «عدم ارث زوجه از عقار و زمین» اکتفا نموده و «تفصیل» و «استثنایی برای قیمت بناء» و «مانند آن» در نظر نگرفته اند، مانند صحیحہ ی «زراره بن أعین و محمد بن مسلم»^(۱) که از ظاهر اطلاق لفظ «شئياً»، «نفی ارث زوجه از قیمت زمین»، بدست می آید.

نکته قابل توجه اینکه، مطمئناً این روایت، «تقطیعی از روایات مفصله در باب» است و روایت مستقلی نیست؛ زیرا روات آن یکی هستند که از معصوم (علیه السلام) نقل نموده اند و اگر ما از ظاهر روایات تفصیل، بفهمیم که مقصود محرومیت زوجه از ارث «عین زمین» است نه از «قیمت زمین»؛ خود این مطلب به تنهایی، قرینه ای است بر اراده همان معنای عدم ارث زوجه از زمین؛ خصوصاً آنچه از ظاهر روایت «عبد الملک بن أعین»^(۲) مبنی بر عدم ارث از خانه و زمین فهمیده می شود، لکن اشکالی در ارث همسران از «قیمت بناء خانه ها» نیست.

بنابراین، مقصود از «عدم ارث زنان»، «عدم ارث آنان از اعیان» است؛ ولی این ظهور، امکان مقاومت با ظاهر «قرآن کریم» را ندارد که در حفظ سهم «ربع» و «ثمن»

ص: ۳۹۹

۱- (۱). «النِّسَاءُ لَا يَرِثُنَّ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً» ر. ك. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۷

۲- (۲). «عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ لَيْسَ لِلنِّسَاءِ مِنَ الدُّورِ وَالْعَقَارِ شَيْءٌ» ر. ك. به: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی (رحمه الله)، ج ۲۶، ص ۲۰۹.

برای زوجه صراحت دارد، بالاتر از آن اینکه ظهور «قرآن» «قرینه قوی تری» است بر اراده عدم ارث، از چیزی از «عین خاک و زمین».

حال با این بیان، نظر سید مرتضی (رحمه الله) ثابت می شود و البته باید از صحیحی ابن اذینه صرف نظر نمود و گرنه زوجه ذات ولد نیز، از «عین زمین»، ارث می برند.

به کلام ایشان توجه فرمایید:

«نعم، الروایات التي اقتصرت على ذكر ان المراه لا ترث من العقار او الارض شيئا من دون تفصيل و استثناء لقيمه البناء و نحوه كما في صحيح زراره و محمد بن مسلم المتقدمه ظاهر اطلاق الشى فيها نفى الارث من المالىه ايضا.

الا انه من المظمان به ان هذه الروايه تقطع لنفس الروایات المفصله والمنقوله عن زراره و محمد بن مسلم وليس حديثا مستقلا، لوحده الرواه فيها عن المعصوم، بل اكثر هذه الاحاديث ترجع الى حديث واحد او حديثين.

بل لو استظهرنا من روايات التفصيل ان المقصود حرمانها من ارث العين دون المالىه كانت بنفسها قرينه على اراده نفس المعنى من عدم الارث من الارض شيئا خصوصا ما كان ظاهرا فى عدم الارث حتى من البناء، كما فى روايه عبد الملك عن احدهما (عليه السلام) قال: «ليس للنساء من الدور والعقار شى»، فانه لا اشكال فى ارثهن من قيمه بناء الدور، فيكون المقصود عدم الارث من اعيانها.

بل تقدم ان هذا الظهور لا يمكن ان يقاوم ظهور الكتاب الكريم فى حفظ نسبه الربع والثلث للزوجه، وكذلك الروایات المؤكده لذلك وهى كثيره، بل تحمل بقرينه اقوائيه ذلك الظهور على اراده عدم الارث شيئا من عين التربه والعقار، فيثبت بالنتيجه مذهب

السيد المرتضى، هذا بقطع النظر عن صحيح ابن اذينه القادمه والا كانت الزوجه ذات الولد ترث من العين ايضا»^(۱)

بله رواياتى كه اکتفاء کرده به این تعبیر: «زن از عقار ارث نمی برد» یا «ازن ز زمین چیزی نمی برد» و تفصیلی ارائه نکرده و قیمت ساختمان را استثناء نکرده اند مانند آنچه

ص: ۴۰۰

۱- (۱). ر. ک. به: مجله فقه اهل بیت، رساله میراث الزوجه من العقار، آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، شماره ۴۶

که در صحیح زراره و محمد بن مسلم سابق الذکر آمده؛ ظاهر اطلاق کلمه «شیء» همچنین در نفی ارث زوجه از مالیت آنهاست. لکن از مسلمات این است که این روایات تقطیع روایات مفصله اند و آنچه از زراره و محمد بن مسلم نقل شده حدیث مستقلی نیستند؛ چون راویان [این روایات با روایات مفصله] هر دو یکی است بلکه اکثر این روایات به یک یا دو حدیث بر می گردد بلکه چنانچه استظهار کردیم که مقصود روایات مفصله محرومیت زن از ارث عین است نه مالیت؛ این خود قرینه ای می شود که آن روایت ها مرادشان از ارث نبردن زوجه از زمین (هیچ چیز) همین است [که در مفصله آمده] به ویژه روایاتی که ظهور در ارث نبردن وی حتی از ساختمان دارند مثل آنچه در روایت عبدالملک از یکی از امام ها نقل شده که فرمودند: «از خانه ها و عقار برای زنان چیزی نیست» زیرا اشکالی ندارد که از قیمت بناء ارث ببرند و مقصود از آن، ارث نبردن از عین خانه ها و عقار می شود؛ از آن بالاتر گذشت که این ظهور (در ارث نبردن از چیزی از زمین) نمی تواند با ظهور قرآن مقابله کند که می فرماید: «ربع یا ثمن او حفظ شود» و نیز نمی تواند مقاومتی در برابر روایات موکد قرآن داشته باشد که این روایات بسیارند؛ بلکه این روایات [نافیه به اطلاق] حمل می شوند بر اینکه اراده در آنها بر ارث نردن از عین خاک و عقار باشد [نه عین و قیمت]؛ پس در نتیجه ای سید مرتضی به اثبات می رسد البته این رای بدون نظر به صحیح ابن اذینه سابق است و گرنه بر طبق آن همسری که از شوهرش فرزند دارد از عین هم ارث می برد.

مناقشه بر قسمت هفتم اشکال سوم بعضالفقهاء

بر این قسمت از اشکال سوم «دو ایراد» وارد است.

* ایراد اول: در این مقام، فرقی بین این روایت تقطیعی از روایات تفصیل

دهنده بین عین و قیمت باشد و یا تقطیع نباشد، وجود ندارد؛ زیرا کلمه ی «شیئاً» خود قرینه ی واضحی است بر محرومیت زوجه از عین و قیمت؛ چه روایت مقطعه باشد و چه مقطعه نباشد.

* ایراد دوم: اگر بپذیریم روایات تفصیل دهنده بین عین و قیمت، ظهور بر محرومیت زوجه از خصوص عین عقار و زمین دارد، ولی این موضوع

قرینه ای برای تصرف در روایت «زراره و محمد بن مسلم» نمی شود؛ بلکه مسئله، عکس آن است یعنی ظهور کلمه ی «شیئاً» در محرومیت مطلق زوجهاز عین زمین و قیمت آن - قوی تر از ظهور روایات مفصله است؛ البته در صورتی که قائل شویم این روایات در خصوص محرومیت زوجه از عین عقار است.

چهارمین اشکال از محقق شعرانی (رحمه الله) در رد فتوای مشهور

بعد از بیان اشکالات فقیه معاصر - دام عزه - مناسب است به کلام محقق شعرانی (رحمه الله) بپردازیم، چه اینکه ایشان، کلام سید مرتضی (رحمه الله) را در بعضی از موارد بر نظر دیگران ترجیح داده است؛ حاصل کلام مرحوم شعرانی (رحمه الله) که در ذیل روایات حرمان بیان شده، این است که:

«اکثر اراضی به ویژه اراضی عراق و اراضی مشابه آن ها از اراضی «مفتوحه عنوه»^(۱) و ملی بوده و ملک همه مردم است و آثار حقوقی بر آن ها مترتب است و عدم ارث در آن ها، از نوع عدم ارث از عین است و به دلیل دیگر، با ثبوت قیمت منافاتی ندارد»^(۲) ایشان در ادامه می فرمایند:

فتوای مشهور در حرمان زوجه از عین و قیمت در اراضی «مفتوحه عنوه» مسلم است؛ اما در غیر اراضی «مفتوحه عنوه» قول سید مرتضی (رحمه الله) ارجح و اولی است؛ زیرا با ظاهر «قرآن کریم» موافق است.

به عبارت دیگر ایشان می فرماید:

مفاد آیه حکایت از عمومیت ارث زوجه از عین جمیع ترکه زوج دارد که به مقتضای روایات تخصیص می خورد؛ حال اگر در تخصیص شک حاصل شود، در این

ص: ۴۰۲

۱- (۱). به زمین آبادی گفته می شود که در صدر اسلام در دست کفار بوده و بواسطه ی جنگ توسط لشکر مسلمانان فتح شده باشد؛ چنین زمینی تا ابد ملک عموم مسلمین است.

۲- (۲). ر. ک. به: تصحیح و تعلیق الوافی، شعرانی (رحمه الله)، ج ۱۳، ص ۷۷۹.

صورت آیه بر عمومیت خود باقی می ماند و روایات نیز دلالتی بر محرومیت زوجه از قیمت اراضی ندارند، مگر به «سکوت امام (علیه السلام)» از ذکر قیمت زمین، با آنکه امام (علیه السلام) قیمت آلات خانه را ذکر فرموده است!

البته این موضوع در تخصیص، کافی نیست؛ چون امام (علیه السلام) قیمت زمین را ذکر نکرده اند؛ زیرا اکثر زمین ها، مخصوصاً آن هایی که در کوفه و اطراف آن در اختیار شیعه بوده است «مفتوحه عنوه» بوده و به تملک مردم درآمده است؛ البته در این زمینها به سبب تملک آلات، برای مردم حق اختصاص پیدا شده است؛ پس قیمت این اراضی، همان قیمت حق تصرف آن هاست و یا قیمت آن ها در مقابل سندی است که مردم از حاکم وقت در سال های معین یا غیر معین دریافت می کرده اند.

به هر روی، این نوع تصرف و انتفاع از آن (حق تصرف) مانند استفاده مستاجر از منفعت ملک است، یعنی:

به هر روی، این نوع تصرف و انتفاع از آن (حق تصرف) مانند استفاده مستاجر از منفعت ملک است، یعنی:

* همان گونه که اگر مستاجر بمیرد، آن منفعت تا پایان زمان اجاره به ورثه وی - که یکی از آن ها زوجه است - تعلق می گیرد.

* همان گونه نیز حق اختصاص در اراضی «مفتوحه عنوه» همین حکم را دارد و سکوت امام (علیه السلام) از ذکر قیمت نسبت به این حق، دلیلی بر عدم ارث زوجه نمی شود؛ زیرا امام (علیه السلام) آنچه ذکر فرموده اند، در حد «تمثیل» است که باید سایر امور بر طبق آن قیاس گردد.

«قوله: «لا-یرثن من الارض و لا- من العقار شیئا» و العقار کل ما لا ینقل من الاموال سواء کان دارا او رحی او بستانا او معصره زیت او ارضا معده للزراعه. و اکثر الاراضی خصوصاً فی العراق و ما والاها کانت من المفتوحه عنوه، و کان ملک الناس

ایها تبعاً لملک الاثار و الحقوق و عدم الارث هنا عدم الارث من العین و لا ینافی ثبوت القیمه بدلیل آخر. و مذهب السید المرتضی (رحمه الله) ان المرءه تحرم من العقار عینا لا- قیمه بمعنی ان للورثه ان یعطوها ثمن قیمه العقار او ربعها و یستخلصوا الملک لانفسهم و هذا معنی حرمان الزوجه من العقار لا انها لا تستحق ماليتها عینا و قیمه و المشهور انها تحرم من

الارض مطلقا و من آلات البناء و الاشجار و مثلها عينا و ترث قيمه.

وهذا [فتوى المشهور فى الحرمان عن العين و القيمه] مسلم فى الاراضى المفتوحه عنوه و اما غيرها فقول السيد ارجح و اولى، لانه موافق لظاهر القرآن، لان مفاد الايه عموم ارث الزوجه من جميع التركة عينا، و يخصص بمقتضى الروايات و ما شك فى تخصيصه بيقىعلى العموم، و لاتدل الروايات على محروميتها من قيمه الاراضى الا بسكوت الامام (عليه السلام) عن ذكر قيمه الارض مع ذكره (عليه السلام) قيمه الآلات.

وهذا غير كاف فى التخصيص، فلعله لم يذكر قيمه الارض لان اكثر الاراضى خصوصا ما كان بيد الشيعة فى الكوفه و نواحيها من المفتوحه عنوه و كان ملكهم لهاحق اختصاص بسبب تملك الآلات و قيمه الاراضى كانت قيمه حق التصرف فى الارض لقبالته من السلطان سنين معينه او غير معينه و كان تصرفهم فى الارض نظير تصرف المستاجرین لملك المنفعه، فكما انه اذا مات المستاجر و كان لمنعته و تصرفه فى مورد الاجاره قيمه ورثت منها الزوجه كذلك حق الاختصاص فى الاراضى المفتوحه عنوه. و سكوته عن ذكر قيمه هذا الحق لا يدل على عدم ارثها، لانه ذكر ما ذكر تمثيلا ليقاس عليه الباقي» (١).

اينکه فرمود: «زنان از زمين و عقار هيچ چيز ارث نمى برند» و عقار هر آنچه نقل نمى شود از اموال چه خانه باشد يا آسياب يا باغ يا کارگاه روغن کشى يا زمين آماده زراعت و اکثر زمين ها خصوصا در عراق و آنچه از مفتوحات عنوه است و صاحب شدن آن زمين ها تابع مالک شدن آثار و حقوق است و ارث نبردن اينجا يعنى ارث نبردن از عين و اين منافاتى با ارث نبردن از قيمت به دليل ديگر ندارد؛ و راي سيد

مرتضى که زن از عقار محروم است عينا نه قيمتا، معنايش اين است که برای ورثه است که ثمن قيمت عقار يا ربع آن را به زن بدهند و ملک را برای خود آزاد کنند و اين معنای محروميت زوجه از عقار است نه اينکه او مستحق ماليت زمين نه از عين و نه از قيمت باشد و آنچه مشهور است اينکه او از زمين به طور کلی محروم باشد و از آنچه به ساختمان و درختان و مثل اينها مربوط است از عين آنها نه قيمتشان [محروم باشد].

ص: ٤٠٤

١- (١). ر. ك. به: مجله فقه اهل بيت، رساله ميراث الزوجه من العقار، آيت الله سيد محمود هاشمى شاهرودى، شماره ٤٦ صفحه ١٥.

و این [فتوای مشهور در محرومیت از عین و قیمت] در اراضی مفتوحه مسلم است اما در غیر آن قول سید، برتر و بهتر است؛ چون موافق با ظاهر قرآن است؛ چرا که مفاد آیه، عمومیت ارث زوجه از همه ترکه یعنی از عین آن و به مقتضای روایت تخصیص می خورد و آن چه در تخصیص آن شک می شود بر عموم باقی می ماند. و روایات بر محرومیت زن از قیمت اراضی دلالت نمی کنند مگر به سکوت امام از ذکر قیمت زمین با ذکر قیمت آلات؛ و این در تخصیص کافی نیست؛ پس شاید قیمت زمین را ذکر نفرموده چون اکثر زمین ها خصوصاً آنچه در درست شیعه در کوفه و اطراف آن مفتوحه عنوه است و مالک شدن این زمین ها بخاطر حق اختصاصی است که به سبب تملک آلات مالک آن شده اند و قیمت زمین ها در حقیقت قیمت حق تصرفی است که از سلطان بخاطر قباله ای در سال های معین یا غیر معین گرفته اند و تصرف ایشان در زمین مانند تصرف مستاجر است درباره منفعت ملک؛ پس همان گونه که وقتی مستاجر می میرد و برای منفعت و تصرفش در مورد اجاره قیمتی است که زوجه از آن ارث می برد مثل آن است حق اختصاص که در اراضی مفتوحه عنوه ثابت است و سکوت امام از ذکر قیمت این حق، بر ارث نبردن او دلالت نمی کند؛ چرا که آنچه را ذکر فرموده از باب تمثیل است تا باقی بر آن قیاس شود.

مناقشات بر چهارمین اشکال از محقق شعرانی (رحمه الله)

سه ملاحظه و مناقشه بر نظر ایشان وجود دارد.

مناقشه اول بر اشکال چهارم

* اولاً: ظاهر کلام مرحوم شعرانی (رحمه الله) این است که: «امامین صادقین (علیه السلام) نظر به زمینهای عراق و اطراف آن ها در محرومیت از زمین داشته اند».

* ثانیاً: اگر نظر محقق شعرانی (رحمه الله) درست باشد، در این صورت هیچ فرقی بین زوجه و سایر ورثه وجود نداشت؛ زیرا اراضی «مفتوحه عنوه» قابل تملک نیستند؛ بلکه ملکیت در این زمین ها، در حد حق اختصاص یافته از طریق ساختمان سازی و امور دیگری که در آن حادث می شود، تعلق می گیرد؛ لذا

ص: ۴۰۵

فرقی بین زوجه و سایر ورثه نیست و حال آنکه به طور قطع و مسلم، وارث بودن سایر ورثه - غیر از زوجه - از روایات و ادله دیگر استفاده می شود.

مناقشه دوم بر اشکال چهارم

این نظر مرحوم شعرانی (رحمه الله) که فرمودند: «کلام مشهور در اراضی «مفتوحه عنوه» مسلم است و در غیر اراضی «مفتوحه عنوه»، کلام سید مرتضی (رحمه الله) ارجحیت دارد» قابل توجیه نیست؛ زیرا مشهور و سید مرتضی (رحمه الله) بین زمین مفتوحه و غیر آن فرقی قائل نشدند؛ پس فرق گذاری در این مقام و از این جهت، صحیح نیست.

مناقشه سوم بر اشکال چهارم

* اولاً: دلالت روایات بر محرومیت از «عین» و «قیمت» به خاطر «سکوت امام (علیه السلام)» نیست؛ بلکه به خاطر وجود، کلمه «شیء» در روایات است که مانند تصریح است.

به عبارت دیگر: استفاده از تعبیر «شیئاً» همانند «صراحت حرمان زوجه از عین زمین و قیمت آن»، است؛ به هر روی بواسطه این اشکال، ناتمام بودن نظریه مرحوم شعرانی (رحمه الله) نیز روشن می گردد.

* ثانیاً: تعابیر کلی و عامی که در روایات وجود دارند مانند تعابیر: «تُزْبَهُ دَارٌ أَوْ أَرْضٌ»^(۱) یا تعابیر جامع «الْأَرْضُ وَالْعَقَارَاتُ»^(۲) و همچنین تعبیر «قَرَى»^(۳) و

«ضیاع»^(۴) همه، دلالت بر این مطلب دارند که مقصود ائمه (علیه السلام) زمین «مفتوحه عنوه» نبوده است؛ بلکه کلام آن ذوات مقدسه (علیه السلام)، بر محور «قضیه ی

ص: ۴۰۶

۱- (۱). این تعبیر در روایات پنجم و پانزدهم آمده است.

۲- (۲). این تعبیر در روایات سوم و چهارم آمده است.

۳- (۳). این تعبیر در روایات اول و دوازدهم آمده است.

۴- (۴). این تعبیر در روایت سیزدهم آمده است..

۱- (۱). قضیه در اصطلاح منطق عبارت است از جمله‌ی تامّ خبری که ذاتاً متّصف به صدق و کذب بشود. البته قضیه، تقسیمات مختلفی دارد که هر کدام به اعتبار و جهات مختلفی صورت می‌گیرد، مانند تقسیم قضیه به: «حمله و شرطیه»، «موجه و سالبه»، «شخصیه، طبیعی، مهمله و محصوره»، «متصله و منفصله» و «محصله و معدوله»؛ به هر حال «قضیه حملی موجه»، به اعتبار ظرف تحقق موضوع آن، به سه قسم «ذهنی، خارجی و حقیقه» تقسیم می‌شود. اما قضیه حقیقه، قضیه‌ای است که موضوع آن، شامل همه افراد محقق الوجود و مقدر الوجود (یعنی همه افراد فعلی، فرضی و تقدیری) می‌شود. بدیهی است منظور حضرت استاد - دام عزه - از تعبیر یاد شده این است که مقصود ائمه: از طائفه اول روایات، محرومیت ارث بردن زوجه از طبیعت اراضی و عقارات بوده است، یعنی بر محور قضیه حقیقه، هر فردی که برای «ارض» فرض شود - چه بالفعل موجود باشد و چه نباشد - در حکم حرمان، داخل می‌شود؛ نه اینکه مقصود ائمه: بر محور قضیه خارجی بوده است تا فقط فردی از «افراد فعلی ارض» همچون مفتوحه عنوه و... منظور باشد. و الله العالم.

۷ خاتمه ی بحث

ص: ۴۰۹

آنچه در این فصل می خوانید:

نتیجه ی نزاع اول و دوم؛

نظر مختار در هر دو نزاع و نتیجه گیری نهایی؛

تنبیهات بحث؛

فهرست منابع، اعلام، کتب، آیات، روایات و کتاب.

ص: ۴۱۰

نتیجه ی نهایی بحث

از مجموع مطالب طرح شده در فصول کتاب، به این نتیجه می رسیم که نظریه ی مشهور پیرامون محرومیت مطلق زوجات - چه ذات ولد و چه غیر ذات ولد - مطابق با تحقیق و موافق با ادله ی معتبر و روایات موجود است. به هر روی در انتهای این بحث، مناسب است برای تأیید نظریه یمشهور، یک قضیه ی مُسَلَّم تاریخرا نقل نماییم.

«بحارالانوار» اولین روایت، جریانیاست که ابن عباس آن را نقل کرده و می گوید: در زمانی که امام حسن (علیه السلام) در بستر بیماری قرار گرفتند، آن حضرت به برادرشان امام حسین (علیه السلام) در بستر بیماری قرار گرفتند، آن حضرت به برادرشان امام

حسین (علیه السلام) وصیت فرمودند تا پس از شهادت، ایشان را در کنار جدبزرگوارشان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به خاک بسپارند؛ امام مجتبی (علیه السلام) در این وصیتی فرمایند: من به پیامبر و به خانه [و میراث] اش، از سایر کسانی که بدون اجازه او داخل خانه اش شده اند سزاوارترم، چه اینکه خداوند متعال (جل جلاله) فرموده:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» (۱)

ای کسانی که ایمان آوردید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه به شما اجازه دهند؛ به خدا قسم، خداوند به آن ها برای داخل شدن به منزل پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه نداد و بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم برای آن ها اجازه ای صادر نشد، در حالی که ما به عنوان ورثه از طرف خدای متعال (جل جلاله) مأذون در تصرف - نسبت به هر آنچه آن حضرت برای ما به ارث گذاشته باقی مانده، - هستیم.

اما مروانیان و سفیانیان مانع تحقق این وصیت شدند و در آن هنگام که آن حضرت شهید شده بود، امام حسین (علیه السلام) جمعیتان را خطاب قرار داده و دوباره به این حق الهی تأکید کرده و می فرمایند: به خدا قسم، فرزندان علی و فاطمه (علیه السلام) بیشتر از سائرین نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و نسبت به کسانی که بدون اجازه به خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شده اند حق دارند؛ آری به خدا قسم ما بیشتر حق داریم سزاوارتریم تا دیگران.

اصل قسمتی از این وصیت پندآموز که مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) آن را از کتاب «امالی شیخ طوسی (رحمه الله)» نقل می کنند، چنین است:

«.. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام) عَلَى أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ... يَا أَخِي هَذَا مَا أَوْصِي بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَيَّ إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام)... وَإِنْ تَدْفِنِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَإِنِّي أَحَقُّ بِهِ وَبَيْتِهِ مِمَّنْ أُدْخِلَ بَيْتَهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَلَمَّا كَتَبَ حَيَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ اللَّهُ فِيمَا أَنْزَلَهُ عَلَى نَبِيِّهِ ص فِي كِتَابِهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ فَوَلَّ اللَّهُ مَا أذِنَ لَهُمْ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَلَا جَاءَهُمُ الْإِذْنُ فِي ذَلِكَ مِنْ بَعْدِ وَفَاتِهِ وَنَحْنُ مَأْذُونُونَ لَنَا فِي التَّصَرُّفِ

ص: ۴۱۲

فِيمَا وَرِثَاهُ مِنْ بَعْدِهِ... فَقَالَ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) أَمَا وَاللَّهِ الَّذِي حَرَّمَ مَكَّةَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَابْنِ فَاطِمَةَ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَبِمَجِيئِهِ مِمَّنْ أُذْخِلَ بَيْتُهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَهُيَ وَاللَّهِ أَحَقُّبِهِ...»^(۱) از ابن عباس نقل است که گفت: امام حسین (عليه السلام) در حال بیماری امام حسن (عليه السلام) که به شهادت ایشان انجامید خدمتشان رسیدند؛ [امام حسن (عليه السلام) فرمودند:] برادر من این وصیت حسن بن علی (عليه السلام) است به برادرش حسین بن علی (عليه السلام)... و اینکه مرا کنار رسول خدا (صلى الله عليه وآله) دفن نمایی؛ که من به او و خانه اش سزاوارترم از کسانی که بدون اذن او وارد خانه اش شدند و نوشته ای بعد از آن برای ایشان نبود [که به آنها اجازه دهد] خدا در آنچه که در کتاب خود بر نبی اش نازل فرمود آورده است: «ای کسانی که ایمان آوردید خانه های نبی را داخل نشوید مگر آنکه به شما اذن داده شود» بخدا قسم که پیامبر در زمان حیاتش به آن ها اذن نداد که بدون اجازه ی او بر او وارد شوند و اذنی هم بعد از وفات ایشان به آنها نرسید؛ در حالی که ما اذن داریم در آنچه بعد از پیامبر ارث بردیم، تصرف کنیم... بعد امام حسین (عليه السلام) فرمودند: به خدایی که همگه را حرام فرمود قسم که حسن بن علی (عليه السلام) و فاطمه (عليه السلام) شایسته تر به رسول خدا (صلى الله عليه وآله) و آله و خانه ی اویند از کسانی که بدون اذن رسول خدا (صلى الله عليه وآله) وارد خانه اش شدند و او بخدا شایسته تر است به رسول خدا (صلى الله عليه وآله).

دومین روایت را سلیمان بن خالد از امام صادق (عليه السلام) نقل نموده و می گوید: آن حضرت فرمود: زمانی که امام حسین (عليه السلام) می خواست امام حسن (عليه السلام) را طبق وصیتش در کنار رسول خدا (صلى الله عليه وآله) - دفن نماید، اگر سفارش امام حسن (عليه السلام) - مبنی بر اینکه در صورت منع مانعین از دفن مندر کنار رسول خدا (صلى الله عليه وآله) مبادا خونی از کسی به زمین ریخته شود - وجود نداشت، بی تردید امام حسین (عليه السلام) از این حق الهیو شخصی استفاده می کرد و امام مجتبی (عليه السلام) را در کنار پیامبر (صلى الله عليه وآله) به خاک می سپرد.

«علل»

ص: ۴۱۳

۱- (۱). ر. ک. به: بحار الانوار، علامه مجلسی (رحمه الله)، ج ۴۴ ص ۱۵۱.

«ابن الولید عن ابن ابان عن الحسین بن سعید عن النضر عن هشام بن سالم عن سلیمان بن خالد عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال إن الحسین بن علی (عليه السلام) أراد أن یدفن الحسن بن علی (عليه السلام) مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) وجمع جمعاً فقال رجل سمع الحسن بن علی (عليه السلام) يقول قولوا للحسین أن لا یهرق فی دماً لو لا ذلك ما انتهى الحسین (عليه السلام) حتّیدفنه مع رسول الله (صلى الله عليه وآله)» (۱)

ابن ولید از ابن ابان از... سعید بن نصر از هشام بن سالم از سلیمان بن خالد از امام صادق (عليه السلام) که ایشان فرمود: امام حسین (عليه السلام) [زمانی که] می خواست حسن بن علی (عليه السلام) را کنار پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) دفن کند، مردم را جمع کرد پس کسی [در میان جمعیت] گفت از حسن بن علی (عليه السلام) شنیده است به [امام] حسین بگوید: «بخاطر من خونی ریخته نشود»؛ اگر این سفارش امام حسن (عليه السلام) نبود امام حسین (عليه السلام) راضی نمی شد حتی اینکه امام حسن (عليه السلام) را کنار رسول خدا (صلى الله عليه وآله) دفن نماید.

بنابراین از این دو روایت استفاده می شود و یا به تعبیر بهتر، این دو روایت دلالت می کنند بر اینکه: زوجه از عقار و زمین ارث نمی برد و لذا عایشه از خانه مسکونی پیامبر (صلى الله عليه وآله) هیچ گونه حقی نداشته است. چه اینکه اگر چنین حقی برای او ثابت بود اساساً مجالی برای طرح این وصیت آن هم از سوی امام حسن (عليه السلام) نبود؛ مضاف بر اینکه اگر چنین حقی برای عایشه ثابت بود، لزومی نداشت که وی سوار بر مرکب شده و به مسجد بیاید تا از دفن نوه ی گرامی رسول خدا (عليه السلام) جلوگیری کند! بلکه «صرف اعلان به عدم رضایت برای دفن آن حضرت (عليه السلام)»، کفایت می کرد بر اینکه نزدیکان آن حضرت (عليه السلام) قصد دفن فرزند رسول خدا (صلى الله عليه وآله) را در کنار جدش ننمایند.

به هر حال، با روشن بودن بطلان حدیث مجعولی که عامه در این زمینه از

پیامبر نقل می کنند،^(۱) اصل این وصیت خود دلیلی گویاست بر عدم ارث همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ایشان و اینکه در زمان حیات مبارک آن حضرت (صلی الله علیه و آله) خانه های ایشان ملک هیچ کدام از همسرانش نبوده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز هیچ یک از آنان را مالک شیکنای^(۲) آن ها نکرده است، بلکه هر یک از ایشانرا - به حسب جایگاهشان - صرفاً در آن خانه ها ساکن کرده بود.

از این رو، کلامی که عایشه در زمان حضور برپیکر مطهر امام حسن (علیه السلام) - گفت، از جمله اینک: «... کسی را که دوست ندارم به خانه ی من داخل نکنید [!؟]»^(۳)، سخنی غیر مقبول و ادعایی غیر مشروع است؛ چه اینکه اساساً بنا بر شواهد تاریخی و تصریح مورخین، مدفن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خانه ی عایشه نبوده تا او در آن حقی داشته باشد! بلکه آنجا خانه ی یگانه دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یعنی حضرت صدیقه طاهره (علیه السلام) - بشمار می رفته است.

به هر حال، همان طور که ذکر شد استدلال به این قضیه ی مسلم تاریخی، صرفاً به عنوان مؤیدی برای استدلال تگذشته بود و ادله حرمان زوجه از عقار، همان بود که مفصلاً از نظر گذشت.

در پایان لازم است نتیجه ی هر دو نزاع را - که در خلال مباحث اثبات شد - مجدداً یادآوری نماییم.

نتیجه ی نزاع اول؛ محرومیت زوجه از مطلق عقار

بنابراین در مورد نزاع اولچنین نتیجه گرفتیم که: از مجموع روایات استفاده می کنیم،

ص: ۴۱۵

۱- (۱). در فصل اول پیرامون این حدیث، مباحثی از مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) مطرح شد.

۲- (۲). شیکنی نوعی عقد و از اقسام عطیه است که طی آن حق بهره مند شدن از مسکنی، به دیگری واگذار می شود و در اصطلاح فقهی به آن «حق شیکنی» می گویند. حال اگر شیکنی بر مدت معلومی موقت شود، «رُقبی» نامیده می شود و اگر سُکنی بر مدت عمر سکنی دهنده یا سکنی شونده موقت شود، «عُمری» نامیده می شود. لازم به ذکر است عُمری و رُقبی عقد لازم بوده و شیکنی چنانچه موقت نشود از عقود جائز به شمار می رود از این رو، در صورت اطلاق، اگر هر یک از سکنی دهنده یا سکنی شونده از دنیا بروند، عقد باطل می شود.

۳- (۳). بحار الأنوار ج: ۴۴ ص: ۱۵۴ «... وَ هِيَ تَقُولُ مَا لِي وَ لَكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتِي مَنْ لَا أَحِبُّ...».

زوجه از «مطلق عقار» یعنی چه «عقار خانه» و چه «عقار ارض» و چه «عقار بستان» ارث نمی برد؛ موثقه ی ابن ابی یعفر را نیز: یا باید بر تقیه حمل نمود؛ یا روایات نافیه مخصّص آن استو یا اینکه قائل شویم به اینکه موثقه ابن ابی یعفر تاب مقابله و مقاومت در مقابل روایاتی که در حدّ تواتر است، ندارد.

نتیجه ی نزاع دوم؛ عدم دلیل بر تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد

در این نزاع به این نتیجه رسیدیم: کسانی که بین زوجه ذات ولد و غیر ذات ولد فرق می گذارند، دو راه بیان نمودند:

* راه اول: از طریق تمسک به مقطوعه ابن اذینه؛

* راه دوم: از طریق تمسک به مسئله ی انقلاب نسبت؛

که راه اول اشکال های سندی و دلالتی متعددی داشت و راه دوم نیز، هشت اشکال بر آن وارد نمودیم؛ لذا در مجموع به هر دو راه خدشه وارد شد و هیچ کدام مورد پذیرش قرار نگرفت.

بنابراین دلیلی برای تفصیل بین ذات ولد و غیر ذات ولد نیافتیم.

نظریه ی مختار در نزاع اول و دوم

نظر اختیار شده در نزاع اول و دوم، نیز همان فتوایی است که مشهور قدما داده اند؛ یعنی:

* در نزاع اول قائل شدیم که: «زوجه مطلقا، از عقار ارث نمی برد»

و:

* در نزاع دوم قائل شدیم که: «فرقی بین زوجه ی ذات ولد و غیر ذات ولد وجود ندارد».

البته:

* در نزاع اول بلا اشکال مشهور این فتوا را دارند که: «زوجه از هیچ زمینی ارث نمی برد».

و:

* در نزاع دوم می گوییم: در میان قدما، هفت نفر، فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد قائل نیستند و شش نفر نیز قائل به فرق هستند؛ بنابراین:

- یا می توانیم ادعا کنیم این اقوال متکافئان هستند.

و:

- یا اینکه حداقل می توانیم مدعی شویم: قول به عدم تفصیل طرفدار بیشتری دارد.

نظریه ی نهایی در مسئله

بعد از بیان اقوال در هر دو نزاع و بررسی سندی و دلالتی سه طائفه از روایات و طرح مباحث مختلف پیرامون مسئله مورد بحث، بحمد الله اصل نظریه اثبات شد و در پایان به این نتیجه رسیدیم که هم در نزاع اول و هم در نزاع دوم، حق با «مشهور» است یعنی: «زوجه از جمیع عقار محروم است و فرقی بین ذات ولد و غیر ذات ولد نیز وجود ندارد». « وَاللَّهُ الْعَالِمُ »

ص: ۴۱۷

تنبيهات بحث

این بحث تنبیهاتی نیز دارد که برخی از فقهاء از جمله مرحوم سید محمد آل بحر العلوم (رحمه الله) و مرحوم آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله) به آن پرداخته اند که در ذیل اشاره ای کوتاه به عناوین این تنبیهات می نمایم.

الف: تنبیهات کتاب «بلغه الفقیه»

مرحوم سید محمد آل بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب «بلغه الفقیه» دوازده تنبیه برای این بحث مطرح کرده اند، که متأسفانه در این مجال توفیقی برای بررسی آن ها نداریم، لذا شایسته است پژوهشگران محترم برای تکمیل مباحث به منابع مربوطه مراجعه فرمایند؛ لکن سزاوار است ذیلاً به رئوس تنبیهات فوق، اشاره نمایم.

مرحوم بحر العلوم (رحمه الله) در کتاب مزبور در انتهای مباحث، می فرمایند:

«بقی هنا أمور ینبغی التنبیه علیها:

بعضی از اموری که آگاهی از آنها ضروری است:

ص: ۴۱۸

الاول: خص الحرمان بالرباع...؛

[امر] اول: محرومیت زوجه فقط به رباع اختصاص دارد نه غیر آن...؛

الثانی: الالات التي تحرم من عينها و ترث من قيمتها...؛

[امر] دوم: ابزارآلاتی که زوجه از عین آنها سهمی ندارد، لکن از قیمت آنها سهم دارد...؛

الثالث: فی کیفیه التقویم...؛

[امر] سوم: در چگونگی ارزش گذاری است...؛

الرابع: لو لم یکن مع الزوجه وارث غیر الامام...؛

[امر] چهارم: اگر غیر از امام وارث دیگری غیر از امام در کنار زوجه نباشد...؛

الخامس: هل یتعین علی الوارث دفع حصه الزوجه من القیمه...؛

[امر] پنجم: آیا پرداخت سهم زوجه از قیمت، بر وراثت معین شده است...؛

السادس: هل یجوز للوارث قبل إعطاء الزوجه حقها من القیمه التصرف فی تلك الاعیان...؛

[امر] ششم: آیا قبل از پرداخت حق زوجه از قیمت ارثیه، جایز است سایر وراثت در ارث تصرف کنند...؟

السابع: التفصیل بین ذات الولد و غیرها...؛

[امر] هفتم: چگونگی تفصیل بین زوجه دارای فرزند و غیر آن...؛

الثامن: توزیع الدین علی ما ترث منه الزوجه...؛

[امر] هشتم: ادای دین میت، شامل ارث زوجه هم می شود...؛

التاسع: حق الزوجه حق مالی یجوز الصلح علیه...؛

[امر] نهم: آیا حق زوجه مالی است و مصالحه با وی جائز است...؛

العاشر: لا فرق فی الولد بین الذکر و الانثی و الخنثی...؛

[امر] دهم: فرقی در فرزند زوجه که پسر باشد یا دختر یا خنثی نیست...؛

الحادی عشر: لو ملکت الزوجه شیئا من رقبه الارض...؛

[امر] یازدهم: اگر زوجه بخشی از زمین را مالک باشد...؛

ص: ۴۱۹

الثانی عشر: إذا كان في الارض التي لم ترث منها...» (۱)

[امر] دوازدهم: اگر در زمینی که زوجه از آن ارث نمی برد...؛

ب: تنبیهات کتاب «رساله فی ارث الزوجه من الزوج»

مرحوم آیت الله سید محسن حکیم (رحمه الله) نیز به تبع مرحوم بحر العلوم (رحمه الله) تنبیهاتی را ذیل این بحث، بیان کرده اند که به ذکر سرفصل های دوازده گانه آن اکتفاء می نمایم و تحقیق بیشتر را به پژوهشگران ارجمند وا می گذاریم:

«الموضع الثالث: فی امور یحسن التنبیه علیها:

موضع سوم: در اموری است که آگاهی از آن ها ارزشمند است:

[الامر] الاول: یظهر من جماعه بل صریحهم ان المفید (رحمه الله) ومن تبعه اراد من الرباع کل ما صدق علیه اسم البناء...؛

[امر] اول: از طاهر فرمایش جمعی از علماء بلکه تصریح کلامشان برمی آید که منظور شیخ مفید و تابعین ایشان از رباع هر نوع بناء و ساختمان است...؛

[الامر] الثانی: ان اعطاءها قیمه الالات و الابنیه هل هو علی التعین... او انه رخصه و سعه علی الوارث...؛

[امر] دوم: آیا اعطاء قیمت ابزار آلات و ساختمان ها بر اساس تعیین است یا از باب توسعه در اجازه، بر وارث است...؛

[الامر] الثالث: فی کیفیه التقویم...؛

[امر] سوم: در چگونگی تقویم است...؛

[الامر] الرابع: لو باع الوارث غیر الزوجه ماله دفع القیمه الیها عنه...؛

[امر] چهارم: اگر سایر ورثه غیر از زوجه، مال خودش را بفروشد، سهم زوجه از قیمت پرداخت می شود؟

[الامر] الخامس: لو تلف البناء و الشجر بعد الموت... فهل لها القیمه حینئذ او لیس لها شیء؟...؛

[امر] پنجم: اگر پس از موت مورث، ساختمان و درخت تلف شوند، آیا باز هم قیمت

ص: ۴۲۰

آنها به زوجه می رسد یا نه؟...؟

[الامر] السادس: لو نمت الاشجار و غيرها قبل التقويم فهل النماء للورثة او للزوجه؟...؟

[امر] هشتم: اگر درختان و سایر ما ترک، رشد داشته باشند آیا رشد به ورثه و زوجه می رسد؟

[الامر] السابع: اذا كان للميت زوجتان...؟

[امر] هفتم: اگر میت دارای دو زوجه باشد...؟

[الامر] الثامن: بناء على تفاوت ذات الولد عن غيرها في الحكم لا يفرق في الولد...؟

[امر] هشتم: بر مبنای تفاوت زوجه دارای فرزند از غیر آن، حکم در فرزند فرقی ندارد...؟

[الامر] التاسع: لو كان على الميت دين...؟

[امر] نهم: اگر میت بدهکار باشد...؟

[الامر] العاشر: لو لم يكن مع الزوجه وارث غير الامام (عليه السلام)...؟

[امر] دهم: اگر با زوجه وارث دیگری غیر از امام نباشد...؟

[الامر] الحادي عشر: لو كان للميت زرع...؟

[امر] یازدهم: اگر میت زراعتی داشته باشد...؟

[الامر] الثاني عشر: يظهر من القائلين بالتفصيل بين ذات الولد و غيرها بل صريح محكي جمله من عباراتهم و مرئيا لزوم كون

الولد منه»(۱)

[امر] دوازدهم: از بیان قائلین به تفصیل بین زوجه دارای فرزند و غیر او و تصریح برخی از عبارات آنان معلوم می شود که

فرزند باید از میت باشد...؟

این تمام کلامی بود که در بحث ارث زوجه از زمین در درس استاد مطرح شد؛ خداوند متعال (جل جلاله) را شاکرم که در

ماه مبارک رمضان توفیق پیدا کردم با شرکت در کرسی علمی فرزند برومند مرجع فقید جهان تشیع، «حضرت آیت الله

العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (جل جلاله)» توانستم راجع به مسئله ی مهم و فقهی «ارث زوجه از

۱- (۱) . ر. ک. به: رساله فی ارث الزوجه من الزوج، آیت الله سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، نقل شده از مجله فقه
اهل بیت، شماره ۴۳.

عقار» به تحقیق، تقریر و تحریر درس استاد فرزانه «حضرت آیت الله حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی دامت توفیقاته» پردازیم و از ذات باری تعالی (جل جلاله) طول عمر با برکت معظم له - دامت برکاته - و همه ی اساتید حوزه ی مبارکه ی علمیه ی قم و رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی «حضرت آیت الله العظمی سید علی حسینی خامنه ای متع الله المسلمین بطول حیات و بقاءه» را مسئلت می نمایم و نیز علو درجات برای همه مومنین و مومنات علی الخصوص علمای ماضی (قدس سره) به ویژه «سید الموسسین حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (قدس سره)» و شاگرد مبرز ایشان «شیخ الفقهاء حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی (رحمه الله)» درخواست می کنم

در انتهای نگارنده خالی از لطف نمی داند به ذکر دو رؤیای صادقه که یکی از آن ها در اثنا نوشتن متن عربی کتاب و دیگری پس از آن برای حضرت استاد - دامت برکاته - اتفاق افتاده است و معظم له شخصاً در یکی از جلسات خصوصی دیدار با ایشان، برای حقیر نقل فرمودند پردازم.

در یکی از شبها، هنگامی که مشغول تألیف متن عربی کتاب «ارث زوجه» بودم تردید بسیار عجیبی - که واقعا تا آن زمان برایم سابقه نداشت - بر من عارض گشت، درحالیکه قبلاً مطالب فراوانی در موضوعات مختلف می نوشتم و چاپ هم می شد ولی در آن موارد، چنین تردیدی اصلاً برایم حاصل نشده بود و سابقه نداشت؟!!

ایشان در ادامه با بیان تأثیر این تردید فرمودند:

آن شب با خود گفتم: حال که از یک طرف، مقدار زیادی وقت برای این بحث می گذارم و زحمت می کشم و از طرف دیگر باید روز قیامت برای هر سطرش جواب

بدهم، در این وضع، اگر امر دائر بین نوشتن و تمام کردن این کتاب و بین جواب دادن سطر به سطر آن در روز قیامت باشد، من نوشتن را انتخاب می کنم؛ زیرا دلیلی

ندارد که هم بنویسمو هم جواب بدهم!

ایشان پس از این تردید، به رؤیایی که بلافاصله همان شب برایشان اتفاق می افتد، اشاره کردند و فرمودند:

این تردید موجب شد تا آن شب، نوشتن را به کلی کنار بگذارم؛ هنوز در حالت تردید و دو دلی بودم که خواب بر چشمانم مستولی گشت؛ در عالم رؤیا مرحوم والد (رحمه الله) را زیارت کرده و در منزل به حضورشان رسیدم؛ آن هنگام که در حال دیدارشان بودم، ایشانبا اشاره به جزوه «ارث زوجه» به من فرمودند: محمد جواد این جزوه تانرا بیاورید و به من بدهید! به ایشان عرض کردم: آقا اینجزوه هنوز کامل نشده است، ان شاءالله آن را آماده کرده و به شما تقدیم می کنم! اما ایشان مجدداً برای بار دوم، خطاب فرمودند: به شما گفتم این جزوه را بیاورید و به من بدهید! دوباره در پاسخ ایشان عرض کردم: آقا جان اینجزوه هنوز کامل نشده، به خواست خدا آن را آماده می کنم و به خدمتتان می آورم! لکن ایشان موکداً و برای بار سوم فرمودند: به شما عرض کردم جزوه ارث را بیاورید و به من بدهید!

استاد معظم - دامت توفیقاته - پس از ذکر این رؤیای صادقه فرمودند:

در این حال، از خواب بیدار شدم و فهمیدم که آن بزرگوار (رحمه الله) به این جزوه نظر دارند و منوظیفه دارم که آن را تمام نمایم؛ لذا این رؤیا باعث شد که تردید را کنار گذاشته و به این نتیجه برسم که باید به خواست خدا این جزوه را تکمیلکنم، که تکمیلهم کردم و بالاخره به نام «نخبه الأنظار فی حرمان الزوجه من الاراضی والعقار» به چاپ رسید.

اما جریان دوم از این قرار است که استاد معظم - دامت برکاته - به «توجه» حضرت آیت الله العظمی بهجت (رحمه الله) به کتاب «نخبه الأنظار» اشاره فرمودند و در حضور جمعی برای حقیر نقل کردند:

زمانی که یکی از مسئولین دفتر، جناب حجت الاسلام آقای استاد میرزا - دام عزه -، قصد زیارت عتبات عالیات را داشتند، سه نسخه از کتاب «ارث زوجه» را به ایشان دادم تا هنگامی که به نجف اشرف مشرف می شوند، به دیدار سه تن از علمای بزرگوار - حفظهم الله تعالی - رفته و این سه نسخه را به ایشان تقدیم نمایند.

حضرت استاد - دامت برکاته - در ادامه با اشاره به رؤیای خویش فرمودند:

به یاد دارم شب آن روزی که طبق نقل خودشان، این کتابها را به مراجع و علمای نجف هدیه کرده بودند - ظاهراً یک روز چهارشنبه در ماه مبارک رمضان بود - و هنوز هم، با من تماس نگرفته بودند تا گزارش حضورشان در بیت حضرت آیت الله العظمی سید علی سیستانی - ادام الله عزه - را بدهند. آن شب در خواب دیدم که سه نفر از بزرگان، از نجف به منزل ما آمده اند.

از میان آن سه بزرگوار، یکی از آن هارا می شناختم؛ آری حضرت آیت الله العظمی بهجت (رحمه الله) بود؛ ولی آن دو نفری که همراه آقای بهجت (رحمه الله) بودند، را نمی شناختم.

حضرت استاد - دامت توفیقاته - پس از اشاره به حضور آیت الله بهجت (رحمه الله) در منزلشان فرمودند:

آیت الله بهجت (رحمه الله) با همراهانشان پس از حضور در منزل، خطاب به اینجانب فرمودند: من شنیده ام شما جزوه های فقهیای دارید که میل دارم آن ها را ببینم! در پاسخ به ایشان عرض کردم: آقا متأسفانه این جزوات، اینجا در دسترس قرار ندارند تا آن ها را به جنابعالی نشان بدهم؛ در این حال از جا برخاستم تا وسائل پذیرایی برای ایشان و سایر میهمانان آماده کنم، از این رو به سراغ کمدهی که معمولاً در آنجا وسائل پذیرایی می گذارند رفتم تا مقداری میوه برای آن سه شخصیت بزرگوار بیاورم. اما همین که در کمد را باز کردم بناگاه مشاهده نمودم، سه نسخه از کتاب «نخبه الأنظار» در آنجا وجود دارد! در همان حال ایستاده با بهت و حیرت، خطاب به آیت الله بهجت (رحمه الله) عرض کردم: آقا ببخشید من نمی دانستم این سه نسخه کتاب، در اینجا بوده است؛ به هر روی، بنابر درخواست آقای بهجت (رحمه الله) یک نسخه از آن کتابها را به محضر ایشان تقدیم کردم و آن دو را نیز به هر یک از آن آقایان محترم که همراه ایشان بودند پیشکش نمودم.

استاد - دام عزه العالی - در ادامه به عکس العمل مرحوم آیت الله بهجت (رحمه الله) پس از گرفتن کتاب، اشاره کرده و فرمودند:

بعد از تقدیم کتابها به آیت الله بهجت (رحمه الله) با فاصله ای اندک در کنار ایشان نشسته و به ایشان نگاه می کردم؛ در آن حال، همین که مرحوم آقای بهجت (رحمه الله) کتاب «نخبه الأنظار» را باز کردند و می خواستند اولین ورق را کنار بزنند، منظره ی عجیبی را مشاهده کردم؛ بله، آن منظره، منقش بود نصفه اول کتاب ارث زوجه به عکس مرحوم آیت الله بهجت (رحمه الله) بود! با تعجیبی که برایم بوجود آمده بود، در عالم رؤیا با خود گفتم: من که تصویر ایشان را در کتاب نیاورده بودم! پس این عکس در اینجا چه می کند؟!

این نجوای درونی، موجب غفلت من از مرحوم آیت الله بهجت (رحمه الله) نشده بود و من هنوز آن بزرگوار را زیر نظر داشتم؛ ایشانرا می دیدم که همین طور کتاب را ورق می زدند و دائماً دعا می کردند و همین طور ورق می زدند و دعا می کردند، ورق می زدند و دعا می کردند...

استاد بزرگوار در انتها فرمودند:

پس از چند مرتبه دعا کردن توسط مرحوم آیت الله بهجت (رحمه الله) از خواب بیدار شدم؛ آن دیدار، لذتی معنوی در کامم ایجاد کرد که هر زمان به یاد آن می افتم امیدوار می شوم که این کتاب ان شاء الله مورد قبول و رضایت اهل بیت (علیه السلام) واقع شده است ان شاء الله همین طور هم باشد و آن ها از ما راضی و خشنود باشند چه اینکه رضایت آن ها رضایت خداوند (جل جلاله) است.

حضرت استاد پس از نقل این دو جریان، خطاب به نگارنده فرمودند:

امیدوارم خداوند متعال (جل جلاله) این جزوه ناچیز را برای ما و شما - که واقعاً با اخلاص تلاش کردید و در حال آماده سازی متن فارسی آن هستید تا به چاپ برسد - در روزی که «لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»^(۱) است ذخیره ای در قیامت قرار دهد و از ما و شما بپذیرد. ان شاء الله^(۲)

ص: ۴۲۵

۱- (۱). سوره مبارکه شعراء، آیه شریفه ۸۸

۲- (۲). این جلسه با حضور حضرت استاد دامت برکاته، مسئول محترم دفتر ایشان و نگارنده تشکیل شده و نوار صوتی آن، موجود است..

در پایان لازم می دانم از همسر محترم که در تخریح مصادر همیار حقیر بودند و والده مکرمه و به ویژه والد بزرگوارم - دام عزه العالی -، که با راهنمایی ها و راهبری هایشان همواره مشوق و مؤید حقیر بودند، تشکر و تقدیر نمایم و امیدوارم پروردگار منان (جل جلاله) این مختصر را به عنوان بهترین عمل در نامه ی اعمالمان، ثبت نماید؛ ان شاء الله.

از محققین و خوانندگان معزز موکداً درخواست دعای خیر می کنم و امید آن دارم که از کم کاری های حقیر، گذشت نموده و با دیده اغماض بگذرند و قرین امتنان نمایند، کاستی ها و اشکال های وارده را به نشانی «رایانامه» در پاورقی (۱) و یا مرکز جهانی فقه ائمه اطهار (علیه السلام) به نشانی پشت جلد، ارسال فرمایند.

این کتاب، در تاریخ دهم مهرماه سال هزار سیصد و هشتاد و نه هجری شمسی مطابق با بیست و چهارم شوال المکرم سال هزار چهارصد و سی و یک هجری قمری مصادف با شب شهادت رئیس مذهب جعفری «حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)» به اتمام رسید؛ درود بی پایان الهی بر محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندان پاکروان و پاکدامنش (علیه السلام) باد.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ»

ص: ۴۲۶

۱. قرآن کریم

۲. نهج البلاغه، امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، قم، انتشارات دار الهجره.

(الف)

۳. الإرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، حلی، ابو منصور حسن بن یوسف مطهر حلی (معروف به علامه حلی (رحمه الله) قم، موسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ - ق.

۴. الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ الطائفه (رحمه الله)، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۰ هـ - ق.

۵. اختیار الرجال/اختیار معرفه الرجال معروف به رجال الکشی، کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز (رحمه الله)، مشهد، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۸ هـ - ش.

۶. اضواء علی السنه المحمديه، ابوریّه، محمود، قم، دار الکتاب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۲۸ هـ - ق.

۷. الانتصار فی انفرادات الإمامیه، سید مرتضی، علی بن حسین موسوی (شریف

مرتضى (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمی قم، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ - ق.

۸. إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، حلّی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف اسدی (رحمه الله)، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ - ق.

(ب)

۹. بحار الأنوار الجامعه لدرر الاخبار الاثمه الاطهار (عليه السلام)، مجلسی، محمد باقر (علامه مجلسی)، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ - ق.

۱۰. بررسی فقهی حقوقی تلییح مصنوعی، فاضل موحدی لنکرانی، محمد جواد، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (عليه السلام)، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ - ش.

۱۱. بُلغه الفقيه، آل بحر العلوم، سید محمد بن محمد تقی (رحمه الله)، تحقیق و تعلیق سید حسین بن سید محمد تقی آل بحر العلوم، منشورات مکتبه الصادق، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ هـ - ق.

۱۲. البیع، موسوی خمینی، سید روح الله (امام خمینی ۱)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱

(پ)

۱۳. پژوهشی در علم رجال، ترابی شهرضایی، اکبر، قم، اسوه، چاپ اول ۱۳۸۷ هـ - ش.

(ت)

۱۴. تاج العروس، واسطی زبیدی، محب الدین ابو الفیض سید محمد مرتضی حسینی واسطی زبیدی حنفی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ هـ - ق.

۱۵. تصحیح و تعلیق الوافی فی جمع أحادیث الكتب الأربعة القديمه، فیض کاشانی محمد بن مرتضی متخلص به ملا محسن فیض کاشانی، تعلیقه: شعرانی، ابوالحسن.

۱۶. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ هـ - ش.

۱۷. تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسيله کتاب الطلاق و الموارث، فاضل موحدی لنکرانی (رحمه الله)، محمد، قم مرکز فقه ائمه اطهار (عليه السلام)، چاپ اول، ۱۴۲۹ هـ - ق.

۱۸. تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، حر عاملی، شیخ محمد بن حسن بن

علی (رحمه الله)، قم، مؤسسه آل البيت (عليه السلام) لآحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ - ق.

۱۹. تقريرات ثلاث، طباطبایى بروجردی، سید حسین/مقرر حاج شیخ علی پناه اشتهاردی. قم، مؤسسه نشر اسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ - ق.

۲۰. التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، فاضل مقداد، جمال الدين مقداد بن عبد الله سيورى حلى (رحمه الله)، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى (رحمه الله)، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ - ق.

۲۱. التنقيح فى شرح العروه الوثقى، موسى خويى (رحمه الله)، سید ابوالقاسم، مقرر: ميرزا على غروى.

۲۲. تهذيب الأحكام فى شرح المقنعه/التهذيب، طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن، تهران، دار الكتب الإسلاميه، ۱۳۶۵ هـ - ش.

(ث)

(ج)

۲۳. الجامع للشرائع، حلى، يحيى بن سعيد (يحيى حلى) (رحمه الله)، قم، مؤسسه سيد الشهداء العلميه، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ - ق.

۲۴. جوابات أهل الموصل فى العدد و الرويه/ الرد على اصحاب العدد، مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى (رحمه الله)، قم، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، ۱۴۱۳ هـ - ق.

۲۵. جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، نجفى، محمد حسن بن باقر (صاحب جواهر) (رحمه الله)، بيروت، دار إحياء التراث العربى، چاپ هفتم.

(چ)

(ح)

۲۶. الحدائق الناضره فى أحكام العتره الطاهره، بحراني، يوسف بن احمد بن ابراهيم (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسین حوزه علميه قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ - ق.

۲۷. حياه ابن أبى عقيل و فقهه، عمانى، حسن بن على بن ابى عقيل حذاء، قم، مركز المعجم الفقهي، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ - ق.

(خ)

۲۸. الخلاف، طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ الطائفه (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۴۰۷ ه - ق.

(د)

۲۹. دراسات فی علم الدرايه، غفاری، علی اکبر، تلخیص مقباس الهدایه مرحوم مامقانی، چاپ اول ۱۳۶۹ ه - ش.

۳۰. درایه الحدیث، مدیر شانه چی، کاظم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۲ ه - ش.

۳۱. الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، مکی عاملی (معروف به شهید اول (رحمه الله)، محمد بن جمال الدین مکی عاملی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ه - ق.

۳۲. دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام والقضایا والاحکام، تمیمی مغربی، ابو حنیفه، نعمان بن محمد بن منصور (قاضی نعمان مصری (رحمه الله)، قم، مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، چاپ دوم ۱۳۸۵ ه - ق.

(ذ)

۳۳. الذریعه الی تصانیف الشیععه، تهرانی، آقا بزرگ، قم، اسماعیلیان و تهران کتابخانه اسلامی، ۱۴۰۸ ه - ق.

(ر)

۳۴. رجال ابن داود، حلّی، شیخ تقی الدین، ابو محمد، حسن بن علی بن داود حلّی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ه - ق.

۳۵. رجال ابن الغضائری/ کتاب الضعفاء، غضائری، احمد بن حسین بن عبیدالله، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ه - ق.

۳۶. رجال الشیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شیخ الطائفه (رحمه الله)، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ه - ق.

۳۷. رجال نجاشی، نجاشی، ابو الحسن احمد بن علی بن احمد (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه - ق.

۳۸. رسائل، عاملی، زین الدین بن علی بن احمد (شهید ثانی (رحمه الله)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.

۳۹ رساله فی الإرث / رسالتان فی الإرث و نفقه الزوجه، اراکی، محمد علی (رحمه الله)، قم، مؤسسه در راه حق چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ - ق.

۴۰ رساله فی ارث الزوجه، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، المطبعه العلمیه، ۱۳۸۵ هـ - ق.

۴۱ رساله فی ارث الزوجه من الزوج / رساله فی حرمان الزوجه من بعض الارث، طباطبایی حکیم، سید محسن طباطبایی حکیم (رحمه الله)، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیه السلام)، نقل از مجله فقه اهل بیت (علیه السلام)، شماره ۴۳

۴۲ رساله فی الموارث، انصاری، مرتضی بن محمد امین (شیخ انصاری (رحمه الله)، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ - ق.

۴۳ ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، طباطبائی، سید علی بن محمد بن ابی معاذ (صاحب ریاض (رحمه الله)، قم، مؤسسه آل البيت (علیه السلام) چاپ اول ۱۴۱۸ هـ - ق.

۴۴ رساله میراث الزوجه من العقار، هاشمی شاهرودی، سید محمود، قم، مجله فقه اهل بیت (علیه السلام)، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیه السلام)، شماره‌های ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸، چاپ اول.

(ز)

(ژ) (س) ۴۵. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن ادریس حلّی (رحمه الله)، محمد بن منصور بن احمد، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ - ق.

۴۶. سنن ابی داود، سجستانی، أبوداود سلیمان بن الأشعث السجستانی، بیروت، دارالکتاب العربی.

(ش) ۴۷. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن (محقق حلّی (رحمه الله)، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم ۱۴۰۸ هـ - ق.

(صلی الله علیه و آله)

ص: ۴۳۱

۴۸. الصحاح فی اللغه/ تاج اللغه و صحاح العربيه، جوهری، أبو نصر إسماعیل بن حماد الجوهري، بیروت، دار العلم للملايين، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ه - ق.

۴۹. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، أبوالحسین القشیری النیسابوری، بیروت، دار ابن حزم و مؤسسه ریان، ۱۳۷۵ ه - ق.

(ض)

(ط)

۵۰. الطهاره، موسوی خمینی، سید روح الله مصطفوی، (امام خمینی ۱)، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ۱.

(ظ)

(علیه السلام)

۵۱. علل الشرائع و الاحکام، قمی، شیخ صدوق (رحمه الله)، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، قم، کتابفروشی داوری از روی نسخه مکتبه الحیدریه در نجف اشرف، ۱۳۸۶ ه - ق.

۵۲. العین، فراهیدی، ابی عبدالرحمن خلیل بن احمد فراهیدی، قم، منشورات الهجره، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه - ق.

(غ)

۵۳. غایه المراد فی شرح نکت الإرشاد، عاملی، محمد بن مکی (شهید اول (رحمه الله))، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه - ق.

۵۴. الغریبین فی القرآن و الحدیث، هروی، احمد بن محمد، بیروت، ۱۴۱۹ ه - ق.

۵۵. غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، حلبی، ابنزهره، حمزه بن علی حسینی (رحمه الله)، قم، مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه - ق.

۵۶. الغیبه، نعمانی، محمد بن ابراهیم، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۹۷ ه - ق.

(ف)

۵۷. فرهنگ جامع عربی - فارسی، سیاح، احمد، تهران، چاپ هشتم ۱۳۵۴ ه - ش.

۵۸. فرهنگ فرق اسلامی، مشکور، محمد جواد، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان

۵۹. فهرست الطوسی، طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (معروف به شیخ طوسی (رحمه الله)، نجف اشرف، المكتبة المرتضوية.

۶۰. الفوائد الحائریه، وحید بهبهانی (رحمه الله)، محمد باقر بن محمد اکمل، قم، مجمع الفكر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ - ق.

(ق)

۶۱. القاموس المحيط، فیروزآبادی، محیی الدین أبو طاهر، محمد بن یعقوب بن محمد بن عمر الفیروزآبادی الشیرازی الکاظمی الشافعی، بیروت، دار الجیل.

۶۲. قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، علامه حلی، جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی (رحمه الله)، قم انتشارات رضی، ۱۴۰۴ هـ - ق.

(ک)

۶۳. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب (ثقه الاسلام کلینی (قدس سره)، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ هـ - ش.

۶۴. الکافی فی الفقه، ابو الصلاح حلبی (قدس سره) ابو الصلاح تقی الدین بن نجم الدین، اصفهان، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ - ق.

۶۵. کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، یوسفی، حسن بن ابی طالب (فاضل آبی (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ هـ - ق.

۶۶. کفایه الأحکام/ کفایه المقتصد/ کفایه المعتقد/ مشهور به کفایه الفقه، سبزواری، محمد باقر بن محمد مومن (رحمه الله)، قم مؤسسه النشر الإسلامی چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ - ق.

۶۷. کفایه الأصول، خراسانی، آخوند محمد کاظم بن حسین (معروف به آخوند خراسانی (رحمه الله)، قم، مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ - ق.

(گ)

(ل)

۶۸. لسان العرب، ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور الأفریقی المصری،

(م)

٦٩. المبسوط في فقه الإماميه، طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (شيخ الطائفة (رحمه الله)، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم، ١٣٨٧ هـ - ق.

٧٠. المختصر النافع في فقه الاماميه، حلي، ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن حسن هذلي معروف به محقق اول يا محقق حلي (رحمه الله)، قم، مؤسسه المطبوعات الدينيه، چاپ ششم، ١٤١٨ هـ - ق.

٧١. مختلف الشيعه في أحكام الشريعه، اسدي، حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلي (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم، ١٤١٣ هـ - ق.

٧٢. المخصص، از روى نسخه خطي مغربي، ابن سيده، أبو الحسن علي بن إسماعيل نحوي لغوي اندلسي، مصر، المطبعه الأميريه، چاپ اول، ١٩٠١ م

٧٣. مجمع البحرين ومطلع النيرين، طريحي، شيخ فخرالدين طريحي نجفي، تهران، كتابفروشي مرتضوي، چاپ سوم، ١٤١٦ هـ ق

٧٤. مجمع الفائده و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، اردبيلي، احمد بن محمد (مقدس اردبيلي (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ - ق.

٧٥. المسائل الصاغانيه، مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبري (شيخ مفيد (رحمه الله)، قم، انتشارات كنگره جهاني شيخ مفيد (رحمه الله)، ١٤١٣ هـ - ق.

٧٦. مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام، فاضل جواد، جواد بن سعي بن علي اسدي كاظمي (رحمه الله)، انتشارات مرتضوي، ١٣٨٩ هـ - ق.

٧٧. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، عاملي، زين الدين بن علي بن احمد عاملي (شهيد ثاني (رحمه الله)، قم، مؤسسه المعارف الإسلاميه، چاپ اول، ١٤١٣ هـ - ق.

٧٨. مستند الشيعه في أحكام الشريعه، نراقي، مولى احمد بن محمد مهدي، قم، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، چاپ اول ١٤١٥ هـ - ق.

۷۹. المصباح الاصول، بهسودی، محمد سرور، تقریرات بحث آیت الله ابوالقاسم موسوی خویی (رحمه الله)، قم، کتابخانه داوری، چاپ دوم، ۱۴۱۲ هـ - ق.
۸۰. المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، فیومی، ابو العباس أحمد بن محمد بن علی المُقَرِّی القُیُومی، قم، موسسه دارالهجره، چاپ اول، ۱۴۰۵ هـ - ق
۸۱. معجم البلدان، جندی، فرید عبدالعزیز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ هـ - ق.
۸۲. معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواه، خویی، ابو القاسم بن سید علی اکبر موسوی خویی (رحمه الله).
۸۳. معجم المنجد فی اللغه، هنانی، علی بن الحسن الهنائی الأزدی، دارالمشرق.
۸۴. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مصحح صفوان عدنان داودی، بیروت، دار العلم و الدار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ - ق.
۸۵. مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، حسینی عاملی (رحمه الله)، جواد بن محمد، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ - ق.
۸۶. المقنعه، مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (رحمه الله)، قم، کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ هـ - ق.
۸۷. المقتصر من شرح المختصر، حلّی، جمال الدین احمد بن محمد اسدی، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ - ق.
۸۸. ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، مجلسی دوم، مولی محمد باقر بن مولی محمد تقی، محقق / مصحح: سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (رحمه الله)، چاپ اول، ۱۴۰۶ هـ - ق.
۸۹. من لا یحضره الفقیه، قمی، شیخ صدوق (رحمه الله)، محمد بن علی بن بابویه، قم، جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ هـ - ق.
۹۰. الموطأ، اصبحی، مالک بن أنس ابن مالک بن عامر الأصبیحی المدنی التابعی الموسس لمذهب المالکی، (ابو عبدالله الاصبیحی) دمشق، دارالقلم.
۹۱. موسوعه الإمام الخوئی، موسوی خویی، سید ابوالقاسم، مؤسسہ إحياء آثار الإمام الخوئی (رحمه الله)
۹۲. الموسوعه الرجاليه، طباطبائی بروجردی، سید محمد حسین.

٩٣. موسوعه طبقات الفقهاء، سبحانى، جعفر، موسسه امام صادق (عليه السلام)، قم، ١٣٧٩ هـ - ش.

٩٤. المهذب، ابن براج قاضى، عبدالعزيز نحرير طرابلسى، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم چاپ اول، ١٤٠٦ هـ - ق.

(ن)

٩٥. نخبه الأفكار فى حرمان الزوجه من الأراضى و العقار، بروجردى، شيخ محمد تقى نجفى (رحمه الله)، قم، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه، چاپ اول.

٩٦. نخبه الأنظار فى حرمان الزوجه من الأراضى و العقار، فاضل لنكرانى، شيخ محمد جواد موحدى لنكرانى، قم، مركز فقهى ائمه اطهار (عليه السلام)، چاپ اول. ١٣٨٨ هـ - ش. ٩٧. النهايه فى غريب الاثر / النهايه فى غريب الحديث والأثر، ابنأثير، أبوالسعادات المبارك بن محمد الجزرى، بيروت، المكتبه العلميه، ١٣٩٩ هـ - ق.

٩٨. النهايه فى مجرد الفقه و الفتاوى، طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن (شيخ الطائفه (رحمه الله)، بيروت، دار الكتاب العربى، چاپ دوم، ١٤٠٠ هـ - ق.

(و)

٩٩. الوسيله إلى نيل الفضيله، ابن حمزه، محمد بن على بن حمزه طوسى (رحمه الله)، قم، مكتبه آيه الله مرعشى نجفى (رحمه الله)، چاپ اول، ١٤٠٨ هـ - ق.

(هـ)

(ى)

ص: ٤٣٦

(الف)

آدم (علیه السلام) ۷، ۳۶۶

ابا الحسن (علیه السلام) (امیرالمومنین امام علی بن ابی طالب) ۱۲۹، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۶۹، ۳۶۴

ابا الحسن (علیه السلام) (موسی بن جعفر امام کاظم) ۱۹۳

ابا جعفر (علیه السلام) (امام باقر، محمد بن علی) ۱۷، ۲۵، ۳۱، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۶۰،

۱۶۱، ۱۶۷، ۱۹۳، ۲۰۷، ۳۰۴، ۳۴۷، ۳۶۲، ۳۶۵ ابا صالح (محمد بن الحسن، امام زمان (صلی الله علیه و آله) ۳۵۶، ۳۵۷

اباالقاسم (پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۴۷، ۵۸، ۱۳۵، ۱۶۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۹، ۳۶۵،

۳۶۶، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵

ابا عبدالله (امام صادق (علیه السلام)، جعفر بن محمد) ۱۷، ۲۵، ۴۶، ۷۳، ۷۷، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳،

۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۹۳، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۵۴، ۳۶۲،

٤١٤، ٤١٣، ٣٦٦، ٣٦٥، ٣٦٤

ابامحمد (حسن بن علي امام حسن عسكري (عليه السلام) ١٩٢، ١٩٣، ٤١١، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥

ابان بن ابي عياش ٢٨٩، ٣٠٧

ابان بن تغلب ٢٢٤، ٢٢٥

ابان بن عثمان الاحمر ١١٧، ١١٨، ٢٢٨، ٢٢٩

ابراهيم بن هاشم ١٦٤

ابن اذينه، عمر ٥٤، ٦٢، ٧٥، ٧٩، ٨٠، ٩٣، ١٠٤، ١٠٦، ١٢٤، ١٢٥، ٢٢٤، ٢٣٣، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٥،
٢٦٦، ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٥، ٣٠٠، ٣٠١،
٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٧، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣٢٠، ٣٢٢، ٣٢٥، ٣٢٧، ٣٣٠، ٣٧٦، ٣٧٧، ٤٠٠، ٤٠٢، ٤١٦

ابن ابي يعفور ٥٢، ٥٣، ٦٢، ٧٢، ٧٣، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ١٠٤، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٨، ٢٥١، ٣٠٦،
٣١٢، ٣٣١، ٤١٦

ابن ابي عقيل ٧٠، ٧١، ٢٩٦

ابن اثير ١٧٤، ١٨١

ابن براج ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٣

ابن زهره ٨٦، ٨٧، ٩٢

ابن سيده، ابوالحسن علي بن اسماعيل ٢٥٨

ابن غضائري ١٥٢

ابن مالك ٢٧

ابن محبوب ٤٦، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٤٣، ١٤٤، ١٥٢، ١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٩٢، ١٩٣، ٢٠٧

ابن منظور ١١٦، ١٢٩، ١٤٧، ١٧٢، ١٨٠

ابو بصير ٢٩٤

ابوبكر ٢٧

ابوريه، محمود ١٦٠

ابى اسامه ٢٨٥، ٣٠٧

ابى جعفر الاصم ٢٨٩، ٣٠٧

ابى داوود ٢٧

ابى صالح ٢٨٩، ٣٠٧

ابن عباس ٢٦٩، ٢٨٩، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٣، ٤١١، ٤١٢، ٤١٣

ابى عبيده ٢٨٨، ٣٠٦

ابى مخلد السراج ١٦٠، ٢٩٦

احسايى، ابن ابى جمهور ٢٦٩

احمد بن الحسن ١٥٥، ١٥٦

احمد بن محمد ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨

احمد بن محمد بن خالد برقى ١٠٧

احمد بن محمد بن عيسى الاشعري ١٠٧، ١١٣

ص: ٤٣٨

احمد بن محمد بن يحيى ٢٦١

احمد بن محمد العاصمى ٢٩٧

احول ٤٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٨٤، ٢٨٨، ٣٠٧، ٣٩٠، ٣٩١

استاد ميرزا ٤٠٣

اسكافى، ابن جنيد ١٦، ١٨، ١٩، ٣٧، ٣٨، ٤٨، ٤٩، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٢٣٨، ٢٥١

اسماعيل بن يسار ٣٠٦

اسماعيل الجعفى ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٨، ٣٥٧

اصفهانى، فتح الله (شيخ الشريعة) ٣٢

اصمعى، ابو سعيد ١٧٩

اراكى، محمد على ٢٦٦

أردبيلى غروى حائرى، محمد بن على ٢٢٧

ام سلمه ١٢٢، ١٧٢

انصارى، مرتضى ٢٣٩، ٢٤٠، ٣٠٨، ٣٠٩

ايوب بن نوح ١٥٢، ٢٤٣

(ب)

بحرانى، يوسف ٢٩٢، ٢٩٣

بحرالعلوم، سيد محمد بن محمد تقى ٢٧١، ٣٢٥، ٤٠٨

برغانى، محمد صالح ٢٧٠

بروجردى، سيد حسين ٣٣، ١٠١، ١٠٢، ١٠٧، ١٢١، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٨، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩١، ١٩٢، ١٩٤، ١٩٨، ١٩٩، ٢١٧،

٢٦٣، ٣٩١، ٣٩٢

بروجردی، محمد تقی ۳۳، ۲۶۷، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴

برید العجلی ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۸۴، ۲۸۵

برید بن معاویه العجلی ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۵۷

بزنطی ۱۹۳

بغدادی کاظمی، جواد بن سعد بن جواد، معروف به فاضل جواد ۲۴۴

بکیر بن اعین ۱۵۶، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۶۶

بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل (معروف به وحید بهبهانی) ۲۴۰

بهجت، محمد تقی ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵

(پ)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (حضرت محمد مصطفی) به ابالقاسم مرجعه شود

(ت)

ترابی شهرضایی، اکبر ۱۰۷

تهرانی، آقا بزرگ ۳۴

(ث)

(ج) جعفر بن محم سماعه ۱۳۹

جعفر بن بشیر ۱۶۰

جمیل ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲

جوهری ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۷۳، ۱۷۸

(ح)

ص: ۴۳۹

حر عاملی (معروف به صاحب وسائل (رحمه الله) ۳۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۰

حسن بن زین الدین (فرزند شهید ثانی) ۲۳۹

حسن بن سعید اهوازی ۱۹۳

حسن بن علی ۱۳۱، ۱۳۷

حسن بن فضال ۱۴۰، ۱۴۱

حسن بن علی بن فضال ۱۹۳

حسن بن محبوب به ابن محبوب مراجعه شود.

حسن بن محمد بن سماعه ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳

حسین ابی مخلد ۱۵۹، ۱۶۰

حسین بن ابی العلاء ۱۶۰

حسین بن سعید ۷۷، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۹۵

حسین بن سعید اهوازی ۱۹۳

حسین بن عمرو ۲۹۶، ۲۹۷

حسین بن محمد ۱۳۶، ۱۳۷

حسینی عاملی ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۶، ۳۸۱

حریر بن عبدالله ۱۹۳

حکیم، سید محسن ۳۲، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۲۶۶، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱

حلبی، ابوالصلاح التقی ۴۰، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۸۶، ۸۷، ۹۲

حلی، ابن ادريس ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۰۰، ۳۰۱

خادم زاده علی، ۵۷

خامنه ای، سید علی ۷، ۴۲۲

خرازی، سید محسن ۳۱۳، ۳۲۳

خراسانی، محمد کاظم (معروف به آخوند خراسانی) ۳۳، ۱۹۴، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۰

خطاب ابی محمد الهمدانی ۱۴۳، ۲۹۸

خمینی، روح الله (امام خمینی (قدس سره) ۷، (قدس سره) ۹۴، ۲۴۲، ۲۹۵

خویی، ابوالقاسم ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۹۳، ۲۹۴

(ج)

(د)

دانش، محمد حسن ۳، ۴، ۷، ۱۱

(ذ)

(ر)

راغب اصفهانی، ابوالقاسم، حسین بن محمد ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷

راوندی، سعید بن هبه الله ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۰

ربعی بن عبدالله ۱۹۳

رفاعه ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۶

رفاعه بن مغیره ۲۹۴

(ز)

زراره بن اعین ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۳

۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۲

زيد الشحام ٢٨٦، ٣٠٧

(ژ)

(س)

سبزوارى، محمد باقر ١٤، ١٦، ٣٨، ٢٦٥، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٢

سفيان بن عمر ٢٨٨، ٣٠٦

سلار ٣٢

سليم بن قيس الهلالى ٢٨٨، ٣٠٦

سماعه ١٠٦، ١٠٨، ١٣٧

سنان، عبدالله به عبدالله بن سنان مراجعه شود

سندى بن محمد ١١٣

سهل بن زياد آدمى ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١١٣، ١١٧، ١١٨

سياح، احمد ٣٤٩

سيستانى، سيد على ٤٢٤

سيد بن طاووس ١٥٤

سيد مرتضى (رحمه الله) ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٧٦، ٨٦، ٨٧، ٨٩، ٩٢، ٢٦٣، ٣٠٠، ٣٤٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٧١، ٣٧٢،

٣٧٣، ٣٧٥، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٥، ٣٧٦، ٣٧٧، ٣٨٠، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٥، ٤٠٦

سيف بن عميره ٢٩٢

ص: ٤٤١

(ش)

شاهرودی، سید محمود ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۶، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۲۶۳، ۳۰۰، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۶

شعیب بن اعین (مثنی) ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳

(صلی الله علیه و آله)

صافی گلپایگانی، لطف الله ۹۴، ۱۷۵، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۴۵، ۲۷۶، ۲۷۶، ۲۷۷

صدر، حسن ۲۶۹، ۲۷۰

صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (معروف به شیخ صدوق (رحمه الله) ۳۲، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۲، ۷۰، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۱۱، ۴۱۵

صدوق، علی بن حسین بن بابویه قمی (صدوق پدر) ۷۰، ۷۱

صدیقه طاهره (علیه السلام) (حضرت فاطمه زهرا) ۲، ۲۷، ۲۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶

صفار، محمد بن حسن بن فروخ صاحب بصائر الدرجات الکبری ۱۵۹

صفوان بن یحیی ۱۹۰

(ض)

(ط)

طباطبایی سید علی (معروف به صاحب ریاض) ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰

طباطبایی بروجردی، سید حسین به بروجردی مراجعه شود

طربال بن رجاء ۱۴۳

طریحی ۳۳، ۱۱۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷

طوسی، محمد بن حسن (معروف به شیخ طوسی (رحمه الله) ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۹، ۵۹، ۶۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۹

طوسی، ابن حمزه ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۶۳، ۹۱، ۹۳

(ظ)

(علیه السلام)

ص: ۴۴۲

عاملی، زین الدین (معروف به شهید اول (رحمه الله) ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۳۹، ۶۴، ۶۵

عاملی، معروف به شهید ثانی ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۶۰، ۶۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲

عایشه ۱۲۹، ۱۷۲، ۴۱۵، ۴۱۶

عبدالرحمن بن ابی عبدالله ۲۴۳، ۳۸۷، ۳۰۶

عبدالحمید ۱۶۱

عبدالله بن افطح ۱۵۶، ۱۵۷

عبدالله بن بکیر ۲۹۸

عبدالله بن جعفر الحمیری ۱۱۴

عبدالله بن سلیمان ۳۰۶

عبدالله بن سنان ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸

عبدالله بن مغیره ۱۵۵، ۱۵۶

عبدالکریم بن العتبه الهاشمی ۲۸۶، ۳۰۶

عبدالملک بن اعین ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۶۷، ۳۰۶

عبدالملک بن اعین شیبانی به عبدالملک بن اعین مراجعه شود.

عبدالملک بقباق ۲۲۵، ۳۱۱

عبدالملک بن عتبه الهاشمی ۱۶۱

عبدالملک بن عمرو ۱۶۱

عبید الله الحلبي ۲۸۷، ۳۰۶

عبید بن زرارہ ۲۲۹، ۳۱۱

علاء بن رزین ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۹۳

علی بن ابراهیم ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۳۰۲

علی بن اسماعیل ۲۲۸

علی بن الحسن بن رباط ۱۴۰، ۱۴۱

علی بن حسن بن فضال ۱۵۵، ۱۵۷

علی بن الحسن التیملی ۲۹۶

علی بن الحکم ۱۱۹، ۱۹۳

علی بن رثاب ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۳، ۱۴۴

علی بن سعید ۲۸۸، ۳۰۶

علی بن عباس ۱۵۱، ۱۹۱

علی بن محمد بن علان ۱۰۷

عمر ابن اذینه به ابن اذینه مراجعه شود

عمر بن یزید ۱۹۳، ۲۹۶، ۳۰۶

عمرو بن ابراهیم ۲۹۶، ۳۰۶

عمرو بن عثمان الازدی ۲۹۶

(غ)

غفاری، علی اکبر ۲۵۸

(ف)

فاضل لنکرانی (رحمه الله)، محمد ۵، ۱۷۷، ۱۹۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۴۲۲

فاضل لنکرانی، محمد جواد ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۱۹، ۲۷۰، ۳۵۲، ۴۲۲

فاضل مقدار ٣٩، ٦٤

فخر المحققين ٤٠، ٦٤، ١١٢

ص: ٤٤٣

فراهیدی، خلیل بن احمد ۷۷، ۱۱۵، ۱۷۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸

فضاله ۷۰، ۱۳۶، ۲۲۵، ۲۲۹

فضاله بن ایوب الازدی به فضاله مراجعه شود

فضل بن ابی العباس ۲۲۹

فضل بن شاذان ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۳

فضل بن عبدالملک (ابوالعباس بقباق) ۵۳، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۱۶۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۸۴، ۳۰۶

فضیل به فضیل بن یسار مراجعه شود

فضیل بن یسار ۲۸۴، ۳۰۶

فیروزآبادی ۴۴، ۱۱۰، ۱۸۱

فیض کاشانی، محسن ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۲

فیومی ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۷۹، ۱۸۰

(ق)

قشیری نیشابوری، مسلم ۲۷

(ک)

کاشانی، ملا فتح الله ۲۷۴

کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزيز ۱۴۱، ۱۵۲

کرمانشاهی، محمد بن عاشور ۳۳

کلبی ۳۰۶

کلینی، محمد بن یعقوب ۸۶، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۴

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۵، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۰۳

(گ)

(ل)

(م)

مامقانی، عبد الله ۳۲، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۰

مجلسی، محمد باقر (معروف به علامه مجلسی (رحمه الله) ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۷۲، ۲۱۶، ۲۵۱، ۲۸۷، ۳۵۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳

محمد بن ابی القاسم ماجیلویه ۱۱۷، ۱۱۹

محمد بن ابی عبدالله ۱۴۰

محمد بن ابی عمیر ۵۴، ۱۹۳، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۳

محمد بن احمد بن یحیی ۷۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۵۷، ۲۹۵

محمد بن جعفر الاسدی الکوفی (ابی عبدالله) ۱۴۰

محمد بن حسن ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۲۲۴، ۲۲۵

محمد بن حسن بن فروخ الصفار ۱۵۹

محمد بن الحسن بن الولید ۱۳۶، ۱۳۷، ۴۱۴، ۱۵۹

محمد بن الحسین ۱۵۹

ص: ۴۴۴

محمد بن حمران ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۵

محمد بن حکیم ۲۸۳، ۳۰۶

محمد بن خالد ۱۰۷، ۲۹۴، ۲۹۵

محمد بن زیاد ۱۴۵

محمد بن سنان ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۳۴۷، ۳۹۵

محمد بن عذافر ۲۹۶

محمد بن عقیل الکلبینی ۱۰۷

محمد بن علی اردبیلی ۲۲۷

محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق) به صدوق مراجعه شود ۷۵، ۷۷، ۷۹، ۸۵، ۱۵۷، ۲۳۳، ۳۶۶

محمد بن علی بن نعمان ابی طریفه بجلی ۱۵۸

محمد بن عیسی ۱۳۴

محمد بن عیسی بن عبید ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۴

محمد بن یزید ۲۶۱

محمد بن یحیی ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۵۹، ۲۶۱

محمد بن یحیی العطاربه محمد بن یحیی مراجعه شود

محمد بن مسلم ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۶، ۱۹۳، ۲۸۳، ۲۸۴،

۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲

محمد بن موسی المتوکل ۱۵۸

محمد بن نعمان ۲۸۷، ۳۰۶

محمد بن ولید الکرمانی ۱۳۷

مدیر شانه چی، سید کاظم ۱۶۰

مسمع ۲۸۸، ۳۰۶

مصری، قاضی نعمان ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۷، ۶۹، ۲۳۸، ۲۵۱

مظفر، محمد رضا ۲۴۰، ۲۴۱

مفید، محمد بن محمد بن نعمان (معروف به شیخ مفید (رحمه الله) ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۸، ۸۳، ۸۶، ۸۷

۸۹، ۹۲، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۲۳، ۳۹۹، ۴۲۰، ۴۱۵

مقدس اردبیلی (محقق اردبیلی) ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۹۵

معاویه بن حکیم ۱۴۰، ۱۴۱

معاویه بن عمار ۲۹۳

معلی بن محمد ۱۳۶، ۱۳۷

معمربن یحیی بن سام ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۶

مکارم شیرازی، ناصر ۲۳۶، ۲۳۷

موسی بن بکر الواسطی ۱۵۵، ۱۵۶

میرزای قمی ۲۳۹

میسر بیاع زطی ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹

ص: ۴۴۵

(ن)

نائینی (معروف به میرزای نائینی) ۲۱۳، ۲۴۰

نراقی، احمد بن مهدی (معروف به فاضل نراقی (رحمه الله) ۶۱، ۸۸

نجاشی ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۶۱، ۲۸۹

نجفی، محمدحسن بن باقر (معروف به صاحب جواهر (رحمه الله) ۱۸، ۱۹، ۳۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۲۶۵، ۲۶۸،

۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶

نعمانی، محمد بن ابراهیم ۳۵۸

نوری، حاجی ۳۲

نوری، محمد تقی ۳۲

(و)

وهب ۳۰۷

(ه)

هاشمی شاهرودی، سید محمود به شاهرودی سید محمود مراجعه شود

هشام بن سالم ۱۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۴۱۴

هروی، ابو عبید ۱۷۷

همدانی، ابراهیم ۲۹۶، ۲۹۷

هنانی ۱۱۵

(ی)

یحیی بن عمران الحلبي ۱۳۴

يزدی، سید محمد کاظم ۳۳

يزيد الصائغ ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۳، ۳۸۲

يعقوب بن يزيد ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۱

يوسفی معروف به فاضل آبی ۴۸، ۳۰۲

يونس بن عبدالرحمن ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳

ص: ۴۴۶

فهرست کتب

(الف)

ابانه المختار (ابانه المختار فی ارث الزوجه من ثمن العقار بعد الأخذ بالخيار) ۳۳

اختیار الرجال/اختیار معرفه الرجال (رجال کشی) ۱۴۱، ۱۵۲

اصول الفقه ۲۴۰، ۲۴۱

اضواء علی السنه المحمديه ۱۶۰

الاستبصار (الاستبصار فیما اختلف من الاخبار) ۵۹، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۵۰،

۱۵۱، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۶۳، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۳۰، ۳۳۱

ارث الزوجه (صافی) ۲۰، ۴۱، ۹۴، ۱۹۸، ۱۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۴۵

ارث الزوجه (خرازی) ۳۱۳، ۳۲۳

الانتصار (الانتصار فی انفرادات الامامیه) ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۹۲، ۲۶۳

ایضاح الفوائد (ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد) ۶۴، ۱۱۲

(ب)

بحار الأنوار (بحار الأنوار الجامعه لدرر الاخبار الائمه الاطهار (عليه السلام) ۱۶۲، ۱۷۲، ۲۱۶، ۲۵۱، ۲۸۹، ۳۵۸، ۴۱۱،

ص: ۴۴۷

بحوث في آيات الاحكام ٣٥٢

بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی ٢١٩

بصائر الدرجات الكبرى ١٥٩، ١٦٠

بلغه الفقيه ٢٥٦، ٢٧٢، ٣٢٠، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٤١، ٤١٨

البيع ٢١٩

(پ)

پژوهشی در علم رجال ١٠٧

(ت)

تاج العروس ١١٨

تدريب الراوى ٢٦٩

تحرير الاحكام الشريعه على مذهب الاماميه ٣٩

تصحیح و تعليق الوافى فى جمع أحاديث الكتب الأربعة القديميه ٢٧٥، ٢٨٢، ٢٨٣

تفسير نمونه ٢٣٧

تفسير على بن ابراهيم قمى ١٥٤

تفصيل الشريعه (تفصيل الشريعه فى شرح تحرير الوسيله كتاب الطلاق و المواريث) ١٧٧، ٢٤٢

تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه (وسائل الشيعه) ٣٢، ١١٣، ١١٦، ١١٧، ١٢٢، ١٣١، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٣، ١٤٨،

١٥٥، ١٥٧، ١٥٩، ١٧١، ٣٥٤، ٣٥٧، ٣٦٣، ٣٦٩، ٣٧٠، ٣٨٢، ٣٩٤، ٣٩٦، ٣٩٩، ٤٠٠

تقريرات ثلاث ٣٣، ١٢١، ١٥٤، ١٨٧، ٢١٧، ٣٩٠، ٣٩١

التنقيح الرائع لمختصر الشرائع ٦٤

التنقيح في شرح العروه الوثقى ٢٩٣، ٢٩٤

تهذيب الأحكام/التهذيب ٨٣، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٧٤، ٢٨٨، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٧، ٢٩٩

تهذيب الشيعة لاحكام الشريعة ١٦

تهذيب الوصول الى علم الاصول ٢٣٩

(ث)

(ج)

جامع الرواه و ازاحه الشبهه عن الطرق و الاسناد ٢٢٧

الجامع للشرائع ٩١، ٦٤

جوابات أهل الموصل في العدد و الرويه (رساله عدديه) ١٥٣

جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام ١٨، ١٩، ٣٦، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣

(ح)

الحدائق الناضره في أحكام العتره الطاهره ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠

حياه ابن أبي عقيل و فقهه ٢٩٥

ص: ٤٤٨

(خ)

الخلافة ٨٣، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٩٠

(ج)

(د)

دراسات فى علم الدرايه ٢٥٩

مقباس الهدايه ٢٥٩، ٢٧٠، ٢٧١

درايه الحديث ١٦٠

دعائم الاسلام و ذكر الحلال والحرام والقضايا والاحكام ١٧، ١٨، ١٩

(ذ)

الذريعه الى تصانيف الشيعه ٣٤

(ر)

رجال ابن داوود ٢٦٢

رجال ابن الغضائرى ١٥٢

رجال الشيخ طوسى ٢٢٥

رجال كشى ١٤١، ١٥٢، ١٩٠، ٢٢٥، ٢٦٢، ٢٩٠

رجال نجاشى ٣٢، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤٢، ٤٠، ٤١، ٤١، ١١١، ١٦٤، ١٧٧، ٢١٧، ٢٣١، ٢٣٢

رساله ارث الزوجه من العقار او ثمنه ٣٢

رساله فى الإرث / رسالتان فى الإرث و نفقه الزوجه ٢٦٧

رساله فى ارث الزوجه ١٧٧، ١٩٨، ٢٠٤، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٧٧

رساله فى ارث الزوجه من الزوج / رساله فى حرمان الزوجه من بعض الارث ٣٣، ٤٠، ٤٣، ٤٤، ٥١، ٥٦، ٢٦٦، ٣٣١، ٣٣٥، ٤٢٠

رساله فى ارث الزوجه من قيمه العقار ٣٣

رساله فى ارث الزوجه و حرمانها من العقار ٣٣

رساله فى التراحم و الترتيب ٢٤١

رساله فى المواريث ٣٠٨

الرعايه ٢٦٩

رياض المسائل فى تحقيق الأحكام بالدلائل ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٩٣

رساله فى ميراث الزوجه من العقار ٥٢، ٥٥، ٨٢، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٣، ٣٨٤، ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٥، ٣٩٨، ٤٠١

(ز)

(ژ)

(س)

السرائر الحاوى لتحريير الفتاوى ٦٠، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٨٢، ٨٧، ٩٢

سنن ابى داود ٢٧

(ش)

شرائع الإسلام فى مسائل الحلال و الحرام ١٧، ١٨، ١٩

(صلى الله عليه و آله)

الصحاح فى اللغه ١١٥، ١١٦، ١٢٩،

ص: ٤٤٩

١٧٨، ١٧٣

صحيح مسلم ٢٧

صيانه الايبانه عن وصمه الرطانه ٣٣

(ض)

(ط)

الطهاره ٢٩٥، ٢٤١

(ظ)

(عليه السلام)

عللالشرائع و الاحكام ١١٩، ١٤٩

العروه الوثقى ٣٣

العين ١١٥، ١٧٨

عيون اخبار الرضا (عليه السلام) ١٤٩

(غ)

غايه المراد فى شرح نكت الإرشاد ١٥، ٣٩

الغريبين ١٧٧

غنيه النزوع إلى علمى الاصول و الفروع ٥٩، ٨٦، ٩٢

غنيمة المعاد فى شرح الارشاد ٢٧٠

الغيبه نعمانى ٣٥٨

(ف)

فرائد الاصول ٢٣٩، ٢٤٠

فرهنگ جامع عربی - فارسی ۳۴۹

فرهنگ فرق اسلامی ۱۵۷

فقه الرضا (عليه السلام) ۷۱

الفهرست للطوسی ۱۵۳

الفوائد الحائريه ۲۴۰

(ق)

القاموس المحيط ۴۴، ۱۱۰، ۱۱۶

قرب الاسناد ۱۱۳، ۱۱۴

قواعد الاحكام في معرفه الحلال و الحرام ۳۹، ۶۴، ۶۵، ۹۲

قوانين الحكمه ۲۳۹

(ك)

كاشفه الحال عن امر الاستدلال ۲۶۹

الكافي ۸۶، ۱۰۰، ۲۸۴، ۲۹۷

الكافي في الفقه ۳۹، ۴۳، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۸۶، ۹۲

كامل الزيارات ۱۵۴

كشف الرموز في شرح مختصر النافع ۴۸، ۳۰۲

كفايه الاحكام/كفايه المقتصد/كفايه المعتقد/مشهور به كفايه الفقه ۱۴، ۱۶، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹

كفايه الاصول ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۳۲

كفايه المتحفظ (كفايه المتحفظ و نهايه المتلفظ في اللغة العربيه) ۱۸۰

(گ)

(ل)

لسان العرب ١١٦، ١٢٩، ١٤٧، ١٧٢، ١٨٠

(م)

المبسوط في فقه الإماميه ٤١، ٤٦، ٧٤، ٧٥، ٨٢، ٨٣، ٩١

ص: ٤٥٠

المحاكمه بين علمين فى فرع عدم ارث الزوجه من الاراضى ٣٢

مجله ى فقه اهل البيت (عليه السلام) ٤٠، ٤٤، ٥١، ٥٢، ٥٥، ٥٦، ٨٢، ٨٣، ٢٦٦، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢١، ٣٢٣، ٣٣٥، ٣٤٦، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٥٨، ٣٦٠، ٣٦٨، ٣٧٢، ٣٧٧، ٣٨٣، ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٥، ٣٩٨، ٤٠١، ٤٠٥، ٤٢١

المختصر الاحمدى للفقه المحمدى ١٦

المختصر النافع فى فقه الاماميه ٤٧، ٤٨، ٤٠، ٨٩، ٩٢، ٩٣، ٣٠٢

مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة (المختلف) ١٦، ١٨، ٤٦، ٤٩، ٨٠، ٨١، ٢٩٣

المختص ٢٥٨

مجمع البحرين ومطلع النيرين ١١٠، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦

مجمع الفوائد و البرهان فى شرح إرشاد الأذهان ٢١٧، ٢٦٤، ٢٦٥، ٣٥٨، ٣٥٩

المسائل الصاغانيه ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٥، ٢٩، ٢٦٤

مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام ٢٤٤

مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام ٤٠، ٢٧٢

المستمسك فى شرح العروه الوثقى ٣٣

مستند الشيعة فى أحكام الشريعة ٦١، ٨٨

مسند امام على (عليه السلام) ٣٦٤

مصباح الاصول ٢٤١

المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير ١٠٩، ١١٠، ١١١، ١١٥، ١٣٨، ١٤٧، ١٧٩، ١٨٠

مصحف اميرالمومنين (عليه السلام) ١٦١، ١٦٢، ٢٠٧

مصحف فاطمه (عليه السلام) ١٦٢

المراسم العلويه و الاحكام النبويه ٣٢، ٦٢

معالم الدين و ملاذ المجتهدين ٢٣٩

معجم البلدان ٢٠

معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه ٢٦١

معجم المنجد فى اللغة ١١٥

المفردات فى غريب القرآن ١٧٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧

مفتاح الكرامه فى شرح قواعد العلامه ٢٦٤، ٢٧٣، ٢٨٠، ٢٩١، ٣١٦، ٣١٧

المقنع ٣٢، ٦٩، ٧٠

المقنعه ٤٧، ٥٨، ٨٦، ٩٢

المقتصر من شرح المختصر ٢٩٢

ملاذ الأخيار فى فهم تهذيب الأخبار ١٥١

من لا يحضره الفقيه ٥٢، ١٥٩، ٢٦٠

منهج الصادقين ٢٧٤

ص: ٤٥١

ميراث الزوجه من العقار به رساله فى ميراث الزوجه من العقار مراجعه شود

موسوعه الإمام الخوئى ٢٩٤

الموسوعه الرجاليه ١٩٢

موسوعه طبقات الفقهاء ١٦

الموطأ ٢٧

المهذب ٣٩، ٤٢، ٤٣، ٤٣

(ن)

نخبه الأفكار فى حرمان الزوجه من الأراضى و العقار ٣٣، ٢٦٧، ٣٣١، ٣٣٣، ٣٣٤

نخبه الأنظار فى حرمان الزوجه من الأراضى و العقار ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥

نهايه الدرايه ٢٦٩، ٢٧٠

النهايه فى غريب الاثر/ النهايه فى غريب الحديث والأثر ١٧٤، ١٨١

النهايه فى مجرد الفقه و الفتاوى ٣٨، ٤١، ٤٦، ٧٥، ٧٦، ٩١

نهج البلاغه ١٧٣

(و)

الوسيله إلى نيل الفضيله ٣٩، ٤٣، ٤٣، ٩١، ٩٣

الوسيله السعاده ٣٣

(هـ)

الهدايه فى الاصول و الفروع ٣٢، ٧٠

(ى)

ص: ٤٥٢

نام سوره شماره آیه صفحه بسم الله الرحمن الرحيم فاتحه ۱۱ الحمد لله رب العالمين فاتحه ۲۸، ۱۳، ۴۲۶ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... البقره ۱۸۳۲۱۴ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ النِّسَاء ۷۲۶، ۲۸ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ... النِّسَاء ۱۱۲۹، ۲۴۸ وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ... النِّسَاء ۱۲۲۳۵، ۲۳۶ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ... النِّسَاء ۱۲۲۱، ۲۲، ۲۸، ۷۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۳، ۳۶۷، ۳۷۰، ۲۴۹ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ... الانفال ۴۱۳۵۲ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ... الانفال ۷۵۳۴۸

فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا

مریم ۵۲۸ یَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنِّي آلِ يَعْقُوبَ مَرِيْمَ ۶۲۸ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى... مَرِيْمَ ۲۳۱۰۹ وَ هَزَّى إِلَيْكَ بِجِدْعٍ... مَرِيْمَ ۲۵۱۰۹ وَ
أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي... طه ۱۴۲۱۶ وَ لَأَصْلَبُنَّكُمْ فِي جِدْوَعٍ... طه ۷۱۱۰۹ لا- يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ الشَّعْرَاءَ ۸۸۴۲۵ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى
عَنِ... العنكبوت ۴۵۲۱۴، ۲۱۶ وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ النَّمْلَ ۲۸ لا- تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا- أَنْ يُؤْذَنَ الْإِ-حْزَابِ ۵۳۴۱۲ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ... فتح ۱۰۳۶

ص: ۴۵۴

مروی عنہراوی اولصفحہاَنَا نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ ----- ۲۷ مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ اِمَامٌ عَلَى (علیہ السلام) ابی عبدالرحمن السلمی ۱۷۳ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَمَّا تَرَتْ مِمَّا تَرَكَامَامٌ بَاقِر (علیہ السلام) زراره ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۶۵، ۱۶۹ إِنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثُنَّ مِنْ رَبِّاعِ اِمَامٌ بَاقِر (علیہ السلام) یزید الصائغ ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۸۵، ۳۸۲ إِذَا وُلِّيْنَاَهُمْ ضَرَبْنَاَهُمْ بِالسَّوْطِ اِمَامٌ بَاقِر (علیہ السلام) یزید الصائغ ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۷، ۳۵۷، ۳۶۹ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَمَّا تَرَتْ مِمَّا تَرَكَامَامٌ بَاقِر (علیہ السلام) زراره و طربال بن رجاء ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۵، ۱۶۹ أَنَّ النِّسَاءَ لَا يَرِثُنَّ مِنَ الدُّورِ اِمَامٌ بَاقِر (علیہ السلام) محمد بن مسلم و زراره ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۶ أَنَّ النِّسَاءَ لَا تَرِثُ امْرَأَةً مِمَّا اِمَامٌ بَاقِر (علیہ السلام) موسی بن بکر الواسطی ۱۵۵، ۱۵۶ فَأَمَّا التُّزْبَةُ فَلَا تُغَطِّي شَيْئًا اِمَامٌ بَاقِر (علیہ السلام) موسی بن بکر الواسطی ۱۵۶، ۱۵۸، ۳۸۲ أَنَّ النِّسَاءَ لَيْسَ لَهُنَّ مِنْ عَقَارِ اِمَامٌ بَاقِر (علیہ السلام) عبدالملک ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۷، ۲۰۷

امام باقر (عليه السلام) عبدالملك ١٥٩، ١٦٠، ٢٠٧ لَأ تَرِثُ النِّسَاءَ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ امام باقر (عليه السلام) زراره و محمد بن مسلم
 ١٢٨، ١٦٦، ١٦٩ النِّسَاءَ لَأ يَرِثَنَّ مِنْ الْأَرْضِ امام باقر (عليه السلام) محمد بن مسلم ١٢٣، ١٦٦، ١٦٩، ٣٩٩ لَهَنَّ قِيَمَةَ الطُّوبِ وَ الْبِنَاءِ
 امام صادق (عليه السلام) ميسر بيع زطى ١١٧، ١١٩، ١٨٨ الْبِنَاتُ (الثِّيَابُ) لَهَنَّ نَصَةَ بَيْهَتَمَامِ صادق (عليه السلام) ميسر بيع زطى
 ١١٩ لَأَنَّ الْمَرْأَةَ لَيْسَ لَهَا نَسَبٌ تَرِثُ امام صادق (عليه السلام) ميسر بيع زطى ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ٢١٠ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمَا امام
 صادق (عليه السلام) ميسر بيع زطى ١١٣، ١١٤، ١١٦، ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ٢٠٨، ٢١٠، ٣٥٠ لَأَنَّ تَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ فَيَجِيءُ امام صادق
 (عليه السلام) ميسر بيع زطى ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ٢١٠، ٣٥٤ لَأ تَرِثُ النِّسَاءَ مِنْ عَقَارِ الدُّورِ امام صادق (عليه السلام) زراره و محمد
 بن مسلم ١٣١، ١٦٦، ١٦٧، ١٧٠، ١٨٤، ٣٩٤ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لَأَنَّ تَتَزَوَّجَنَّ امام صادق (عليه السلام) زراره و محمد بن مسلم ١٣١،
 ١٣٤، ١٦٧، ٢١٠، ٣٩٤ لَأ وَ لَكِنَّ يَرِثَنَّ قِيَمَةَ الْبِنَاءِ امام صادق (عليه السلام) يزيد الصائغ ٣٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٦٧، ٣٥٧، ٣٦٩ إِذَا وُلِّيْنَا
 فَلَمْ يَرْضَوْا امام صادق (عليه السلام) يزيد الصائغ ٣٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٦٧، ٣٥٧، ٣٦٩ إِنَّمَا جُعِلَ لِلْمَرْأَةِ قِيَمَةُ الْخَشَبِ امام صادق (عليه
 السلام) حماد بن عثمان ١٣٦، ١٣٧، ١٦٧، ١٧٠ لَأَنَّ يَتَزَوَّجَنَّ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِمَا امام صادق (عليه السلام) حماد بن عثمان ١٣٦، ١٣٧،
 ١٣٨، ١٦٧، ١٧٠، ٢١١، ٣٥٤ لَأ يَرِثَنَّ النِّسَاءَ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً امام صادق (عليه السلام) احوول ٤٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٨، ١٧٠، ٢٠٦ تَرِثُ
 الْمَرْأَةُ الطُّوبَامَامِ صادق (عليه السلام) محمد بن مسلم ١١٣، ١١٤، ١٨٤، ١٩٩ لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِمَا امام صادق (عليه السلام)
 محمد بن مسلم ١١٣، ١١٤، ١١٦، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١٢، ٣١٧، ٣٥٥، ٣٩٦ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمَا امام صادق (عليه السلام) محمد بن
 مسلم ١١٣، ١١٤، ١١٦، ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ٢٠٨، ٢١٠،

فَتَرْتُ مِنَ الْفَرْعِ وَ لَا تَرْتُ مِنْ

امام صادق (عليه السلام) محمد بن مسلم ١١٣، ١١٤، ١١٦، ٢١٠، ٣٥٥ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجَنَّ امام صادق (عليه السلام) زواره
و محمد بن مسلم ١٣١، ١٣٤، ١٦٧، ٢١٠، ٣٩٤ بَيَّتْ حُجَّجٌ إِلَيْهِ فَبِيلَ آدَمَ بِالْفَنَى امام صادق (عليه السلام) زواره ٣٦٦ لَا بَأْسَ أَنْ
يُصَيِّمِي الرَّجُلَ امام صادق (عليه السلام) ابراهيم همداني ٢٩٦ يَرِثُهَا وَ تَرِثُهُ (مِنْ) كُلِّ شَيْءٍ امام صادق (عليه السلام) فضل بن
عبد الملك و ابن ابى يعفور ١٠٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٣١٢ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَيِّثَانِ مُخْتَلِفَانِ امام صادق (عليه السلام) عبدالرحمن ابى
عبدالله ٢٤٣ لَهَا نِصْفُ الصَّدَاقِ وَ تَرِثُهَا امام صادق (عليه السلام) عبيد بن زواره و فضل ابى العباس ٢٢٨، ٢٢٩، ٣١٢ أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا
تَرِثُ مِنْ تَرَكَهٖ صَادِقِينَ (عليه السلام) زُرَّارَةَ وَ بُكَيْرٍ وَ فَضِيلٍ وَ بُرَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ١٢٤، ١٢٦، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٨٢ لَيْسَ لِلنِّسَاءِ
مِنَ الدُّورِ صَادِقِينَ (عليه السلام) عبد الملك بن اعين ١٣٩، ١٤٠، ١٦٧، ١٧٥، ٤٠٠ عِلَّةُ الْمَرْأَةِ أَنَّهَا لَمَّا تَرِثُ مِنْ امام رضا (عليه
السلام) محمد بن سنان ١٤٧، ١٤٩، ١٦٨، ٢١١ وَ الْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ الْإِنْسَانُ بِهَا امام رضا (عليه السلام) محمد بن سنان ١٤٧، ١٤٩،
١٦٨، ٢١١، ٣٥٥ إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَلَيْطَ لَقْمِ مَقْطُوعِ عَهْدِ اللَّهِ بن سنان ٢٩٨ الرَّمْلُ فِي وَادِي مُحَسَّرٍ مَقْطُوعِ عَهْمِ بن يزيد ٢٩٧ كُلُّ
مَيَا كَانَ فِي الْإِنْسَانِ اثْنَانِ مَقْطُوعِ عَهْدِ شَامِ بن سالم ٢٩٦ يُخْرِجُ الْوَلَدُ وَ يُخَاطُ بِطَنُهَا مَقْطُوعِ عَهْمِ بن اذينة ٢٩٢ فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهُنَّ
وَلَدٌ مَقْطُوعِ عَهْمِ بن اذينة ٥٤، ٦٢، ١٠٤، ٢٥٧، ٢٥٨، ٣٠٥ سَكَنَ اللَّهُ عُقْبِرَاكِ فَلَاتُضِي جَرِيهَا ----- ١٢٩، ١٧٢ أَرَادَ أَنْ
يَذْفَنَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ امام صادق (عليه السلام) سليمان بن خالد ٤١٤ دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلِيًّا (عليه السلام) ابن عباس ٤١٢

و السلام على عباد الله الصالحين

May God bless good servants of God

ص: ٤٥٨

In the Name of God, the Most Gracious and the Most Merciful

A Brief Account of the Life of – is Eminence

Shaykh Muhammad Jawad Fazel Lankarani

–
is eminence, Shaykh Muhammad Jawad Fazel Lankarani, son of Grand Ayatullah Fazel Lankarani (may his soul rest in peace) the great marja' (religious authority) of the Shia world was born in the holy city of Qum in the year ۱۳۴۱ A. – ./۱۹۶۲ C.E

– e completed his primary education in Qum and Yazd. – e continued his scientific – studies until the year ۱۳۵۶ A. – ./۱۹۷۷ C.E. when he received his Bachelors of Science. In addition to his high school education he also undertook theological studies in the Islamic Seminary of Qum. Despite the revolution of the Muslim nation of Iran when – owza classes very regularly off he, by virtue of serious endeavors finished the graduate (sutuh) level studies in a relatively short period of time. Afterwards, during the year ۱۳۶۱ A. – ./۱۹۸۲ C.E. he started to take part in kharij (post-doctorate) level courses in jurisprudence and its principles (fiqh and usool). – e attended the lectures of his great father and benefitted very much from him. – e also attended the lectures of .Grand Ayatullah Waheed Khurasani for seven years

Furthermore, he attended the classes of Ayatullah – asanzadah Aamuli and Ayatullah Jawadi Aamuli in the fields of exegesis (tafseer) of the – oly Qur'an and philosophy. – e studied the books "Shifaa" and "Asfaar" with these two outstanding teachers and .benefitted greatly from them

For twenty years now he has been teaching and lecturing to a great number of students. – e taught the books: "Ma'aalim" four times, "Makaasib" three times and "Kifaayatul Osool" four times. – e has also been teaching fiqh (jurisprudence) and Osool (princilpes of jurisprudence) at the kharij level for the past Fifteen years. – is .classes are very popular among the seminary students

This book studies the casesin which wife inherits the land or deprivats. it is also one of

.the lessens I have written. finally I hope you can benefit form this book

This respect

Qom Seminary–Muhammad – asan. Danesh

۲۰۱۰/۱۰October/۰۲

ص: ۴۵۹

Studying Most Prominent and Last Opinions

About A Wife Inheriting The Land

Kharij (postgraduate) Lectures Speak Out of Fiqh By – is Eminence

Ayatullah Shaykh Muhammad Jawad Fazel Lankarani

Muhammad – asan.J. Danesh

ص: ۴۶۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

